ابوعبدالله حاکم نیشابوری

تاریخ نیشابور

ترجمهٔ محمد بن حسین خلیفهٔ نیشابوری

مقدمه، تصحیح و تعلیقات

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

ابوعبدالله حاکم نیشابوری

(۴۰۵-۳۲۱ هـ.ق)

تاریخ نیشابور

ترجمهٔ محمد بن حسین خلیفهٔ نیشابوری

مقدمه، تصحیح و تعلیقات

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی





تاریخ نیشابور

ابوعبدالله حاکم نیشابوری (۴۰۵ - ۳۲۱ هـ . ق)

ترجمهٔ محمدبن حسین خلیفهٔ نیشابوری

مقدمه، تصحیح و تعلیقات

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

چاپ اول بهار ۱۳۷۵، حروف‌نگاری و نظارت بر چاپ دفتر نشر آگه، (حروف‌نگار مینو حسینی)

لیتوگرافی کوهرنگ (احسان زمانی) چاپ نیل (احد آگنج)، صحافی ایران‌کتاب (امیر قوامی)

تعداد: ۳۳۰۰ جلد

ISBN 964-416-020-7 ۹۶۴_۴۱۶_۰۲۰_۷ شابک

به دکتر محمد امین ریاحی و دکتر منوچهر مرتضوی،
هدیه‌ای از خراسان به آذربایجان.

فهرست

پیشگفتار

این نیشابور، در نگاهِ من، فشرده‌ای است از ایرانِ بزرگ. شهری در میان ابرهای اسطوره و نیز در روشنای تاریخ، با صبحدمی که شُهرهٔ آفاق است. از یک‌سوی لگدکوبِ سُمِّ اسبهای بیگانه، در ادوارِ مختلف، و از سوی دیگر همواره حاضر در بستر تاریخ، با ذهن و ضمیری گاه زندقه‌آمیز و فلسفی، در اندیشهٔ خیّام، و گاه روشن از آفتاب اشراق و عرفان، در چهرهٔ عطّار. تاریخ این سرزمین را باید از گوشه و کنارِ کتابهای کهنه و سفالهای عتیقِ موزه‌های بیگانه و سنگِ قبرهای شکسته فراهم آورد؛ چرا که چیزی برای او باقی نگذاشته‌اند و هرچه داشته با فیروزه‌هایش، در غارتِ شبانهٔ تاتار، گاهی نگینِ انگشتری زاهدانِ ریائی شده‌ست و گاهی خورجینِ اسبِ روسپیان را آراسته است.

برای بازسازی این نیشابور، باید جانْ کَنْد. با شعارهای روزنامه‌نویسان و فرمایشاتِ خطیبانِ حرفه‌ای، هیچ کاری نمی‌توان انجام داد. باید جانْ کَنْد و هر پاره‌ای ازین موجودیّت را، با هر وسیله‌ای که امکان‌پذیر است، به دست آورد و بررسی کرد و شناخت؛ درست مانند قدحی بلورین از میراثِ نیاکانِ تو که بر سنگ شکسته است و هر پاره‌ای از آن در گوشه‌ای افتاده و تو می‌خواهی اجزایِ پراکندهٔ آن قدح شکسته را، با کیمیای عشق، به‌هم جوش‌دهی و آن راز نوبیافرینی. تا این قدح کامل شود، به تمامِ ذرّات گمشدهٔ آن نیاز داری. اوراقِ این کتاب هم پاره‌هایی از آن قدحِ بر سنگ شکسته است.

نیشابور، در منظر این کتاب و در عرفِ تمام جغرافیانویسانَ و مؤرّخانِ قدیم، ناحیه‌ای است که در جنوب، از حدودِ کاشمرِ امروز، شروع می‌شود، تا دامنهٔ کوه‌های هزار مسجد در شمال، در حدودِ خبوشان (قوچان کنونی) می‌گسترد و ازمشرق، در حدود تون

(فردوسِ کنونی) وگناباد و طبس، تا مرزِ گرگان را در غرب فرامی‌گیرد، یعنی مجموعهٔ خراسان کنونی، که در مرزهای سیاسیِ ایران معاصر وجود دارد. بنا بر عُرفِ این کتاب، تقریباً، همهٔ خراسانیان کنونی، نیشابوری‌اند مگر بعضی نواحی که احتمالاً در عُرفِ این کتاب جزء «رَبْع»های نیشابور نباشد.

کَدْکَن در مرکزِ یکی از رَبْع‌های چهارگانهٔ این نیشابور بزرگ قرار دارد و اگر عطّار را نیشابوری می‌خوانند به این دلیل است و چون که صد آمد (شرم‌آور است که بگویم: «نود») می‌گویم: یک‌هزارُم، بلکه یک ملیاردُم) هم پیش ماست. و بدین‌گونه این ناچیز نیز افتخارِ همولایتی بودنِ با آن یگانهٔ دهر را خواهد یافت و نیشابوری خواهد بود.

همین پیوندِ به آب و خاکِ نیشابورِ بزرگ و تاریخی بود که مرا، چه در قلمروِ شعر و چه در مطالعاتِ عرفانی ــو بناچار تاریخی ــ به این سرزمین وابسته کرد که:

بِلادٌ بِها نیطَتْ عَلَیَّ تَمائِمی وَ اَوَّلُ اَرْضٍ مَسَّ جِلْدیْ تُرابُها

این کتاب، یکی از مهمترین کتابهایی است که اهل فن را در شکل‌گیریِ ساختارِ تمدن ایرانِ عصرِ اسلامی، بویژه قرن سوم و چهارم که دورانِ زرّینِ فرهنگ ایران عصرِ اسلامی است، یاری می‌دهد. برای کسی که از تاریخ و تمدن مُشتی شعار و «آرزونگاری»[1] و افسانه را می‌جوید، این کتاب کمتر چیزی می‌تواند داشته باشد. ولی برای آنها که ذهنشان در آنسویِ «داده‌ها»ی تاریخ کهن می‌تواند به کشفِ قانونمندیهایِ تحولِ ارزشها و صَف‌بندیهای ایدئولوژیک، به هزاران نکتهٔ باریک‌تر از موی پی بَرَد، این کتاب یکی از مهمترین اسناد، بشمار می‌رود. نه تنها تاریخ علم و تمدن و فرهنگ ایران را، بی‌این‌گونه کتابها، نمی‌توان نوشت که تاریخ بخش عظیمی از تمدن اسلامی را نیز باید از خلالِ این‌گونه کتابها تکمیل کرد. بسیاری از رجال فکر و فرهنگ، درین کتاب، نام و نشانشان آمده است که در کتابهای دیگر یا مطلقاً نیامده‌ست یا در قیاس با ضبطِ دقیقِ این کتاب، ناقص است و آن کتابها را می‌توان، در مواردی، از روی این کتاب تکمیل کرد. بسیاری از نکته‌های تاریخ تصوف و تاریخ ادب عرب و مسائل جغرافیای تاریخی خراسان و نیشابورِ کهن، فقط در این کتاب، امروز، وجود دارد و نسخهٔ اصلیِ این کتاب، خوانِ یغمایی بوده است که مؤلفانِ بسیاری، از معروف‌ترین دانشمندان اسلام، از قبیلِ ابن‌عساکر دمشقی (در تاریخ دمشق) و خطیب بغدادی (در تاریخ بغداد) و ابوسعد سمعانی (در کتاب الأنساب) و ذَهَبی (در سِیَرُ اَعلام النُبَلاء، و تذکرةُ الحُفّاظ و تاریخُ الاسلام و کتابهای دیگرش) و سُبْکی (در طبقات الشافعیّه) و ده‌ها دانشمند دیگر، که

1. wishful thinking

آثارشان از معروف‌ترین و برجسته‌ترین منابعِ تاریخ فرهنگِ ایران و اسلام بشمار می‌رود، بر مائدهٔ آن نشسته‌اند و فصولِ قابلِ‌ملاحظه‌ای از کتابهای خویش را، با موادِّ موجود در نسخهٔ اصلِ این کتاب، که امروز در دست نیست، انباشته‌اند. اگر روزی نسخهٔ اصل این کتاب که به روایتی دوازده مجلّد بوده، و از رویِ قراین می‌توان حدس زد که تقریباً سی‌برابرِ متنِ حاضر بوده است، به دست آید، می‌توان گفت که مهمترین سند در مطالعهٔ تمدن و فرهنگِ ایران تا قرن چهارم به دست آمده است.

به روزگارِ طَلَبگی و نوجوانیِ ما، در خراسان، وقتی کسی کتابی را به قصدِ مطالعه برمی‌داشت، بعضی از ظریفانِ عصر، بجای آنکه صریحاً به او بگویند: تو از این کتاب چیزی درنمی‌یابی، می‌گفتند: «عربی است، عکس هم ندارد!» حالا، بی‌آنکه بنده درخود ظرافتی و جسارتی از آن‌گونه داشته باشم و با عرضِ معذرت از خوانندگانِ دانشمند کتاب، به بعضی از مراجعه‌کنندگان این کتاب باید بگویم: «عربی است و عکس هم ندارد!» امّا حقیقت امر این است که این کتاب عربی نیست، فارسی است ولی بخشهایی از آن که متضمنِ شرحِ احوالِ علمای نیشابور است، به زبانِ عربی‌ست و آن عربی هم آن‌قدر ساده است که نیازی به ترجمه ندارد؛ چون غالباً محدود در دایرهٔ کلمات و تعبیراتی است از قبیل «در سنهٔ فلان متولد شد و در سنهٔ فلان وفات یافت» و مشابهاتِ آن. با اینهمه من قسمت‌های غیرمکرر و تا حدّی دشوار و مفیدِ آن را ترجمه کردم که در تعلیقات خواهید دید. از نقلِ آن شوخیِ طُلابِ آن سالها عذر می‌خواهم که گفته‌اند: النادِرَةُ لاَ تُرَدّ.

دوستی که نمونه‌های چاپیِ این کتاب را رویِ میزِ کارِ من دیده بود، گفت: مثل این است که دفترچهٔ تلفنِ نیشابور هزار سال پیش را از زیر خاک درآورده و چاپ کرده‌ای. گفتم: پیش از تو هم پروفسور ریچارد فرای که آرزو داشت روزی توفیقِ نشر این کتاب را بیابد، چنین تعبیری دارد که بظاهر این کتاب "A Kind of "Street Guide به‌نظر می‌رسد. باری، درست است که از روی این دفترچهٔ تلفن، با هیچ کس نمی‌شود تماس گرفت، ولی هزاران نکتهٔ اجتماعی و تاریخی از آن می‌توان آموخت، و کمترین فایدهٔ آن، اینکه مجموعهٔ تیپیکالی از نامهای مردم نیشابور این عصر را، بدون هیچ‌گونه قید و شرطی جمع‌آوری کرده و در اختیار ما قرار داده تا اکنون دریابیم که درجهٔ عَرَب‌مآبی ما، در عصر فردوسی، تا چه حد بوده است و کار عظیم و شِگَرفِ فردوسی را بیشتر ارج نهیم و پاسداری کنیم. در میان حدود دو هزار و هفتصد نام که از دانشمندانِ نیشابور تا عصرِ فردوسی، درین کتاب، آمده است، درصدِ ناچیزی نامهای ایرانی است، بقیّه همه

عرب‌اند با کُنْیه‌های عَرَبی و نسبت‌های «سُلَمی» و «قریشی» و «ثقفی» و «شیبانی» و «تمیمی» و «ذُهْلی» و «قُشَیْری» و «خزاعی» ولی اکثریّتِ این‌ها عربِ واقعی نبوده‌اند، بلکه چون تَعَرُّبْ مُدِ روز بوده است «عَرَبیِ بالوِلاء» شده‌اند، یعنی مثل ایرانیهایی که در امریکا اسمِ ایرانیشان را به جیمز و جونز و هَری و امثالِ آن عوض می‌کنند، اینها هم خودشان را عَرَب‌مآب کرده‌اند. حتی بعضی اسمشان را که «امید» یا «امیدوار» بود به عربی ترجمه کردند و شدند: رجاء. آخر چه‌گونه می‌توان تصور کرد که حدود دو هزار و پانصد دانشمند در فاصلهٔ ۱۰۰ ـ ۴۰۰ هجری در نیشابور ظهور کنند و همه فقط از قبایل مهاجر عرب باشند. این آقایانِ مهاجرین چرا در سرزمینِ خودشان دانشمند نمی‌شدند؟ این کمترین بهره‌ای است که از جامعه‌شناسی این نامها می‌توان برد. صدها نکتهٔ دیگر در همین قلمرو نام‌ها می‌توان ازین کتاب به دست آورد که جای آن درین گفتار مختصر نیست. و شاید جای دیگر از همین مقدمه به آن پرداخته شود و یکی از ساده‌ترین مواردِ آن کشفِ یک نکتهٔ عمیق اجتماعی است که از درون آن ساختارِ ذهنیِ جامعه را می‌توان به دست آورد و آن این نکته است که جامعهٔ ایرانی عصرِ اسلامی، جامعه‌ای است که در آن ولایتِ «عاطفه» بر «عقل» سیطره دارد و خِرَد و نظامِ خردگرایی قربانیِ احساسات و عواطف است و در نتیجه مؤلفِ این اثر نظامِ الفباییِ کتابِ خود را در جاهایی قربانیِ عواطف خویش می‌کند و در حرفِ «الف»، «احمد» را ــ به احترامِ نام رسول (ص) ــ بر «ابراهیم» مقدّم می‌دارد در صورتی که جای طبیعیِ «احمد» بعد از «ابراهیم» است و این شیفتگی عاطفی در موردِ رسول (ص)، محدود نمی‌ماند و به نامِ یاران او نیز تسرّی می‌یابد و در حرف «عین»، «عمر» را بر «عامر» تقدم می‌دهد و این تنها مؤلفِ ما نیست که از ولایت عاطفه بر عقل تبعیّت می‌کند که بسیاری از مؤلِّفان عصر اسلامی، همین شیوه را دستورِ کار خویش قرار داده‌اند و این مسألهٔ سیطرهٔ ولایتِ عاطفه بر عقل در حقیقتِ گوهرِ اصلی تاریخ اجتماعی ما بوده و هست و بدون مطالعه در آسیب‌شناسیِ آن، امید هرگونه پیشرفتی، از مقولهٔ محالات است.

این کتاب چنانکه به تفصیل در مقدمهٔ مصحح خواهید دید، در اصل تألیف ابوعبدالله حاکم نیشابوری (۴۰۵ ـ ۳۲۱ هـ. ق) است که چندین تغییر و تحول یافته تا بدین صورت که امروز در اختیارِ ماست درآمده است. اصلِ کتابِ حاکم، بسیار مفصّل بوده است. اما در همین شکل و شمایل موجود هم یکی از مهمترین کتابها در نوع خود بشمار می‌رود. بخشی از این کتاب، تاریخ نیشابور است، به معنی دقیقِ کلمه و بخشی نیز مشتمل است بر احوال جمعی از دانشمندان نیشابور در چهار قرن اول عصر اسلامی و نیز دانشمندانی

که از نقاط مختلفِ ایران بزرگ، برای تحصیل یا تدریس، به نیشابور آمده‌اند، و در یک نگاهِ عام، فهرستی‌ست از دانشمندانِ مسلمانی که از اقصای عالم اسلامی، از اندلس تا مرز چین، به نیشابور آمده‌اند و درین شهر تحصیل، تدریس و یا اقامت داشته‌اند.

از روزگاری که دربارهٔ ابوسعید ابوالخیر جستجو می‌کردم، یکی از مشغله‌های چندگانهٔ ذهنم تصحیح این کتاب بود، گاهی تمام وقت و گاه به‌گونهٔ ضمنی و در حاشیه. این دغدغه هیچ گاه مرا آسوده نمی‌گذاشت. پارسال به‌نظرم رسید که اگر آن مهمانِ ناخوانده فرا رسد هیچ کس از یادداشت‌های سر درگُمِ من، با اینهمه علائم و رمز و خط‌خوردگی و پریشانی و اتکّایِ بیش از حدّ به حافظه، چیزی نخواهد فهمید و عملاً آن بخش از عمرِ من که صرف تصحیح این کتاب شده است به هدر رفته است. تصمیم گرفتم به هر قیمتی که هست این کار را نشر دهم، چون یقین دارم که کمتر کسی حوصله‌ای ازین دست که من صرف این کار کرده‌ام، خواهد داشت اگر هم داشته باشد درین روزگار نخواهد بود. گیرم باشد و در همین روزگار هم باشد، آخر چرا اینهمه زحمت به هدر رَوَد و دیگری از صفر شروع کند. صورتِ دلخواهِ این کتاب، مگر بخطِّ مؤلف، پیدا شود وگرنه هرکس بخواهد از رهگذر تصحیح انتقادی آن را عرضه کند، همیشه کارش نقصانهایی خواهد داشت. به نظرم رسید تا همینجا که من آمده‌ام، می‌تواند مرحله‌ای جدّی از مراحلِ تصحیح این متن به حساب آید. آیندگان، اگر نسخهٔ دیگری یافتند، یا پراکنده‌های منقول ازین متن را در کتابهای دیگر خواستند جمع‌آوری کنند و برین متن عَرضه کنند، راهشان باز خواهد بود. به هر حال، این است حاصلِ سالها صَرفِ وقتِ من. هیچ منتّی بر سرِ هیچ‌کس ندارم. گفتارِ یکی از بزرگان است که عَمَّر اللّٰهُ البُلدانَ بِحُبِّ الأوْطان: منشأ آبادیِ سرزمینها، حُبِّ وطن است» و من هم به این پاره از خاکِ ایران بزرگ، که نیشابور نام دارد، چنین دلبستگیی دارم. قبل از آنکه این مقدمه به پایان رسد باید تشکر کنم از دوست فاضلم آقای حسن انصاری که در موردِ رابطهٔ حاکم و مذهبِ تشیّع چند نکته را به من یادآوری کرد. و الحمدللّهِ اولاً و آخراً.

شفیعی کدکنی

تهران، مرداد ۱۳۷۴

ساختارِ تاریخِ نیشابورِ حاکم

از همین نسخهٔ مختصری که از کتاب عظیم «تاریخ نیشابور» حاکم امروز در اختیار ماست یعنی متنِ حاضر، می‌توان تا حدودی به ساختارِ اصلیِ آن پی بُرد. کتاب با مقدمه‌ای دربارهٔ فضیلت خراسان و نیشابور آغاز می‌شود، با احادیثی از رسول(ص) دربارهٔ فضیلت خراسان و نیشابور. مؤلف پس از آن گفتارهایی از زبانِ صحابه و تابعین و بعضی بزرگان دیگر در همان زمینه می‌آورد و آنگاه به معرفی بزرگانی که در عصر اسلامی از نیشابور برخاسته‌اند، می‌پردازد.

درین کتاب، ابوعبدالله حاکم دوهزار و ششصدوهشتاد تن از بزرگان برخاسته از نیشابور را، در هشت طبقه یا گروه دسته‌بندی کرده است که با جمع صحابه آغاز می‌شود و به دانشمندانی که معاصر مؤلف بوده‌اند ختم می‌شود. بر طبقِ نسخهٔ حاضر، درین کتاب ۲۸ تن از «صحابه» معرفی شده‌اند و ۷۱ تن از اشرافِ «تابعین» و ۸۳ تن از «اتباعِ تابعین» و ۶۱۴ تن از «اَتباعِ اَتباع»[1] و ۵۱۲ تن از «طبقهٔ پنجم» علماء نیشابور و کسانی کَه بدان شهر درآمده‌اند و به نَشرِ علم پرداخته‌اند و ۳۲۳ تن از «طبقهٔ ششم» از دانشمندان ساکن نیشابور و ۹۵۰ تن از «مشایخِ حدیثِ مؤلفِ» کتاب، که حاکم از آنان سماع حدیث داشته است. در تکملهٔ این فصل، کَه خود بخشی است جداگانه، ۹۹ تن از کسانی را که بعد از فراغت از تألیف کتاب، رمضان سال ۳۸۸، وفات یافته‌اند و از مشایخ حدیث مؤلف بشمار می‌رفته‌اند بر آن افزوده و بخشِ رجالیِ کتاب را با آن پایان داده است.

---

۱. برای توضیح این اصطلاحات به شماره ۴۷ **متنِ حاضر**، مراجعه شود.

اگر به نسخهٔ موجود نگاه کنیم می‌بینیم که این جمع بزرگان ــ که شمارهٔ ایشان بر طبق نسخهٔ حاضر دو هزار و ششصد و هشتاد تن است ــ در حجم بسیار محدودی در حدود ۱۳۰ صفحه گنجانیده شده‌اند و از اَعمِّ اغلبِ آنان فقط به ذکر نام و کنیه و نام پدر و نیاکان و نسبتِ ایشان اکتفا شده است و دربارهٔ بعضی اطلاعات فشردهٔ اندکی دربارهٔ مذهبِ کلامی یا فقهی یا استادان ایشان و محل سکونتِ آنان هم آمده است، درصدِ ناچیزی ازین زندگینامه‌ها از حدودِ این دو نوع خارج می‌شود و در آن نمونه‌های محدود، ما با اطلاعات متنوع و نمونه‌هایی از گفتار و شعر و سرگذشت ایشان نیز آشنا می‌شویم که در این موارد غالبِ اطلاعات منحصر به فرد می‌نماید مانند آنچه دربارهٔ عبدالله منازل شمارهٔ [۱۴۶۱] آورده است یا شرح حال ابوعمرو بُشتی شمارهٔ [۲۳۰۱] که قصیدهٔ نستباً مفصلّی از او دربارهٔ «اصحاب حدیث» نقل کرده است. دربارهٔ نظامِ بخش رجالیِ کتاب، این نکته را نباید فراموش کرد که رده‌بندی الفبائی آن در نظر ما، امروز، مخدوش می‌نماید زیرا در این رده‌بندی الفبایی «عمر» بر «عامر» و «احمد» بر «ابراهیم» تقدم دارد و این تنها مؤلفِ ما نیست که تحت تأثیر ولایتِ «عاطفه» بر «عقل» نظامِ الفبائی را زیر پا می‌گذارد تا مقام «احمد» را بر «ابراهیم» تقدم دهد بلکه بسیاری از مؤلفان عصر اسلامی چنین کرده‌اند.

بعد از بخشِ رجالیِ کتاب، می‌رسیم به بخشِ بسیار مهمّ تاریخی و جغرافیائی آن که قسمتی از آن مُسلَماً برگرفته از اصل تاریخ نیشابور حاکم است و تلخیص‌کننده خود به این امر تصریح دارد و از حاکم نقل می‌کند که گفته است: «بعضی از یاران، از من چنین درخواستند تا آنچه دربارهٔ مسجدِ کهن نیشابور و کُهَنْدِژ و شارستان و یادْکردِ وادی‌ها و محال و رُستاق‌ها و رَبْع‌ها، اطلاع دربارهٔ آن به من رسیده است، یاد کنم و من در این زمینه نتوانستم با ذکر اسانید به استقصای مطلب بپردازم، چندان که اسناد در اختیار داشتم یاد کردم» مترجم و تلخیص‌کنندهٔ کتاب، یعنی محمدبن حسین خلیفهٔ نیشابوری، پس از یادکردِ این سخن حاکم می‌گوید: «این است گفتارِ او و من از رهگذر اعتمادی که بر درستی گفتار او داشتم «اِسناد»ها را رها کردم تا سخن به اطناب نیانجامد.» آنگاه به یادْکردِ بنای کُهَنْدِژ نیشابور «و شهر قدیم و مفاخر و اوضاع و محلاّت و باروها و وادیها و محوّلات نیشابورِ قدیم» می‌پردازد.

این بخش، که مهمترین بخش کتاب است و از ارزش بسیار برخوردار، بیشترین اطلاعات موجود را، دربارهٔ پیشینهٔ نیشابور قبل از اسلام و ساختار شهر و رُستاق‌ها و دیه‌های پیرامون آن و میدان‌ها و محلات و کوچه‌ها و مقابر و مساجد و دیگر ابنیهٔ آن، در

اختیار خواننده قرار می‌دهد؛ مجموعهٔ قابل ملاحظه‌ای از نامهای جغرافیائی که اغلبِ آنها را در هیچ جای دیگر، نمی‌توان یافت و به همین دلیل ضبطِ دقیق آنها در مواردی با دشواری بسیار روبروست. از توضیحی که خلیفهٔ نیشابوری، پس از یادکردِ این بخش آورده می‌توان دریافت که وی بخش اعظم اطلاعاتی را که درین زمینه در تاریخ نیشابور حاکم وجود داشته تلخیص و گاه بکلّی حذف کرده است زیرا می‌گوید: «در زمانِ حاکم این محلاّت معمور بوده و اوصاف بسیار هر یک را فی‌الجمله نوشته بود. چون حالا [در قرن هشتم] نیست، نبشته نشد. یا قومی را ابومسلم از شهر بیرون کرد، محله‌ای داشتند، آن نوشته نشد.» [شمارهٔ ۲۷۲۳] با اینهمه همین مقدار هم که از اطلاعات موجود در تاریخ نیشابور حاکم، برای ما نقل کرده باید سپاسگزار او باشیم و درعین حال در غَبْنِ این که چرا بیشتر از اینها به نقلِ آن اطلاعات نپرداخته است.

اگر این کتاب را حتی فهرستی از کار حاکم نیشابوری بشمار آوریم ــ که تقریباً چنان است ــ بخوبی می‌توانیم از شگرفیِ کار او آگاه شویم. این فهرست، زندگینامهٔ حدود ۲۶۸۰ تن از بزرگانِ نیشابور را شامل است، اگر برای هر کدام از ایشان فقط دو صفحه نوشته باشد و به دیگر مسائل نیشابور هم نپرداخته باشد، حجم اصلی آن را بخوبی می‌توان محاسبه کرد. بعضی از کسانی که اصلِ تاریخ نیشابور حاکم را دیده‌اند و از آن بهره بُرده‌اند و مطلب نقل کرده‌اند، نوشته‌اند که این کتاب چهارده[1] یا دوازده[2] مجلّد بوده است و بعضی هشت مجلّد ضخمة (یعنی قطور و پُرحجم)[3] و گروهی شش مجلد[4] نوشته‌اند و بسیار طبیعی است اگر حدود پنج‌شش هزار صفحه را در چهارده یا دوازده یا هشت مجلد تدوین کرده باشند.[5]

---

۱. **متن حاضر**، شمارهٔ ۳.

۲. ***تاریخ بیهق***، ۲۱.

۳. ***الانساب***، ۵۷۴a.

۴. ***الرسالة المستطرفة***، کتانی، ۱۹۹ به نقل از ***بُغیةُالوُعاة***.

۵. علی‌بن زید بیهقی، در بحثی که پیرامون زندگی قنبر مولی و حاجب امیرالمؤمنین علی (ع) کرده می‌گوید: «و قنبر را در سبزوار پسری آمد نامِ او شادان‌بن قنبر، مسجدِ شادان در سبزوار به وی نسبت کنند. حاکم ابوعبدالله الحافظ در مجلّدِ ششم از تاریخ این را یاد کند.» ***تاریخ بیهق***، ۲۵ و از آنجا که شادان‌بن قنبر جزء طبقاتِ نخستین کتاب حاکم بشمار می‌رفته، تقریباً ثلثِ اولِ کتابِ تاریخ نیشابور، می‌توان محاسبه کرد که کتاب حتی بیشتر از ۱۲ مجلد نیز بوده است. با شمارهٔ ۵۳۰ ***متنِ حاضر*** نیز مقایسه شود.

تلخیصهای تاریخ نیشابور

به دلیل همین حجم شگرف وپهناوری که تاریخ نیشابور حاکم داشته، از همان روزگار نزدیک به عصر مؤلف، عدّه‌ای از دانشمندان کوشیده‌اند که آن را تلخیص کنند. تا آنجا که به یاد دارم چند تا از این تلخیص‌ها، که قدما بدان اشارت کرده‌اند، عبارت است از:

۱) همان تلخیصی که خلیفهٔ نیشابوری در آغاز این کتاب به آن اشارت کرده و می‌گوید: «بعدها، بعضی از اَجِلّهٔ کِرام و ائمهٔ اسلام، رَضیَ اللّه عَنْهُ و عَنْهُم، از آن کتابِ نفیس، مختصری هم به عبارتِ تازی، مشتمل بر اسامیِ کرامِ اولیا و اَعلامِ اصفیا و بعضی از آن مذیّلات، انتخابی فرموده. بعد الاستخاره آن اختصار را به آثار سلف، به طریقِ ایجاز به عبارتِ فارسی ترجمه اتفاق افتاد.»[۱] که نشان می‌دهد کتاب حاضر را خلیفهٔ نیشابوری از روی همان تلخیصِ «بعضی از اَجِلّهٔ کِرام» فراهم آورده است.

۲) علی‌بن زید بیهقی (۴۹۰ ـ ۵۶۵) از یک نفر به نام احمد الغازی[۲] یاد می‌کند که دو جلد تاریخ نیشابور به پارسی تألیف کرده بوده است و می‌توان تا حدودی اطمینان داشت که آن کتاب اگر تلخیص پارسی شدهٔ تاریخ نیشابورِ حاکم نبوده، دست‌کم براساس تألیف حاکم فراهم آمده بوده است.

۳) یکی دیگر از کسانی که تاریخِ نیشابورِ حاکم را تلخیص کرده است حافظ ابوبکرِ حازمی است (۵۴۸ ـ ۵۸۳) که از مشاهیر علمای عصر خویش و یکی از سرآمدان محدّثین قرن بوده است.[۳] سُبکی، در شرح حال ابوعبدالله پوشنجی، از «مقتضبِ تاریخ نیشابورِ» او یاد کرده است و از توضیح سبکی می‌توان دانست که آن کتاب یکی از تلخیص‌های تاریخ نیشابور حاکم بوده است[۴] و سُبکی آن را به خطِّ وی دیده بوده است و جای شگفتی‌ست که سبکی در شرح حالِ حازمی به این اثر او هیچ اشارتی ندارد.[۵]

۴) یکی دیگر از تلخیص‌کنندگان تاریخ نیشابور حاکم، حافظ شمس‌الدین ذهبی (۶۷۳ـ۷۴۸) مورخ و مؤلف پُراثر و مشهور است که بعنوان ***مختصر تاریخ الحاکم*** آن را تلخیص کرده است.[۶] و متأسفانه گویا امروز در دست نیست. سُبکی از آن به عنوان ***مختصر تاریخ نیسابور*** یاد می‌کند.[۷]

---

۱. متن ***حاضر***، شمارهٔ ۳.

۲. ***تاریخ بیهق*** ، ۲۱ و نیز ***لباب الانساب***، ۴۹۸/۲ از همو، که مطلبی از آن کتاب را نقل می‌کند.

۳. ***طبقات الشافعیة الکبری*** ۱۴/۷.

۴. ***همان کتاب***، ۲۰۰/۲.

۵. ***همان کتاب***، ۱۴/۷.

۶. ***کشف الظنون***، ۳۰۸/۱.

۷. ***طبقات الشافعیة الکبری***، ۱۰۵/۹.

۵) یکی از تواریخ نیشابور که باحتمال قوی آن نیز تلخیص از تاریخ حاکم یا براساس یکی از تلخیصهای آن بوده است تاریخ نیشابوری است که ابوالحسن علی‌بن زکریای نیشابوری نوشته بوده است و نسخه‌ای از آن را به تاریخ نهصد هجری، اسماعیل پاشای بغدادی دیده بوده است.[۱]

۶) علی‌بن زید، در لباب‌الانساب، پس از نقل حکایتی دربارهٔ یکی از علویان، می‌گوید: «و ذکر ذلک الامام علی‌الفنجگردی[۲] و الشیخ احمدالغازی فی تاریخ نیسابور»[۳] و ازین عبارت احتمالاً می‌توان استنباط کرد که یکی از تاریخ‌های نیشابور، تألیف ابوالحسن علی‌بن احمد فنجگردی (متوفّی در رمضان ۵۱۳) بوده است.[۴]

تواریخ نیشابور قبل از حاکم

ابویعلیٰ خلیلی در ارشاد می‌گوید: «حاکم نیشابوری را در هر زمینه‌ای که بدان پرداخته، دریایی ژرف دیدم. مرا گفت: بدان که در خراسان و ماوراءالنهر از برای هر شهری، یکی از دانشمندان آن شهر، تاریخی نگاشته و دیدم که دربارهٔ نیشابور با آنهمه دانشمندان و حافظان، چیزی نوشته نشده است، و این امر، مرا بدان واداشت تا ***تاریخ النیسابوریین*** را نوشتم.» خلیلی می‌گوید درین باره اندیشیدیم و دیدم که هیچ کس بر او درین زمینه پیشی نگرفته است[۵] ولی با همهٔ اعتمادی که بر گفتهٔ خلیلی، که از معاصران حاکم است، می‌توان داشت و تأییدی که ذهبی در این باره دارد[۶] این نکته را نباید از یاد بُرد که قبل از حاکم، گویا، کتابهایی در تاریخ نیشابور نوشته شده بوده است. شاید آن‌ها مختصر بوده و در قیاس کار عظیم و شگرفِ او، به چشم نمی‌آمده است وگرنه تا آنجا که اطلاعات بدست ما رسیده است، قبل از حاکم دست‌کم یک کتاب در تاریخ نیشابور نگاشته شده بوده است:

تاریخ نیشابور: تألیف ابوالقاسم کعبی بلخی (متوفی ۳۱۷) فیلسوف بزرگ و متکلم خراسان در اواخر قرن سوم و آغاز قرن چهارم که علی‌بن زیدِ بیهقی از آن یاد کرده است و می‌گوید: «سوخته شد اصلِ آن در کتابخانهٔ مسجدِ عقیل.»[۷]

---

۱. ***ایضاح المکنون***، ۲۱۸/۱.

۲. اصل: الفیخکردی که اشتباه است و متأسفانه این نام را مصحح کتاب در اغلب موارد به همین صورت غلط ضبط کرده است.

۳. ***لباب‌الانساب***، ۴۹۸.

۴. در باب فنجگردی مراجعه شود به ***التحبیر***، ۵۶۲/۱ و ***معجم‌الادباء***، شمارهٔ ۷۲۲.

۵. ***الارشاد***، ۸۵۳/۳.

۶. ***تاریخ‌الاسلام***، ذهبی، ۱۲۶ (۴۲۰ ـ ۴۰۱).

۷. ***تاریخ بیهق***، ۲۱ و مقایسه شود با ***کشف الظنون***، ۳۰۸/۱.

تواریخ نیشابور بعد از حاکم

کسانی که بعد از حاکم دربارهٔ نیشابور به نوشتن تاریخ پرداخته‌اند، همه ریزه‌خوارِ خوانِ بیدریغِ او بوده‌اند. و در گفتاری که پیش از این دربارهٔ ترجمه‌ها و تلخیص‌های تاریخ نیشابور آوردیم به بعضی از این کتابها اشارت رفت. دو ذیل بر تاریخ نیشابور نوشته شده که خوشبختانه یکی از آنها به تمامی و دیگری به گونهٔ ناقص باقی مانده است این دو عبارتند از ***السیاق*** یا ***سیاق‌التاریخ*** یا ***السیاق لتاریخ نیسابور***[1] از عبدالغافر فارسی (۴۵۱-۵۲۹) و تلخیص آن کتاب بعنوان «المنتخبُ من السیاق»[2] که تقی‌الدین ابواسحاق ابراهیم الصریفینی (۵۸۱ - ۶۴۱) آن را فراهم آورده است. از اصلِ نوشتهٔ عبدالغافر بخشی که شامل زندگینامهٔ کسانی است که نامشان حسن است تا آخر کتاب، باقی مانده است[3] و از تلخیص یا منتخب آن، که تألیفِ صریفینی است، نسخه‌ای تقریباً کامل موجود است. از مقایسهٔ بخشهای مشترک این دو، می‌توان دریافت که صریفینی در تلخیص «سیاق» کوشیده است که اطلاعات مرتبطِ با زندگینامهٔ اشخاص را با روشی درست و دقیق خلاصه کند و از این بابت کمتر به حذف پرداخته امّا در اصلِ تألیف عبدالغافر فارسی فواید بیشمار فقهی و کلامی و ادبی و تاریخی وجود داشته که متأسفانه در تلخیص صریفینی به آنها توجه نشده است. اگر روزی متنِ کاملِ سیاقِ عبدالغافر به دست آید یکی از مهمترین کتابها در نوع خود بشمار می‌رود و همین بخش بازمانده نیز بجای خود سرشار است از اطلاعات ادبی، جغرافیایی، فقهی و تاریخی.

عبدالغافر، سیاق را از آنجا آغاز می‌کند که حاکم به پایان رسانده است و نخستین زندگینامه‌ای که در آغاز کتاب السیاق قرار دارد شرح احوال ابوعبدالله حاکم نیشابوری است و پس از او دیگر دانشمندان را تا اوایل قرن ششم، طبقه‌بندی کرده و هر طبقه‌ای را براساس حروف الفبا آورده است.

تواریخ نیشابور، در عصر ما

در عصرِ ما چند تاریخ برای نیشابور فراهم آمده است. تا آنجا که دیده‌ام کارِ استاد

---

۱. ***تاریخ بیهق***، ۲۱.

۲. همان که استاد فرای آن را در Histories of Nishapur به صورتِ عکسی چاپ کرده است و آقای محمدکاظم محمودی آن را با عنوان ***الحلقة الاولی من تاریخ نیسابور، المنتخب من السیاق***، تألیف الحافظ ابوالحسن عبدالغافربن اسماعیل الفارسی، انتخاب الحافظ ابواسحق ابراهیم‌بن محمد الصریفینی، در قم به سال ۱۳۶۲ / ۱۴۰۳ چاپ کرده است.

۳. یعنی ***السیاقِ*** عبدالغافر و ***منتخب السیاقِ*** صریفینی.

بولت و استاد مؤید ثابتی و استاد عبدالحمید مولوی هر کدام از دیدگاهی قابل یادآوری است و در کنار اینها **شهر فیروزه** نوشتهٔ آقای فریدون گرایلی نیز کتابی است سودمند. در سطرهای آینده نگاهی داریم به این کتابها:

کتاب ***اشراف نیشابور*** در حقیقت تحلیلی است از کتاب تاریخ نیشابورِ الحاکم و ذیلهای دوگانهٔ آن که با مراجعه به بعضی از کتب رجال و انساب و تاریخ فراهم آمده و مؤلف، به شیوه‌ای دقیق و پسندیده، کوشیده است که موقعیّت خاندانهای علمی و اشرافیِ حاکم بر نیشابور و مقامات و مناصبی را که داشته‌اند، بررسی کند و روابطِ خویشاوندی و مناسبات خانوادگی آنان را بر طبقِ اسناد نشان دهد.[1]

کتاب در دو بخش کلی و یک ذیل، تدوین شده است، در بخش نخست که عنوان آن شهر اشرافی The Patrician city است، نگاهی دارد به نیشابور و اشراف و مسألهٔ شافعیّه و حنفیّه و مسألهٔ تعلیم و تربیتِ اشراف و روابط ایشان با دولت و پایان عصرِ اشراف. دربخش دوم به معرفی خاندان‌های اشرافی پرداخته: خاندانهای مَحْمِی، حَرَشی، بالَوی، ماسَرجِسی، بسطامی، صُعْلُوکی، جُوَیْنی، صابونی، فُراتی، قُشَیْری، فورَکی، صَفّار، فارسی، شَحّامی، فُراوی، بَحِیْری، صاعدی، ناصحی، اسماعیلی، حَسْکانی و حَسَنی.

در ذیل کتاب نیز بحثی دارد در باب مدارس نیشابور و قضاتِ آن شهر.

کتاب در حوزه‌ای که مؤلف مسئولیت تحقیق آن را بعهده گرفته، ارزشمند است و همیشه می‌تواند مرجعیّت خود را حفظ کند.

تاریخ نیشابور، تألیف استاد سیدعلی مؤید ثابتی از شاعران و ادیبان خراسان در عصر ما، کتابی است که از سرِ نوعی شیفتگی و عُلقهٔ روحی نسبت به نیشابور، تألیف شده است و مؤلف تا آنجا که توانسته است اطلاعات پراکنده در کتب تاریخ و جغرافیا و ادب را، در طول سالیان، جمع‌آوری کرده است و از مقداری سکّه‌های موجود در موزه‌ها نیز بهره بُرده است. چاپ اول این کتاب گویا یک بار توسط راه‌آهن ایران انتشار یافته که من آن را ندیده‌ام ولی چاپ دوم که صورت تکمیل‌شدهٔ آن است به وسیلهٔ انجمن آثار ملّی در ۱۳۵۵ نشر یافته است. مؤلف کوشیده است که اطلاعات مربوط به جغرافیای تاریخی نیشابور را از قدیمترین ایّام تا ادوار بعد از مغول، جمع‌آوری کند و جمعی از دانشمندان و ادیبان برخاسته از خاک نیشابور را نیز به اجمال معرّفی کند. در مجموع کسانی که بخواهند در باب نیشابور به مطالعه بپردازند از مراجعه به این کتاب ناگزیرند زیرا در

---

1. *The Patricians of Nishapur*, A' Study in Medival Islamic Social History, by Richard W. Bulliet Harvard University Press, Cambridge Massachusetts 1972.

چندین مورد مؤلف به اسنادِ نسبتاً گمنامی (از قبیل اُنسُ المُهَج) مراجعه داشته است.

جلد اول کتاب ***آثار باستانی خراسان*** تألیف شادروان استاد عبدالحمید مولوی رحمةالله علیه که عنوان دوم آن چنین است: «شامل آثار و ابنیهٔ تاریخی جام و نیشابور و سبزوار» عملاً تاریخ نیشابور بزرگ است زیرا بخشهای جام و سبزوار هم در حقیقت حوزهٔ تاریخی نیشابور کهن را تشکیل می‌دهند. این کتاب نیز توسط انجمن آثار ملّی ۱۳۵۴، در مشهد، چاپخانهٔ خراسان، به چاپ رسیده است. گویا شادروان مولوی و استاد مؤید ثابتی از کارِ یکدیگر چندان باخبر نبوده‌اند زیرا در نوشتهٔ هیچ‌یک از این دو استاد به کتاب آن دیگری ارجاع و اشارتی نمی‌رود، بخصوص که زمان انتشارِ این دو کتاب بسیار نزدیک به هم است. نوع مطالب در هر دو کتاب تا حدودی مشابه است. شاید بتوان گفت که ارزشِ تاریخی کتابِ استاد مؤید بیشتر است و ارزش مشاهداتیِ آثارِ باستانی، در کتاب استاد مولوی، در حدّی فراتر قرار دارد. حق نیز همین است زیرا شادروان مولوی متجاوز از نیم‌قرن شغلِ شاغل و وجههٔ همتش پرداختن به املاک مسجدگوهرشاد و آستانقدسِ رضوی بود و عملاً بخشهای عظیمی از جغرافیای خراسان را از نزدیک دیده و موردِ تحقیقِ عینیِ خود قرار داده بود.

تنها عیبِ آشکار کتاب استاد مولوی، مداخله‌های فقه‌اللغویِ مؤلف است که هیچ اساس علمی ندارد و غالباً محصولِ نوعی توّهم است مانندِ آنچه او در باب نامهای بعضی قصبات و دهات نیشابور از خود آورده از قبیلِ اینکه زمجار معرب زمگار است (حال آنکه اصلاً زمجاری وجود نداشته است، بلکه درستِ آن بر طبق تمام اسنادِ قدیمی رمجار است) استاد مولوی نیز به معرّفی بخشی از رجال فکر و فرهنگ در حوزهٔ نیشابور بزرگ پرداخته است و مستندش غالباً همین ***تاریخ الحاکم*** و ***تاریخ بیهقِ*** علی‌بن زید بیهقی و دیگر کتابهای معروف درین حوزه‌هاست. متأسفانه جلدِ بعدی کتاب استاد مولوی که طبعاً شامل بخشهای دیگری از نیشابور بزرگ بوده است، هنوز انتشار نیافته است.

کتاب **شهرفیروزه** که تاکنون دوبار به‌چاپ رسیده (چاپ‌اول ۱۳۵۷ وچاپ‌دوم ۱۳۷۳)، شاید جامعترین کتاب در تاریخ نیشابور و معرفی رجال آن باشد. آقای فریدون گرایلی که خود از شعرا و ادبای معاصر نیشابور است با شوق و دلبستگی خاصی کوشیده است که کتابی شامل تاریخ و جغرافیای تاریخی نیشابور فراهم آورد و درین کار تا حدود امکاناتی که در اختیارِ او بوده است، انصاف را، موفق بوده است. تنها نکتهٔ انتقادی در بابِ این کتاب، زبانِ شاعرانه و عاطفیِ کتاب است که اگر بر زیبائی آن افزوده از جانبِ علمیِ آن تا

حدودی کاسته است. از امتیازات دیگر کتابِ شهر فیروز اشتمال آن بر نام و نشان بسیاری از قرا و قصبات نیشابور در عصر حاضر است که تا حدودی می‌تواند محققان تاریخ نیشابور کهن را نیز یاری دهد. توجهی که مؤلف به معرّفیِ اجمالی لهجهٔ نیشابوری و نیز شاعران و هنرمندان معاصرِ شهر داشته است از دیگر امتیازاتِ کتاب اوست.

شیوهٔ کار و مراجع حاکم

شیوهٔ کار او، مانند اغلب معاصرانش، براساس ذکرِ اسناد به طریقهٔ علمای حدیث بوده است. یعنی هرگونه اطلاعی را که در اختیار خواننده قرار می‌داده است، حتی نقل یک قطعه شعر را، از طریقِ یکی از مشایخِ خویش تا به سرچشمهٔ آن اطلاع، می‌رسانده است. از آنجا که در این مختصرِ بازمانده ــ که چندین تحوّل پذیرفته تا به دستِ ما رسیده است ــ اشارتی به اَسنادِ حاکم باقی نمانده است در بابِ چند و چون آنها به هیچ روی نمی‌توان سخن گفت. ولی تردیدی نیست که وی این کتابِ عظیم را از مجموعهٔ بیشماری از خوانده‌ها و شنیده‌ها و حتی دیده‌های خویش بوجود آورده است و از این لحاظ شاید کمتر کتابی در تمدن اسلامی قرن چهارم بتوان یافت که اطلاعاتِ موجود در آن، تا بدین حدّ، مستقیم و بکر بوده باشد. یکی از مواردی که شیوهٔ کار حاکم را در روش اِسناد اطلاعات، درین کتاب نشان می‌دهد، آنجایی است که مترجم می‌گوید: «امام حاکم فرمود، بعضی از یاران از من چنین درخواستند تا آنچه دربارهٔ مسجد کهن نیشابور و کهن دژ و شارستان و یادْکَردِ وادی‌ها و محالّ و رستاق‌ها و رَبْع‌ها، اطلاّع دربارهٔ آن به من رسیده است، یاد کنم و من درین زمینه نتوانستم با ذکرِ اسانید به استقصای مطلب بپردازم، چندان که اسناد در اختیار داشتم، یاد کردم.»[1].... و از این سخن می‌توان دریافت که حتی در دایرهٔ قصّه‌های بسیار کهن مربوط به بنای نیشابور قبل از اسلام هم، حاکم، به جستجوی نقل‌های مستند بوده است. در همین مختصر مواردی نیز هست که نشان می‌دهد حاکم از مشاهدات خود نیز در این کتاب مطالبی را آوره بوده است. مثلاً درشرحِ حالِ عبدالله‌بن خازمِ سُلَمی، از صحابهٔ رسول(ص)، می‌گوید: والیِ نیشابور بود از جانبِ عبداللّه‌بن عامر و ساکن جُوَین شد و او را آنجا اولاد شدند. امام حاکم فرمود که آنجا اولادِ او را دیدم، قومی بودند دهاقین.»[2] که در این عبارت دو نکتهٔ مهمّ وجود دارد، یکی اِستناد حاکم به مشاهداتِ خویش و دیگر اینکه «اولاد صحابه» با سه چهار نسل تحوّل، تبدیل به فئودالهای منطقه شده‌اند زیرا دهاقین اینجا به معنیِ زمین‌داران بزرگ است.

---

۱. *متن حاضر*، شمارهٔ ۲۷۰۹.
۲. *همانجا*، شمارهٔ ۴۳.

دامنهٔ کار حاکم در نگارش تاریخ نیشابور بسیار پهناور بوده است و در حقیقت دایرةالمعارفی از تاریخ و رجال و جغرافیای خراسان بزرگ را در این کتاب آورده بوده است و از منقولاتی که دیگران از او نقل کرده‌اند، می‌توان به این گستردگی دامنهٔ کار او پی‌بُرد. مثلاً علی‌بن زیدِ بیهقی، از تاریخ نیشابور، نقل می‌کند که «اگر کسی بُوَد که ماهِر بُوَد در دهقانی، خُرما در حدودِ خسروجرد به بار توانَد آورد»[1] و این خود نشان‌دهندهٔ پهناوری میدان کار و حوزهٔ موضوعات تاریخ نیشابور حاکم است که به مسائل کشاورزی ناحیه توجه داشته. و رافعی از تاریخ نیشابور مطلبی می‌آورد در باب قزوین و آبهایی که در آنجا هست و اگر غریبی از آن بنوشد و حرکتِ بسیار نداشته باشد، هر دو پای او ورم می‌کند چندان که جز بُریدن چاره‌ای باقی نمی‌ماند.[2] که نشان می‌دهد حاکم به مسائل دیگر شهرهای ایران نیز بیش و کم پرداخته بوده است. کسانی که از تاریخ نیشابور حاکم، در طولِ قرون، نقل کرده‌اند غالباً تصریح دارند بر اینکه وی در زندگینامهٔ بسیاری از افراد، دامنهٔ بحث را به گونه‌ای گسترده تلقی کرده است. مثلاً سُبکی می‌گوید: و حاکم در زندگینامهٔ این استاد خویش (یعنی: حسین‌بن علی‌بن یزید) بر عادتِ خویش سخن را به درازا کشانده و این عادتِ اوست که چون به سرگذشتِ بزرگی می‌رسد به آوردن فواید و غرایب می‌پردازد.[3]» و ابن‌حجر در شرح حال احمدبن حرب می‌گوید: «و او را زندگینامه‌ای است دراز دامن در تاریخ نیشابورِ حاکم»[4]

نام اصلی این کتاب

آنچه در تداول مورخان و دانشمندان، در طول قرون، دیده می‌شود این است که نام این کتاب ***تاریخ نیشابور***[5] و یا به تلفظِ عربی «تاریخ نیسابور» است[6] ولی گویا نامی که مؤلف خود بر آن نهاده بوده است ***تاریخ النیسابوریّین*** است[7] و درست نیز همین است زیرا آنچه مقصود اصلی او بوده است همانا معرّفیِ رجال و دانشمندان نیشابور بوده است و عنوان ***تاریخ النیسابوریّین*** با چنین هدفی سازگارتر است بویژه که سمعانی به عنوان ***التاریخ الکبیر للنیسابوریّین*** از آن یاد می‌کند و از کسی که به یک واسطه آن را از حاکم سماع داشته است.[8]

---

۱. ***تاریخ بیهق***، ۲۸.
۲. ***التدوین***، رافعی، ۱/ ۵۲.
۳. ***طبقات الشافعیة***، ۳/ ۲۷۷.
۴. ***لسان‌المیزان***، ۱/ ۱۴۹.
۵. ***تاریخ بیهق*** ۲۱ و ۴۷.
۶. ***طبقات الشافعیه***، ۲/ ۵۲.
۷. ***الارشاد فی معرفة علماء الحدیث***، ۳/ ۸۵۳.
۸. ***التحبیر فی المُعجَمِ الکبیر***، ۱/ ۲۳۰ و ***تاریخ بغداد***، ۵/ ۴۷۴.

معلوم نیست که مترجم فارسی، یعنی محمدبن حسین خلیفهٔ نیشابوری، این ترجمه و تلخیصِ خود را به چه عنوانی نامیده بوده است. در نسخهٔ موجود هیچ‌گونه عنوانی برای کتاب، قید نشده است. مرحوم دکتر بهمن کریمی ظاهراً به اعتبارِ موضوع کتاب و نیز به اعتبار شهرتی که متنِ اصلیِ آن داشته کتاب را به عنوان **تاریخ نیشابور** چاپ کرده است و استادفرای از آن به‌عنوان **کتابِ احوالِ نیشابور** نام بُرده‌است. ظاهراً گفتهٔ استادفرای متکّی‌ست به نامی که در دفتر ثبتِ کتابخانهٔ حسین چلبی در بورسا (Bursa) به آن داده بوده‌اند.[1] به هر حال تثبیتِ نام «تاریخ نیشابور» بر متنِ حاضر، چندان هم دور از حقیقت نیست.

نسخهٔ اصلی تاریخ نیشابورِ حاکم تا قرن یازدهم، ظاهراً، باقی بوده است زیرا حاج خلیفه در ضمن معرّفیِ آن، خطبهٔ آغازِ کتاب را نقل می‌کند و می‌گوید: «کتابی است بزرگ و آغازِ آن چنین است: الحمدللّٰه الذی اختار محمداً...»[2] اگرچه بـه ایـن‌گونه اطـلاعاتِ مؤلف **کشف‌الظنون** چندان اعتمادی نیست و او بعضی کتابهایی را که ندیده ــو شاید هم اصلاً وجود نداشته‌اند ــ جزء فهرست خویش آورده است به صرفِ اینکه نامی از آنها در ضمن کتابی به نظرش رسیده است. ولی در این مورد خاص دلیلی بر بی‌اعتباری گفتار او نداریم. تنها تردیدی که دارم در این است که آیا آنچه او دیده و سرْآغازِ آن را نقل کرده است اصل تاریخِ نیشابور حاکم است یا یکی از تلخیصهای آن.[3]

در قرن هشتم مُسلّماً تاریخ نیشابور حاکم وجود داشته و بسیاری از دانشمندان در تألیفات خویش از آن سود جُسته‌اند از قبیل شمس‌الدین ذهبی (۶۷۳ـ۷۴۸) و تقی‌الدین سبکی (۷۲۷ـ۷۷۱).

سُبکی، در بحثی که پیرامون آثـارِ شـافعیه، در حـوزهٔ تـاریخ، کـرده است وقـتی بـه نیشابوریان می‌رسد می‌گوید: نیشابور از بزرگترین شهرها بوده و بعد از بـغداد شـهری همانند آن نبوده است. حافظ ابوعبدالله حاکم تاریخی از برای نیشابور نوشته که هـمهٔ بزرگان حُفاظ در برابر آن خاضع‌اند و آن کتاب، در نظر من، سرورِ کتابهای تاریخ است و تاریخ بغداد خطیب اگر چه از محاسنِ کتابهای اسلامی است، امّا نویسندهٔ آن روزگـار درازی از تاریخ بغداد را در اختیار داشته ــاگر چند بغداد بعد از نیشابور بوجود آمـده است امّا دانشمندان بغداد قدیمی‌تراند زیرا که بغداد سرای دانش و خانهٔ ریاست بوده است، سالها پیش از آنکه رایت نیشابور افراشته شود. از سوی دیگر حاکم روزگاری قبل

---

1. *Histories of Nishapur*, P. 10.

۲. **کشف‌الظنون**، ۳۰۸/۱.

۳. مراجعه شود به مقدمهٔ **آفرینش و تاریخ** ۴۸/۱ چاپ آگاه و نیز **یادداشت‌های قزوینی** ۲۳/۲.

از خطیب بغدادی بوده است و خطیب بعد از او آمده است، به هنگامی که گروه بیشماری از دانشمندان به بغداد درآمده‌اند، بناگریز خطیب روی به اختصار آورده ولیکن حاکم در نگارش زندگینامهٔ استادان خود یا استادانِ استادان خود و کسانی که به روزگارِ او نزدیک بوده‌اند گفتارِ خود را درازدامن آورده است زیرا حاکم در عصری مقدم بر ظهور بسیاری از دانشمندان نیشابور می‌زیسته است و از آنجا که شمارهٔ کسانی که به تراجمِ ایشان پرداخته اندک بوده است او سخن را گسترش داده و زندگینامه‌ها را به کمال و تفصیل آورده است و عذرِ خطیب درین مورد پذیرفته است و معلوم.[۱]

۱. *طبقات الشافعیه*، ۱/۳۲۴.

حاکم نیشابوری

نام و نسب و خاندان

نامِ او محمد و نام پدرش عبداللهبن محمد[1] است و کنیهٔ او ابوعبدالله و شهرتش بیشتر به صورتِ: «ابوعبدالله الحاکم» و «ابنالبَیّع» که از شغل نیاکانِ او خبر میدهد. «بَیِّع» یا «بایع» که گاه «بیّاع» هم خوانده میشده است به گفتهٔ سمعانی در کتاب الأنساب، به معنیِ کسی است که در کاروانسراها و «خان»های محلِّ کار و تجارتِ بازرگانان، میانِ فروشنده و خریدار، واسطه است و این شغل را «بیاعه» نامیدهاند.[2]

اگر بخواهیم با طول و تفصیلِ بیشتر نسبِ او را بیاوریم چنین خواهد بود: ابوعبدالله محمدبن عبداللهبن محمدبن حَمدوْیَهبن نُعَیْمبن الحکم . در نسبتِ او و شهرتش بجز «البیّع» و «الحاکم» نسبتِ «الضَبّی» و «الطهمانی» را نیز نوشتهاند و توضیح دادهاند که

---

۱. دربارهٔ ابوعبدالله حاکم، مراجعه شود به: ***الارشاد فی معرفة علماءالحدیث***، ۳ / ۴ ـ ۸۵۱. ***السیاق***، تلخیص دوم، b ۱ ***تاریخ بغداد*** ۴۷۳/۵ ***تبیین کذب المفتری*** ۲۳۱ـ۲۲۷ ***الانساب***، b ۹۹، ***وفیاتالاعیان***، ۴/ ۲۸۰، ***المنتظم*** ۲۴۷/۷، ***سیراعلام النبلاء*** ۱۷/ ۱۷۷ـ۱۶۲، ***تذکرة الحفاظ***، شمارهٔ ۹۶۲، ***تاریخ الاسلام*** (وقایعِ ۴۰۱ـ۴۲۰) ۱۳۳ـ۱۲۲، ***شذرات الذهب*** ۱۷۶/۳۲، ***میزان الاعتدال*** ۶۰۸/۳، ***العبر***، ۹۱/۳، ***اللباب***. ۱۹۸/۱، ***الوافی بالوفیات***، ۳۲۰/۳، ***النجوم الزاهرة***، ۲۳۸/۴، ***طبقات الشافعیةالکبری***، ۱۷۱/۴ـ۱۵۵، ***طبقات القراء***، ۱۸۴/۲، ***لسانالمیزان***، ۲۳۲/۵. و از تحقیقات معاصران: ***تاریخ الادب العربی***، بروکلمن ۳/۲۱۷ـ۲۱۵، ***تاریخ التراث العربی***، فؤاد سزگین ۵۷/۱ـ۴۵۴ و مقالهٔ مختصرِ J. Robson در Encyclopaedia of Islam, New Edition vol. III P 82 و مقدمهٔ موفقبن عبدالله بر ***سئوالات الحاکم النیسابوری للّدار قُطْنی***، ۵۱ـ۳۹. و نیز مقدمهٔ همو بر ***سئوالات مسعودبن علیالسجزی***، ۹ ـ ۲۶.

۲. ***الانساب***، a ۹۹ و b ۹۸.

علّتِ این انتساب این است که پدرْبزرگِ مادربزرگِ او، عیسیٰ‌بن عبدالرحمن‌بن سلیمانِ ضَبّی بوده است و مادرِ این عیسی زنی بوده است به نامِ متویه که دخترِ ابراهیم‌بن طهمان، زاهد و فقیه معروف بوده است. هیچ دلیلی وجود ندارد که او را از قبایل عرب نیشابور به حساب آوریم زیرا ابراهیم‌بن طهمان از اهلِ هرات بوده که به نیشابور کوچیده و در ۱۶۳ هجری درگذشته است[۱] عَرَبْ‌مآبی و «عَرَبِ بالولاء»[۲] شدن، درین عصر، چندان عمومیّت داشته که هیچ‌کس از آسیبِ آن در امان نمی‌مانده است.

تولد و وفات

الحاکم در روزِ دوشنبه سوم ربیع‌الاولِ سال ۳۲۱ هجری، در نیشابور، متولد شد[۳] و در چهارشنبه سوم[۴] یا هشتم[۵] صفر سال ۴۰۵ در همین شهر، در حالی که از حمّام بیرون آمده بود و هنوز لنگ حمام را از خود باز نکرده بود تا جامه بپوشد، به سکته درگذشت. او را در نیشابور به خاک سپردند و قاضی ابوبکر حیری[۶] یکی از مشاهیرِ زُهّاد و علمای عصر، بر او نماز گزارد.

ابوعبدالله حاکم هشتادوچهار سال عمر کرد و تقریباً هفتادوپنج سال از این هشتاد و چهارسال را به تحصیل و تدریس و تألیف گذرانید زیرا نخستین «سماعِ» حدیثِ او، در نه سالگی بود، یعنی در سال ۳۳۰.

سفرها و استادان

حاکم در طلبِ علومِ عصر، بویژه دانش حدیث که پرجاذبه‌ترین دانش‌های آن روزگار به شمار می‌رفت[۷] به اقطار مختلفِ عالم اسلامی، از نشابور تا عراق و حجاز و

---

۱. *سیراعلام النبلاء* ۳۷۸/۷.

۲. عَرَبیِّ بالولاء شدن، به معنی نوعی شناسنامهٔ عربی و هویّت مجعول برای خود درست کردن بوده است.

۳. *تاریخ الاسلام*، ۱۲۲ (۴۲۰-۴۰۱).

۴. *طبقات الشافعیه* ۱۶۱/۴.

۵. *الوافی بالوفیات*، ۳۲۰/۳.

۶. متوفی ۴۲۱ و این قاضی ابوبکر یکی از کسانی بوده است که تاریخ نیشابور را از حاکم روایت داشته است *التحبیر* ۲۳۰/۱.

۷. برای انسان عصر ما تصور اینکه «علم حدیث» مهمترین علم یک دوره از تاریخ باشد، قدری دشوار می‌نماید ولی می‌توان از راهِ تمثیل به چنین کسانی فهماند که همانطور که کامپیوتر، در شکل‌دهندگیِ ساختار اقتصادی و اجتماعی انسان عصر ما دارای نقش عمده است، در آن ایّام هم «محدثین» در شکل

←

ماوراءالنهر و دیگر بلاد خراسان سفر کرد و دربارهٔ او نوشته‌اند که تنها در نیشابور از هزار شیخ سماع حدیث داشته و از دیگر بلاد نیز حدود هزار تنِ دیگر را یاد کرده‌اند. نام و نشانِ استادانِ او را در علوم قرآنی و حدیث، در اینجا نمی‌آوریم زیرا فهرست بلندبالایی است وکسانی که به تفصیلِ زندگیِ او پرداخته‌اند از قبیل خلیلی[۱] و ذَهَبی[۲] و سُبْکی[۳] نامِ ایشان را ضبط کرده‌اند.

حاکم و تصوّف

در تصوف نیز او بی‌سلوکی نبوده و محضرِ چند عارفِ بزرگ عصر از قبیل ابوالحسنِ پوشنجی و جعفربن نصیر و ابوعمرو زجاحی[۴] و ابوعمروبن نجُیَدِ سُلَمی و جعفر خلدی و ابوعثمانِ مغربی را درک کرده است.[۵] از نقدی که ابن‌جوزی دربارهٔ او کرده، می‌توان دانست که وی مثل بسیاری از فقهای عصر، از سماع روی‌گردان نبوده و حتی آواز قوّاله‌ای به نام «هزاره» را که از «مستورات قوّالات» بوده است می‌شنیده است. اینک ترجمهٔ عین گفتار ابن‌جوزی: خبر داد ما را زاهربن طاهر، گفت خبر داد ما را ابوعثمانِ صابونی و ابوبکر بیهقی و گفتند که ابوعبدالله حاکم گفت که بیشترین دیدارِ من با فارس‌بن عیسیٰ صوفی، در سرایِ ابوبکر ابریسمی بود از برای گوش دادن به سماعِ هزاره رحمها الله که این زن از مستوراتِ قوّالات بود.» ابن‌جوزی پس از نقل این سخن می‌گوید: این خود زشت‌ترین کاری است که از مردی چون حاکم سرزده است، چه‌گونه

← دادن ساختار جامعه بالاترین نقش را داشته‌اند زیرا ابزارِ دَست فقها بوده‌اند و فقها بدون ابزارِ حدیث نمی‌توانسته‌اند در ساختارِ اقتصادی و اجتماعیِ عصرِ خود دخالت کنند. اهمیّت حدیث و علوم پیرامونیِ آن تا آنجا بود که جز آن را «علم» تلقی نمی‌کردند. به این اظهارْنظر ابن حَجَر (۷۷۳ـ۸۵۲) یکی از بزرگترین محدثین تمدن اسلامی دربارهٔ ابن‌سینا (که مظهر فلسفه و علم در عصرِ خویش بوده است) توجه کنید: «ابوعلی الرئیس، ما اَعْلَمهُ رَویٰ شیئاً مِنَ *العِلْمِ* وَ لَوْرَویٰ ما حَلَّتِ الروایةُ عَنْهُ لأنّه فلسفیُ النِحْلَة ضالٌّ، لارَضِیَ اللّه عنه!» ***لسانُ المیزان***، ۲۹۱/۲ یعنی: «رئیس ابوعلی، نمی‌دانم که آیا او چیزی از «علم» روایت کرده است یا نه و اگر هم روایت کرده باشد، نقل‌کردنِ از طریقِ او روا نیست؛ زیرا دارای مشرب فلسفی است و گمراه. خدای ازو خشنود مباد!».

۱. ***الارشارد الی معرفة علماء الحدیث***، ۸۵۱. ۲. ***تاریخ الاسلام***، ۱۲۳ (۴۲۰ـ۴۰۱).

۳. ***طبقات الشافعیه***، ۴/۷ـ۱۵۶. ۴. ***السیاق***. تلخیص دوم، ۱۲.

۵. متنِ ***طبقات الشافعیّه***، در این مورد غلط است یا مصححان آن را بدان‌گونهٔ غلط درآورده‌اند: و صحب فی‌التصوف اباعمربن محمدبن جعفر الخُلدی، ***طبقات الشافعیه*** ۱۵۷/۴ که باید به این صورت اصلاح شود: و صحب فی‌التصوف اباعمروبن نُجَیْد و جعفر الخُلدی.

بر او پوشیده مانده است که نباید به صدای زنِ نامحرم گوش داد؟ و آنگاه این را در کتابِ تاریخِ نیشابور خویش ــ که کتابِ علم است ــ بیاورد، بی‌هیچ گونه تحاشی‌یی از یادْکردِ امثالِ این؟ همین بس است که او را از جادّهٔ عدالت منحرف کند.[۱]

حاکم و قضاء شهر نسا

در زندگینامهٔ او نوشته‌اند که وی در عصرِ سامانیان و به روزگارِ وزارتِ عُتْبی[۲] در ۳۵۹ یک چند قضاء شهر نسا را ــ که از شهرهای بزرگ خراسان در آن روزگار بود ــ پذیرفت. وقتی که او بدین کار پرداخت، بعضی از اهل فضل، عُتْبی را بدین کار تهنیت گفتند که وی سیصدهزار حدیث رسول (ص) را به شهر نسا تجهیز کرده است[۳]. بعد از این روزگار، قضاء گرگان را به او پیشنهاد کردند و نپذیرفت و تمام وقت در خدمتِ علم باقی ماند، تا آخر عمر خویش.

قابل یادآوری است که ابن‌خلکان، یا کاتبان نسخه‌های مورد استناد استاد احسان عباس، «نسا» را به «نیشابور» تصحیف کرده‌اند و نوشته‌اند که او یک چند متصدّیِ قضاء نیشابور بوده است.[۴]

معنیِ «حاکم»

مشهورترین عنوانی که صاحبِ تاریخ نیشابور بدان شناخته می‌شود، در مرحلهٔ اول «الحاکم» است و سپس «ابن البیّع» دربارهٔ ابن‌البیّع پیش ازین توضیحی آمد و دربارهٔ «الحاکم» باید یادآور شویم که این عنوان بر قضات اطلاق می‌شده است و بنا بر آنچه در کتب لغت آمده است حاکم کسی است که تنفیذِ حکم می‌کند که یا قاضی است، یا والی. ابن‌خلکان نیز می‌گوید: «و اِنّما عُرِفَ بالحاکم لِتَقَلُّدِهِ القضاء»[۵] در موردِ مؤلف تاریخِ نیشابور، این عنوان به اعتبار مقامی که در کار قضا ــ بویژه قضاء ناحیهٔ نسا ــ داشته است، اطلاق شده است و این عنوان را در موردِ بسیاری از دانشمندان معاصرِ او که در کار قضا

---

۱. *تلبیس ابلیس*، ۲۴۲ نکتهٔ قابل یادآوری این که ظاهراً ابن‌جوزی روایت ابوعثمان صابونی و ابوبکر بیهقی را، منقولِ از تاریخ نیشابور می‌دانسته است.

۲. *طبقات الشافعیه*، ۱۵۸/۴.

۳. *همانجا*، و *وفیات الاعیان* ۲۸۱/۴.

۴. *وفیات الاعیان* ۲۸۱/۴ و در چاپ سنگی ایران (۱۲۸۴ هـ. ق ۵۹/۲) هم همین اشتباه موجود است و بدینگونه خطای کاتب نیست و ابن‌خلکان خود میان «نسا» و «نسابور» اشتباه کرده است.

۵. *همانجا*، ۲۸۱/۴.

بوده‌اند، پیوسته می‌بینیم؛ مثلاً در **یتیمة الدهر** ثعالبی عنوان بعضی از شاعران «القاضی» است زیرا متصدیِ شغل قضا بوده‌اند از قبیل القاضی ابوعلی عبدالوهاب‌بن محمد، و بعضی عنوانِ «الحاکم» دارند از قبیل: الحاکم ابوعلی الحسن‌بن منصور الدارابجردی[۱] و ظاهراً تمایزی در مفهوم مقام ایشان وجود ندارد و حتی از مقولهٔ اختلاف اصطلاحات در نواحیِ جغرافیائیِ مختلف هم نیست زیرا هر دو از شاعران نیشابورند و از معاصرانِ ثعالبی و حاکم نیشابوری.

حاکم و سیاست

بعضی از نویسندگانِ زندگینامهٔ او یادآور شده‌اند که وی نقش میانجیِ سیاسی میانِ سامانیان و آلِ بویه را نیز عهده‌دار بوده است. ابن خَلّکان می‌گوید: «و کانوا [ای السامانیّون] ینفذونه فی‌الرسائل الی ملوک‌بنی بویه[۲]» و بروکلمن می‌گوید: «او نقشِ سفیر میان سامانیان و آل بویه را داشته و در مراسلات میانِ آن دو دولت، از وجود او استفاده می‌شده است»[۳] سزگین نیز می‌گوید: «چندین بار بعنوان سفیر آلِ بویه به کار پرداخته است»[۴] گویا همهٔ این تعبیرات از درکِ همان عبارت ابن‌خلکان سرچشمه گرفته است.

شاید تمایلی که الحاکم به تشیع داشته و نویسندگان اهل سنت غالباً او را ازین بابت، بشدّت، موردِ نقد و نظر قرار داده‌اند[۵] و در دوره‌های بعد دلیل این تشیع او را نقل حدیثِ «مَنْ کُنْتُ مولاه...»[۶] و حدیث «طیر» یا «طایر»[۷] دانسته‌اند، در اصل، همین تمایلاتِ سیاسی او بوده است زیرا، او، در حقیقت برای آشتی میانِ دو دولت شیعی و متمایل به شیعیِ[۸] ایرانی می‌کوشیده است و دشمنانِ او که طرفداران خلافتِ عباسی بوده‌اند این

---

۱. ***تتمة الیتیمة***، ۳۰۲ و ۳۰۳.
۲. ***وفیات الاعیان***، ۲۸۱/۴.
۳. ***تاریخ الادب العربی***، ۲۱۵/۳.
۴. ***تاریخ التراث العربی***، ۱ (۱) ۴۵۴.
۵. مانند ذهبی در ***تذکرة‌الحفاظ***، ۱۰۴۵/۳.
۶. دربارهٔ این حدیث مراجعه شود به: **مسند**، احمد حنبل، ۳۶۸/۴ و ۳۷۰ و ۳۶۶/۵ و حاشیهٔ ***تاریخ‌الاسلام***، (۴۲۰ـ۴۰۱) ۱۲۷.
۷. حدیث «طیر» یا «طایر» حدیثی است که بر طبقِ آن گوشتِ مرغی (پرنده‌ای) نزدِ رسول (ص) بود و او فرمود «اللّهم ائتنی باَحَبِّ خَلقِکَ اِلیکَ یأکُلُ مَعی» ناگاه علی (ع) در رسید و... مراجعه شود به ***سفینة البحار***، قمی، ۱۰۱/۲.
۸. مسلم است که بعضی از سامانیان دارای تمایلات شیعی بوده‌اند و از این مصراعِ رودکی که شاعر دربار ایشان بوده‌است، این‌نکته بروشنی دانسته می‌شود (***اشعارِ پراکندهٔ قدیمترین شعرای فارسی زبان***، ۱۳۶):

از رودکی شنیدم سلطانِ شاعران — کاندر جهان به کس مگر و جز به فاطمی

کوشش او را نپسندیده‌اند و او را به تشیّع متهم کرده‌اند و بعدی‌ها دلیل تشیع او را در نقلِ این‌گونه احادیث جستجو کرده‌اند.

مقام علمی او

در شناخت و نقدِ حدیث در سراسرِ عالم اسلامی، در عصرِ او کسی را همتای او ندانسته‌اند و نوشته‌اند که در جرح و تعدیلِ احادیث، تمامیِ بزرگانِ عصر، به او رجوع می‌کرده‌اند. بعضی از کسانی که به زندگینامهٔ او پرداخته‌اند نوشته‌اند که قبل از وی هر عالمی که بود، در برابرش چندین دانشمند دیگر در آن عصر بود که میان ایشان نوعی تقارُن و تقابُل بود امّا به روزگارِ ابوعبداللّهِ حاکم او در حجاز و شام و عراقِ عرب و عراق عجم و جبال و ری و طبرستان و قومس و خراسان و ماوراءالنهر، چهره‌ای بلامنازع بود.[1]

مذهب حاکم

بسیاری از زندگینامه‌نویسان او و معاصرانش، از قدیم، او را به تشیّع و رَفْض «متهم» می‌داشته‌اند و یکی از مهمترین نقطه‌ضعف‌هایی که بعضی از علمای حدیث در کارِ او و در کتابِ «المستدرک علی‌الصحیحین» او یافته‌اند این بوده است که وی به نقلِ حدیث «مَنْ کُنْتُ مولاه...» و حدیث «طیر»[2] پرداخته بوده است و دیگر این که کتابی در فضایل حضرت فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها نیز نوشته است. کسانی که او را به تشیع «متّهم» کرده‌اند افرادِ بسیار متعصب و تنگ‌نظری از نوعِ خواجه عبدالله انصاری (ابواسماعیل عبداللّه‌بن محمد انصاری، شیخ‌الاسلام)[3] بوده‌اند که در حقِ الحاکم گفته است: «ثِقَةٌ فی‌الحدیث ورافضیٌ خَبیثٌ» یعنی در نقلِ احادیث، بسیار مورد وثوق است امّا رافضیِ خبیثی است و از جمله دلایلِ رفض و تشیّع او را یکی هم این دانسته‌اند که وی با معاویه و آلِ معاویه دشمنی داشته و این دشمنی را آشکار می‌کرده است.[4] بعضی از اهلِ تاریخ نوشته‌اند که سه تن از اهل حدیث تعصّب‌پیشه بوده‌اند: ابوعبدالله حاکم و ابونعیم

---

۱. *طبقات الشافعیه*، ۱۵۹/۴. ۲. به حاشیهٔ صفحهٔ قبل مراجعه شود.

۳. از بکار بُردن کلمهٔ «تنگ‌نظر» در موردِ این مردِ بزرگ، بسیار متأسفم ولی خوانندگان باید بدانند که چهرهٔ افسانه‌ای و موجود در «مناجات‌ها» ــ که اغلب آنها منسوب به اوست ــ با آنچه حقیقتِ تاریخی او را ــ که مردی است بسیار متعصّب در مذهب حَنْبَلی ــ تشکیل می‌دهد زمین تا آسمان تفاوت دارد. از همین داوری او در باب حاکم طرز تفکرِ او را بخوبی می‌توان دریافت.

۴. *تذکرة الحُفّاظ*، ۱۰۴۵/۳.

اصفهانی و خطیب بغدادی و تعصبِ حاکم را در تشیّع او دانسته‌اند که «کانَ متشیّعاً ظاهراً فی التشیّع.»[۱]

آنچه مسلم است این است که وی اگر هم در باطن شیعی مذهب بوده است در ظاهر مسلمانی سنّی و بر مذهبِ امامِ شافعی بوده و به لحاظِ عقیدهٔ کلامی به مذهب امام ابوالحسن اشعری تمایل داشته است ولی مانند اغلب شافعیان، به اهل بیتِ رسول و مقام ویژهٔ امام علی‌بن ابیطالب (ع) ارادتی خاص داشته است چندان که شمس‌الدین ذهبی می‌گوید: «او علی را مقدم می‌دارد، بی‌آنکه طعنی در صحابه (= شیخین) بزند».[۲] و اگر بعضی منقولاتِ مؤلّفانِ شیعی را ملاک قرار دهیم در شیعی بودنِ حاکم جای تردید باقی نمی‌ماند بویژه که جوینی، متنِ زیارتِ جامعه را، بروایتِ حاکم، در کتابِ خویش نقل کرده است.[۳]

جای شگفتی‌ست که در همان وقتی که عدّه‌ای بر او به عنوان شیعی هجوم بُرده‌اند، عدّه‌ای دیگر او را متهم به پیروی از مذهب محمدبن کرام سجستانی کرده‌اند و از جمله دلایل ایشان اینکه وی در تاریخ نیشابورِ خود زندگینامهٔ جمعی از علمای کرامیّه را نیز آورده است[۴] با اینکه وقتی کرامیّه در نیشابور به مسجدِ او حمله بُردند و منبرش را شکستند و او از هجوم کرامیان خانه‌نشین شد و نمی‌توانست از سرای خویش بدر آید، یکی از دوستانِ او، ابوعبدالرحمن سُلَمی عارف نامدار و دانشمند بزرگ قرن چهارم، به وی پیشنهاد کرد که برای دفعِ شرِّ اینها، یعنی کرامیّه، حدیثی در فضیلت معاویه نقل کُن و خود را ازین مخمصه رهایی بخش، ولی حاکم گفت: هرگز دلم بدین کار راضی نمی‌شود»[۵] و سه بار این عبارت را تکرار کرد.[۶]

---

۱. ***معجم الادباء*** ۳۹۸/۱ و ***المنتظم*** ۲۶۹/۸.

۲. ***تذکرة الحفاظ***، ۱۰۴۵/۳.

۳. ***فرائدالسمطین***، ۱۷۹/۲ ـ ۱۸۶.

۴. شمس‌الدین ذهبی که در چندین مورد از کتابهای مختلف خویش از قبیل ***تذکرة الحفاظ*** و ***تاریخ الاسلام*** تا حدی کوشیده است از حریمِ حاکم دفاع کند و او را تا حدی متمایل به شیعه معرفی کند، در شرح حال اسحق‌بن محمشاد کرّامی، وقتی در ***تاریخ الاسلام*** ۶۰۲ (۳۸۱ ـ ۴۰۰) عبارت حاکم را دربارهٔ او نقل می‌کند که بر دستِ اسحق‌بن محمشاد پنج‌هزار نفر از اهل کتاب اسلام آوردند، نیز شمارهٔ [۱۸۴۲] متن حاضر، می‌گوید: و حاکم در وصف او به اطناب سخن گفته چندان که دلالت می‌کند بر اینکه حاکم خود از کرامیان بوده است چنانکه در شرح حال محمدبن کرّام او را تعظیم کرده است.

۵. ***تاریخ الاسلام*** ۱۳۲ (۴۰۱ ـ ۴۲۰).

۶. ***الوافی بالوفیات*** ۳۲۱/۳.

آثار حاکم

۱) ***تاریخ النیسابوریین***: معروف‌ترین اثر حاکم است که جای دیگر درین مقدمه به تفصیل درباب آن سخن گفته‌ایم و نام آن بیشتر به عنوان ***تاریخ نیشابور*** شهرت یافته است.

۲) ***المستدرک علی الصحیحَیْن***: این کتاب که یکی از آثار بحث‌انگیز و مشهور حاکم است در حقیقت مجموعه‌ای است از احادیث که دو امام بزرگ علم حدیث، یعنی محمدبن اسماعیل بخاری و مسلم‌بن حجّاج قشیری نیشابوری آن احادیث را در کتب صحاحِ خویش نیاورده‌اند. حاکم آن احادیث را از مقولهٔ حدیث صحیح تلقی کرده و واجدِ شرایط این که در کتبِ این دو امام وارد شود دانسته است[۱] این کتاب در حیدآباد دکن به سال ۱۳۳۴ هـ. ق چاپ شده است همراه با ذیل یا تکمله‌ای که شمس‌الدین ذهبی بر آن نوشته به نامِ ***المستدرک علی المستدرک***[۲].

۳) ***معرفة علوم الحدیث***: یا معرفة اصول الحدیث که در قاهره به سال ۱۹۳۷ به تصحیح و اهتمام معظم حسین چاپ شده است.

۴) ***مُزَکّیٰ الاخبار***: ذهبی[۳] و ابن‌خلکان[۴] ازین کتاب او یاد کرده‌اند ولی اطلاع بیشتری در باب آن بدست نیامد و در فهارس کتابخانه‌ها از آن خبری در دست نیست.

۵) ***الاکلیل***: خلیلی که محضرِ حاکم را درک کرده و شاید قدیمترین کسی است که زندگینامهٔ او را نوشته، می‌گوید: حاکم کتابی در ایّام پیامبر و همسرانِ او برای ابوعلی‌بن سیمجور[۵] تصنیف کرد و آن را الاکلیل نام نهاد. ندیدم کسی را که بدین ترتیب کتابی پرداخته باشد[۶] و همان است که حاج خلیفه هم می‌گوید: آن را برای بعضی از امرا تصنیف کرده است.[۷]

۶) ***المدخلُ الی الاکلیل***: حاج خلیفه می‌گوید: حاکم سپس کتاب المدخل الی الاکلیل را

---

۱. ***تاریخ التراث العربی***، ۴۵۴/۱.
۲. ***همان کتاب***، ۴۵۵/۱.
۳. ***تاریخ الاسلام***، ۱۲۸ (۴۰۱ـ۴۲۰).
۴. ***وفیات الاعیان*** ۲۸۱/۴.
۵. منظور ابوعلی المظفّر ناصرالدوله محمدبن ابراهیم‌بن سیمجور است که در نیشابور و بخشهایی از خراسان، به روزگار سامانیان، فرمانروایی داشته و خود از علما و زُهّاد زمانه بوده و از حاکم نیشابوری سماع حدیث داشته است، متوفی رجب سال ۳۸۸ دربارهٔ او رجوع شود به ***ترجمهٔ تاریخ یمینی***، ۸۳ به بعد ***الفتح الوهبی*** ۵۲/۱ به بعد و ***الانساب***، b و a ۳۲۳ و ***اللباب***، ۵۸۹/۲ از توضیحات سمعانی در انساب دانسته می‌شود که شرح حال ابوعلی سیمجور و پدرش در تاریخ نیشابور حاکم با تفصیل بسیار آمده بوده است، بقایای آن شمارهٔ ۲۲۹۹ و ۱۸۱۱ متن ماست.
۶. ***الارشاد فی معرفة علماء الحدیث***، ۸۵۴/۳.
۷. ***کشف الظنون***، ۱۴۴/۱.

نوشت و در آخر آن کتاب رموزی را که برای احادیث صحیح و طبقه‌بندی آنها، در اکلیل، در نظر داشته توضیح داد.[۱] نسخه‌هایی از این کتاب موجود است و به گفتهٔ فؤاد سزگین در حلب، به سال ۱۹۳۲ / ۱۳۵۲ چاپ شده و نیز در لندن به سال ۱۹۵۳ توسط J. Robson انتشار یافته است.[۲]

فضایل فاطمة الزهرا: یا فضایل فاطمه که اغلب نویسندگان زندگینامهٔ حاکم به آن اشارت کرده‌اند و بعضی آن را از دلایل تشیع او به حساب آورده‌اند. متأسفانه با همهٔ جستجوهایی که در فهارس کتابخانه‌ها و مراجع کتابشناسی موجود کردم، اثری ازین کتاب بدست نیامد.[۳]

فضایل الشافعی: چنانکه از نام آن پیداست کتابی بوده است در فضایل امام شافعی و ظاهراً نسخه‌ای از آن باقی نیست. بروکلمن[۴] و سزگین[5] که به معرفی کتابهای حاکم و نسخه‌های موجود آنها پرداخته‌اند، در باب این کتاب و نسخهٔ آن چیزی نگفته‌اند و چنین به نظر می‌رسد که این کتاب قرنهاست دیگر وجود ندارد زیرا سُبکی[۶] نیز که در طبقات الشافعیه از این کتاب نام می‌برد چیزی از آن نقل نمی‌کند و ظاهراً به علتِ این است که در عصرِ او (۷۷۱-۷۲۷) نیز این کتاب دیگر باقی نبوده است.

المدخل الی الصحیح: قدما، در بابِ نام این کتاب، اختلاف نظر داشته‌اند که آیا به همین صورت است یا ***المدخل الی معرفة الصحیح من السقیم***... در نسخهٔ خطی بازمانده از آن، که دریکی ازدانشگاه‌های عربستان‌سعودی به عنوانِ رسالهٔ فوق‌لیسانس مورد تحقیق قرار گرفته است، نامِ آن ***المدخل الی معرفة الصحیحین*** آمده است[۷] و در چاپی که توسط ربیع‌بن هادی عمیر المدخلی، از آن شده است عنوانِ ***المدخل الی الصحیح*** دارد[۸] حافظ عبدالغنی‌بن سعید اَزْدی (دربارهٔ او مراجعه شود به ***تذکرة الحفّاظ*** ۳/۱۰۴۷-۱۰۵۰) نقدی برین کتاب حاکم نوشته به نامِ کشف الاوهام التی فی مدخل الحاکم.[۹]

---

۱. ***کشف‌الظنون***، ۱۴۴/۱.
۲. ***تاریخ التراث العربی***، ۴۵۵/۱.
۳. مراجعه شود به مقالهٔ عبدالعزیز طباطبائی در مجلهٔ ***تراثنا***، العددالرابع [۱۷] السنةالرابعة، شوال ۱۴۰۹ با عنوان : «اهل‌البیت فی‌المکتبةالعربیه» صفحهٔ ۱۲۷ که عبارتی از سخاوی در بابِ این اثر حاکم نقل می‌کند.
۴. ***تاریخ الادب العربی***، ۱۷/۳-۲۱۵.
۵. ***تاریخ التراث العربی***، ۷/۱-۴۵۵.
۶. ***طبقات الشافعیه***، ۱۵۶/۴.
۷. ***سئوالات الحاکم النیسابوری للدار قطنی***، ۴۶.
۸. ***المدخل الی الصحیح***، القسم الاول، دراسة و تحقیق د. ربیع‌بن هادی عمیر المدخلی مؤسسهٔ الرسالة، بیروت، ۱۴۰۴/۱۹۸۴.
۹. ***همانجا***، مقدمه.

سئوالات الحاکم لِلدّار قُطْنی: که عنوانِ کاملِ آن ***سئوالات الحاکم النیسابوری للدار قطنی فی الجرح و التعدیل*** است و توسط مکتبة المعارف، در شهر ریاض، به سال ۱۹۸۴/۱۴۰۴، به تصحیح موفق‌بن عبدالله، چاپ شده است. این کتابِ کوچک یکی از مهمترین کتبِ جَرحْ و تعدیل است و موضوعِ آن پرسشهایی است در بابِ هویّت و درجهٔ اعتبارِ روائی رجالی که حاکم از دار قطنی (۳۰۵-۳۸۵) دربارهٔ ایشان پرسیده و او به نقد و بررسیِ شخصیّتِ یک‌یک آنان پرداخته است. کتاب شامل حدود ۵۳۱ زندگینامه است.[۱]

الاربعین: سبکی[۲] تصریح دارد که کتاب ***الاربعین*** حاکم را دیده و از آن مطلبی نقل می‌کند و همچنین حاج خلیفه[۳] از آن نام بُرده است ولی در کتابشناسی‌های موجود و فهارس کتابخانه‌ها، اثری از این کتاب حاکم دیده نمی‌شود.

اَمالی العَشیّات: ابن خلکان[۴] و حاجی خلیفه[۵] از این کتاب او نام بُرده‌اند و ظاهراً امروز نسخه‌ای از آن شناخته نیست.

معجم‌الشیوخ: یا به گفتهٔ ابن‌خلکّان[۶] ***تراجم الشیوخ*** که از عنوان آن چنان پیداست که در حقیقت «مشیخهٔ» اوست، یعنی شرح حال کسانی که وی از ایشان سماع حدیث داشته است. از این کتاب نیز خبری در دست نیست.

فوائد الشیوخ: یا ***الفوائد*** که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ظاهریّهٔ دمشق، باقی است و در قرن هشتم کتابت شده است از آنجا که بر طبق کتابشناسیِ موجود، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۶/۵۵ (a ۵۸-b ۷۲) معرفی شده است حجم آن حدود ۱۴ ورق بیشتر نیست.[۷]

کتاب الضعفاء: ابن حَجَر از این کتاب نام بُرده و به مطلبی از مطالب آن اشارت کرده است.[۸] با اینهمه بعضی از معاصران ما حدس زده‌اند که این کتاب بخشی از همان کتاب ***المدخل الی معرفة الصحیحین*** است زیرا در آغازِ آن ۲۳۴ تن از ضعفا را، که روایت ازیشان روا نیست، معرفی کرده است.[۹]

تسمیةُ ***مَنْ اَخْرَجَهُم البخاری و مُسْلِم***: چنانکه از نام آن پیداست بحثی است دربارهٔ رجالی که در دو صحیح بخاری و مسلم ذکر ایشان آمده است. به گفتهٔ سزگین نسخه‌ای از

---

۱. مراجعه شود به مقدمهٔ ***سئوالات الحاکم النیسابوری***، صفحهٔ ۵۱ به بعد.
۲. ***طبقات الشافعیه*** /۱۶۷.
۳. ***کشف الظنون***، ۵۵/۱.
۴. ***وفیات الاعیان***، ۲۸۰/۴.
۵. ***کشف‌الظنون***، ۱۶۵/۱.
۶. ***وفیات الاعیان***، ۲۸۰/۴.
۷. ***تاریخ التراث العربی***، ۴۵۷/۱.
۸. ***لسان المیزان***، ۲۳۳/۵ عبارت او چنین است: «انّه ذکر جماعة فی ***کتاب الضعفاء*** له و قطع بترک الروایة عنهم.»
۹. مقدمهٔ مصحح ***سئوالات الحاکم النیسابوری للدار قطنی***، ۴۶.

آن در کتابخانهٔ ظاهریّهٔ دمشق، در بخش کتب حدیث ۱/۳۸۸ (اوراق ۱a ـ ۲۸a) باقی است و در حدود ۷۰۴ هجری کتابت شده است.[۱]

عِلَلُ الحدیث: یا به تعبیر ابن خلکان العلل[۲] کتابی است که حاج خلیفه[۳] از آن یادکرده و امروز اطلاعی از آن در دست نیست. تصور می‌کنم ابن خلکان خود این کتاب را ندیده بوده است و از روی عبارت بعضی از قدما مانند عبدالغافر فارسی[۴] و خلیلی قزوینی[۵] به چنین تصوری رسیده بوده است. ذهبی هم در بحث از کتابهای او می‌گوید: فاتفق له من التصانیف مالعلّه یبلغ قریباً من الف جزء من تخریج الصحیحین و العلل و التراجم و الابواب و الشیوخ، ثم المجموعات مثل: «معرفة علوم الحدیث» و «مستدرک الصحیحین»[۶] و... که ظاهراً تألیفاتِ او آنهایی است که صریحاً از آنها نام می‌بَرَد مانند «معرفة علوم الحدیث» آن بخش اول از قبیل تخریج الصحیحین و العلل در حقیقت زمینه‌های کار و موضوعاتِ کار و تألیفات اوست نه عناوینِ ویژهٔ تألیفات او. ابن خلکان همچنین کتابی دیگر نیز از حاکم نام می‌بَرَد که ظاهراً از همین مقوله است: «ما تَفَرَّدَ به کُلٌّ مِنَ الأمامَیْن»[۷]

سئوالات السجزی للحاکم: عنوان چاپ شدهٔ کتاب این است: «سئوالات مسعودبن علی السجزی مع اسئلةالبغدادیّین عن احوال الرُّواة» که توسط موفق‌بن عبدالله‌بن عبدالقادر تصحیح انتقادی شده است و در ۱۴۰۸ / ۱۹۸۸ در بیروت انتشار یافته است. مسعودبن علی سجزی نیشابوری از شاگردان حاکم بوده و این سئوالات را دربارهٔ مجموعه‌ای از رجال حدیث مطرح کرده و حاکم به نقدِ احوال آنان پرداخته است.[۸]

مفاخرالرضا: در منابع شیعی از قبیل «الثاقب فی‌المناقب»[۹] ابن حمزه (قرن ششم)

---

۱. *تاریخ التراث العربی*، ۴۵۷/۱.
۲. *وفیات الاعیان*، ۲۸۰/۴.
۳. *کشف‌الظنون*، ۱۱۶۰/۲.
۴. در *السیاق*، تلخیص دوم ۱۲ که می‌گوید: «فاتفق له من التصنیف... من تخریج الصحیحین و العلل و التراجم و الابواب و الشیوخ.»
۵. در *الارشاد الی معرفة علماء الحدیث* ۸۵۲/۳ که می‌گوید: «بَلَغَتْ تصانیفُه الکتبَ الطوالَ و الابوابَ و جَمَع الشیوخَ المُکْثِرینَ و المُقِلّینَ.»
۶. *تاریخ الاسلام*، ۱۲۸ (۴۰۱ ـ ۴۲۰).
۷. *وفیات الاعیان*، ۲۸۰/۴.
۸. چاپ بیروت، دارالغرب‌الاسلامی ۱۴۰۸ / ۱۹۸۸.
۹. *الثاقب فی‌المناقب*، ۴۳۸، ۴۹۶ و ۵۴۶ و نیز مراجعه شود به مقالهٔ «اهل‌البیت فی‌المکتبة العربیّة» از عبدالعزیز طباطبائی در *تراثنا*، العدد الثالث [۲۰] السنةالخامسة، رجب ۱۴۱۰ صفحهٔ ۹۵ که می‌گوید صاحب **ذریعه** ۳۲۷/۲۲ ازین کتاب به نام *مناقب‌الرضا* یاد کرده و مقایسه شود با ابن شهرآشوب *معالم‌العلماء* ۱۳۳.

کتابی از حاکم به نام مفاخرالرضا در مناقب امام علی‌بن موسی‌الرضا(ع) یاد شده و مطالبی به تفصیل از آن نقل شده است. از آنجاکه تاریخ نیشابور حاکم کتابی بسیار مفصّل بوده است و حاکم نسبت به حضرت شیفتگی بسیار داشته بعید نیست که بابی که ویژهٔ رضا(ع) پرداخته بوده است، این عنوان را داشته و بعداً به عنوان کتابی مستقل در این خصوص تلقی شده است.

در بابِ تشیّعِ حاکم، این نکته قابلِ یادآوری است که ظاهراً هیچ یک از مؤلفانِ قدیم شیعه، درین باب تصریحی نداشته‌اند[1] و اینکه حاکمِ مؤلفِ مناقب‌الرضا یا مفاخرالرضا همین مؤلفِ ما باشد نیز جای تردید هست.

---

۱. نگاه کنید به ***ریاض‌العلماء***، افندی، ۴۷۷/۵ و **کتابخانهٔ سیدابن طاووس** ۵۷۳.

دربارهٔ خلیفهٔ نیشابوری، مترجم کتاب

در سراسر کتاب، دو بار، نام «خلیفهٔ نیشابوری» آمده است. یک بار به عنوان محمدبن الحسین الخلیفه النیسابوری [۲۷۰۹] و یکبار هم در اواخر کتاب به صورتِ احمد محمدبن حسن احمد المعروف بالخلیفه النیسابوری [۲۷۸۸] و چنانکه خواهیم دید، اینها دو نفرند.

در هیچ جای دیگر، در کتب رجال، تا آنجا که جستجو کردم، اطلاعی در باب این شخص یا اشخاص نیافتم ولی در یک نسخهٔ خطّی از تاریخِ یمینی، تألیف محمدبن عبدالجبّار عُتبی (۳۵۰-۴۳۱) خوشبختانه نکاتی دربارهٔ خلیفَهٔ نیشابوری آمده است که تا حدی از روزگار و احوالِ او پرده برمی‌دارد. از خلال آن نسخهٔ کهن و بسیار نفیسِ تاریخ یمینی، که متنِ آن در تبریز به سال ۶۶۴ و حواشی آن در ۷۱۷ کتابت شده[1] می‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که: اولاً شخصی به این نام وجود داشته و در اوایل قرن هشتم، یعنی در ۷۱۷ در تبریز بوده است و در هنگامی که اجازهٔ روایتِ تاریخ عُتبی را از محمودبن عمر نجاتی نیشابوری می‌گرفته است جوانی بسیار فاضل و برجسته و ادیب بوده است.

این نسخهٔ تاریخ عُتبی که نسخه‌ای است بسیار مضبوط و کهن، برخوردار است از حواشیِ بسیار فاضلانه و دقیق یکی از ادیبان پایان قرن هفتم و آغازِ قرن هشتم، از مردم

---

۱. *الیمینی*، لِلعُتبی، نسخهٔ عزت بک قویون، شمارهٔ ۱ فیلم شمارهٔ ۳۴۰ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، عکسی شمارهٔ ۶-۵۴۴ تاریخ کتابت فی الیوم العاشر من جمادی الاولی من شهورِ سنة اربع و ستیّن و ستمائه.

نیشابور به نامِ نجاتی.[۱] این نجاتی که درین نسخه ازو به عنوان «الامام المحقق و الحَبْر المدقّق البازِلُ العَجِل و الفاضل الجزل علاّمَةُ الدَهْرِ اَفْضَلُ العَصْرِ ابوعبداللّه محمودبن عمر النیسابوری النجاتی اَدام اللّه بقاهُ و اَحْسَنَ جزاه» یاد می‌شود، خود اجازهٔ روایتِ این کتاب و حواشیِ خویش را برین کتاب و نیز اجازهٔ روایت دیگرِ کتبِ ادبی را به محمدبن حسین‌بن احمد المعروف بالخلیفه النیسابوری، می‌دهد و حواشیِ این کتاب ــ که اثرِ نجاتی است ــ همه به خطِّ همین خلیفهٔ نیشابوری، در آن نسخه، کتابت شده است و در پایانِ آن این عبارات را می‌خوانیم: «کَتَبَ الحواشی بالخطِّ المُنْحَطّ کأرجُلِ البّط علیٰ الشطّ اضعفُ عبادِ اللّه و اَحْوَجِهِم الیٰ غُفرانه محمدبن حسین‌بن احمد المعروف بالخلیفه النیسابوری. اللّهم اغفره و لمن قال آمّین»[۲] و در صفحهٔ بعد پس از پایان کتاب در یک صفحه و چند سطر صورتِ اجازه‌ای که نجاتی برای خلیفهٔ نیشابوری نوشته است عیناً ثبت شده است. از آنجا که بعضی از خصوصیّاتِ زندگی و شخصیّتِ خلیفه از طریقِ آن عبارات روشن می‌شود بخشهایی از آن در اینجا نقل می‌شود:

«یقول... ابوعبداللّه محمودبن عمر النجاتی جَعَلَهُ اللّه فی‌الدُنیا مِنَ السُعَداء...: تواضع الامام البحر و الهمام الحبر صاحبُ الآیات و سابق الزمان المُزَیَّنُ بالمعارف العرشیة محمدبن الحسین‌بن احمد المعروف بالخلیفه النیسابوری مَتَّعَهُ الله و ایّانا بریَعانِ شبابه و خصایصِ علومه و آدابه. استجازَ اَنْ یرویَ عنی «الیمینی» المنسوب الی السلطان المعظّم یمین الدولة... بعدَما قَرَأَهُ عَلَیَّ مِنْ اَوَّلِهِ الی آخره... فأَجَزْتُ له روایتهما[۳] خصوصاً و سایر ما اجازنی الاساتذةُ مِنَ الکُتُبِ الأَدَبیّة و الدواوین العَرَبیّةِ عموماً...» تاریخ این اجازه، ده شب گذشته از جمادی الاولیٰ سالِ ۷۱۷ است و محّلِ اجازه شهر تبریز.

از مجموع عبارات اجازه این قدر مسلّم می‌شود که محمدبن حسین‌بن احمد معروف به خلیفهٔ نیشابوری، درین تاریخ، یعنی دهم جمادی‌الاولی ۷۱۷ در تبریز بوده و در خدمتِ محمودبن عمر نجاتی نیشابوری از ادیبانِ برجستهٔ عصر، به تلمّذ اشتغال داشته است. از توضیحی که نجاتی دربارهٔ جوانیِ او می‌دهد، می‌توان حدس زد که وی درین

---

۱. دربارهٔ حمیدالدین ابوعبدالله محمودبن عمر نجاتی نیشابوری مراجعه شود به ***کشف‌الظنون***، ۲۲۹/۱ و ***فهرست کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار*** ۲/۵-۴۴۴ و نیز ***محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی***، ۲۵۸ و ***مجلهٔ مهر*** صفحهٔ ۲۳۰، شمارهٔ ۳ سال پنجم (مرداد ۱۳۱۶) بنابر نوشتهٔ ابن یوسف در پایانِ نسخهٔ عروضِ نجاتی، موجود در کتابخانهٔ سپهسالار، دعای «اصلح‌اللّه احواله و حقّق آماله» آمده است که می‌توان دانست وی تا ۷۳۸ زنده بوده است.

۲. ***الیمینی***، صفحهٔ ۲۱۸.

۳. کذا.

تاریخ، احتمالاً، در سنِّ حدودِ بیست سالگی بوده است. رَیَعانِ شباب، که لغتاً به معنیِ اوجِ و آغازِ آن است، با حدودِ بیست‌سالگی قابل‌تطبیق است. پس می‌توان حدس زد که او در آخرین سالهای قرن هفتم و حدود ۶۹۰ هجری متولد شده است و درین سالها، که به کتابتِ حواشیِ نجاتی پرداخته، یعنی ۷۱۷، سرگرمِ فراگیری علوم ادب بوده است. اگرچه تعبیراتی از نوعِ «الامام البحر» و «فرید اهل الزمان» و امثال آن که در عباراتِ نجاتی دربارهٔ او آمده است، سِنّ و سالِ او را بیشتر از اینها ممکن است نشان دهد.

از آنجا که حواشیِ این نسخه از **تاریخِ یمینی** به خطِّ این محمدبن حسین‌بن احمد معروف به خلیفهٔ نیشابوری است می‌توان نمونهٔ خط و میزانِ دقّت او را در کتابتِ یک متن ادبی بسیار فنّی دریافت و خود در آخرِ این حواشی تصریح دارد که تمامیِ حواشی به خطِّ اوست: « وَ کَتَبَ الحواشی بالخط المنحطّ... محمدبن حسین‌بن احمد المعروف بالخلیفه النیسابوری.[۱]»

نکتهٔ قابل یادآوری این است که کتابتِ متنِ اصلیِ تاریخ یمینی چندین سال قدیمی‌تر ازین تاریخ است، در جمادی الاولیٰ ششصدوشصت وچهار کتابت شده است و ظاهراً سالها و سالها متن بدون حاشیه بوده است تا در ۷۱۷ بر دستِ خلیفهٔ نیشابوری آن حواشی بر آن افزوده شده است و این احتمالاً به هنگامی بوده است که خلیفهٔ نیشابوری متنِ تاریخ یمینی را نزدِ نجاتی به درس می‌آموخته است.

حال که روزگار حیات و حدود سال تولدِ خلیفهٔ نیشابوری روشن شد، با اطمینانِ خاطر می‌توان گفت که این نسخه ــ که امروز از تاریخ نیشابور خلیفه، در اختیار ماست ــ صورتِ تغییرشکل یافتهٔ ترجمه و تلخیص اوست، یعنی در فاصلهٔ حدو ۶۹۰ تا ۷۵۰ که دورهٔ احتمالیِ حیاتِ خلیفه است و روزگار کتابتِ این تلخیص که مسلماً باید بعد از هشتصد و هشت باشد، این کتاب دستخوش تغییراتی شده است و در آن بعضی وقایع قرن نهم را نیز وارد کرده‌اند از قبیل اشارت به زلزلهٔ نیشابور در تاریخ یک‌شنبه آخر جمادی‌الاول ۸۰۸.

شاید اگر متن اصلیِ ***تاریخ نیشابور*** خلیفه روزی در جایی بدست آید با آنچه ما اکنون در اختیار داریم تفاوتهای بسیاری داشته باشد. چنان می‌نماید که کاتبِ این نسخه ــ هرکه هست ــ به هنگام بازنویسی، ضمن کتابت حذف و تلخیصهایی در آن روا داشته است و اطلاعاتی نیز بر آن افزوده است یا کاتب، این نسخه را از روی چنان متنی ــ که بعد از

---

۱. *الیمینی*، ۲۱۸.

روزگار خلیفه دستخوش تغییر شده است ــ کتابت کرده است. قدر مُسلّم این است که کاتب، اگرچه خطّی تا حدودی خوانا و خوش داشته است امّا بسیار بی‌دقّت بوده، به حدّی که «روضه» به معنیِ مزار و باغ را به صورت «روزه» آورده و احتمالاً این تغییرات و اغلاط نتیجهٔ آن بوده است که یک نفر متن را قرائت می‌کرده و دیگری کتابت و طبعاً به هنگام شنیدن، در تشخیص «روضه / روزه» دچار اشتباه می‌شده است. گذشته از اینها کاتب نسخه در ادب عرب چندان مایه و پایه‌ای ندارد و غالباً عبارات و شعرهای عربی را غلط و ناقص نوشته و بنادرست اعرابگذاری کرده است. پس تردیدی نیست که متنِ حاضر با ترجمهٔ خلیفه تفاوتهایی دارد.

از آنجا که یکبار نام تلخیص‌کننده یامترجم به عنوان محمدبن الحسین‌بن احمد المعروف بالخلیفه النیسابوری آمده ست و یکبار به صورت احمدِ محمدبن حسنِ احمد المعروف بالخلیفه النیسابوری که ظاهراً صورتِ درستِ آن احمد[بن] محمدبن حسین [بن] احمد است می‌توان حدس زد که این تغییرات در تلخیص تاریخ خلیفه بر دست یکی از فرزندان او و به نامِ احمد انجام گرفته است. یعنی تلخیص‌کنندهٔ اصلی که در تبریز، در اوایل قرن هشتم، نزدِ نجاتی به تحصیل ادب اشتغال داشته است نامش محمدبن حسین‌بن احمد است و این تغییرات بر دستِ یکی از فرزندان او و به نام احمدبن محمدبن حسین‌بن احمد انجام گرفته است و هم اوست که وقایع را تا تاریخ ۸۰۸ کشانده است و این بسیار طبیعی است. اینک به عبارت متن، به صورتِ اصلاح شدهٔ ما، توجه کنید که می‌گوید: «بعضی اَحِبَّه ــ که امتثال التماس ایشان واجب بود ــ درخواست[1] کردند از بندهٔ کمترین احمد[بن] محمدبن حسین[بن] احمد المعروف بالخلیفه النیسابوری تابَ اللّهُ عَلَیه، تا اسامیِ بزرگان ــ که در نیشابور آسوده‌اند ــ در قلم آورد»[2] ازین عبارت، دانسته می‌شود که آن بخش از کتاب، که اتفاقاً بسمله و خطبهٔ جداگانه دارد، افزودهٔ این احمدِ پسرِ محمدبن حسین خلیفه است و میانِ این نوشته و افزوده و آن تلخیص، حدّاقل نیم قرن فاصله است و یادآوری این نکته نیز ضرورت دارد که آنچه در بخش پایانی کتاب به عنوان تلخیص از طبقات الصوفیهٔ سُلَمی نقل شده است، احتمالاً یا بر دست همین «احمد» پسر محمدبن حسین خلیفه انجام شده است یا کاتب این افزوده را بوجود آورده است. بسیار بعید است که تلخیص‌کنندهٔ اوّلی، یعنی محمدبن حسین خلیفه که در ۷۱۷ در تبریز به کتابتِ حواشیِ یمینی پرداخته بوده است، دست به این کار زده باشد.

---

۱. اصل: درخاست.

۲. **متنِ حاضر**، شمارهٔ ۲۷۸۸.

در مورد این افزوده، که صورتِ مُحَرَّف و مغلوطی است از تلخیص طبقات الصوفیهٔ سُلَمی ــ و ما آن را براساس چاپ نورالدین شریبه از طبقات سُلَمی اصلاح کردیم ــ باید یادآور شوم که ضمیمهٔ این کتاب شدنش گویا به این علّت است که اغلبِ این مشایخ از خراسان و نیشابور بوده‌اند و تلخیص‌کننده برای تکمیل بخشِ مزارات و مقابرِ آخر کتاب آن‌تلخیص‌را برکتاب‌افزوده‌است وبه هرحال نوعی ضمیمهٔ طبیعی‌این‌کتاب تلقی‌می‌شود.

سبک مترجم

عصرِ ترجمه، یکی از ادوارِ ضعفِ نثرِ پارسی است و مترجم این کتاب، بیرون از حوزهٔ تاریخی و فرهنگی خود نمی‌توانسته است باشد. بنابرین کوششهایی که برای ایجادِ صنایعی از قبیل انواع سجع‌ها و تقابُل‌ها و تضادها دارد، چنان با تظاهُر به صنعت‌سازی همراه است که قبل از آنکه بتواند لذّتی در خواننده ایجاد کند، از دور فریاد می‌زند که اینجا می‌خواهم سجع بیاورم و اینجا قصدم صنعتِ تضاد یا تقابُل است:

۱) «و برزان جاه... را از آن معاود مخافتِ تمام مراجعه کرد و قوی / ضعیف و سخت / سُست و حال او نیک / بد شد.»[۲۷۲۶] «و به اختلافِ احوالِ سال، به شتا و مصیف و اتفاق ایّام و لیال، به ربیع و خریف، صحاری و براری و جبال و طلالِ آن را مظهرِ اظهارِ اجناس اَزها و انتشارِ انواع اَنوار ساخت»[۱]

که تقریباً نیازی به انتخاب نمونه ندارد و در سراسرِ کتاب این تمایل مترجم به صنعت‌سازی آشکار است.

ارزشهای این کتاب

همین مختصر بازمانده از تاریخ نیشابور، برای اهل تحقیق دارای ارزشهای بیشمار است. در تصحیح اغلبِ کتابهای بزرگِ تمدن اسلامی از قبیل **تاریخ بغداد** (خطیب بغدادی) و **سیر اعلام النُبلاء** و **تاریخ الاسلام** و **تذکرة الحفاظ** (هر سه از شمس‌الدین ذهبی) و ده‌ها بلکه صدها کتاب و رسالهٔ دیگر، حتی بعضی از متون بسیار مهم شیعی از قبیل **عیون اخبار الرضا** (ع) از همین مختصر می‌توان سودها جست. کافی است برای نمونه به چاپِ کاملی که اخیراً از **تاریخ الاسلام** ذهبی[1] در حال نشر است توجه شود. مصحح کتاب که حتی‌المقدور کوشیده است، بسیاری از زندگینامه‌ها را از مراجع دیگر تخریج کند، در مواردی، کارش به بُن‌بست کشیده و آن مواردی است که ذهبی از تاریخ نیشابور حاکم بهره بُرده بوده است و مصحح **تاریخ الاسلام**، به علّت غفلت از همین مختصر، در ضبط بسیاری از نام‌ها و نسبت‌ها دچار خطا و خبط گردیده و بسیاری موارد هم به درماندگی خویش اشارت کرده است که شاید این مطلب منقول از تاریخ نیشابور است.[2]

از مقایسهٔ بسیاری از زندگینامه‌های **تاریخ الاسلام** با متن کتاب حاضر می‌توان دریافت که همین متنِ مختصر، اطلاعاتی که در اختیار ما قرار می‌دهد بسی دقیق‌تر و گسترده‌تر از چیزی است که ذهبی در **تاریخ الاسلام** نقل کرده است. در ضبط نسبت‌ها و بویژه اماکن،

---

۱. **تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام**، للحافظ شمس‌الدین محمد الذهبی، تحقیق الدکتور عمر عبدالسلام التَدْمُری، دارالکتاب العربی، بیروت.

۲. از جمله برای نمونه در شماره‌های: ۸۱۲، ۸۶۴، ۸۹۸، ۹۹۹، ۱۰۱۸، ۱۱۱۷، ۱۱۴۴، ۱۴۵۳، ۱۴۶۵، ۱۴۷۶، که ما در تعلیقات این کتاب به آن اشارت کرده‌ایم.

متنِ حاضر به مراحلِ دقیق‌تر و گویاتر از تاریخ الاسلام است، گویی ذهبی برای نسبتِ جغرافیائی و نیز اماکن چندان اهمیّت قائل نبوده است.

البته در مرحلهٔ اول، ارزش این کتاب، وابسته به جغرافیای تاریخی نیشابور بزرگ است که بخش عظیمی از خراسان کنونی را شامل می‌شود. بویژه آنچه در بابِ رَبع‌های نیشابور دارد و نیز ولایات پیوسته بدان و مخصوصاً ساختار نیشابور کهن و سوابق تاریخی آن، چه در دوران قبل از اسلام و چه در عصرِ اسلامی تا قرن چهارم. در این بخش اطلاعات منحصر بفرد این کتاب بسیار ارزشمند است و اگر در جای دیگر اشارتی به این مطالب شده باشد به احتمال بسیار زیاد، گرفته شده از همین کتاب، یا از نسخهٔ اصلِ تاریخ نیشابور است.

افزوده‌هایی که مترجم وارد کتاب کرده، بجای خود دارای ارزش است و او کوشیده است بعضی تحولاتِ مرتبط با شهرِ نیشابور را، بویژه به لحاظِ اطلاع از مقابر و حظایر و مساجد تا عصرِ خود (یعنی قرن هشتم) برساند و اطلاعی که دربارهٔ بودن یا نبودن بعضی از ابنیهٔ نیشابور، که حاکم از وجود آنها خبر داده، می‌دهد خود، بهر حال بخشی از سرگذشت نیشابور است. در همین افزوده‌های مترجم هم اطلاعات رجالی در باب بعضی از مشایخ صوفیه و یا شاعران و ادیبان دوره‌های بعد از غزها و تاتارها نیز نکات مهمی می‌توان یافت مثلاً نامهٔ امام فخررازی خطاب به سیدصدرالدین حسینی و اشاراتی که به زلزله‌های نیشابور در دوره‌های بعد از روزگار حاکم آورده است.

بخش زندگینامه‌ها که مشتمل بر احوالِ دوهزار و ششصد و هشتاد تن از دانشمندان و بزرگان نیشابور است، برای مورخان فرهنگ ایران و اسلام، سرچشمه‌ای است که می‌تواند بسیاری از پرسشهای بی‌پاسخ را جواب گوید و تا کسی در جستجوی این‌گونه مسائل نباشد، قدر و قیمتِ این نوع مطالب را کمتر می‌تواند دریابد.

بخش زندگینامه‌ها که بظاهر فهرستی از نام‌ها جلوه می‌کند، گذشته از سندیّت مهمی که در حوزهٔ شناخت این گروه دانشمندان دارد، حتی از دیدگاههای دیگر هم قابل بررسی و تحلیل است. از این دیدگاه، نیازی به آن ندارد که شما در جستجوی هویت تاریخی فلان شخص یا فلان نسبت یا فلان روستا باشید، بلکه ترکیبِ اجتماعی این مجموعهٔ نامها، نسبت‌ها، کنیه‌ها، و القاب می‌تواند خودبخود موضوعِ مهمترین مطالعات در جامعه‌شناسیِ تحولاتِ تاریخی ایران چهار قرن اولِ عصر اسلامیَ باشد.

چنانکه جای دیگر هم به آن اشارت کرده‌ام اگر «نسبت»های این افراد را به لحاظِ وابستگی به قبایل عرب تحلیل کنیم که اغلب آنها دارای نسبتِ «سُلَمی»، «قریشی»،

«تمیمی»، «ذُهلی»، «قُشَیْری»، «خزاعی»، «عامری»، «شیبانی» و «ثقفی» هستند، درجهٔ عرب‌گرائیِ جامعهٔ ایرانی را در عصرِ ظهور شاهنامه بخوبی احساس می‌کنید و درمی‌یابید که فردوسی درچه لحظهٔ حساس و خطیری دست به‌کار سرودن شاهنامه زده است در لحظه‌ای که مردم فارسی‌زبان، فارسی‌سخن گفتنِ با کسی را که عربی هم می‌توانسته است سخن بگوید، به نوعی حرام می‌دانسته‌اند، یعنی فارسی سخن‌گفتن، به هنگام ضرورت و در وقتی که طرف مطلقاً عربی ندانسته باشد، می‌تواند جواز شرعی پیدا کند وگرنه گناه است و درین باب حدیثی نیز از رسول (ص) نقل کرده‌اند و برساخته‌اند[1] در چنین جامعه‌ای که همه از دانشمند گرفته تا کارگر سفال‌ساز نامشان و گفتارشان و کنیه‌شان و نسبتشان عربی است و کوچکترین نشانه‌ای از ایرانی‌بودن در وجود آنان باقی نمانده است. توجه داشته باشید که مسلمان‌شدن چیزی است و عرب‌مآب شدن چیزی دیگر.

جامعه‌شناسی این نامها و نسبت‌ها و کنیه‌ها به ما نکته‌های بسیار دیگری نیز می‌آموزد و نشان می‌دهد که در مرکز علمیِ نیشابور از تمامیِ اقطارِ عالم اسلامی از مرز چین تا اندلس، مهاجرانی بوده‌اند که یا برای تحصیل و یا برای تدریس بدانجا آمده بوده‌اند و تنوعِ این نسبت‌ها و درجهٔ دوری و نزدیکی شهرها و روستاهایی که زادگاه اولیهٔ این دانشمندانَ بوده است خود موضوعِ تحقیقی جداگانه می‌تواند باشد.

یکی دیگر از فوایدی که از بررسیِ این مجموعهٔ نامها می‌توان استخراج کرد، رابطهٔ «کنیه‌ها» و «نامها»ست. توجه دارید که اغلب این دانشمندان کنیه‌ای دارند که با «ابو» آغاز می‌شود مانند «ابوعبدالله، محمد» یا «ابوالحسن، علی» که ابوعبدالله کنیه است و محمد نام و ابوالحسن کنیه است و علی نام. از مطالعهٔ آمارگونهٔ این کنیه‌ها تا حدی می‌توان به نوعی حکم کرد که اعمّ اغلبِ «ابوالحسن»ها علی نام دارند و بیشتر «ابوعبدالله»ها محمد و تقریباً بیشتر «ابوالقاسم»ها حسن‌اند. از رویِ این رابطهٔ کنیه‌ها و نام‌ها شاید بتوان در مواردی که کنیهٔ کسی مُسلّم است و نام او مورد تردید، تصمیم گرفت؛ مثلاً، اگر مسلّم باشد ــ که مُسلّم است یقیناً ــ کنیهٔ فردوسی «ابوالقاسم» است، وقتی دربارهٔ نام او که آیا «منصور» است یا «حسن» شک کنیم می‌توانیم ازروی این فرمول «حسن» را انتخاب کنیم.

یکی دیگر از فواید بررسی جامعه‌شناسانهٔ این نام‌ها و نسبت‌ها، مطالعه در توزیعِ

---

۱. کلمة بالفارسیة ممّن یُحسِنُ العربیة لِمَن یُحسِنُها خطیئة یعنی هر که در زبان عربی تواناست، با کسی که عربی را درمی‌یابد، اگر بفارسی سخن گوید، مرتکبِ گناه شده است. ***حماسة الظُرَفاء***، عبدلکانی، ۲۱۱/۱.

جغرافیائی قبایلِ عرب است درخراسان چهارقرن اول اسلامی که خود در تاریخ سرزمین ما دارای‌کمال اهمیّت است و جز از این راه شاید نتوان به سندی در این باب دست یافت.

یکی دیگر از فواید مطالعه در بخش نامهای این کتاب، همان نکتهٔ رسیدگی به سیطرهٔ ولایت عاطفه بر عقل است که پیش از این به آن اشارت رفت و در حقیقت نشان‌دهندهٔ گوهر تاریخ اجتماعی ماست که در آن همواره، فقه بر فلسفه و عرفان بر منطق و عاطفه بر تجربه حق ولایتِ خود را اعمال کرده‌اند.

یکی از مسائلی که درجهٔ عرب‌گرایی نیشابور را در قرن سوم و چهارم، بخوبی نشان می‌دهد، علاوه بر نکاتی که پیش از این یاد کردیم، مجموعهٔ سفالهای بازیافته از نیشابورِ این عصر است که امروز در موزه‌های جهان پراکنده است و میان حدود یکصدوچهل ظرفِ سفالینِ نیشابوری این عصر، که در کتابی گرد آمده است و مؤلف آن به قرائت کتیبه‌های این ظروف، که مجموعه‌ای است از قدح‌ها و کاسه‌ها، پرداخته حتی یک جملهٔ فارسی وجود ندارد.[۱] تمام کتیبه‌ها عبارات و شعرهای عربی است. آنچه از مقولهٔ حدیث پیامبر یا بزرگان صحابه از قبیل امام علی‌بن ابیطالب است، کاملاً توجیه‌پذیر است ولی دیگر نوشته‌ها که غالباً شعرهایی است از شعرای عرب یا ضرب‌المثلها و حکمت‌هایی، ظاهراً اولویتی برای عربی‌بودن آنها وجود ندارد، جز اینکه محیط فرهنگی در سیطرهٔ زبان عربی است. حتی برای نمونه یک عدد هم کتیبهٔ فارسی بر روی این ظروف نقش نبسته است. بسیار طبیعی است که خاندانهای عرب و عرب‌گرای اشرافیِ این عصرِ نیشابور، چنین تمایلی داشته باشند. امّا نکتهٔ قابل‌تأمل بیشتر این است که نام کارگران و صنعتگرانی که این ظروف را بوجود آورده‌اند نیز همه، بدون استثنا، عربی است از قبیل احمد، اخول، بدر، سلیمان، سهیل، یعقوب و یک نفر هم «عبویه» که مسلماً صورت تغییرشکل یافتهٔ یک نام عربی است.[۲]

البته یک نکته در اینجا قابل یادآوری است و آن اینکه این ظروف که غالباً محصول حدود ۲۵۰ ـ ۳۵۰ هجری‌اند، در عصری بوجود آمده‌اند که ظاهراً ادبیات فارسی جدید (دری) هنوز آن گسترش لازم را نداشته و حکمتهای رایج و روانی که مثل ابیاتی از شاهنامه بتواند حالت مثل و حکمت بخود گیرد، کمتر داشته است یا اگر داشته، هنوز به میان توده‌های مردم راه نیافته بوده است. هرچه باشد مجموعهٔ این عوامل، درجهٔ اهمیّت مقام فردوسیِ ودیگر شاعران بزرگ قرن‌چهارم، و در صدرِ آنان رودکی را، در احیای زبان

۱. ***کتیبه‌های سفال نیشابور***، به کوشش عبداللّهِ قوچانی، موزهٔ رضا عباسی، تهران ۱۳۶۴.

۲. ***همان کتاب***، ۱۹.

و فرهنگِ ملّی ما بخوبی روشن می‌کند. اینگونه نکاتِ کم‌اهمیّت که گفتم، حدّاقلِ فایدهٔ بخش‌زندگینامه‌های این‌کتاب است وگرنه درهمان قسمت هم‌اطلاعات تاریخی وعرفانی و ادبی منحصر بفرد کم نیست. بسیاری مطالب هست که فقط در این کتاب دیده شده است وتا آنجاکه من اطلاع دارم در جای دیگر نیامده است یا بدان تفصیل و شکل نیست.

چاپهای این کتاب

در ۱۳۳۹، چاپی از این کتاب به همّت مرحوم دکتر بهمن کریمی، توسط انتشارات ابن‌سینا انتشار یافته است[1] که ما اجمالاً سخنی چند در باب آن می‌گوئیم و داوری تفصیلی در باب آن را به کسانی واگذار می‌کنیم که حوصله داشته باشند آن چاپ را با متن حاضر مورد مقایسه قرار دهند یا دستِ‌کم آن چاپ را با اصل نسخهٔ عکسی آن مطابقه کنند. بر روی هم چاپ مرحوم دکتر کریمی دارای این نقص‌هاست:

۱) افتادگی عبارات و جملات، در حدّ بسیار وسیع که گاه به یک بند و ثلث صفحه می‌رسد.

۲) افتادگی کلمات و نامها که از حدّ بیرون است.

۳) بدخوانیِ کلمات و عبارات که تقریباً در هر صفحه‌ای گاه چندین نمونه دارد.

۴) غلطهای مطبعی بیش از حدِّ معمولِ در کتبِ فارسیِ مشابه. از آنجاکه این مقدمه مجال نقدِ تفصیلیِ کار آن مرحوم را ندارد خوانندگان را به مطالعهٔ نقد استاد فرای بر آن چاپ دعوت می‌کنیم.[2] و یادآور می‌شویم که در همان دو سطر اول کتاب ـ که استاد فرای به آن توجه نکرده است ـ برای نمونه چند افتادگی وجود دارد:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم. ربِّ یَسِّرْ و تَمِّم [بالخیر] حمد و سپاس [و سه‌پاسِ] لایق، بعددِ انفس و انفاسِ خلایق مرخالق قدیم را.» کلماتی که در [ ] نهاده شده است در اصل

---

۱. با این مشخصّات: *تاریخ نیشابور*، تألیف الحاکم ابوعبدالله محمدبن عبداللهبن محمدبن حمدویه‌بن النعیم الضبّی الطمهانی النیسابوری، «تلخیص» احمدبن محمدبن الحسن‌بن احمد المعروف «بالخلیفة النیسابوری» به سعی و کوشش دکتر بهمن کریمی استاد دانشکدهٔ افسری و عضو هیئَتِ علمی جغرافیائی آسیائی پاریس، ناشر: کتابخانهٔ ابن‌سینا، تهران، چاپخانهٔ اتّحاد (تاریخ مقدمه اول مهر ۱۳۳۹) که حتّی در پشت جلد کتاب هم اشتباه دیده می‌شود، در نسبتِ مؤلف با اینکه این بخش را خوش‌نویسی و کلیشه کرده‌اند و از مقولهٔ غلطِ مطبعی نیست. صحیح آن الطهمانی است نه الطمهانی. اشارهٔ انتقادیِ فان اِس در «متونی دربارهٔ کرامیه»، حاشیهٔ شمارهٔ ۱۷۶ در مجلهٔ *معارف*، شمارهٔ ۱ دورهٔ‌هم (فروردین ـ تیر ۷۱) صفحهٔ ۱۰۱ دیده شود.

2. *The Histories of Nishapur*, Edited by Richard N. Frye, P. 17-19.

نسخه هست و در چاپِ مرحوم دکتر کریمی نیامده است. تو خود حدیثِ مفصّل بخوان از این مجمل. هرگونه توضیح بیشتر از مقولهٔ خوارشمردن زحماتِ دیگران است که اَعاذَنا اللّهُ مِنَ شَرِّه.

دربارهٔ چاپ استاد ریچارد فرای

پروفسور، ریچارد فرای، استاد دانشگاه هاروارد، در ۱۹۶۵ مجموعهٔ سه کتاب در باب تاریخ نیشابور را (به صورت عکسی) در سری شرقیّاتِ دانشگاه هاروارد منتشر کرده است. این سه کتاب عبارتند از عکس نسخهٔ حاضر و نیز عکس کتاب ***السیاق*** عبدالغافر فارسی و ***منتخب کتاب السیاق*** صریفینی که ما، جای دیگر، در باب آنها سخن گفته‌ایم و اجمالاً یادآور می‌شویم که آن دو کتابِ دیگر تماماً به زبان عربی است و فقط شامل زندگینامهٔ دانشمندانی است که از نیشابور برخاسته‌اند یا در نیشابور بوده‌اند. آن دو کتاب دیگر در حقیقت تکمله و ذیلی بر تاریخ نیشابور الحاکم یعنی کتاب حاضر به حساب می‌آیند. عبدالغافر فارسی ذیلی بر تاریخ نیشابور نوشته و صریفینی آن ذیل را تلخیص کرده است. استاد فرای در مقدمهٔ خویش بر این مجموعهٔ چاپ عکسی یادآور شده است که قصد داشته است به توصیهٔ استاد هلموت ریتر کتاب حاضر را به صورتی حروفی و به‌شیوهٔ انتقادی نشر دهد ولی هنگامی که مرحوم دکتر بهمن کریمی، در تهران، به صورت حروفی، چاپی از این کتاب را نشر داده است، استاد فرای دیگر از صرافتِ این کار افتاده و ترجیح داده است که مجموعهٔ آن سه کتاب را فقط به صورتِ عکسی در اختیار محققان قرار دهد. اما در مقدمهٔ خویش نقدی اجمالی بر چاپ دکتر کریمی نوشته و مقداری از افتادگیها و غلط‌خوانیهای شادروان دکتر کریمی را یادآور شده است.

ملاحظات استاد فرای در باب چاپ دکتر کریمی، دارایِ اهمیّت است، و بخشی از نواقص کارِ او را نشان می‌دهد امّا آنچه از ملاحظات استاد فرای بدست می‌آید بخش بسیار ناچیزی از افتادگیها و ضعف‌های چاپ دکتر کریمی است که ما بعداً در باب آن جداگانه بحث خواهیم کرد.

استاد فرای، در مقدمهٔ خویش به بحث در اهمیت این سه متن پرداخته و سپس هرکدام از آنها را، هم به لحاظِ محتوی و هم به لحاظ نسخه‌شناسی، معرفی کرده است و در آغاز بحث خویش، سخنی نیز از تاریخ نیشابور کهن دارد.

در بخش ملاحظات انتقادی در باب چاپ دکتر کریمی استاد فرای، از مقایسهٔ نسخهٔ اصل با چاپ دکتر کریمی متوجه افتادگیهای بسیاری شده که تمامی آنها را در صفحات

۱۷ ـ ۲۰ مقدمهٔ خویش یادآور شده است و همچنین چندین قرائتِ خوب و تصحیح قیاسی در باب دو سه شعر عربی و بعضی نامها عرضه کرده است که قابل توجه است و ما به نام ایشان آن ملاحظات را در تعلیقات این چاپ نقل کرده‌ایم. البته بعضی از پیشنهادهای ایشان نیز قابل‌قبول نیست، اگرچه ایشان اصراری بر صحت آن نداشته و با قید احتیاط آن پیشنهادها را عرضه کرده است: مثلاً، قرائت نسبتِ الحاحانی را که دکتر کریمی الختانی خوانده است در صورتی که به تصریح سمعانی و ابن‌اثیر این کلمه الجُباخانی است. به هر حال استاد فرای ناشرِ این مجموعه، بزرگترین خدمت را به محققانی که در تاریخ نیشابور به مطالعه می‌پردازند کرده است و همگان باید از ایشان درین باب سپاسگزار باشند و ما نیز بسیار سپاسگزاریم.

دربارهٔ چاپ حاضر

وقت خوانندگان را به تمامِ ویژگیهای این چاپ نمی‌گیرم زیرا توضیح در باب جزئیات آن، صفحاتِ بسیاری را خواهد گرفت و خوانندگان این کتاب از دو گروه خارج نخواهند بود: یا بحث از این‌گونه دقایق برای ایشان از مقولهٔ تضییع وقت است یا خود اهل فن و صاحب تشخیص‌اند. ما را با گروه نخستین به هیچ روی کاری نیست، ولی، به گروه دوم اجمالاً می‌توان توضیح داد که کارِ تصحیح این کتاب، کار بسیار دشواری است و بدون مراجعه به کتابهای بیشمار رجال و تاریخ و جغرافیا، تقریباً هیچ سطری از آن را نمی‌توان تصحیح کرد و به گونه‌ای درآورد که با اطمینان بتوان گفت اصل سخن مؤلف یا مترجم همین بوده است. به همین دلیل اگر به تعلیقاتِ مصحح مراجعه کنند، خواهند دید که در مورد اغلب این رجال ما کوشیده‌ایم صورتِ درستِ نام یا نسبتِ ایشانرا از کتابهایی از نوع ***تاریخ الاسلام*** ذهبی یا ***سِیَرُ اعلام النُبَلاء*** او یا ***معجم‌الادباء*** یاقوت یا ***الانساب*** سمعانی و در بسیاری موارد کتابهای نه‌چندان متداول و رایج که سیاههٔ بلندبالایی دارند بدست آوریم و این کار حوصله و تلاش بسیاری می‌طلبد. از آنجا که این کار در طول سالها و سالها انجام گرفته، امکان‌پذیر شده است وگرنه در یک مرحلهٔ پیوسته، واقعاً کُشنده است و غیرقابل‌تحمّل. می‌گویند: «معما چو حل گشت آسان شود» تعیین هویّتِ این اشخاص که غالباً کاتب، آنها را غلط کتابت کرده و بخشی از مشخصات نام و نام پدر و کنیهٔ آنان را نیز به گونهٔ مُصَحَّف آورده است کار بسیار دشواری بود که با گذشت زمان حل شد و آسان گردید و اکنون به هنگام مراجعهٔ خوانندگان دانسته می‌شود که این همان شخصی است که ذهبی در ***تاریخ‌الاسلام*** یا سمعانی در ***الانساب*** یا نسفی در ***القند*** او را آورده است

ولی در اصل نسخهٔ عکسی این کار به این آسانی نیست و گاه افزودن یک نام مثلاً «احمد» در داخل [ ] که در اغلبِ صفحات این کتاب دیده می‌شود، روزها وقت مرا گرفته تا توانسته‌ام با اطمینان به این کار تصمیم بگیرم و دلایل قاطع به دست آورم که کاتب در اینجا خطا کرده و یک کلمه را از نظر انداخته است.

اگر به نسخهٔ اصل مراجعه داشته باشید، صورتِ درستِ این نام و نسبت‌ها به هیچ روی قابل قرائت نیست یا کاتب غلط نوشته یا به علّت نبودن نقطه تصمیم‌گیری بسیار دشوار است، تا هویّت این شخص از طریق کتابهای دیگر، اِحرازِ قطعی نشود، نمی‌توان آن کلمه را قرائت کرد.

آوردن ضبط دقیقِ کلمات، تنها از طریق متون دیگر امکان‌پذیر بود ولی رسیدن به آن متن‌ها و تطبیق این اشخاص با آن مواردِ موجودِ در متونِ دیگر، واقعاً وقت و حوصلهٔ بسیاری می‌طلبید که به هر حال، خداوند تا حدودی آن را به مصحح کتاب عنایت کرد و این را نه از سر خودخواهی که از سرِ شکرگزاری می‌گویم و می‌دانم که:

لا یَعْرِفُ الشَوقَ اِلاّ مَنْ یُکابِدُهُ   وَلا الصَبابَةَ اِلاّ مَنْ یُعانیها

مشخصات نسخهٔ اساس

اصلِ نسخه متعلق است به کتابخانهٔ مرکزی بورسا Bursa در ترکیه با این مشخّصات: Hüseyn Çelebi، تاریخ ۱۸ به قطع ۱۷ × ۲۵ هفتاد و چهار ورق و هر صفحه دارای ۲۱ سطر به خطِّ نسخ. تاریخ ندارد و حدس زده‌اند که در قرن پانزدهم میلادی / نهم هجری یا کمی بعد از آن کتابت شده باشد. نسخه در حقیقت سه قسمت دارد بخش نخست تاریخ نیشابور است و بخش دوم ضمیمه‌ای است که احتمالاً یکی از احفاد مترجم بر آن افزوده و مشتمل است بر بعضی اطلاعات در بابِ مقابر و حظایر نیشابور و بخش سوم خلاصه‌ای است از طبقات الصوفیهٔ ابوعبدالرحمن سُلَمی.

این نسخه را استاد فرای در The Histories of Nishapur به صورت عکسی چاپ کرده است و فیلمی هم از آن به شمارهٔ ۱۴۵ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است و به شمارهٔ ۲۳۶۶ عکسی نیز از آن برداشته شده و در کتابخانهٔ مزبور محفوظ است.[۱]

قصد مصحح این بوده است که همین تنها نسخهٔ بازمانده ازین متن را به شیوه‌ای که بتوان بر آن اعتماد کرد، نشر دهد. بنابراین، از افزودن اطلاعات در داخل متن و در [ ]

---

۱. مراجعه شود به **فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران** ۳۹/۱ و نیز **فرهنگ *ایران‌زمین*،** ۳۴۷/۱، صفحات ۳۴۸ ـ ۳۶۲ و مقدمهٔ استاد فرای بر چاپ عکسیِ متن در *The Histories of Nishapur*

حتی المقدور پرهیز شد و تنها در مواردی که متن افتادگی داشت ــ از رهگذر متونی که براساسِ تاریخ نیشابورِ حاکم، تألیف شده بودند و مستقیم یا غیرمستقیم نسخهٔ اصلیِ متن ما را در اختیار داشتند ــ این کار انجام شد و در تعلیقات یادآوری گردید که افزودهٔ داخلِ [ ] از چه مآخذی و به چه دلیلی است. شاید اگر قصدِ ما بازسازی تاریخ نیشابور حاکم بود می‌توانستیم متن حاضر را دو برابر یا بیشتر کنیم و تراجمی را که درین کتاب باختصار آمده است و دیگران، از روی اصلِ تألیف حاکم، به تفصیل و عین عبارت نقل کرده‌اند، گسترش دهیم ولی این کار به عقیدهٔ مصحح نوعی نقض‌غرض است گرچه به جای‌خود ومستقلاً می‌تواند موضوعِ تحقیقی جداگانه قرارگیرد و همینجا یادآور می‌شوم که اگر یکی از دانشجویان دوره‌هایَ عالی مطالعات ایران و اسلام در گروه‌های ادبیات عرب یا تاریخ، نه در دانشگاه‌های ایران، بلکه در ممالکی که در آنجا تحقیقات دانشگاهی با روزنامه‌نگاری تفاوت دارد، بخواهد می‌تواند رسالهٔ دکتری خویش را بازسازی تاریخ‌نیشابور حاکم انتخاب کند و همین روش راکه من در محدودهٔ تصحیح این متن اعمال کردم، و با نوع همان مراجع، در موردِ تمامی بندهای بازمانده از تاریخ نیشابور حاکم اجرا کند خود کتابی ارزشمند خواهد بود در حوزهٔ اینگونه تحقیقات.

رسم‌الخط کتاب را حتی‌المقدور حفظ کردم با همهٔ ناهماهنگیِ آن و با همهٔ ضعف‌هایی که داشت ولی در مواردی برای آسان کردنِ قرائت متن، ناگزیر شدم که تغییراتی در رسم‌الخط ایجاد کنم. در موردِ نام‌ها چون یادآورِ نوعی سنّت بود شکلهای قدیم را حفظ کردم مثلاً جرود / جارود یا ابرهیم / ابراهیم یا سلیمن / سلیمان و عثمن / عثمان و امثالِ آن.

بر روی هم کوشش من بر آن بوده است که ضبطِ درست عبارات و کلمات و حفظِ صورتِ اصلی، تا جایی که قابل توجیه باشد، به‌کمک اسناد و مدارک دیگر، تحقّق یابد و افتادگیهای متن، از طریق متون دیگر ترمیم شود و عبارات و اسامیِ خاص، با استناد به اسنادِ کهن مشکول شوند. هویّت اعمّ اغلبِ اعلامی که متن دربارهٔ آنها صورتی مشکوک داشته، تعیین شده و به مراجع دیگر ارجاع داده شده است. در تعلیقات، هم به مسائل رجالی پرداخته شده و هم به دیگر مسائل.

بسیاری ازین اشخاص را، در هیچ جای دیگر، جز در متنِ اصلی و گمشدهٔ **تاریخ نیشابور** حاکم، نمی‌توان یافت زیرا زندگینامهٔ این‌گونه اشخاص در هر کتابی که باشد از طریقِ تاریخ نیشابور او بوده است و ما می‌دانیم که بسیاری از کسانی را که او در کتابِ خود آورده، دیگران، به کتابهای خود نقل نکرده‌اند پس تنها در کتابِ او باید به

جستجوی آنان پرداخت، کتابی که اصلِ آن دیگر ظاهراً وجود ندارد.

در مواردی می‌بینیم که سُبکی یا ذهبی، شخصی را از طریق حاکم و تاریخ نیشابور او نقل می‌کنند ولی در نسخهٔ ما، در جایی که ویژهٔ اوست، دیده نمی‌شود؛ اینها نشانهٔ این است که این مختصر موجود حتی فهرستِ کاملی هم از تاریخ نیشابورِ حاکم نیست. در بسیاری از حروفِ الفبا ناگهان نامها، اندک و گاه حذف می‌شوند، اینها نشانهٔ این است که تلخیص‌کننده ناگهان از بخشهایی صرف‌نظر می‌کرده است.[1]

جدولی از تغییرات و اصلاحات ما نسبتِ به اصل نسخهٔ عکسی فراهم آمده است که صورت اصل و صورتِ پیشنهادیِ ما را نشان می‌دهد و گاه اگر در مورد کلمه‌ای پیشنهادی نه چندان قاطع داشته‌ایم، با احتیاط و تردید، در همان جدول به خوانندگان عرضه شده است.

ارجاعات در سراسرِ کتاب، براساس شماره‌هایی است که به بندهای کتاب داده شده است و حتی در مواردی ــ که بندهای کتاب قدری مفصّل بوده است ــ در ارجاعات به سطرْشمارِ آن بندها ارجاع داده شده است مثلاً ۳/۲۷۲۵ یعنی بندِ ۲۷۲۵ سطرِ سوم.

در تعلیقات اَعلام، در مواردی که برای رجحانِ متون دیگر بر متنِ ما، دلیلی روشن وجود نداشت، فقط یادآوری شد که مقایسه شود و در مواردی که متنِ ما متونِ دیگر را تکمیل می‌کرد، به این نکته تصریح شد. همچنین در مواردی که مُسلّم بود که مراجعِ دیگر از حاکم نقل کرده‌اند، یا خود بدان تصریح کرده بودند، ما یادآور شدیم که این شخص را، فلان مؤلف، از طریقِ حاکم زندگینامه‌اش را نوشته تا عملاً به منقولاتِ دیگران از تاریخ نیشابور حاکم نیز توجّهی شده باشد.

غلط‌های فاحش و آشکاری که جای هیچ‌گونه تردیدی ندارد از قبیل قاسم بجای قثم (در موردِ قثم‌بن عباس) اصلاح شد و با اینهمه در تعلیقات یا جدولِ تغییرات، یادآوری گردید. گرچه این‌گونه موارد اظهر من الشمس است امّا از آنجا که درجهٔ سواد و میزان دقتِ کاتب نسخهٔ اصل را مشخّص می‌کند و در موارد دیگر می‌تواند خوانندگان را یاری دهد، از یادآوری آن غفلت نشد.

---

۱. از جمله مواردی که بعضی از دانشمندان عصر ما، حدس زده‌اند که در این تاریخ بوده و حذف شده، یکی زندگینامهٔ فضل‌بن شاذان است که به گفتهٔ شادروان محدث ارموی «در طرقِ پاره‌ای از روایاتی که از حاکم نقل شده فضل‌بن شاذان واقع گردیده است...» مراجعه شود به مقدمهٔ ***الایضاح***، فضل‌بن شاذان، یازده. ولی احتمال اینکه در اصل تألیفِ حاکم هم نام او نیامده باشد هست زیرا ذهبی که تقریباً اکثر رجال تاریخ نیشابور را واردِ تاریخ‌الاسلام خود کرده است، از فضل‌بن شاذان یاد نمی‌کند.

تاریخ نیشابور

بِسمِ‌الله الرّحمٰن الرّحیم
رَبِّ یَسِّر وَ تَمِّمْ بالخیر

[۱] حمد و سپاس و سه‌پاسِ لایق، به عددِ اَنْفُس و اَنفاسِ خلایق، مر خالقِ قدیم را که جواهرِ روحانی و عناصرِ جسمانی از مَکامِنِ عَدَم در میادین وجود، به قدرتِ بدیع، ابداع کرد، و بسایطِ فُسطاطِ خَضرا، و بساطِ بسیطهٔ غَبْرا را محتوی بر غرایبِ حِکَمْ، به حکمت منیع، اختراع فرمود، و به اختلافِ احوالِ سال، به شتا و مصیف، و اتفاقِ ایّام و لیال، به ربیع و خریف، صحاری و براری و جبال و تلالِ آن را مظهرِ اظهارِ اجناسِ اَزهار، و انتشارِ انواعِ اَنوار ساخت. و بابناتِ نبات در مراتعِ اوساطِ بسیط و حواشیِ آن به طیبِ هوا و تطییبِ غذا، بر صنوف و افراد رواتع و مواشی، خصوصاً در خراسان، خور آسان کرد. و قُطرِ نشابور، صِینَتْ عَنِ‌الفتور را به اعتدالِ هوا و فُسْحَتِ فضاو نزهَتِ اماکن و خلقتِ معادن، بر اماکن و مساکن اقطارِ هر دیار فضیلت بخشید. و طینتِ طیّبه و تُربتِ طاهرهٔ آن را مُنْبَعَثِ اَولیاء کِرام و اصفیاءِ عِظام و عُلماءِ هُداة و اُدباءِ ثِقاة داشت.

[۲] و درودِ بیغایت و سلام و تَحیَّتِ بی‌نهایت ـ کی آن خُلَّصِ کِرام به اوقات و لیالی و ایّام، باوَفْرَتِ نیاز، نثارِ آستانهٔ نبوّتِ حضرت سیّد المُرسَلین و شفیعُ‌المُذنِبین و رَحْمَةً لِلعالَمین و خاتم‌النّبیین صلوة‌الله و سلامه علیه و علی آله و صحبه اجمعین کردند ـ سببِ رفعتِ مقام و قربتِ علی‌الدوام و حلولِ منازلِ هدایت عُظمیٰ، و صعود مدارجِ ولایت کُبریٰ ایشان گردانید. صلوة‌الله و تحیّاتُه عَلیٰ المصطفی حبیبِ‌الله محمدِ النّبی الاُمّی و عَلیٰ آلِهِ و اصحابِهِ اَجْمَعین.

[۳] غَرَض از عَرَض این تقریب آنکه در سالِف زمان و سابقِ اَوان و قرونِ ماضیه، سنهٔ ثمان و ثمانین و ثلثمائة، شیخ اسلام و اُسْوهٔ اولیاءِ کِرام سلطانُ‌المُحَدِّثین بُرهانُ‌المُحققّین امام حاکم شیخ ابو عبدالله‌ِ النیسابوری رضی‌الله عنه، بوصفِ نیسابور قدیم، کتابی کریم به لغتِ فصیح صریح، ثبت فرموده‌اند. و مقصودِ اعظم و مقصدِ اهمّ از آن کتابت ذکرِ اسامیِ کرامِ صحابه و عظامِ تابعین و اولیاءِ امّت و اصفیاءِ ملّت ــ که به آن بلدهٔ نفیسه وارد و صادِر شده‌اند و در آن شهر نشو و ظهور یافته ــ داشته [2b] و به ذکرِ وقتِ ولادت و صفتِ نشأت و بیانِ نسبت و ارادت و سلوک و ریاضت و کیفیتِ صُحبت و خلوت و شرحِ کرامت و مُدّت حیوة و سنهٔ وفات و مَدفَنِ هر یک از آن ارباب الباب. آن کتابِ بی‌اسهاب، با چارده مُجَلَّد اطناب یافته و بر سبیل تَذییل و طریقهٔ تطفیل بعضی از اوضاع شهر و بانی و بنا و بنیان و تقلّبِ احوال و ظهورِ دینِ اسلام و اسلامیان، پس اوصافِ معابد و مساجد و بعضی مفاخر و مآثرِ آن بیان فرموده، و به اشارت آیت و حدیثِ نفیس و آثارِ ائمهٔ کِبار موشح گردانیده. بعدها بعضی از اجلهٔ کرام و ایمهٔ اسلام، رضی‌الله عنه و عنهم، از آن کتابِ نفیس مختصری، هم به‌عبارت تازی، مشتمل بر اسامی کرام اولیا و اعلام اصفیا و بعضی از آن مُذیَّلات، انتخابی فرموده. بعدالاستخارة آن اختصار را بآثار سلف، به طریقِ ایجاز بعبارتِ فارسی، ترجمه اتفاق افتاد، مگر آیاتِ تنزیل و احادیثِ نبیل که به همان نظمِ فصیحِ صریح کتابت یافت و رمزی از آن به فارسی معروض گشت.

[۴] و نکته‌ای که کشفِ بعضی مقاصد آن کتاب به آن منوط و فهم مراد به آن مربوط است، آن است که به عُرفِ فصیحانِ عرب و سُکّانِ غرب، خراسان عبارت از طرفِ شرق است؛ تا غایت که خوارزم و ماوراءالنهر و حوالیِ آن را خراسان خوانند، و دیگر آنک هر متکلّم به لغتِ اهلِ خراسان را به فارس نسبت دهند و فارسی گویند؛ هرچند [در] اصطلاحِ این دیار، خراسان عبارت از این بعضی اماکن مُعیّنه و فارس اشارت به آن بعضی بلادِ معلومه است، چنانچ سلمان، رضی‌الله عنه ــ با آنک اتفاق جمهور است که از اصبهان بود و اصبهان از عراق عجم است ــ ایشان را به فارسی وصف فرموده‌اند. و کلی این کلمات ترجمهٔ کلامِ آن امام‌است قُدِّسَ سِرُّه و اگر احیاناً بر وَجْهِ تقریب و محل تأویل روایتی یا حکایتی‌ازجایی دگر ذکرکرده شودبرآن تنبیه خواهدشد وبالله‌العِصْمَةُ والتوفیق.

مفاخرِ خُراسان

[۵] ذکر مفاخرِ خراسان به اشارتِ آیات و احادیث و اخبار کبار سلف. عَنْ اَبی هُرَیْرَه رضیَ‌الله عنه گفت: فَلَمّا نَزَلَتْ هٰذِه‌الآیة (وَ آخَرِیْنَ مِنْهُم لمّا یَلحَقوُا بِهِمْ ۶۲/۳) کَلَّمَ فیها الناسُ. فَاقْبَلَ رَسُولُ‌الله صَلّیٰ‌الله عَلَیه وسَلَّم اِلیٰ سَلمان فقال: «هم، قومُ هذا. لَوکانَ [۳a] الدّینُ بالثُریّا لَنا لَهُ رِجال [من] هٰؤلاءِ.»

[۶] امام حاکم فرمود که این حدیث در صحیحِ امام مُسْلِمِ قُشَیْری، رضی‌الله عنه، مذکور است. مفهومِ آیة و ماقبلِ آن، والعلم عندالله،: «اوست آن خدایی که بَعْث فرمود در عرب رسولی از ایشان که می‌خواند بر ایشان آیاتِ او، و پاک می‌گرداند ایشان را از اعتقادات و اعمالِ خبیثه، و تعلیم می‌دهد ایشان را قرآن و احکامِ شریعت و سنّت، و بدرستی که بودند ایشان، پیش از آن بعثت، در ضلالی آشکار و در کسانِ دیگر» یعنی بَعْث فرمود در عرب و در کسانِ دگر آن رسول را و آن «کسانِ دیگر» قولی آن است که همه مؤمنان‌اند، که بعد از صحابه پیدا آمدند و پیدا آیند تا قیامت. و قولی دیگر آن است که مراد عجم است به دلیلِ آنک چون این آیة نازل شد، صحابه در آن سخن گفتند و دو بار یا سه بار از حضرت، صلوةالله عَلَیه و سلامه عَلَیه، سؤال کردند. سلمانِ فارسی، رَضِیَ‌الله عنه، حاضر بود. حضرت، صلوةالله عَلَیه وَسَلَّمْ، دستِ مبارک بر سلمان نهادند و فرمودند: «این و قوم او». و در حدیث که مذکور شد چنین است که «آن گروه، قومِ این‌اند. اگر ایمان معلق بودی به پروین، هرآئینه دریافتی او را مردانی از قوم او.»

[۷] و وَجْهی دیگر در آیة آن است که «بعث فرمود رسولی که تعلیم می‌دهد ایشان را قرآن و سُنّت و تعلیم می‌دهد آن کسان دیگر را یعنی قرآن و شریعت و سُنَّت» و تحقیق آیه چنان می‌نماید ـ والعلمُ عندالله ـ که هر پاک و عالم بکتاب و سُنّت که بود و باشد تا قیامت پاک‌کننده و تعلیم‌فرمایندهٔ همه نورِ مُقَدّسِ حضرت مصطفی آمد صَلَوٰةالله و سَلامُهُ عَلَیهم. امام حاکم فرمود که اشارتِ نبی صَلَوٰةالله و سَلامُهُ عَلَیهم به سلمان فارسی و یاد کردن ایشان قومِ او را اشارت است به همه کسانی که به فارسی سخن می‌گویند تا اقصیٰ بلادِ خراسان و یقیناً آنک این آیه در شأنِ این جماعت نازل است.

[۸] و ایضاً در حدیث است که چون حضرت صَلَوٰةالله و سَلامُهُ عَلَیهم، این آیت

خواندند که (اِنْ تَتَوَّلوا یَسْتَبْدِلُ قومٌ غیرکُم ثم لا یَکُونوا اَمثالکُم ۴۷/۳۸) مفهوم آیة، والعِلْمُ عندالله، «اگر روی بگردانید، یعنی از ایمان و طاعت، بَدَل آوَرَد خدای تعالی قومی غیرِ شما، پس نباشند ایشان امثالِ شما، یعنی روی [3b] از ایمان بنگردانند و طاعت کنند.» صحابه گفتند: «یا رسول‌الله کیستند آنها که بَدَلِ ما بیاورند و نباشند امثالِ ما؟» حضرت، صَلَوٰةالله و سَلامه [علیه]، دستِ مبارک بر رانِ سلمان زدند، پس فرمودند: «هٰذا و قومهُ» این و قوم او. «لَوْکانَ الدّینُ عِنْدَالثُرَیّالتنا وَلَهُ رِجالٌ مِن الفُرس» اگر بودی دین نزدیکِ پروین هرآینه فراگرفتی آن را مردانی از فُرْس یعنی از فارسیان.

الاحادیث

[۹] عَنْ ابن عبّاس: قال ذُکِرَتْ فارسُ عندالنبیّ صَلَوٰةاُلله وَ سَلامُهُ عَلَیه [قال]: «فارس عَصْبَتُنا اهلَ‌اَلبیْت» قُلنا وَلِمَ یا رسول‌الله؟ قال: «لانَّ اسمعیل عمّ ولد اسحق و اسحق عمّ ولد اسمعیل.» عبدالله عباس رضی‌الله عنهما فرمود که ذکر کرده شد فارس پیشِ حضرت نبیّ صَلَوٰةاُلله وَ سَلامُهُ عَلَیه فرمودند که «فارس عَصْبَهٔ ماانِد اهل‌البیت»، گفتیم: چرا یا رسول‌الله؟ فرمودند: «برای آنک اسمعیل عَمِّ فرزندانِ اسحق بود، و اسحق عَمِّ فرزندانِ اسمعیل». عَصبه اقربا راگویند که از طرفِ پدر باشد چون برادرِ پدرْ مادری و پدری و پسرانِ ایشان و عَمّ همچنین و پسرانِ ایشان. گوید که این طایفه از اولادِ اسحق‌اند علیهماالسلام.

[۱۰] عَنْ ابی هُرَیْرَة، قالَ رسول‌الله، صَلَوٰةاُلله وَ سَلامُهُ عَلَیه: «اعظَمُ النّاسِ نَصیباً فی‌الاسلامِ اهلُ فارس» مفهومِ حَدیث، والعلم عندالله: «بزرگوارترینِ آدمیان بجهتِ نصیب در اسلام، اهل فارس‌اند.»

آثارِ سَلَفِ عِظام رضی [الله] عنهم

[۱۱] حضرت امیرالمؤمنین علی، کَرَّم‌الله وَجْهَهُ، فرمودند آنچ، والعلم عندالله، ترجمهٔ [آن] این است: «بدرستی که خدای را به خراسان شهری است که آنرا مَرْو گویند. اساسِ آن ذوالقرنین [نهاد] و عُزَیْر، عَلَیه‌السّلام، در آنجا نماز کرد در آن جویهاء آبِ روان نهاده و زمین آن گشاده. بر هر دری از درهاء آن مَلَکی شمشیر کشیده دفع می‌کند از آن شهر بلا را تا روزِ قیامِ ساعت و به درستی که

خدای را به خراسان شهری است آن را طالقان گویند، چه گنجهاست در آن شهر لا از نقره و زر و لکن مردانِ ایمان‌دارِ دین‌پرور ایشان در مُصَلّی به طاعت قائم و خلق در بستر نائم. و به درستی که خدای را به خراسان شهری است که آن را شاش گویند. قایم [۴a] او در حجرات و نایم در جامهٔ خواب همچون مجاهدِ آلوده به خون است در راه خدای به طلب ثواب. به درستی که خدای را به خراسان شهری است که آنرا بخارا گویند و چه مردانند به بخارا ایمن از فریادِ هنگامِ فتور، ساعت اندوه خندان از سرور، خوش باد بخارا را! اطلاع فرماید خدایِ تعالی بر ایشان هر روز اطلاعی، پس بیامرزد هر کس را که خواهد از ایشان و توبه قبول کند از هرکه توبه کند از ایشان. و به درستی که خدای تعالی را به خراسان شهری است آن را سمرقند گویند، بنا نهاد انرا شَمِرُبن برغش. درگذرد خدای تعالی از گناهانِ ایشان و قبول کند فریاد و اندوه ایشان. منادي می‌کند به ایشان هر شب منادي: «خوش باد شما را و خوش باد شما را جنّتِ عیش خوش و گوارنده باد سمرقند را و هرکه را در حوالی اوست ایمن اید از عذاب خدای تعالی در روز قیامت. اگر فرمان برید سیّدِ کریم را صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه».

[سخن امام علی‌بن ابیطالب(ع) در فضیلت خراسان]

[۱۲] پس فرمودند حضرت امیرالمؤمنین، کَرَّمَ‌اللّٰه وَجْهه، خادمِ خاصّ خود ابنِ کَوّا را رضی‌الله‌عنه، که «ای ابنِ کوّا! چندست میانِ فوشنج و هرات؟» گفت: «شش فرسخ». فرمودند: «نی بَل هفت فرسخ است زاید نیست یک میل و کم نیست یک میل. همچنین خبر کرد مرا خلیلِ من یا حبیبِ من صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه» بعد از آن فرمود: «به درستی که خدای را تعالی به خراسان شهری است آن را طوس گویند و چه مردانند به طوس مؤمنان. در میانِ ایشان است حجة قایم باشد بطاعة او و احیا کنند سنت نبی او صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه. و به درستی که خدای را به خراسان شهری است آن را خوارزم گویند نایم درو همچون قایم است در درازتر ایام تابستان. و به درستی که خدای را به خراسان شهری است آن را جرجان گویند خوش است زرع او سبز است صحراءِ او و کوهها‌ءِ او کثیرست آبهاءِ او وسیع است بر خورندگان مایده‌هاءِ او امر خدا را مترصد و

بطاعت او متعبّد خوش ایشان را و خوش ایشان را اگر ایمان آرند و طاعت دارند. و به درستی که خدای را به خراسان شهری است آن را قومس گویند و چه کوههاست بر جوانبِ قومس. و به درستی که در قو[مس] اعتبار و منزلت است اربابِ اَلباب را. و امام شعبی [4b]، رضی‌الله عنه، گفت: «نرود شبها و روزها تا منتقل نگردد علم به خراسان.» و عبدالله عباس، رضی‌الله عنهما، گفت: «چون برون آید عَلَمهاء سیاه از خراسان آن ماراست اهل البیت.»

[ابراهیم پیامبر در کوه‌های خراسان]

[۱۳] و روایت است از شریک‌بن عبدالله که او گفت: «خراسان کنانهٔ خدای است عزوجل در زمین او. پس چون غضب فرماید خدای تعالی بر قومی تیر زند ایشان را به کنانهٔ خویش.» و عبدالله مبارک گفت که «بیرون نیامد از خراسان عَلَمی که بازگردانیده شده باشد پیش از آنک فتح و نصرت یابد.» و امیرالمؤمنین علی، کَرَّمَاللهُ وَجْهَهُ، فرمود که «به درستی که مر پدر ما ابراهیم را، علیه‌السلام، نشانها بود در کوههاءِ خراسان به آنجا آمدی و آنجا مسجد بنا نهاد، و آثار ایشان اینجا پیداست.» و عبدالله عباس، رضی‌الله عنهما، در مسجدِ حرام غریبی دید. فرمود که «بگوی از کدام شهری؟» گفت: «از اهل خراسانم.» گفت: «از کدام شهری؟» گفت: «از هراة.» گفت: «از کدام موضعِ هراة؟» گفت: «از فوشنج.» گفت: «مر ابراهیم را علیه‌السلام دو مسجد بود، مسجِدِ حرام، یعنی در مکه، و مسجد فوشنج.» پس از درختی که نزدیکِ مسجد بودی پرسید. فوشنجی گفت: «درخت بر حال خودست.» فرمود که «پدرم عباس‌بن عبدالمطّلب، رَضیَ‌الله عنه، مرا گفت که بسیار در سایهٔ آن درخت چاشتگاه خواب کرده‌ام.»

ذکر فضائل نیشابور

[۱۴] شیخ ابن جُرَیج، از کبارِ تابعین، فرمودند که «بهترینِ خراسان نیشابور است.» پرسیدند که «به رایِ خود فرمودید؟» گفت: «بل که شنیده‌ام در حدیث.» امام حاکم فرمود: «این آن حدیث است که مروی است از ابن مخارق عَنِ النّبیِ صَلَوٰةُالله وَ سَلامُهُ عَلَیه، «قال: خَیرُ خُراسان نیسابور» و روایت است از شیخ

ابراهیم‌بن طهمان ـ و ایشان نیز از کبارِ تَبع تابعین‌اند ـ که «خیر خراسان نیسابور است» و شیخ عبدالله مؤذنِ نیشابوری، رحمه‌الله، گفت: حضرت خواجه را، صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه، به خواب دیدم فرمودند که «مِنْ اَیْنَ اَنْتَ؟ از کجایی تو؟» گفتم: «از نشابور.» فرمودند، صلی‌الله علیه و سلم، «نِعْمَ‌اَلبَلَدُ نیسابور. نیک شهری است نیشابور!»

[صحابه در نیشابور]

[۱۵] ذکر صحابهٔ کبار رضوان‌الله علیهم [که] به نیشابور رسیده‌اند یا گذشته‌اند یا ساکن شده و روضه‌هاءِ مبارکِ ایشان آنجاست. قال صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه: «مامِنْ اَحَدٍ مِنْ اَصحابی یَمُوتُ بارضٍ اِلّا بُعِثَ قایداً او نوراً لهم یَوْم‌القیامَة» العلم [5a] عندالله. فرمودند که «نیست هیچ یکی از اصحاب ما که فوت شود در زمینی مگر که برانگیزند او را پیشْ روِ اهلِ آن زمین، یا نورِ ایشان روز قیامت.» راویِ را شک است که «قاید» فرمودند یا «نور» فرمودند.

[۱۶] امام حاکم فرمود که «هرکدام از صحابه که به مرو یا هرات یا بلخ یا بخارا یا سمرقند فرود آمده‌اند به نیشابور آمده‌اند در رفتن و آمدن، یا رفتن یا آمدن.»

[۱۷] اول، ابوالفضل عباس‌بن عبدالمطلب‌بن هاشم‌بن عبدمناف عَمِّ حضرت خواجهٔ ما صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه و حاصلِ قصهٔ ایشان آن است که ایشان اولِ عمر تجارت می‌کردند و از دیار مکه به خراسان می‌آمدند و اجناسِ بزازی از خراسان می‌بردند و تردُّدِ ایشان به هرات و فوشنج بود. عبداللهِ عباس رضی‌الله عنهما، گفت: پدرم مرا خبر کرد که او بسیار به زیر درخت، خوابِ چاشتگاه می‌کرد. و عبداللهِ عباس مردی را دید از خراسان گفت: «از کدام شهرِ خراسانی؟» گفت: «از اهل فوشنج.» گفت: «آن درخت [صنوبر] که در کوه اسفبار است می‌دانی؟» گفت: «بلی همچنان است.» فرمود که پدرم گفت که بسیار آنجا خواب چاشتگاه کرده‌ام. و فرمود که «پدرم رختِ بزّازی از خراسان به مکه می‌برد.» ابن مخلد می‌گوید که شیخ من به مکه مرا گفت کسی را دیدم جامه‌هاءِ عجیب نه برسمِ اینجا، پرسیدم که کیست؟ گفتند: عباس‌بن عبدالمطلب عمِّ خواجهٔ ما صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه. از ایشان پرسیدم که این جامه از کجاست؟ فرمود که «به هرات بودم از آنجا آوردم این جامه‌ها را.»

[۱۸] صحابی دیگر: بُرَیدَةبن حُصَیْب‌بن عبدالله اَسلمی. چون حضرت خواجهٔ ما، صَلَوٰةاُلله وَ سَلامُهُ عَلَیه، از غزاء بَدْر، مراجعت فرمودند او اسلام آورد و آخر در مَروْ فوت شد و نزدیک حصارکِ مَرْو دفن کردند. پسرش عبدالله می‌گوید که پدرم بُرَیده گفت: مرا حضرت مصطفی، صَلَوٰةاُلله وَ سَلامُهُ عَلَیه، [فرمود] «یا بُرَیده! انه سُیْبَعثُ بَعدی بُعُوثٌ فاذا بُعِثَتْ تِلْکَ البُعُوثُ فکُن فی بَعْثِ المشرق، ثُمَّ کُن فی بَعْثِ خُراسان، ثُمَّ کُن فی بَعْثِ اَرضٍ یُقالُ لَها مَرْو، فاذا اَتَیْتَها فانزِلْ مَدینَتَها فانّها بناها ذوالقرنین و صَلّیٰ فیها عُزَیرٌ. اَنهارُها تَجْری بالبَرَکَةِ. عَلیٰ کُلِّ بابٍ منها مَلَکٌ شاهِرٌ سَیْفَه یَدْفَعُ السوءَ [5b] عَنْ اَهْلِها الیٰ یَومِ القیامة.» مفهومِ حدیث، والعلم عندالله، «ای بُرَیده! بدرستی که برانگیخته شود بعد از ما لشکرها، پس چون برانگیخته شوند آن لشکرها پس باش در لشکرِ مشرق، پس باش در لشکرِ خراسان، پس باش در لشکرِ زمینی که گفته می‌شود مرآنرا مرو، پس چون بیایی به آن زمین فروداری در شهر آن، پس بدرستی که آن شهر بنا کرده است آنرا ذوالقرنین و نماز کرده است در آن عُزَیر، جویهاءِ آن می‌رود ببرکت. بر هر دری از آن مَلَکی است شمشیر کشیده، دفع می‌کند بدی از اهلِ آن تا روز قیامت.» و روایتی دیگرست از رسول، صَلَوٰةاُلله وَ سَلامُهُ عَلَیه، که فرمودند: «بُرَیدةُ رُبْعُ الاسلام.» العلم عندالله، «بُرَیْده چاریک اسلام است.» و مؤید این حدیث است آنچ روایت است که بُرَیده اسلام آورد، آن وقت که حضرت خواجهٔ ما، صَلَوٰةاُلله وَ سَلامُهُ عَلَیه، از مکّه هجرت فرمودند با امیرالمؤمنین ابی‌بکر، رضی‌الله عنه و عامِربن فُهَیره به مدینه. بُرَیده آمد و از جانب مکّه بود اگرچه هنوز آشنا نبود اما چو بر پی آمد و پَیْ‌روی کرد، به این پَیْ‌روی نیز محبوب حق شد و نور نبوّت بر وَی تافت و اسلام آورد و چون سیُم خُدّام شد که با حضرت بودند، صَلَوٰةاُلله وَ سَلامُهُ عَلَیه، او را رُبْع اسلام خواندند. و بُرَیده گفت: «به مدینه درنیایم مگر با عَلَمی.» و عمامهٔ خود بگشاد و بر سر نیزه تعلیق کرد و در پیش مرکب حضرت خواجهٔ ما صَلَوٰة[الله] وَ سَلامُهُ عَلَیه می‌رفت. پس اوّل عَلَمی که در اسلام بسته شد آن عَلَم بُرَیده بود رَضی‌الله عنه و اَرضاهُ. و بُرَیده و این قصه و بودن او در خراسان فضیلت و مفاخرت است اهل خراسان را.

[۱۹] و روایت است که خواجهٔ ما، صَلَوٰةاُلله وَ سَلامُهُ عَلَیه، فرمودند مر او را: «یا

بُرَیْدَةَ! لایَکلّ بَصَرُک ولا یذهَبُ سَمْعُک اَنتَ نورٌ لأَهلِ المَشْرِقِ.» مفهومِ حدیث، والعلم عندالله: «ای بُرَیده! مانده نشود بَصَر تو و نرود سمعِ تو و تو نوری اهل مشرق را.» وصیت کرد که چون فوت شود او را بر میان راه جاده دفن کنند و چون قبر کندند و لحد ساختن از همه جوانب دیوار لحد درهم فتاد از آنجا دور بردند و علی‌حده بر میان راه‌گذر روضهٔ او مرتب کردند رضی‌الله عنه. [6a]

[۲۰] صحابی دیگر: عبدالله‌بن حصیب برادرِ بُرَیده. پیشتر از بُرَیده وفات کرد رضی‌الله عنهما.

[۲۱] صحابی دیگر: الحَکَم[بن] عمرو الغِفاری رضی‌الله عنه. امام حاکم فرمود که معاویهٔ ابی‌سفیان این حکم را بر مالِ خراسان عامل کرد. حکم، رضی‌الله عنه، و کُفّار، جهاد کرد و غنیمتهاء بسیار گرفت. به معاویه نامه نوشت که «غنیمتهاء بسیار گرفتم.» معاویه به او نوشت که «نیک بنگر هرچ از صَفْرا و بَیضا، یعنی زر و نقره، یابی همه را با امیرالمؤمنین بفرست و باقی بر لشکرِ جهاد قسمت کن.» حکم، رضی‌الله عنه، علما را جمع کرد و گفت حکمِ شرع چیست؟ گفتند: «کتاب خدای تعالی آن است که همه از آن لشکرِ جهادست مگر خمسی که از آن سادات و دیگر مستحقان است.» و گفتند که «ما معاویه را در آن حقی نمی‌بینیم.» حکم، رضی‌الله عنه، به معاویه نامه نوشت که «نامهٔ تو با کتابِ خدای عرض کردم موافق نبود. متابعتِ کتابِ خدای واجب دیدم. آنچه غنیمت گرفته بودم همه بر لشکر قسمت کردم.» معاویه فرستاد تا او را حبس کردند و در سلاسل و بندها کشیدند. حکم خسته شد و در آن فوت شد. به وقتِ وفات وصیّت کرد که او را با سلاسل و بند دفن کنند تا مخاصمه کند با معاویه روز قیامت که او را برای چه امر بند کرده است. و او را به پهلوی بُرَیده دفن کردند. چنانک میانِ ایشان یک ذراع بیش نیست، رضی‌الله عنهما.

[۲۲] صحابی دیگر: عَطیّة‌بن عمرو الغِفاری برادرِ حَکَم که ذکر رفت و او نیز مدفون است به مرو، نزدیکِ برادرِ او حَکَم رضی‌الله عنهما.

[۲۳] صحابی دیگر: ابو بَرْزَةَ اَسْلَمی رضی‌الله عنه، و نام او گفته‌اند عبدالله و ساکن مدینه می‌بود. از آنجا به بصره آمد، پس به خراسان آمد و در خراسان فوت شد. سرا و اولاد او به مرواند. بدرستی روایت است که به نیشابور فوت شد اینجا آسوده است، رضی‌الله‌عنه.

[۲۴] صحابی دیگر: عامِرُبن سلیم الاسلمی رضی‌الله عنه و می‌گویند که او صاحب عَلَمِ حضرت خواجهٔ ما، صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه، [بود.] به نشابور فوت شد. نبیرهٔ او عمرویه گفت که وفات کرد جَدِّ من عامربن سلیم در نشابور و دفن شد در ملقاباد.

[۲۵] صحابی‌دیگر: عثمان‌بن‌ابی‌العاص‌الثَقَفِی و او از کبارِ صحابه‌بود، رضی‌الله‌عنهم.

[۲۶] صحابی دیگر: مُهَلَّب‌بن اَبی صُفْرَة.

[۲۷] صحابی دیگر: قیس‌بن ابی ودیعة الانصاری [6b] از آن جماعت بودند که با عبدالله عامر آمدند و خراسان به سعی ایشان فتح شد و قصّهٔ آن مشروح بیاید.

[۲۸] صحابی [دیگر]: ابورفاعة تمیم‌بن اُسَیْد العَدْوِي.

[۲۹] صحابی [دیگر]: عفان‌بن حبیب از صحابه بود با عبدالله عامر [به] نشابور آمد و ساکن شد و اینجا متوفی شد.

[۳۰] صحابی دیگر: همام‌بن زید از صحابه بود. با عبداللهِ عامر به نشابور آمد و ساکن شد و اینجا متوفی شد. و این دو صحابی را در نیشابور اولاد و اعقاب بود.

[۳۱] صحابی دیگر: ابورمثه‌بن رفاعه و پسر او قریط، هر دو به خراسان آمدند و به مرو ساکن شدند و ایشان را آنجا اولاد و اعقاب است.

[۳۲] صحابی [دیگر]: غالب‌بن عبدالله‌بن فضالة‌بن عبدالله صحابی بود. به مرو فوت شد. و حکومتِ خراسان وی را بود.

[۳۳] صحابی [دیگر]: عبدالرحمن [بن] سَمُرة‌بن حبیب، ساکن بصره بود. برای غزایِ سجستان به نیشابور آمد و در ابرشَهر، یعنی نیشابور، ساکن شد و بعدها به مرو نقل کرد و آنجا وفات کرد و او را آنجا اولاد بودند.

[۳۴] صحابی [دیگر]: سعیدبن حُرَیث به غزا با لشکر اسلام به خراسان آمد و اینجا فوت شد.

[۳۵] صحابی [دیگر]: ابوبکرِ انصاری به مرو بود و آنجا فوت شد و اولاد داشت به قریهٔ شابورتَزَه.

[۳۶] صحابی [دیگر]: الخمخام از قوت ابی‌الاَسوَد بود، و ابوالاَسوَد از ملازمانِ امیرالمؤمنین علی بود، کَرَّم‌اَللّٰه وَجْهَه. سه مقدمهٔ علمِ نحو از ایشان تعلیم گرفت و علم نحو استنباط کرد و به خلیل‌بن احمد آموخت و خلیل به سیبویه آموخت و اقوامِ دیگر. پس این علم منتشر [شد] و خمخام را به مرو اولاد و آثار است.

[۳۷] صحابی [دیگر]: العَبّاس‌بن مرداس السلمی الشاعر با حضرت، صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه، صحبت داشت و او را در مرو فرزندان بودند.

[۳۸] صحابی [دیگر]: اقرع و ورقة، پسرانِ حابِسِ تمیمی.

[۳۹] صحابی [دیگر]: محتقربن اوس، با حضرت، صلوةالله و سلامه علیه، صحبت داشت و آخر به موقف وطن گرفت.

[۴۰] صحابی [دیگر]: قُثَم‌بن عبّاس‌بن عبدالمطّلب با لشکر اسلام به غزا به خراسان آمد وباامیرالمؤمنین‌حسین،کَرَّمَ‌اللّٰهُ‌وَجْهَه،برادرِ رضاعی‌بود و اوبه سمرقندفوت شد و اورا به‌حضرت، صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه، مانند می‌گفتند، چون پسر عم بود.

[۴۱] صحابی دیگر: اوس‌بن ثعلبة التمیمی با سعیدبن عثمان به غزا به خراسان آمد.

[۴۲] صحابی دیگر: کعب‌بن عیینه [7a] او را به مرو اولاد بود.

[۴۳] صحابی [دیگر]: عبدالله‌بن خازم سُلَمی والی نیشابور بود، از جانبِ عبدالله‌بن عامر و ساکن جوین شد و او را آنجا اولاد شدند. امام حاکم فرمود که آنجا اولاد او را دیدم، قومی بودند دهاقین.

[۴۴] صحابی [دیگر]: ابوعمرو انصاری در مرو، در قریهٔ بایشان، ساکن شد او را اولاد بودند علما و فقها.

[۴۵] صحابی دیگر: محمد مولی حضرت خواجهٔ ما، صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه، و از مرو بود تجارت می‌کرد نام او ماناهیه بود. مجوسی نمودی خود را. ناگاه نامِ حضرتِ ما شنود، صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه، هجرت کرد و به حضرت خواجه آمد صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ [عَلَیه] او را محمد نام نهادند و مولی حضرت شد صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه و مسلمان به مرو مراجعه کرد و در مقابلِ درِ مسجدِ جامع مرو سرای او بود.

[۴۶] امام حاکم فرمود که آنچ به ما رسید از صحابه ـ که این دیار به قدوم ایشان مشرف شد ـ این بود که ثبت افتاد.

ذکرِ بزرگان کی به نیشابور رسیده‌اند از علما و اشراف تابعین رضوان‌الله عَلَیهِم اجمعین و ساکن شده‌اند یا گذشته‌اند

[۴۷] فایده، هرکس که با ایمان در بیداری حضرت خواجهٔ ما، صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلَیه، را دید او صحابی است. و آنها که با ایمان صحابه را دریافتند اما خواجهٔ

ما را، صَلَوٰةالله وَ سَلامُهُ عَلَیه، ندیدند، یا دیدند اما در آن زمان ایمان نیاورند، بعد از آن ایمان آوردند، این جماعت را تابعین خوانند. کعب احبار در زمان خواجهٔ ما بود، صَلَوٰةاُلله وَ سَلامُهُ عَلَیه، اما بعد از آن زمان ایمان آورد او نیز از تابعین است. و کسانی که صحابه را ندیدند اما علماء تابعین را دیدند این جماعت را تبعِ تابعین گویند. و کسانی که این جماعتِ بزرگان را دریافتند اما تابعین را ندیدند ایشان را اَتباع گویند. تابعین، قرنِ دوم‌اند از صحابه. تَبَعِ تابعین، قرنِ سیم‌اند از صحابه. اتباعِ اتباع، قرن چهارم‌اند از صحابه، رضوان‌الله علیهم اجمعین.

[۴۸] احنف‌بن قیس سعدی.

[۴۹] امیةبن اسعد خزاعی.

[۵۰] اسلم‌بن زرعة.

[۵۱] اُس‌بن ودیعه.

[۵۲] ارقم‌بن [ابی] ارقم، در زلزلهٔ نیشابور به رحمت خدای منتقل شد.

[۵۳] بشربن حلال عدوی.

[۵۴] بکربن [7b] ماعز کوفی.

[۵۵] بشیربن یحیی، از علماء تابعین بود. و از نیشابور بود. به مرو ساکن شد.

[۵۶] ثمامةبن عبداللهبن انس‌بن مالک رضی‌الله عنه.

[۵۷] جعدةبن هُبیرهٔ مخزومی، حضرت امیرالمؤمنین علی کَرَّم‌اَلله وَجْهَهُ خال او بودند علم از حضرت ایشان آموخت و حدیث از ایشان روایت داشت.

[۵۸] جاریةبن بدر به نیشابور فوت شد و مدفن مبارکش اینجاست.

[۵۹] جَرّاح‌بن عبدالله الحکمی.

[۶۰] [جُوَیْبِر] بن سعید البلخی.

[۶۱] جَوّاب‌بن عبیدالله التیمی.

[۶۲] الحسن البصری الزاهد الفقیه الواعظ، کنیته ابوسعید و کنیة ابیه ابوالحسن از تلامذه و تربیت‌یافتهٔ حضرت‌امیرالمؤمنین‌علی بود کماهو مشهور کَرَّم‌اَلله‌وَجْهَه.

[۶۳] الحرث‌بن عمرو الکیدی.

[۶۴] الحکم‌بن کثیر.

[۶۵] الحارث المازنی.

[۶۶] حضین‌بن المنذر.

[۶۷] حجاج‌بن الثقفی.

[۶۸] خلدبن عبدالله.

[۶۹] خلدبن ابی برزة الاسلمی.

[۷۰] داودبن عمان‌بن حبیب، ابوسلیمن النیسابوری علم حدیث از انس‌بن مالک استفاده کرد.

[۷۱] الربیع‌بن انس [بن زیاد البکری] به مرو ساکن شد.

[۷۲] الربیع‌بن زیاد، به هرات فوت شد.

[۷۳] زیدبن الحواری البصری، قاضی هرات.

[۷۴] زیادبن ابی عمرو التابعی.

[۷۵] سعیدبن امیرالمؤمنین عثمان، به مدینه متولد شد و با لشکر تمام به غزاء خراسان آمد و در آن لشکر صحابه و تابعین بودند و به نیشابور آمد و لشکر به ماوراءالنهر برد و بخارا و سمرقند او فتح کرد.

[۷۶] سعیدبن عبدالرحمن [بن] السلیمٰن البصری.

[۷۷] سلیمن از اولاد حُصَیْب الأسلمی.

[۷۸] سالم الخراسانی و او از نیشابور بود.

[۷۹] سلیمن‌بن ربیعة.

[۸۰] شهربن حوشب.

[۸۱] صلت‌بن ایاس.

[۸۲] ضمرةبن سعید.

[۸۳] ضحّاک‌بن مزاحم.

[۸۴] طلحة‌بن ایاس البصری.

[۸۵] طلحة الطلحات، با لشکر سعیدبن عثمان بود رضی‌الله عنه به نیشابور آمد.

[۸۶] عبدالله‌بن بُرَیدة‌بن حُصَیب الأسلمی.

[۸۷] عبدالله‌بن صامت، و این صامت پسر برادرِ ابی‌ذر غفاری بود رضی‌الله عنه.

[۸۸] عامربن شراحیل الشعبی هَمْدانی.

[۸۹] علقمة‌بن قیس النخعی از ملازمان [و] تلامذۀ حضرت امیرالمؤمنین علی کَرَّمَ‌اللهُ وَجْهَهُ علم از ایشان آموخت.

[۹۰] عطابن ابی السایب المکّی.
[۹۱] عمروبن عبدالله الهَمْدانی.
[۹۲] عمروبن سالم الانصاری.
[۹۳] عمروبن مسلم.
[۹۴] عمروبن عبداللهِ.
[۹۵] عکرمه مولی عبدالله عباس. مدتی در نیشابور فتوی او داد.
[۹۶] عباد البصری.
[۹۷] عِلباءبن احمر.
[۹۸] غیاث‌بن عبدالله از کبار [8a] اصحاب امیرالمؤمنین علی بود کَرَّمَاللهُ وَجْهَه.
[۹۹] قرعةبن دینار.
[۱۰۰] قتیبةبن مسلم از علماء تابعین بود و والی خراسان بود.
[۱۰۱] محمدبن واسع البصری الزاهد.
[۱۰۲] مهلب الازدی.
[۱۰۳] مغیرةبن عبدالملک.
[۱۰۴] مشعث‌بن طریف.
[۱۰۵] مروان‌بن عبیدالله النیسابوری وله اولاد کبار.
[۱۰۶] مصعب‌بن ابی‌زهیر.
[۱۰۷] مقاتل‌بن سلیمن البلخی.
[۱۰۸] منصوربن عبدالحمید الخراسانی.
[۱۰۹] نصربن عمران.
[۱۱۰] نافع مولی عبداللهبن عمر.
[۱۱۱] نافع‌بن الازرق.
[۱۱۲] نهار العبدی.
[۱۱۳] وهب‌بن مُنَبَّه‌بن وهب و همام و عبدالله و معقد پسران منبّه از هرات بودند. کسری ایشان را جلا کرده به فارس برده بود.
[۱۱۴] هرون‌بن عبداللهبن عامر.
[۱۱۵] لاحق‌بن حمید.
[۱۱۶] یحیی‌بن یعمر فقیه ادیب از کبار تابعین بود.

[۱۱۷] [یحیی]بن حمید البصری.
[۱۱۸] یحیی‌بن عقیل البصری.
[۱۱۹] یزیدبن المهلب والی بود. هر یک از این بزرگان کوکبِ دُرّیِ آسمان علم و هُدیٰ بوده‌اند.

ذکر اتباع التابعین من النسابوریین و من وَرَدها اوسَکَنَها اوحَدَّثَ بها من علماء الاسلام

[۱۲۰] ابراهیم‌بن طهمان‌بن [شعبة، ابو] سعید الفقیه الزاهد به هرات متولد شد و به نشابور وطن گرفت و آخر به مکه رفت و مجاور شد. آنجا به رحمت حق منتقل شد رضی‌الله عنه و ارضاه.
[۱۲۱] ابراهیم‌بن مراءبن النضربن انس‌بن مالک انصاری.
[۱۲۲] ابراهیم‌بن رستم المروزی الفقیه ساکن نشابور شد و اینجا وفات یافت.
[۱۲۳] ابراهیم‌بن سلیمان البلخی.
[۱۲۴] اسمعیل‌بن ابراهیم النیسابوری.
[۱۲۵] اسحق‌بن بشر الکاهلی، ابوحذیفة البخاری اصل او از بلخ و منشأ او بخارا.
[۱۲۶] احمدبن ابی‌طیبة الجرجانی.
[۱۲۷] اصرم‌بن حوشب الخراسانی.
[۱۲۸] اصرم‌بن غیاث النیسابوری، مسجده فی محلة الرمجار.
[۱۲۹] اسدبن عبدالله از علما بود و والی بود در خراسان.
[۱۳۰] انس‌بن عیاض المدنی.
[۱۳۱] بشاربن قیراط النیسابوری.
[۱۳۲] بکربن معروف النیسابوری، سنهٔ ثلث‌وستین‌ومائه وفات یافت.
[۱۳۳] جعفربن الحارث جارود النیسابوری.
[۱۳۴] حسن‌بن محمد القاضی.
[۱۳۵] حسین[بن] الولید شیخ شهر بود در نشابور سنهٔ ثلث و مأتین به رحمت حق پیوست.
[۱۳۶] حسین‌بن داود البلخی.
[۱۳۷] حمّادبن سلیمن الفقیه النیسابوری مسکنه بمحلة فُز.

[۱۳۸] حفص‌بن عبدالرحمن [8b] النیسابوری.

[۱۳۹] حفص‌بن سالم السمرقندی.

[۱۴۰] حجّاج‌بن ارطاة الکوفی.

[۱۴۱] حبیب‌بن مهران النیسابوری.

[۱۴۲] الحکم‌بن عبدالله البلخی.

[۱۴۳] خارجة‌بن مصعب السرخسی.

[۱۴۴] داودبن سلیمن الجرجانی.

[۱۴۵] داود القُشَیْری.

[۱۴۶] زافربن سلیمن القهستانی.

[۱۴۷] زهیربن محمد التمیمی، نسابوری سکن مکة والمدینة.

[۱۴۸] سفین‌بن [سعید] الثوری امام عصره و زاهد زمان بنشابور رسید وقت رفتن به بخارا.

[۱۴۹] سفین‌بن حصین سلمی.

[۱۵۰] سلیمن‌بن عیسی سجزی.

[۱۵۱] سلم‌بن قتیبه که این قتیبه والی خراسان بود.

[۱۵۲] سلم‌بن سالم البلخی.

[۱۵۳] سعیدبن سالم‌بن قتیبه چون جد والی نسابور بود.

[۱۵۴] شیبان‌بن ابی‌شیبان.

[۱۵۵] شقیق‌بن ابراهیم الزاهد البلخی.

[۱۵۶] صالح‌بن سعید النیسابوری.

[۱۵۷] عبدالله‌بن مبارک امام عصرِه فی‌الآفاق.

[۱۵۸] عبدالله [بن] مسلم الدمشقی.

[۱۵۹] عبدالله‌بن عبد الرحمن النیسابوری.

[۱۶۰] عبدالله‌بن واقد الهروی.

[۱۶۱] عبدالله‌بن عبد الرحمن.

[۱۶۲] عبیدالله‌بن محمد النیسابوری، فقیه عصره.

[۱۶۳] عبدالله‌بن [ ] المطوّعی.

[۱۶۴] عبدالرحمن‌بن مسلم، ابوقتیبة.

[۱۶۵] ابومسلم عبدالرحمن حاجب الدوله.
[۱۶۶] عبدالرحمن بن‌عبدالله النسوی، قاضی نسابور.
[۱۶۷] عبدالرحمن[بن] عمار النسابوری.
[۱۶۸] عبدالعزیزبن ابی روّاد.
[۱۶۹] عبدالعزیز المروزی.
[۱۷۰] عبدالملک الاصمعی اما[م] اهل اللغة.
[۱۷۱] عمربن هارون البلخی.
[۱۷۲] عمربن [میمون] الرماح.
[۱۷۳] ابوعبدالله عمر القاضی اصل او از بلخ بود اما عبدالله نیسابوری است.
[۱۷۴] عمربن قیراط النیسابوری.
[۱۷۵] عیسی‌بن موسی البخاری.
[۱۷۶] عیسی‌بن ابراهیم القرشی.
[۱۷۷] عیسی‌بن نصر السرخسی، ابو عامر النیسابوری.
[۱۷۸] عامر[بن] خداش النیسابوری.
[۱۷۹] عُیَنْیَة‌بن عبدالرحمن اللغوی.
[۱۸۰] فضل‌بن خالد النحوی.
[۱۸۱] فضل‌بن موسی المروزی.
[۱۸۲] قتیبة‌بن سعید البغلانی در نیشابور مقیم شد
[۱۸۳] قحدة‌بن سلیمن البصری وردنیسابور.
[۱۸۴] کنانة‌بن حلیلة الهروی و گویند بپوشنج ساکن بود.
[۱۸۵] محمدبن مُبَشِّر الصقانی.
[۱۸۶] محمدبن الفضل بن‌عطیه.
[۱۸۷] محمدبن اسحق القرشی توفی ببغداد.
[۱۸۸] محمد[بن] عبدالرحمن المقری.
[۱۸۹] معمربن حسین الهروی.
[۱۹۰] معروف بن‌حسان.
[۱۹۱] مُؤرَّج‌بن عمرو البصری اقام بنیسابور.
[۱۹۲] ابوسهل نصر النیسابوری.

[۱۹۳] نصربن عبدالکریم النیسابوری.

[۱۹۴] مکی‌بن ابراهیم البلخی.

[۱۹۵] مُحَبّربن قَحْذَم در اصل از بصره بودند اما در نشابور متولد شد.

[۱۹۶] نهشل‌بن سعیدبن وردان از [9a] علماء نشابور بود، مسکن او کوچه صرامین بود در مسجد او مسجد عتیق بر سر کوچه بعدها به ملقاباد انتقال فرمود.

[۱۹۷] نوح‌بن ابی‌مریم المروزی.

[۱۹۸] النضربن شمیل المازنی صاحبِ علمِ عربیة.

[۱۹۹] وهب‌بن وهب القرشی القاضی واو از خراسان بود در اصل بی‌شکی و گویند که از نشابور بود.

[۲۰۰] ولیدبن سلمة الأزدی از اهل طبرستان بود.

[۲۰۱] هیّاج‌بن بسطام التمیمی الهروی اکثر اوقات ساکن نشابور می‌بودند مدفن مذکور نیست.

[۲۰۲] اما[م] یحیی‌بن صبیح النیسابوری. معلم قرآن، اول معلمی که در نیشابور قرآن به مسلمانان تعلیم داد و مسجد ایشان معروف بود بر در کاروان‌سرای معمر به مکّه رفت و آنجا وفات یافت رضی‌الله عنه امام المحدّثین که دعا بر سر قبر ایشان مستجاب است، البته.

[۲۰۳] اما[م] یحیی‌بن بکربن عبدالرحمن التمیمی کُنْیَتُهُ ابوزکریّا معلّمِ قرآن بود به نشابور متولّد شد [ ] با ایشان از نشابور و اولاد در نشابور مدفون‌اند در مقبرهٔ حسین‌بن معاذبن مسلم رضی‌الله‌عنهم.

اَتباع الأتباع بعد الصحابة و هو القرنُ الرابعُ بعدالنبوّة والثالث بعد الصحابة

[۲۰۴] ابراهیم‌بن نصربن منصور، ابواسحق الفقیه.

[۲۰۵] ابواسحق ابراهیم‌بن هانی النیسابوری سکن ببغداد.

[۲۰۶] ابراهیم‌بن الحارث‌بن اسمعیل، ابواسحق البغدادی سکن بنسابور و تُوُفّیَ بها.

[۲۰۷] ابراهیم‌بن مخلدالکبیر.

[۲۰۸] ابراهیم‌بن محمدبن عبدالله الرباطی و یقال له الحمّال.

[۲۰۹] ابراهیم‌بن عبدالله‌بن یزید السعدی.

[۲۱۰] ابراهیم‌بن سالم، ابوخالد النیسابوری.
[۲۱۱] ابراهیم‌بن زید الأسلمی النیسابوری.
[۲۱۲] ابراهیم‌بن الأشعث، ابواسحق البخاری.
[۲۱۳] ابراهیم‌بن اسحق [بن] عیسی البنانی الطالقانی و یقال المروزی.
[۲۱۴] ابراهیم‌بن ابی‌صالح و ابوصالح اسمه هاشم‌بن عبدالله الثقفی المروزی قاضی نیسابور و تُوُفِّیَ بها.
[۲۱۵] ابراهیم‌بن محمّد القرشی من اهل مدینة. وَرَدَ بنیسابور و استوطنها و تُوُفِّیَ بها.
[۲۱۶] ابراهیم‌بن محفوظ، ابواسحق السُلَمی.
[۲۱۷] ابراهیم‌بن سعدان الحمراوی، ابواسحق الأزدی النیسابوری.
[۲۱۸] ابراهیم‌بن منصور، ابواسحق.
[۲۱۹] ابراهیم‌بن شماش المروزی الزاهد.
[۲۲۰] ابراهیم‌بن هاشم‌بن منصور النیسابوری.
[۲۲۱] ابراهیم‌بن مهدالبزاز البصری، اقامَ بنسابور. [9b]
[۲۲۲] ابراهیم‌بن محمدبن عبدالله سلمی و محمد ملقب بمحمش النیسابوری.
[۲۲۳] ابراهیم‌بن عمّار الانصاری.
[۲۲۴] ابراهیم‌بن الأیوب النیسابوری.
[۲۲۵] ابراهیم‌بن عثمان النیسابوری.
[۲۲۶] ابراهیم‌بن سلیمن الخیّاط النیسابوری.
[۲۲۷] ابراهیم [بن] عبدالرحمن البصری، نزیل نیسابور.
[۲۲۸] ابراهیم‌بن الفضل، ابواسحق النیسابوری.
[۲۲۹] ابراهیم‌بن الفضل‌بن یحیی النیسابوری.
[۲۳۰] ابراهیم‌بن القسم، اخوبشربن القسم الفقیه.
[۲۳۱] ابراهیم‌بن الحصین بن بشر النسابوری.
[۲۳۲] ابراهیم‌بن حرب، ابواسحق النسابوری.
[۲۳۳] اسمعیل‌بن ابراهیم‌بن الولید الاسفراینی.
[۲۳۴] اسمعیل‌بن الفضل، ابوابراهیم قاضی جرجان یعرف بالشالنجی.
[۲۳۵] اسمعیل‌بن الحجاج.
[۲۳۶] اسمعیل‌بن حمید النسابوری.

[۲۳۷] اسحق‌بن [ابراهیم‌بن] مخلد[بن ابراهیم‌بن عبدالله]بن مطرالحنظلی، ابـو یعقوب راهویه سکن بنسابور و توفی بها و قیل اصله مروزی و قیل هروی لکن مـات بنسابور. قال له عبدالله [بن] طاهر: «لِمَ قیلَ لَکَ راهویه و ما معناه؟» قال «انـا وُلِدْتُ فی طریق مکة فقالت المَراوِزَةُ راهویه لانّه وُلِدَ فی الطریق و کـانَ اَبـی یکرهُ هذا وَ لکن اَنا ما اکره.».

[۲۳۸] اسحق‌بن منصوربن بهرام الکوسج مولده بمرو و منشأهُ بنیسابور وتُوُفِّیَ بها.

[۲۳۹] اسحق‌بن ابراهیم‌بن یحیی العفصی.

[۲۴۰] اسحق‌بن عبدالله‌بن محمدبن رزین‌السلمی المعروف بالُخشْک‌النسابوری.

[۲۴۱] اسحق‌بن حکم‌بن ابی خدیجه المهاد النسابوری.

[۲۴۲] اسحق‌بن ابراهیم السمی النسابوری.

[۲۴۳] اسحق‌بن نعیم النسابوری.

[۲۴۴] اسحق‌بن موسی[بن] عبدالله‌بن یزید الانصاری وارد نیسابور.

[۲۴۵] اسحق‌بن الصباح ابومحمد التاجر النیسابوری.

[۲۴۶] اسحق‌بن العنبربن محمد الحرشی النیسابوری.

[۲۴۷] احمدبن عمروبن سعید الحرشی النیسابوری.

[۲۴۸] احمدبن ازهربن منیع العبدی، ابوالازهر النیسابوری.

[۲۴۹] احمدبن احجم الخزاعی، ابوالحسن المروزی سکن نیسابور و تُوُفِّیَ بها.

[۲۵۰] احمدبن ایّوب، ابوذر العطّار النیسابوری من المدینة الداخلة.

[۲۵۱] احمدبن ابراهیم البرمقی.

[۲۵۲] احمدبن ابراهیم‌بن حرب‌بن یزید، ابوعبدالله القرشی.

[۲۵۳] احمدبن بکر النیسابوری.

[۲۵۴] احمدبن جوادبن قطن الکبیری النیسابوری.

[۲۵۵] احمدبن جوّاس، ابوجعفر الاستوایی.

[۲۵۶] احمدبن حفص‌بن عبدالله‌بن راشد السُلَمی النسابوری.[۱۰a]

[۲۵۷] احمدبن الحکم‌بن سان السلمی النیسابوری.

[۲۵۸] احمدبن حریش، ابومحمد القاضی بنیسابور و هراة.

[۲۵۹] احمدبن حرب و هوسهل‌بن فیروز و فیروز هو [ابو]عبدالله الزاهد النیسابوری. قال یحیی‌بن زکریّابن حرب، سمعت ابی یقول: «تُوُفِّیَ ابی حـرب‌بن عـبدالله

الاصفهانی بنیسابور سنة ثمانین و مائة و خلف محمداً و له تسع و احمد لاربع سنین و ولدت انا بعد وفاته».

[۲۶۰] احمدبن الحسن الحافظ ابوالحسن الترمذی صاحب امام احمدبن حنبل.

[۲۶۱] احمدبن حمزة النیسابوری.

[۲۶۲] احمدبن حاج‌بن القاسم العامری وله مسجد فی نیسابور.

[۲۶۳] احمدبن الخلیل ابوعلی البغدادی التاجر سکن بنیسابور و توفی بها.

[۲۶۴] احمدبن جوّاس‌بن محراق السلمی النیسابوری.

[۲۶۵] احمدبن خلدبن حماد الُذْهلی توفی بنسابور.

[۲۶۶] احمدبن خلدبن عبدالله، ابوبکر النیسابوری.

[۲۶۷] احمدبن‌سنان‌القشیری، ابوعبدالله‌الخرقنی و خرقن‌قریة‌علی‌باب مدینة‌نسابور.

[۲۶۸] احمدبن سعیدبن صخر، ابوجعفر الدارمی ولد بسرخس و نَشَأَ بنیسابور و توفی بها.

[۲۶۹] احمدبن سلیمن الفُزی النیسابوری، شیخ قدیم من محلة فُز.

[۲۷۰] احمدبن ستار، ابوالحسن الفقیه المروزی.

[۲۷۱] احمدبن عبدالله الحمیری النیسابوری و کنیته ابوجعفر.

[۲۷۲] احمدبن عاصم، ابوبکر صاحب ابی عبید النیسابوری.

[۲۷۳] احمدبن عبدالله‌بن وافد، ابوالولید الهروی.

[۲۷۴] احمدبن علی‌بن حمویه النحوی النیسابوری.

[۲۷۵] احمدبن عمرو، ابوسعید القهنذری النیسابوری.

[۲۷۶] احمدبن عبدالرحیم الازدی النیسابوری.

[۲۷۷] احمدبن عمربن عبدالله الفراری، ابوبکر المروزی ولی قضاءَ نیسابور.

[۲۷۸] احمدبن عمربن ربیعة الحرشی النسابوری.

[۲۷۹] احمدبن عبدالوهاب‌بن حبیب‌بن مهران العبدی، ابومحمد النیسابوری.

[۲۸۰] احمدبن علی‌بن سعید السرخکی النیسابوری.

[۲۸۱] احمدبن عنبر النیسابوری.

[۲۸۲] احمدبن العباس‌بن منصور النسابوری.

[۲۸۳] احمدبن معاذبن عبدالله السُلَمی النیسابوری.

[۲۸۴] احمدبن منصوربن راشد الحنظلی، ابوصالح المروزی و اقام بنیسابور.

[۲۸۵] احمدبن منصور النسابوری.

[۲۸۶] احمدبن محمدبن یوسف البلخی کتب عنه بنیسابور.

[۲۸۷] احمدبن مسلم الزاهد النیسابوری، کنیته ابومسلم.

[۲۸۸] احمدبن محمدبن نصر المعروف باللبّاد [۱۰b] النیسابوری.

[۲۸۹] احمدبن مخلد، ابوشجاع الصیدلانی النیسابوری.

[۲۹۰] احمدبن محمدبن سعید العرای النیسابوری.

[۲۹۱] احمدبن محمدبن المهلب بن همام النسابوری.

[۲۹۲] احمدبن نصربن زیادالقرشی، ابوعبدالله المقری.

[۲۹۳] احمدبن یوسف، ابوالحسن السلمی النسابوری.

[۲۹۴] احمدبن یحیی‌بن الصباح [ا]بن اخی سعیدبن الصباح النسابوری.

[۲۹۵] ایوب‌بن الحسن، ابوالحسن الفقیه الزاهد مسجده و مسکنه بنصرآباد لمسجده کرامات مرویّة مُجَرَّبة. و قبره فی رأس میدان زیاد.

[۲۹۶] ایوب‌بن منصور النسابوری.

[۲۹۷] اسلم‌بن سلیمان النیسابوری.

[۲۹۸] اشرف‌بن محمد القاضی، ابوسعید قاضی النیسابوری من اصحاب ابی یوسف القاضی.

[۲۹۹] اسدبن عماربن عبدالله العتکی.

[۳۰۰] اسدبن عبدالله المرابطی النیسابوری.

[۳۰۱] اسدبن موسی الفقیه النیسابوری.

[۳۰۲] ازهربن حبیب النیسابوری.

[۳۰۳] اسدبن نوح صاحب خراسان.

[۳۰۴] اسودبن ابی الاسود النیسابوری.

[۳۰۵] بشربن الحکم‌بن حبیب‌بن مهران العبدی، ابو عبدالرحمن النیسابوری.

[۳۰۶] بشربن ابی‌الازهر القاضی النیسابوری و ابوالازهر نزیل نیسابور و هومن اعیان علماء کوفة.

[۳۰۷] بشربن القسم بن حماد النیسابوری.

[۳۰۸] بشربن سهل‌بن موسی النیسابوری، ابوسهل اللّباد.

[۳۰۹] بشربن یحیی السکری، ابواحمد مروزی.

[۳۱۰] بشربن حفص‌بن یحیی الفقیه النیسابوری.

[۳۱۱] بشربن محمد الغازی المطوّعی النیسابوری.

[۳۱۲] بشربن هاشم، ابوسهل السجستانی.

[۳۱۳] بشربن عیسی النسابوری.

[۳۱۴] بکربن خداش اخوعامربن خداش النسابوری.

[۳۱۵] بدیل‌بن محمد الاسفراینی.

[۳۱۶] جعفربن محمد[بن] عروة النسابوری.

[۳۱۷] جعفربن عبیدالله الفزی النیسابوری.

[۳۱۸] حسن‌بن عیسی‌بن ماسَرجس، ابوعلی مولی عبدالله[بن] المبارک و کانَ نصرانیّا، ثُمَّ صارَ امامَ المسلمین.

[۳۱۹] الحسن‌بن ابی‌عیسی و ابوعیسی موسی‌بن میسرة الهلالی النیسابوری.

[۳۲۰] الحسن‌بن عبدالصمدبن عبدالله بن رزین السلمی، ابوسعید النیسابوری.

[۳۲۱] الحسن‌بن بشربن القسم‌بن حمادبن عبدرَبِّهِ السلمی النیسابوری، ابوعلی قاضی نیسابور.

[۳۲۲] الحسن‌بن هارون‌بن المغیرةبن فرقد التمیمی النیسابوری.

[۳۲۳] الحسن‌بن سهل اخو [۱۱a] جعفربن سهل المذکر.

[۳۲۴] الحسن‌بن شجاع‌بن رجا، ابوعلی البلخی الحافظ.

[۳۲۵] الحسن‌بن عمروبن عبدالله بن معاذ، ابوعلی النسابوری.

[۳۲۶] الحسن‌بن یعقوب‌بن موسی البخاری، ابویوسف نزیل نیسابور.

[۳۲۷] الحسن‌بن محمدبن جعفر المدینی الزاهد، ابوجعفر المدفون بمقبرة مولقاباد الذی یزار و یُرْجیٰ اجابة الدعا.

[۳۲۸] الحسن‌بن ماهان، ابوالزبیر النیسابوری، نزیل بغداد.

[۳۲۹] الحسن‌بن ایوب، ابوعلی الرمجاری النیسابوری.

[۳۳۰] الحسن‌بن عبدش النیسابوری الزاهد.

[۳۳۱] الحسن‌بن عبدالرحمن، ابوعلی المُسْتَمْلِی النیسابوری.

[۳۳۲] الحسن‌بن نصر، ابو شداد الخزاعی النیسابوری.

[۳۳۳] الحسن‌بن مهاجر، ابوالحسن المقری النیسابوری.

[۳۳۴] الحسن‌بن علی النیسابوری.

[۳۳۵] الحسن‌بن مسلم، ابوعلی البغدادی نزیل نیسابور.

[۳۳۶] الحسن‌بن صالح‌بن محمد، ابوعلی الزجاجی النیسابوری.

[۳۳۷] الحسن‌بن قتیبة البشتی.

[۳۳۸] الحسین‌بن منصور السُلَمی، ابوعلی النیسابوری.

[۳۳۹] الحسین‌بن حُرَیْث‌بن ثابت، ابوعمار المروزی الخزاعی.

[۳۴۰] الحسین‌بن عمارة المقری النیسابوری.

[۳۴۱] الحسین‌بن فضل‌بن عمیربن القاسم‌بن کیسان البجلی، ابوعلی الکوفی امام عصره قدم مع عبدالله طاهر الی نیسابور و سکنها و تُوُفِّیَ بها و دفن فی مقبرة الحسین‌بن معاذ.

[۳۴۲] الحسین‌بن بشربن القسم‌بن حمادبن عبدربه السلمی.

[۳۴۳] الحسین[بن عبدالله‌بن] علی النیسابوری المشهور بابی علی المرتقع.

[۳۴۴] الحسین‌بن ضحاک‌بن عبدالرحمن، ابوعلی القرشی النیسابوری.

[۳۴۵] الحسین‌بن عیسی‌بن حمران، ابوعلی البسطامی کان من کبار المحدّثین سکن بنیسابور و تُوُفِّیَ بها.

[۳۴۶] الحسین‌بن عبدالله‌بن محمد، ابونصر النیسابوری.

[۳۴۷] الحسین‌بن حرب الفقیه النیسابوری، اخواحمدبن حرب الزاهد.

[۳۴۸] الحسین‌بن سلم، ابوعلی القرشی النیسابوری.

[۳۴۹] الحسین‌بن عمرویه، ابوعلی الصانع النیسابوری.

[۳۵۰] الحسین‌بن منصوربن ابراهیم‌بن عبدالله، ابومحمد النیسابوری.

[۳۵۱] الحسین‌بن معاذبن مسلم النیسابوری.

[۳۵۲] حفص‌بن عبدا[لله]بن راشد، ابوعمر و السلمی النیسابوری.

[۳۵۳] حفص‌بن عمر القصیر النسابوری.

[۳۵۴] حفص‌بن یحیی‌بن حفص التمیمی، ابوالاشعث السرخسی.

[۳۵۵] حمادبن سلیمن النیشابوری استاذ احمدبن حرب.

[۳۵۶] حمادبن موسی النیسابوری، اخومسروربن [11b] موسی الفرا.

[۳۵۷] حمادبن هرون النیسابوری.

[۳۵۸] الحکم‌بن المبارک النیسابوری.

[۳۵۹] الحکم‌بن حبیب‌بن مهران العبدی النیسابوری.

[۳۶۰] الحکم‌بن عبدالله الجنجرودی النیسابوری، ابوالفضل.

[۳۶۱] حامدبن ابی‌حامد المقری النسابوری.

[۳۶۲] حامدبن عبدالوهاب الاسفراینی.

[۳۶۳] حمدان‌بن خالد ابوالعباس القرشی النیسابوری.

[۳۶۴] حمدان‌بن محمدبن عبدالعزیزبن سلام النیسابوری.

[۳۶۵] حجاج‌بن مهاجر، ابویوسف البصری نزیل نیشابور.

[۳۶۶] حجاج‌بن‌مسلم‌القشیری، ابومسلم‌الامام‌النیسابوری و توفی و مسلم‌کان‌صغیراً.

[۳۶۷] حاتم‌بن یونس الجرجانی اقام بنیسابور برهة من‌الدهر.

[۳۶۸] حاتم‌بن منصور، ابوطیب الکشی حدث بنسابور.

[۳۶۹] حمیدبن زنجویه النسوی، ابواحمد محدث کثیر الحدیث.

[۳۷۰] حسنویه‌بن کیسان، اخومحمدبن کیسان النیسابوری.

[۳۷۱] حسنویه‌بن خشنام الحرشی النیسابوری.

[۳۷۲] حسنویه‌بن عبدالله النیسابوری، ابوعلی اخو حسین المرتفع.

[۳۷۳] حمش‌بن عبدالرحیم الرتکی الزاهد، ابوعبدالله المطوعی النیسابوری صاحب الصومعة و المسجد الَّذَین یتبرک بهما.

[۳۷۴] حمران‌بن عثمان‌بن عفن النیسابوری.

[۳۷۵] حاشدبن اسمعیل البخاری.

[۳۷۶] حرمی‌بن محمدبن یوسف البلخی.

[۳۷۷] خلدبن حمادبن عمروبن مخلدبن مالک و هوالخمخام، روی عنه احمد و احمد عندنا مدفون بنیسابور.

[۳۷۸] خلدبن یزید[بن] الخلد البلخی النیسابوری.

[۳۷۹] خشنام‌بن الصدیق النیسابوری و مسکنه رأس سکّة عمار فی سکّة معتیاباد.

[۳۸۰] خشنام‌بن عبدالرحمن النیسابوری المعنیابادی.

[۳۸۱] خشنام‌بن عبدالله‌بن ابی‌زیاد النیسابوری.

[۳۸۲] خضربن عبدالله‌بن سنان‌بن الحکم النیسابوری، ابوسعید السلمی.

[۳۸۳] خلیل‌بن محمدبن عبدالرحمن النحوی، ابومحمد النسابوری.

[۳۸۴] خلف‌بن عبدالله العنبری الهروی حدث بنسابور.

[۳۸۵] خلف‌بن ایوب العامری، ابوسعید البلخی فقیه اهل بلخ.

[۳۸۶] خداش‌بن عمرو، ابوعامر النیسابوری.

[۳۸۷] داودبن محراق الفاریابی.

[۳۸۸] داودبن مُحَبَّربن قَحْذَم، ابوسلیمن قیل ولد بنیسابور و مات ببغداد.

[۳۸۹] داودبن ابراهیم النسابوری.

[۳۹۰] داودبن علی‌بن خلف الفقیه الاصبهانی اقام بنسابور مدة.

[۳۹۱] داودبن سعید، ابوسلیمان النیسابوری.

[۳۹۲] داودبن عدی الطوسی. [12a]

[۳۹۳] رجابن السندی النیسابوری، ابومحمد الاسفراینی رکن من ارکان الحدیث.

[۳۹۴] رجابن عبدالرحیم، ابوالمضاء القرشی الهروی.

[۳۹۵] رجابن اسد النیسابوری.

[۳۹۶] رجابن ابراهیم‌بن طهمٰن.

[۳۹۷] زیادبن عبدالرحمن، ابومحمد المنسوب الیه میدان زیاد.

[۳۹۸] زکریابن حرب النسابوری، ابویحیی اخواحمد[بن] حرب.

[۳۹۹] زکریابن یحیی‌بن یحیی النسابوری، ابومحمد التمیمی.

[۴۰۰] زاهربن بجِر النسابوری.

[۴۰۱] زنجویه‌بن عبدالرحمن العابد النیسابوری و یقال له زنجویه الحیری من محلة الحیرة.

[۴۰۲] زیدبن ابی موسی النیسابوری.

[۴۰۳] سلیمن‌بن ابی‌مطر المطوعی النیسابوری.

[۴۰۴] سلیمن‌بن مطر النیسابوری، اخوقتادة.

[۴۰۵] سلیمن‌بن بحِربن معاذ النیسابوری الذُهْلی.

[۴۰۶] سلیمن‌بن داودبن بکر، ابوداود النیسابوری الخفّاف.

[۴۰۷] سلیمن‌بن داودبن شعیب[بن] کیسان النیسابوری.

[۴۰۸] سلیمن‌بن محمدبن ابی‌داود النیسابوری المستملی.

[۴۰۹] سلیمن‌بن عمربن الحنی النیسابوری.

[۴۱۰] سلیمن‌بن خلدبن یونس الکاتب، ابوداود النیسابوری.

[۴۱۱] سلیمن‌بن الاشعث، ابوداود السجستانی امام اهل عصره بلامدافعة و کان مقیماً بهراة و توفی ببصرة.

[۴۱۲] سلیمن‌بن عبدالله البکری النیسابوری من محلة فُز.

[۴۱۳] سلیمن‌بن مسلم‌بن الحسین‌بن معاذ النیسابوری.

[۴۱۴] سلیمن‌بن عبدالله العامری النیسابوری.

[۴۱۵] سلیمن‌بن سعد القرشی النیسابوری.

[۴۱۶] سعدبن یزید الفرا النیسابوری اختلفوافی کنیته.

[۴۱۷] سعیدبن معاذ، ابوعصمة المروزی.

[۴۱۸] سعیدبن عبدالرحمن[من] موالی آل الجرود النیسابوری و یقال سعید الحیری من محلة حیرة.

[۴۱۹] سهل‌بن مهران، ابوبشر البغدادی نزیل بنیسابور.

[۴۲۰] سهل‌بن بشربن القسم الفقیه النیسابوری، ابوالقاسم و یلقب بسهلُویه.

[۴۲۱] سهل‌بن عماربن عبدالله العتکی النیسابوری.

[۴۲۲] سهل‌بن عمان النیسابوری المعروف بالسجزی.

[۴۲۳] سهل‌بن اسلم النیسابوری.

[۴۲۴] سهل‌بن عبدالعزیزبن سودة الصغانی.

[۴۲۵] سعیدبن الصبّاح، اخویحیی النسابوریان المنسوبِ الیهماالخان و المحلّه.

[۴۲۶] سعیدبن محمود ابو[ ] الطوسی نزیل نیسابور.

[۴۲۷] سعیدبن ابی‌سعید البلخی قدمَ بنیسابور حاجاً.

[۴۲۸] سعیدبن اشکاب الشاشی حدّث بنسابور.

[۴۲۹] سعیدبن مروان البغدادی، ابوعثمان و یقال الرهاوی [12b] سکن بنیسابور و بهامات.

[۴۳۰] سعیدبن مسلم‌بن قتیبة‌بن مسلم والی نیسابور.

[۴۳۱] سعیدبن صالح النیسابوری.

[۴۳۲] سعیدبن عبدالرحمن الجارودی النیسابوری.

[۴۳۳] سعیدبن یحیی الکریزی البصری.

[۴۳۴] سعیدبن منصور، ابوعثمان النیسابوری و یقال الخراسانی و یقال الجوزجانی و یقال البلخی.

[۴۳۵] سعیدبن النضر، ابوالنضر النیسابوری.

[۴۳۶] سلمة‌بن شبیْب النسابوری، ابو عبدالرحمن المستملی.

[۴۳۷] سلم‌بن الجُرودبن یزید النیسابوری.
[۴۳۸] سلمة‌بن بشیر النیسابوری.
[۴۳۹] السری‌بن عطّیة التمیمی النیسابوری.
[۴۴۰] السری‌بن نصر، ابوسهل النیسابوری.
[۴۴۱] السری‌بن خزیمة‌بن معویة، ابومحمد الابیوردی و تُوُفِّیَ بابیورد.
[۴۴۲] ساسان‌بن الحسین ابوکسری السیراسانی.
[۴۴۳] سختویه‌بن مازیار النیسابوری.
[۴۴۴] سختویه‌بن الجنید، ابوعبدالله الجرجانی.
[۴۴۵] شبل‌بن عبدالرحمن الأدیب النحوی النیسابوری.
[۴۴۶] شدادبن حکیم البلخی، حدث بنیسابور.
[۴۴۷] شریک‌بن عبدالله النخعی القاضی، ولد بخراسان و قیل بنیسابور.
[۴۴۸] شریح‌بن عقیل‌بن رجا، ابوعقیل البیهقی.
[۴۴۹] شوکربن عبدالله الاسفراینی.
[۴۵۰] شعثم‌بن اُصیل، ابواحمد العجلی النیسابوری و هومن رستاق ارغیان.
[۴۵۱] صالح‌بن یونس، ابوحاتم النیسابوری.
[۴۵۲] صالح‌بن جناح ممن ادرک الاتباع بلاشک.
[۴۵۳] صالح‌بن محمدبن حبیب‌بن ابی‌الاشرس الحافظ، ابوعلی البغدادی و تُوُفِّیَ ببخارا.
[۴۵۴] طاهربن الحسین‌بن مصعب‌بن رزیق‌بن شادان الخزاعی، ابوطلحة ذوالیَمینَیْن والی خراسان.
[۴۵۵] طاهربن سعید المقری النیسابوری، ابوالقاسم.
[۴۵۶] طاهربن عبدالله‌بن عطا الأمیر و تُوُفِّیَ بنیسابور یوم الاثنین من رجب سنة ثمان و اربعین و مأتین و دفن من الغد.
[۴۵۷] طیفوربن عبدالله النیسابوری، ابوالطّیب المؤذن.
[۴۵۸] عبدالله‌بن حسان، ابو عبدالرحمن الطوسی. ولد بها و بنیسابور نشر علمه.
[۴۵۹] عبدالله‌بن محمدبن عبدالله‌بن جعفربن الیمان المسندی،ابوجعفر البخاری.
[۴۶۰] عبدالله‌بن عثمان‌بن جبلة‌بن ابی راود العتکی المروزی.
[۴۶۱] عبدالله‌بن هرون‌بن مأمون‌بن الرشید الرشید امیر المؤمنین.

[۴۶۲] عبدالله‌بن مهران الطیسی، ابومحمد.
[۴۶۳] عبدالله‌بن الجراح القهستانی، ابومحمد سکن بنیسابور و بها انتشر علمه.
[۴۶۴] عبدالله‌بن یوسف بن خرشید الدبیری النیسابوری و دویر قریة علی باب نیسابور.
[۴۶۵] عبدالله‌بن محمد [بن] عبدالرحمن المقری النیسابوری.
[۴۶۶] عبدالله‌بن عبدالرحمن‌بن الفضل‌بن بهرام السمرقندی.
[۴۶۷] عبدالله‌بن [۱۳a] عبدالوهاب التمیمی، ابومحمد الخوارزمی اقام بنیسابور.
[۴۶۸] عبدالله‌بن مخلد التمیمی النیسابوری، ابومحمد النحوی.
[۴۶۹] عبدالله‌بن یونس، ابومحمد النیسابوری الفقیه.
[۴۷۰] عبدالله‌بن محمد الدقیقی النیسابوری.
[۴۷۱] عبدالله‌بن عمربن [میمون] الرماح القاضی النیسابوری.
[۴۷۲] عبدالله‌بن محمدبن هانی ابوعبدالرحمن النحوی النیسابوری.
[۴۷۳] عبدالله‌بن محمدبن عبدالله النیسابوری.
[۴۷۴] عبدالله‌بن ابراهیم المروزی حَدَّثَ بنیسابور.
[۴۷۵] عبدالله‌بن مهدی العامری، ابومحمد النیسابوری.
[۴۷۶] عبدالله‌بن طاهربن الحسین‌بن مصعب‌بن رزیق الخزاعی، ابوالعباس الأمیر العادل و وفاته بنیسابور. قد یزارمع تسعة بنین‌له من سبعة عشر.
[۴۷۷] عبدالله‌بن ابراهیم الشنغاصی النیسابوری.
[۴۷۸] عبدالله‌بن یونس النیسابوری.
[۴۷۹] عبدالله‌بن سعیدبن جعفر الجعفی البخاری حدث بنیسابور.
[۴۸۰] عبدالله‌بن محمد ابوالطیب المکفون الفقیه النسابوری.
[۴۸۱] عبدالله‌بن خلدبن فارس الذُهْلی النیسابوری.
[۴۸۲] عبدالله‌بن احمدبن عبدالله‌بن سنان الهلالی النیسابوری.
[۴۸۳] عبدالله‌بن سنان الهروی صاحبُ ابن المبارک.
[۴۸۴] عبدالله‌بن حماد ابوحامد القهندزی النیسابوری.
[۴۸۵] عبدالله‌بن محمدبن رباب النیسابوری.
[۴۸۶] عبدالله‌بن ابی نجیّة النیسابوری.
[۴۸۷] عبدالله‌بن ابراهیم، ابومحمدالخشّاب المعروف بالبصری و هو نیسابوری.

[۴۸۸] عبداللّه‌بن عرادةالسدوسی حدّث بنیسابور.

[۴۸۹] عبداللّه‌بن الحارث، ابومحمد الصنعانی طنرطری علی رساتیق نیسابور مثل جوینی و اسفراینی و بیهقی و بشتی.

[۴۹۰] عبیداللّه‌بن سعیدبن یحیی‌بن بُر[د]الیشکری السرخسی الآنّ روایته و اصحابه بنیسابور و مسکنه بنیسابور الی ان توفی.

[۴۹۱] عبیداللّه‌بن محمدبن سلیمن الهاشمی حَدَّثَ بنیسابور.

[۴۹۲] عبیداللّه‌بن عبداللّه‌بن ابی‌الهیثم عم ابی جعفر الترک و کان یسکن دارالترک فی سکّة باذان.

[۴۹۳] عبدالرحمن‌بن بشربن الحکم‌بن حبیب‌بن مهران العبدی النیسابوری.

[۴۹۴] عبدالرحمن‌بن علقمة ابویزید السعدی المروزی.

[۴۹۵] عبدالرحمن‌بن عمار النیسابوری الشهید و هو المنسوب الی سکّة عمار.

[۴۹۶] عبدالرحمن‌بن مسعود الجوزجانی حدَّث بنیسابور.

[۴۹۷] عبدالحمیدبن عبداللّه‌بن محمدبن هانی، ابوهانی النیسابوری.

[۴۹۸] عبدالوهاب‌بن منصور خَتَن الحسین‌بن عبیداللّه النیسابوری الترک.

[۴۹۹] عبدالوهاب‌بن حبیب‌بن مهران العبدی النیسابوری.

[۵۰۰] عبدالوهاب‌بن الضحاک النیسابوری.

[۵۰۱] عبدالعزیز [۱۳b] بن یحیی، ابوعبدالرحمن المدینی.

[۵۰۲] عبدالعزیزبن مهلّب المروزی، ابوالدردا.

[۵۰۳] عبدالعزیزبن سلیمن‌بن یحیی‌بن معاذبن مسلم النیسابوری.

[۵۰۴] عبدالجبّاربن امان القرشی النیسابوری.

[۵۰۵] عبدالرحیم [ ] النیسابوری.

[۵۰۶] عبدالصمدبن حسان، ابویحیی المروزی.

[۵۰۷] عبدالصمدبن مسعودبن عبداللّه‌بن رزین السلمی النیسابوری.

[۵۰۸] عبدالصمدبن سلیمان‌بن ابی‌مطر، ابوبکر البلخی.

[۵۰۹] عبدالسلم‌بن صلح‌بن سلیمن‌بن [ایّوب‌بن] میسرة، ابوالصلت خادم علی‌بن موسی‌الرضا.

[۵۱۰] عبدالسلم‌بن نهشل‌بن سعید النیسابوری.

[۵۱۱] عبدالخالق‌بن ابراهیم‌بن طهمان النیسابوری.

[۵۱۲] عبدالخالق‌بن منصور القُشَیری النیسابوری.

[۵۱۳] عبیدبن محمدبن القسم النیسابوری.

[۵۱۴] عبیدبن سعد النیسابوری.

[۵۱۵] عمربن عبداللّه‌بن محمدبن رزین النیسابوری.

[۵۱۶] عمربن عبدالعزیزبن سلام‌بن عبدالعزیزبن حبیب [بن] فیروز التمیمی السعدی.

[۵۱۷] عمربن عصام‌بن سلم‌بن زیاد النیسابوری، ابوحفص المقری و کُلُّ القرّاءِ یُسمّونه عمرواً و هو عمر.

[۵۱۸] عمربن عُقْبَة الاستوائی النیسابوری من رستاق استوا.

[۵۱۹] عمربن سعیدبن وردان القُشیْری النیسابوری.

[۵۲۰] عثمان‌بن عبداللّه‌بن عمروبن عثمان، ابو عمرو القرشی سکن بنیسابور و بها حَدَّثَ اِلیٰ اَنْ تُوُفِیَّ.

[۵۲۱] عثمان‌بن سعیدبن خالد، ابوسعید الدارمی.

[۵۲۲] امیرالمؤمنین علی‌بن موسی‌بن جعفربن محمدبن علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب رضی‌اللّه عنهم الرضا ابوالحسن الامام الشهید. ورد بنیسابور سنة مأتین فلمّا وافی الرضا بنیسابور و اقام بهامدة و المأمون بمرو الی ان امر باخراجه الیه ثم کان بعد ذالک ماکان واستشهد بسناباد من طوس لتسع بقین من شهر رمضان لیلة الجمعة من سنة ثلث و مأتین و هو ابن تسع و اربعین سنة و ستة اشهر. و قال الرضا رضی‌اللّه عنه: «منْ زارَنی عَلٰی بُعدِ داری اَتَیْتُهُ یَوْمَ القیٰمةِ [فی] ثَلٰث مَواطن اُخَلِّصهُ مِنْ اَهوالِها، اِذا تَطَایَرَتِ الکُتُبُ یَمیناً و شمالاً وَ عِندَ الصراطِ و عِنَد المیزان.»

[۵۲۳] علی‌بن ابراهیم النباتی المروزی.

[۵۲۴] علی‌بن اسحق المروزی صاحبا عبداللّه المبارک.

[۵۲۵] علی‌بن اسحق الحنظلی، ابوالحسن السمرقندی من کبارشیوخهم.

[۵۲۶] علی‌بن بشر البغانِخَذی النیسابوری، ابوالحسن.

[۵۲۷] علی‌بن بکر البرنوذی الکبیر.

[۵۲۸] علی‌بن حریز، ابوالحسن الابیوردی حَدَّثَ بنیسابور.

[۵۲۹] علی‌بن الجرودبن [۱۴a]یزید النیسابوری، ابوالحسن.

[۵۳۰] علی‌بن جمعة‌بن هانی‌بن قنبر مولی امیرالمؤمنین علی رضی‌اللّه عنه و هوممن

ولد بنیسابور. فانَّ هانی سکنها عند و روده مع جعدةبن هُبَیْرَة. و آل قنبر عندنا بنیسابور بیتٌ کبیرٌ و خطَتُهُم بابُ‌الری.

[۵۳۱] علی‌بن الحسن‌بن شفیق العبدی المروزی.

[۵۳۲] علی‌بن‌الحسن‌بن‌عبدالرحمن‌بن‌یزید ابوالحسن‌الذُهْلی‌النیسابوری شیخ‌عصره.

[۵۳۳] علی‌بن الحسن‌بن موسی الهلالی النیسابوری و هو ابوالحسن الدرابجردی و الدرابجرد محلة متصلة بالصحراءِ فی [ا]علی‌البلد.

[۵۳۴] علی‌بن الحسن الترمذی، ابوالحسن.

[۵۳۵] علی‌بن الحسین‌بن واقد المروزی.

[۵۳۶] علی‌بن الحسین‌بن عبدویه البیهقی النیسابوری.

[۵۳۷] علی‌بن الحسین‌بن الولید القرشی النیسابوری.

[۵۳۸] علی‌بن حجربن ایاس المروزی.

[۵۳۹] علی‌بن الحکم المروزی و یقال‌له الملجکانی، ابوالحسن.

[۵۴۰] علی‌بن سلمة[بن شقیق‌بن] عقبة القرشی، ابوالحسن اللبقی النیسابوری.

[۵۴۱] علی‌بن سعیدبن حریز، ابوالحسن النسوی.

[۵۴۲] علی‌بن عثام‌بن علی العامری، ابوالحسن الکوفی ساکن نیسابور.

[۵۴۳] علی‌بن عیسی‌بن حرب البیهقی نیسابوری.

[۵۴۴] علی‌بن قدامةبن سلمة النیسابوری.

[۵۴۵] علی‌بن مخلدبن شیبان النیسابوری، ابوالحسن خطّتُهُ مشهورة فی المربعة الصغیرة بسکّة زنجُویه.

[۵۴۶] علی‌بن محمدبن آدم الذُهْلی النیسابوری.

[۵۴۷] علی‌بن محمدبن معاویة النیسابوری.

[۵۴۸] علی‌بن موسی‌بن خاقان النیسابوری.

[۵۴۹] علی‌بن محمد الزیادابادی النیسابوری و زیادآباد قریة ببیهق.

[۵۵۰] علی‌بن نصر الورّاق النیسابوری.

[۵۵۱] علی‌بن یعقوب‌بن صباح القس النیسابوری.

[۵۵۲] علی‌بن یونس البلخی حَدَّثَ بنیسابور.

[۵۵۳] عیسی‌بن جعفر، ابوموسی قاضی الری.

[۵۵۴] عیسی‌بن ابی عیسی الدرابجردی النیسابوری.

[۵۵۵] عیسی‌بن حنان النیسابوری.

[۵۵۶] عمروبن زرارةبن واقد، ابومحمد الکلابی النیسابوری.

[۵۵۷] عمروبن هشام‌بن الزبیرالنیسابوری.

[۵۵۸] عمروبن معمر العمرکی النیسابوری ابوعثمن.

[۵۵۹] عمروبن عامربن الفرات ابوسعید الذُهْلی النیسابوری.

[۵۶۰] عمروبن مسلم، ابوحفص الزاهد النیسابوری.

[۵۶۱] عمروبن صالح المروزی حَدَّثَ بنیسابور.

[۵۶۲] عمروبن عصام الاستوایی.

[۵۶۳] عمّاربن عبدالجبار، ابوالحسن النیسابوری.

[۵۶۴] عاصم‌بن عصام‌بن منیع‌بن ثعلبة القُشَیْری النیسابوری.

[۵۶۵] عاصم الباخرزی النیسابوری.

[۵۶۶] عصمةبن الفضل النمیری النیسابوری سکن بغداد.

[۵۶۷] عصمةبن [۱۴b] ابراهیم الزاهد النیسابوری.

[۵۶۸] عصمةبن ابان النیسابوری.

[۵۶۹] عامربن‌شعیب‌النیسابوری، یقال له‌الاسفنجی قریة بارغیان من رستاق نیسابور.

[۵۷۰] عباس‌بن سهل، ابوالفضل المیدانی النیسابوری من میدان زیاد.

[۵۷۱] عبّاس‌بن الضّحاک البلخی.

[۵۷۲] عقیل‌بن خُوَیْلِدبن معویةبن سعید[بن] رشد صاحب رسول‌الله النیسابوری.

[۵۷۳] عقیل‌بن عمربن بکر والی نیسابور.

[۵۷۴] عقیل‌بن الهلال النیسابوری.

[۵۷۵] عقیل‌بن یحیی النیسابوری.

[۵۷۶] عمران[بن] سوار البغدادی نزیل نیسابور.

[۵۷۷] عمران‌بن سهل، ابوسعید النیسابوری.

[۵۷۸] عمران‌بن علی الخزاعی النیسابوری.

[۵۷۹] عتیق‌بن محمدبن سعید الحرشی، ابوبکر النیسابوری.

[۵۸۰] غسّان‌بن سلیمن الهروی.

[۵۸۱] غَسّان‌بن محمدبن عبدالله‌بن سالم النیسابوری.

[۵۸۲] غَسّان‌بن عبدالله السلمی البصری حَدَّثَ بنیسابور.

[۵۸۳] فضل‌بن محمدبن المسیّب‌بن موسی، ابومحمد الشعرانی البیهقی النیسابوری.

[۵۸۴] فضل‌بن حماد التمیمی النیسابوری و یلقب ببندش او ابن‌بندش.

[۵۸۵] فضل‌بن الحکم‌بن نصربن عقیل العدل النیسابوری، ابوالعباس التاجر.

[۵۸۶] فتح‌بن الحجّاج، ابونوح الفقیه النیسابوری.

[۵۸۷] فتح‌بن محمدبن عبدالرزاق التمیمی النیسابوری.

[۵۸۸] فتح‌بن نوح‌بن سنابن راشدبن عبدالله العامری، ابونصر الشاهنبری، محلة فی اعلی البلد

[۵۸۹] فتح‌بن محمد السمرقندی حَدَّثَ بنیسابور.

[۵۹۰] فضیل‌بن اسحق‌بن النصربن اسحق النیسابوری.

[۵۹۱] فضالة‌بن ابی‌زید القشیری عم محمدبن رافع.

[۵۹۲] القسم‌بن الضّحاک القرشی.

[۵۹۳] القسم‌بن حیّویه النیسابوری و هومن رستاق نیسابور باستوا.

[۵۹۴] القسم‌بن دهیم البیهقی النیسابوری.

[۵۹۵] القسم‌بن محمدبن عبدالله الفرغانی، ابوعبدالرحمن المذکور تُوُفِّیَ فی اسفراین.

[۵۹۶] قرّة‌بن حبیب العتوی اصله من نیشابور.

[۵۹۷] قتادة‌بن مطر النیسابوری.

[۵۹۸] قطن‌بن ابراهیم القُشَیْری، ابوسعید النیسابوری.

[۵۹۹] محمدبن الازهربن حُرَیْث‌بن ماهان، ابوجعفر السجزی نزل بنیسابور فی عنفوان شبابه و بهاولدابنه ابوالعباس و بها توفیّا جمیعاً.

[۶۰۰] محمدبن احمدبن حفص النیسابوری، ابوعبدالله.

[۶۰۱] محمدبن اسلم‌بن سالم‌بن زید الکندی، ابوالحسن الطوسی تُوُفِّیَ بنیسابور و دُفِنَ فی جنبِ اسحق‌بن راهویه فی مقبرة شادیاخ و هذا من انشاده: [15a]

اِنَّ الطبیبَ بطبّه و دوائهِ
لایَسْتَطیعُ دفاعَ مَقدورٍ اَتیٰ
ماللطبیب یَمُوتُ بالدّاءِ الذّی
قَد کان یُبری مثلَهُ فیما مَضیٰ
هَلکَ المُداوِی و المُداوَیٰ و الذّی
جَلَب الدواءَ و باعَهُ و مَن‌اشتریٰ

[۶۰۲] محمدبن ابان، ابوبکر البلخی المُسْتَملی.

[۶۰۳] محمدبن اسمعیل‌بن ابراهیم‌بن المغیرة البخاری، ابوعبدالله الجُعفی. ورد نیسابور علی کبر سنّه و اقام به خمس سنین اِلیٰ اَن وقعت الفترة بینه و بین شیخ عصره محمدبن یحیی الذُهلی رضی‌الله عنه و لولا ذاک لما خرج من نیسابور. فقد کان سکنها. قال ابوحسان مهلّب‌بن سُلَیْم الکرمینی: «ماتَ محمدبن اسمعیل رحمه‌الله عندنا لیلة الفطر اوّل لیلة من شوّال سنة‌ست و خمسین و مأتین و کان بلغ عمره اثنین و ستین الاّعشر لیلة و کان مولدهُ فی شهر شوّال من سنة اربع و تسعین و مائة و کان فی بیت وحده فَوَجَدْناهُ لَمّا اَصْبَحْنا وَ هو میّتٌ.» وهذا کان فی فترة اخرجوه فیها من بخارا و سببه حُرَیثُ‌بن ابی‌الورقاءِ وتمسّک بمحمدبن یحیی الذُهْلی النیسابوری. و قال انّه اخرجه من نیسابور و هو امام عصره و قیل سبب اخراجه خالدبن احمد الذُهْلی الأمیر خلیفة الظاهریة ببخارا لأنَّ ابا عبدالله محمدبن اسماعیل اَبیٰ تعلیم اَولادِهِ رحمةالله علیه رحمةً واسعة.

[۶۰۴] محمدبن اسد، ابوعبدالله النیسابوری الخوشی والخوش قریة من قری اسفراین.

[۶۰۵] محمدبن ابراهیم‌بن طهمن.

[۶۰۶] محمدبن احمدبن محمد النیسابوری.

[۶۰۷] محمدبن احمدبن غالب النیسابوری الانصاری.

[۶۰۸] محمدبن اسکاف‌بن خلد النیسابوری، ابوعبدالله الجوری.

[۶۰۹] محمدبن اشرس‌بن موسی السلمی، ابوعبدالله النیسابوری.

[۶۱۰] محمدبن ابراهیم‌بن سعیدبن عبدالرحمن [البوشنجی] العبدی، ابوعبدالله الفقیه الأدیب نَزَلَ بنیسابور و تُوُفِّیَ بها.

[۶۱۱] محمدبن احمدبن انس القرشی النیسابوری.

[۶۱۲] محمدبن اسحق‌بن ابراهیم‌بن یونس النیسابوری، ابوعبدالله.

[۶۱۳] محمدبن احمدبن الجرّاح، ابوعبدالرحیم الجوزجانی حَدَّثَ بنیسابور و اقام بها.

[۶۱۴] محمدبن اسمعیل الرمانی النیسابوری.

[۶۱۵] محمدبن ایوب‌بن الحسن الزاهد النیسابوری، ابوعبدالله الفقیه.

[۶۱۶] محمدبن ازهر، ابوحفص النیسابوری.

[۶۱۷] محمدبن اسمعیل‌بن علی الهاشمی، ابوعبدالله البغدادی [15b] حدّث بنیسابور.

[۶۱۸] محمدبن احمدبن اسلمه السلمی، ابوعبدالله النیسابوری.

[۶۱۹] محمدبن احمدبن ابراهیم‌بن داود.

[۶۲۰] محمدبن ابرهیم الصابغ النیسابوری.

[۶۲۱] محمدبن افلح‌بن عبدالله الملقب بالترک النیسابوری، کنیَتُهُ ابوعبدالرحمن خَتَن یحیی‌بن یحییٰ علی ابنته.

[۶۲۲] محمدبن احمدبن حفص، ابوعون النیسابوری.

[۶۲۳] محمدبن احمدبن الخلیل‌بن سواربن عبدالله القرشی النیسابوری.

[۶۲۴] محمدبن بندار، ابوعبدالله النیسابوری.

[۶۲۵] محمدبن بشربن النجم الحرشی النیسابوری، ابوعبدالله.

[۶۲۶] محمدبن بکربن خلد، ابوجعفر النیسابوری ساکن بغداد.

[۶۲۷] محمدبن بحر ابوعبدالله الاسفراینی.

[۶۲۸] محمدبن الجنید الزاهد، ابوعبدالله الاسفراینی.

[۶۲۹] محمدبن جعفربن محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابیطالب رضی‌الله عنهم، ابوجعفر یُعْرَف بالدیباج ورد خراسان فَنَزَلَ بنیسابور و سمع منه مشایخها و تُوُفِّیَ بجرجان و له بها مشهد رضی‌الله عنه.

[۶۳۰] محمدبن حجّاج‌بن عیسی السلمی النیسابوری، ابوجعفر الورّاق.

[۶۳۱] محمدبن الحسن الحیری النیسابوری.

[۶۳۲] محمدبن الحجّاج العامری النیسابوری.

[۶۳۳] محمدبن الحجّاج النیسابوری، اخو اسمعیل‌بن الحجّاج.

[۶۳۴] محمد[بن] الحسن‌بن شهریار النیسابوری، ابوعبدالله.

[۶۳۵] محمدبن الحسین‌بن طرخان النیسابوری، ابوعبدالله الشعرانی الصَوّاف و المنسوب الیهم سکّةُ طرخان.

[۶۳۶] محمدبن حفص، ابوثابت الحرشی النیسابوری.

[۶۳۷] محمدبن حمّاد، ابوعبدالله الابیوردی الزاهد.

[۶۳۸] محمدبن حمدویه‌بن عبده‌بن شیبة الانصاری.

[۶۳۹] محمدبن الحسین الکابلی النیسابوری.

[۶۴۰] محمدبن خلد، ابوبکر الصومعی الطبری الزاهد الفقیه. ورد بنیسابور و بها ظهر حدیثُهُ و بهامات.

[۶۴۱] محمدبن خلد الجنجرودی، ابوبکر النیسابوری.

[۶۴۲] محمدبن خلد الشامی حَدَّثَ بنیسابور.

[۶۴۳] محمدبن خلف‌بن شعبة‌بن النعمان النیسابوری، ابوعبدالله القشیری و یُعرَفُ بحمدان‌بن خلف.

[۶۴۴] محمدبن خالدبن بشر النیسابوری، ابوبکر المعروف بالفاف.

[۶۴۵] محمدبن دلویه‌بن منصور، ابوبکر الفقیه الزاهد تُوُفِّیَ فی صفر سنة خمس و ستین و مأتین و دفن فی مقبرة حیرة.

[۶۴۶] محمدبن رافع‌بن ابی زید القشیری النیسابوری شیخ عصره فی خراسان، ابوعبدالله خطّتُهُ السکة الاولیٰ من باغ الرازیین.

[۶۴۷] محمدبن رجابن السندی، ابوعبدالله النیسابوری.

[۶۴۸] محمدبن زیادبن سنان القشیری النیسابوری.

[۶۴۹] محمدبن زیدبن عبدالله الثعلبی الشامی، ابوالحسن البزاز سکن بنیسابور و بهامات.

[۶۵۰] محمدبن سعید الحلاب النیسابوری، ابوعبدالله اخو خشنام.

[۶۵۱] محمدبن سعید القاضی نزیل بنیسابور و بهامات.

[۶۵۲] محمدبن سعیدبن هنّاد ابوعالم البوسنجی نزیل بنیسابور و بهامات.

[۶۵۳] محمدبن سهل‌بن ابرهیم‌بن حماد، ابوعبدالله النیسابوری.

[۶۵۴] محمدبن سعید، ابوالقاسم النیسابوری سکن مصر.

[۶۵۵] محمدبن سعید الهروی.

[۶۵۶] محمدبن سلیمن‌بن عبدربّه المروزی.

[۶۵۷] محمدبن شعیب، ابوعبدالله الاسدی النیسابوری.

[۶۵۸] محمدبن شعیب، ابوبکر النیسابوری الحیری.

[۶۵۹] محمدبن شادان، ابوسعید النیسابوری المعروف بالبصری.

[۶۶۰] محمدبن طاهر، ابوبکر النیسابوری من رستاق جوین.

[۶۶۱] محمدبن عبدالله‌بن حبیب، ابویحیی النیسابوری.

[۶۶۲] محمدبن عبدالله‌بن عمّار العتکی النیسابوری.

[۶۶۳] محمدبن عبدالله النحوی النیسابوری.

[۶۶۴] محمدبن عبدالرحمن قدم بنیسابور حاجاً.

[۶۶۵] محمدبن عبدالرحمن ابوعبد[ ] [۱۶a] السعران النیسابوری.

[۶۶۶] محمدبن عبدالرحمن الانصاری النیسابوری المحتسب.

[۶۶۷] محمدبن عبدالرحمن‌بن موسی، ابوعبدالله النیسابوری.

[۶۶۸] محمدبن عبدالرحمن، ابوجعفر النیسابوری من رستاق استوا.

[۶۶۹] محمدبن عبدالرحیم‌بن مسعودبن عبدالله‌بن رزین النیسابوری و یعرف بحمش.

[۶۷۰] محمدبن عبدالوهاب‌بن حبیب‌بن مهران العبدی، ابواحمد الأدیب الفقیه الفرّا و کان اعقل مشایخنا و یلقب بحمد و ذلک ان اهل الثروة و الشرف فی بلادنا خصوصاً بنیسابور یلقبّون اولادهم لعزّهم و شفقتهم علیهم فیقولون لمحمد: «حمد» او «حمش» او غیر ذلک.

[۶۷۱] محمدبن عبدالجّبار العبدی، ابومسافر النیسابوری. و روی انّ الاصمعی لماورد بنیسابور نَزَلَ بداره فی القصر و یعرف الیوم بقصر حید بسکة سکش و قال الاصمعی سمعتُ اَعرابیّاً یَقُولُ ایّاکَ و الحَسناء فانّها تَزهُو علیک بحسنها و یکثرُ عُشّاقُها ثم انشأ:

وَ لَنْ تُصادِفَ مَرْعیً مُمْرِعاً[ ]
اِلاّ وَجَدَتَ بِه آثارَ مأکولِ

[۶۷۲] محمدبن عبدالعزیز، ابوعمرالمروزی.

[۶۷۳] محمدبن عبدالسلم المؤذن النیسابوری.

[۶۷۴] محمدبن علی‌بن الحسین‌بن شقیق المروزی، ابوعبدالله المطّوعی.

[۶۷۵] محمدبن علی‌بن حمزة، ابوعبدالله الحافظ المروزی.

[۶۷۶] محمدبن عمربن زیادبن مهاجربن ابی السمح النیسابوری.

[۶۷۷] محمدبن عثمان القیسی النیسابوری.[۱۶b]

[۶۷۸] محمدبن عیسی[بن] یزید الطرطوسی، ابوبکر التمیمی و تُوُفِّیَ ببلخ و من قالَ بنیسابور وَهِمَ.

[۶۷۹] محمدبن عمیره، ابوعبدالله الجرجانی و تُوُفِّیَ بهراة.

[۶۸۰] محمدبن عیسی‌بن عبدالرحمن، ابوعلی النیسابوری الوزیربن الوزیر ذوالیمینین.

[۶۸۱] محمدبن عمرویه الهروی، ابوعبدالله.

[۶۸۲] محمدبن عمرو القرشی النیسابوری.

[۶۸۳] محمدبن عمرو، ابوعبدالله القهندزی.

[۶۸۴] محمدبن عمروبن النضر النیسابوری، ابوعلی الخوشی.

[۶۸۵] محمدبن عقیل‌بن خویلدبن معویة‌بن سعید الخزاعی، ابوعبدالله النیسابوری من اعیان العلماءِ الصالحین المنسوب الیه المسجد و المنارة علی رأس سکّة حرب.

[۶۸۶] محمدبن عبدک، ابو عمرو الزوزنی النیسابوری.

[۶۸۷] محمدبن عنبربن عثمان الحَرَشی النیسابوری.

[۶۸۸] محمدبن عکاشة‌بن محصن، ابوعبدالله الکرمانی.

[۶۸۹] محمدبن عنبد الاطروش، ابوالحسن الخزّاز الکوفی نزیل نیسابور و مات بها و دفن فی مقبرة باب معمر.

[۶۹۰] محمدبن الفضل المقبری، ابوعبدالله الویری الزاهد.

[۶۹۱] محمدبن قبیصة النیسابوری.

[۶۹۲] محمدبن القسم‌بن مجمع الطالقان النیسابوری.

[۶۹۳] محمدبن کیسان النیسابوری، ابوعبدالله التمیمی و یعرف بابی عبدالله المحاملی.

[۶۹۴] محمدبن منصوربن عبدالرحمن، ابوعبدالله النیسابوری.

[۶۹۵] محمدبن منخل، مولی عبدالرحمن بن سمرة القرشی النیسابوری.

[۶۹۶] محمدبن‌معویة‌بن اعین‌النیسابوری، ابوعبدالله الهلالی و یقال ابوعلی نزیل مکة.

[۶۹۷] محمدبن موسی العَسّال النیسابوری، ابوعبدالله المطّوعی الفقیه.

[۶۹۸] محمدبن مکی، ابوعبدالله المروزی.

[۶۹۹] محمدبن موسی، ابوعبدالله السلمی النیسابوری.

[۷۰۰] محمدبن موسی البلخی.

[۷۰۱] محمدبن مسلم‌بن واره، ابو عبدالله الرازی.

[۷۰۲] محمدبن مسلم [بن] سان النیسابوری.

[۷۰۳] محمدبن مروان الاسدی النیسابوری.

[۷۰۴] محمدبن المهلّب السرخسی.

[۷۰۵] محمدبن النعمان‌بن بشیر النیسابوری، ابوعبد[الله] سکن بیت‌المقدس و بهامات.

[۷۰۶] محمدبن نوح السعدی النیسابوری.

[۷۰۷] محمدبن نصراللّباد النیسابوری.

[۷۰۸] محمدبن الوجیه النیسابوری.

[۷۰۹] محمدبن هانی‌بن عبدالله السلمی، ابوعبدالله النیسابوری من میدان زیاد.

[۷۱۰] محمدبن یحیی‌بن عبداللّه‌بن خلدبن فارس النیسابوری، ابوعبدالله الذُهلی امام اهل الحدیث فی عصره بلا مدافعة.

[۷۱۱] محمدبن یوسف‌بن عبدالله، ابوسعید النیسابوری و یعرف بالجوسقی.

[۷۱۲] محمدبن یحیی‌بن عمار، [۱۷a] ابومسلم القهستانی رضی‌الله عنهما محدث کبیر المحل و قیل تُوُفِّیَ بنیسابور.

[۷۱۳] محمدبن یونس، ابوعبدالرحمن السرخسی.

[۷۱۴] محمدبن یحیی‌بن موسی النیسابوری، ابوعبدالله الاسفراینی و یحیی یلقب بحیویه.

[۷۱۵] محمدبن یزیدبن عبدالله النیسابوری، ابوعبدالله السلمی شیخ اهل الرأی.

[۷۱۶] محمدبن یحیی.

[۷۱۷] محمدبن یوسف، ابوبکر المقری النیسابوری.

[۷۱۸] محمدبن یحیی، ابو ابراهیم الصفار النیسابوری.

[۷۱۹] محمدبن یحیی‌بن سعید، ابوبکر النیسابوری و هو و[ا]لدُ ابراهیم‌بن محمد الصیدلانی.

[۷۲۰] محمدبن یحیی‌بن بلال البزاز النیسابوری، والد ابی حامد البزاز.

[۷۲۱] الامام مسلم‌بن الحجّاج‌بن مسلم، ابوالحسین القُشَیْری النیسابوری‌المقدّم و الحُجّة فی التمییز بین الصحیح و السقیم. و کان مسکنه اعلی الرمجار و متجره خان محمش و معاشه من ضیاعه باستوا. و تُوُفِّیَ رَحِمَهُ الله عشیّة یوم الأَحد و دفن یوم الاثنین لخمس بقین من رجب سنة احدی و ستین و مأتین. و مقبرته فی رأس میدان زیاد. قال الحاکم رضی‌الله عنه: سمعت ابا عمروبن ابی‌جعفر یقول: سمعت اباالعباس‌بن سعیدبن عقده و سألته عن محمدبن اسمعیل البخاری و مسلم‌بن الحجّاج النیسابوری «ایّهما اَعلم؟» فقال: «کان محمّد عالماً و مسلم عالماً.» فکرّت علیه مراراً و هو یُجیبنی بمثل هذا الجواب. ثم قال لی: «یا باعمرو! قد یقع لمحمدبن اسمعیل الغلط فی اهل الشام و ذاک انه اخذ کتبهم، فنظر فیها فربمّا ذکر الواحد منهم بکنیته و یذکره فی موضع آخر باسمه و یتوهّمُ انهما اثنان. فاما مسلم فقلّ ما یقع له الغلط فی العلل لانه کتب المسانیدَ و لم یکتب المقاطیع و المراسیل.» ذکرُ مصنّفاتِهِ: کتاب «المُسْنَدُ الکبیر علی

الرجال»، کتاب «الجامع الکبیر علی الابواب»، کتاب «الأسامی والکنی»، کتاب «المُسْنَدُ الصحیح»، کتاب «التمییز»، کتاب «العلل»، کتاب «الوحْدان»، کتاب «الأفراد»، کتاب «الأقران»، کتاب «سئوالات احمدبن حنبل»، کتاب «الانتفاعُ باهُب‌السِّباع»، کتاب «عمروبن شعیب» یذکرُ مَن لَم یحتّج بحدیثه و ما اخطأفیه، کتاب «مشایخ مالک‌بن انس»، کتاب «مشایخ الثوری»، کتاب «مشایخ شُعبَة»، کتاب «ذِکرُ مَنْ لیسَ له الّا راوٍ واحد من رُواةِ الحدیث»، کتاب «المُخْضْرَمین» کتاب «اولاد الصحابة فمن بعدهم من المحدثین»، [۱۷b] کتاب «ذکر اوهامِ المحدثین»، کتاب «تفصیل السنین»، کتاب «طبقات التابعین»، کتاب «افراد الشامیین منِ الحدیث عن الرسول صلی الله علیه و سلم»، کتاب «المعمر»، فیه ذکر ما اخطأَ معمر.

[۷۲۲] مسلم‌بن الحسین الذُهلی النیسابوری و یقال انه ابومعاذبن مسلم.

[۷۲۳] مسلم‌بن معاذبن مسلم، ابوسملة النیسابوری.

[۷۲۴] مسلم‌بن الحسین‌بن معاذبن مسلم النیسابوری رأیٰ سفیان‌بن سعید الثوری.

[۷۲۵] موسی‌بن یزیدبن عبدالرحمن، ابوعمران الاسفنجی النیسابوری. و اسفنج من رستاقِ ارغیان.

[۷۲۶] موسی‌بن ابراهیم‌بن سعد، ابوعمران الزوزنی النیسابوری.

[۷۲۷] موسی‌بن یزید العمی النیسابوری.

[۷۲۸] موسی‌بن سلیمن‌بن عبدالرحمن، ابوعمران النیسابوری.

[۷۲۹] مسعودبن عبدالله‌بن رزین‌بن محمدبن برد، ابوعبدالله السُلمی النیسابوری القهندزی اخو الجماعة و هو اولهم.

[۷۳۰] مسعودبن قتیبة‌بن زیاد، ابوقتیبة النیسابوری.

[۷۳۱] منصوربن طلحة‌بن طاهر، ابوالعباس اخو عبدالله طاهر و خلیفة مرو و سرخس و مرو الرود و کان عالماً و هو مدفون بنیسابور بالشاد یاخ فی محلة محمدآباد وَ مِنْ اشعارِه فی اللحیة الکثیفةالطویلة:

لَیْسَ للِّحْیَةِ الکثیفة معنیً
غیرُ قُبح اسمه و غمّ الفؤادِ
اِنْ رَآها الحَکیم اَعْرَضَ عَنها
اورَآها السفیهُ قامَ یُنادی

و قال یمدحُ الخلیفة الواثق بالله:

اِنَّ الذی بَعَثَ النَّبیَ مُحمداً
وَهَبَ الخلافَةَ للأمامِ المُهتدِی
غَمْرٌ إذا اَجْدیٰ و نارٌ اِنْ سطا
لاَ یعدِلان عَنِ الطریقِ الأَقصدِ
اِشْرِب عَلیٰ وَجْهِ السُرور مُدامَةً
حَمراءَ کالعَیُّوقِ اَو [کا] لفَرْقَدِ
مِنْ لَونِ اغید قد تَضَرَّجَ کفّه
مِن لَونها اوخدِّهِ المُتَوَرِّدِ

قال ابو تمّام فی حقِّ عبدالله طاهر و لم یقبل صِلَتَهُ:

یا اَیُّهاالمَلِکُ المُقیمُ بِبَلْدةٍ
لا تأمننَّ حوادثَ الأزمانِ
صاح الزمانُ بآلِ برمکَ صیحةً
خَرّوا لشدّتِها علیٰ الأذقانِ
وَثَنیٰ بأُخری مثلِها فابادهم
واَتی الزمانُ علی بنی ماهان
وَ غداً یصیحُ بآلِ طاهرَ صیحةً
غضبٌ یحِلُّ بِهِم مِنالرحمٰن

[۷۳۲] منصوربن جعفربن عبداللهبن رزین السُلَمی النیسابوری، ابوالعباس.

[۷۳۳] منصوربن الحارث الرمجاری، ابوعبدالرحمن النیسابوری.

[۷۳۴] مبشربن عبداللهبن رزینبن [۱۸a] محمدبن برد السلمی، ابوبکر النیسابوری اکبر الأخوة القُهندِزییّن.

[۷۳۵] مبشربن القاسم النیسابوری، اخوانس.

[۷۳۶] مسیّببن زهیربن مسلم، ابومسلم البغدادی نزیل نیسابور و بهامات.

[۷۳۷] مسروربن موسی، ابوعبدالله النیسابوری.

[۷۳۸] مسروربن نوحبن خزیمة، ابوبشر الذُهْلی النیسابوری.

[۷۳۹] معاذبن الحارثبن معاذبن محمدبن مخلدبن حسان السامی النیسابوری.

[۷۴۰] معاذبن مسلمبن رجا و رجا اسمه فیالعجم «اما دوار» النیسابوری.

[۷۴۱] معاذبن خلد النيسابورى سكن عسقلان.

[۷۴۲] معاذبن اسد المروزى، حَدَّثَ بنيسابور.

[۷۴۳] مقاتل‌بن ابراهيم، ابوالحسن العامرى البلخى القلاس.

[۷۴۴] مخلدبن مالک، ابوجعفر الحمّال الرازى سكن نيسابور و بها خرج حديثه و بهامات.

[۷۴۵] مخلدبن عمروبن لبيد، ابوموسى البلخى حدَّثَ بنيسابور فى ميدان الحسين‌بن معاذ.

[۷۴۶] مخلدبن خلدبن عبدالله التميمى النيسابورى، ابوعبدالله.

[۷۴۷] محمودبن خداش الطالقانى.

[۷۴۸] محمودبن غيلان، ابو احمد المروزى.

[۷۴۹] محمودبن محارب، ابوسهل النيسابورى.

[۷۵۰] محمودبن هشام‌بن محمدبن ميمون‌بن ابراهيم، ابويحيى النيسابورى.

[۷۵۱] محمودبن احرب، ابوحامد المقرى النيسابورى.

[۷۵۲] محمودبن يزيد النيسابورى.

[۷۵۳] مهدى‌بن حرث النيسابورى من رستاق استوا من قرية يُقال لها الفرعرى.

[۷۵۴] محمش‌بن عصام النيسابورى، ابوعمرو المعدّل.

[۷۵۵] مهرجان الزاهد النيسابورى.

[۷۵۶] محمش‌بن عبدالرحمن السالمى.

[۷۵۷] مطرف بن عبدالله النيسابورى.

[۷۵۸] نصربن فضاله، ابوعبدالرحمن النيسابورى.

[۷۵۹] نصربن خلف‌بن [ ] ابومحمد النيسابورى.

[۷۶۰] نصربن زيادبن نهيک‌بن جشل القاضى النيسابورى، ابومحمد و كان كوفى المذهب و اعقابه عن اخرهم كوفيون وَ وَلىّ قضاءَ نيسابور سنة ثلث عشرو مأتين و تُوُفِّىَ لسبع بقينَ من صفرِ سنة ست و ثلثين و مأتين و هو ابن ستة و تسعين.

[۷۶۱] نصربن جناح، ابوالليث القهستانى.

[۷۶۲] نصربن ابراهيم، ابواحمد النيسابورى الخفّاف.

[۷۶۳] نصربن خلف الفراء ابومحمد النيسابورى.

[۷۶۴] نصربن الحسین المعروف بالتاجر النیسابوری.

[۷۶۵] نصربن جمیل القشیری النیسابوری.

[۷۶۶] نصربن عبدالله‌بن مروان النیسابوری، ابوالقسم المؤدب نزیل بغداد.

[۷۶۷] نصربن مهران، ابوسعید [۱۸b] الطوسی حَدَّثَ بنیسابور.

[۷۶۸] نوح‌بن صالح، ابوالقسم الفراء النیسابوری.

[۷۶۹] نوح‌بن عبدالرحمن الصیرفی النیسابوری.

[۷۷۰] النضربن محمدبن النضربن سلمة‌بن الجْرودبن یزید، ابومحمد النیسابوری البیشکی و هی قَصَبَةُ الرُّخ. و لقبره الآن ببیشک مشهدٌ یزار. قال یحیی‌بن منصور القاضی اِنَّ سعیدَبن عثمان[بن] عفان لما تَوَجَّهَ اِلیٰ خُراسان وَرَدَ علیٰ طریقِ اصبهان الی بُشت و منها الی طریق الرُّخ فلّما نَزَلَ بیشک مرضَ بها. فتزوَّجَ و خرج و قدوُلِدَتْ لَهُ بِنْتاً فَسَمّا ها عَیْنَ نسا. و کانتْ ببیشک الی ان تزوَّج بها محمدبن نصر البیشکی و کان من علماء الوقت. فولدت ابناً فسمّاهُ النضر و هو النضرُبن محمد البیشکی جَدُّوالِدِ ابی‌الحسن المحمّی.

[۷۷۱] النضربن سلمة‌بن عروة، ابوسعید النیسابوری.

[۷۷۲] النضربن سلمة المؤدّب النیسابوری.

[۷۷۳] النضربن منصور، ابو غیاث الحارثی النیسابوری.

[۷۷۴] نعیم‌بن زیادبن ابی‌زیاد النیسابوری.

[۷۷۵] نعیم‌بن مریع، ابوالفضل النیسابوری.

[۷۷۶] نعیم‌بن رزین‌بن بهلول، ابومنصور النیسابوری.

[۷۷۷] ولیدبن محمدبن النعمان، ابوسعید السلمی البصری و کان یُلَقَّبُ بالحجّام حَدَّثَ بنیسابور.

[۷۷۸] هرون‌بن المهدی‌بن المنصور، ابوجعفر الرشید امیرالمؤمنین و هومات بسناباد طوس و هی قریة و هو ابن ستة و اربعین سنة و کانت خلافته ثلث و عشرین سنة و شهرین و ثلثة عشر یوماً.

[۷۷۹] هرون‌بن عمرو الارغیانی من رستاق نیسابور.

[۷۸۰] هرون‌بن یزید، ابن اخت ابی‌جعفر مخلدبن مالک النیسابوری.

[۷۸۱] هاشم‌بن الولید، ابوطالب الهروی سکن بغداد.

[۷۸۲] هیثم‌بن سعید النیسابوری.

[۷۸۳] هشام‌بن الزبیر الشیبانی النیسابوری.

[۷۸۴] همام‌بن علی النیسابوری، ابوالحسین الیشکری و یعرف بالسورسی.

[۷۸۵] همّام‌بن زکریّا، ابومحمد النیسابوری.

[۷۸۶] یحیی‌بن محمدبن یحیی‌بن عبدالله‌بن خلدبن فارس الذُهْلی حَیْکان امام نیسابور فی‌الفتوی و الریاسة و سکّةٌ و مسجدٌ منسوبتان الیه و صار شهیداً.

[۷۸۷] یحیی‌بن معاذ الرازی، ابو زکریّا الواعظ سکن نیسابور و توفی بها و قبره فی مقبرة باب معمر بالقرب من قبر احمدبن حرب رحمهماالله.

[۷۸۸] یحیی‌بن جعفربن عبدالله السُلَمی.

[۷۸۹] یحیی‌بن ابراهیم الضریرالنیسابوری الزاهد.

[۷۹۰] یحیی‌بن المثنّیٰ، ابوزکریّا النیسابوری.

[۷۹۱] یحیی‌بن اسحق‌بن حکیم‌بن ابی خدیجه النیسابوری.

[۷۹۲] یحیی‌بن صالح النیسابوری.

[۷۹۳] یحیی‌بن معاذبن مسلم النیسابوری.

[۷۹۴] یحیی‌بن بکربن مسلم النیسابوری.

[۷۹۵] یحیی‌بن الیاس النیسابوری. [۱۹a]

[۷۹۶] یحیی‌بن الحسن‌بن غانم النیسابوری.

[۷۹۷] یحیی‌بن اکثم‌بن محمد التمیمی، ابومحمد القاضی المروزی.

[۷۹۸] یحیی‌بن عاصم البخاری حدّث بنیسابور و اقام بها.

[۷۹۹] یحیی‌بن الحسین، ابوزکریّا الأسفراینی النیسابوری و یقال انه من قریة جوربَد من اسفراین رستاق نیسابور.

[۸۰۰] یحیی‌بن عامربن خداش النیسابوری.

[۸۰۱] یحییٰ‌بن الجنید، ابوزکریا النیسابوری.

[۸۰۲] یحیی‌بن حماد، کاتب عبدالله طاهر و هو نیسابوری.

[۸۰۳] یحیی‌بن منصور الزوزنی من رستاق نیسابور.

[۸۰۴] یزیدبن صالح، ابوخالد الفرّاء النیسابوری.

[۸۰۵] یزیدبن مخلد، ابوخالد الهروی حَدَّثَ بنیسابور.

[۸۰۶] یعقوب‌بن سفیان، ابویوسف الفسوی امام اهل الحدیث بفارس.

[۸۰۷] یعقوب‌بن یوسف النیسابوری.

[۸۰۸] یعقوب‌بن عبدالله، ابویوسف النیسابوری.

[۸۰۹] یعقوب‌بن اشرس، ابویوسف.

[۸۱۰] یوسف‌بن عیسی البخاری، ابویعقوب ساکن نیسابور و له دار معروف به.

[۸۱۱] یوسف‌بن یحیی‌بن عبدالله‌بن خلدبن فارس الذُهْلی اخو الامام محمدبن یحیی.

[۸۱۲] یاسین‌بن النضربن یونس‌بن سلیمن‌بن سلمن الباهلی، ابوسعید القاضی النیسابوری و خطّة سلیمان بنیسابور مشهورة.

[۸۱۳] یعمربن بشر المروزی من کبار اصحاب عبدالله مبارک.

[۸۱۴] یونس‌بن آدم، ابومحمد النیسابوری.

[۸۱۵] یونس‌بن افلح، ابومحمدالملّقب بالترک النیسابوری.

[۸۱۶] ابوالاسود المنسوب الیه المحلة و هی محلة فی اعلی البلد بنیسابور علی طریق الجبل تُدْعیٰ باب ابی‌الاسود.

[۸۱۷] ابونصر الدّهان النیسابوری.

[۸۱۸] ابوبکربن ابی‌طالب اخو ابراهیم‌بن ابی‌طالب.

ذکر الطبقة الخامسة من علماء نیسابور و من دخلها و نشر علمه

[۸۱۹] ابرهیم‌بن اسحق‌بن ابرهیم‌بن مهران‌بن عبدالله الثقفی النیسابوری، سکن بغداد الیٰ اَن تُوُفِّیَ بها و کان احمدبن حنبل یحضره و یبسط فی مجلسه و یُفْطِرُ عنده و هو اکبر الاخوة.

[۸۲۰] ابرهیم‌بن احمدبن عبدالله‌بن حبله، ابواسحق الهروی.

[۸۲۱] ابرهیم‌بن اسحق‌بن یوسف الأنماطی، ابواسحق النیسابوری.

[۸۲۲] ابرهیم‌بن اسمعیل العنبری ابواسحق الطوسی مُحِدّثُ عصره بها.

[۸۲۳] ابرهیم‌بن اسمعیل النیسابوری.

[۸۲۴] ابرهیم‌بن اسمعیل، ابواسحق المعلل النیسابوری القران.

[۸۲۵] ابرهیم‌بن بلال، ابواسحق الاسفراینی و هو نیسابوری.

[۸۲۶] ابرهیم‌بن جعفربن الولید، ابواسحق المعدّل النیسابوری من باغ الرازییّن.

[۸۲۷] ابرهیم[۱۹b]بن حسن، ابواسحق الکرابیسی النیسابوری من محّلة الجوری.

[۸۲۸] ابرهیم‌بن الحسن النیسابوری المیدانی من میدان زیاد.

[۸۲۹] ابرهیم‌بن حمش الزاهد، ابواسحق الواعظ النیسابوری.

[۸۳۰] ابرهیم‌بن الحصین‌بن بشر النیسابوری.

[۸۳۱] ابرهیم‌بن خلد الزوزنی، ابواسحق.

[۸۳۲] ابرهیم‌بن زبارة العابد النیسابوری.

[۸۳۳] ابرهیم‌بن سعید، ابواسحق النیسابوری المعروف باکزمکی.

[۸۳۴] ابرهیم‌بن سلمة‌بن زیاد النیسابوری.

[۸۳۵] ابرهیم‌بن علی‌بن محمدبن آدم الذُهْلی، ابواسحق النیسابوری.

[۸۳۶] ابرهیم‌بن علی المروروذی حَدَّثَ بنیسابور.

[۸۳۷] ابرهیم‌بن علی‌بن الحسین، ابواسحق الترمذی نزیل بنیسابور.

[۸۳۸] ابرهیم‌بن عمروبن عبّاد النیسابوری، ابواسحق الحیری.

[۸۳۹] ابرهیم‌بن عیسی‌بن عمیر الذُهْلی، ابواسحق النیسابوری.

[۸۴۰] ابرهیم‌بن عبدالرحمن‌بن سهل الآزادواری، ابواسحق النیسابوری.

[۸۴۱] ابرهیم‌بن الفضل‌بن اسحق الهاشمی والفضل یلقب بفضلویه.

[۸۴۲] ابرهیم‌بن محمدبن نوح‌بن عبدان‌بن خلدبن اشرس، ابواسحق المزکّی النیسابوری . و محمد یکنّی ابا طالب.[و سَمِعْتُ] عبدالله‌بن سعید یقول: «ما رأیتُ مثلَ ابراهیم‌بن ابی طالب و لا رأیٰ مثلَ نَفْسِهِ» تُوُفِّیَ یوم الأحد الثانی من رجب سنة خمس و تسعین و مأتین و دفن فی مقبرة الحسین‌بن معاذ. و کان ابوعبدالله محمدبن یعقوب الحافظ غیر مرّة یقول: «اِنمّا اَخْرَجَت مدینتُنا هذه من رجال الحدیث ثلثة محمدبن یحیی و مُسلم‌بن الحجّاج و ابرهیم‌بن ابی‌طالب رحمهم الله.» و له تصانیف فی علم الحدیث.

[۸۴۳] ابرهیم‌بن محمودبن حمزة الفقیه، ابواسحق المالکی المعروف بالقطّان. و مسجده و مدرسته المعروف بـ«میان دهیّه» و لم یکن بعده للمالکیّة بنیسابور مدرس.

[۸۴۴] ابرهیم‌بن سعید، ابواسحق المعدّل الصیدلانی.

[۸۴۵] ابرهیم‌بن محمدبن مخلد النیسابوری، ابواسحق الضریر.

[۸۴۶] ابرهیم‌بن عبدالله‌بن موسی‌بن جعفربن محمدبن علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب رضی‌الله عنهم المعروف بابی اسحق الاشّج المَدَنی حَدَّثَ بنیسابور سنة خمس و ثمانین و مأتین.

[۸۴۷] ابرهیم‌بن محمدبن عبدالله الابیوردی، نزیل نیسابور.

[۸۴۸] ابرهیم‌بن محمدبن هانی، ابواسحق النیسابوری المحدّث علیٰ رأسِ میدانِ زیاد.

[۸۴۹] ابرهیم‌بن مخلد، ابواسحق البلخی سکن بنیسابور.

[۸۵۰] ابرهیم‌بن محمدبن هاشم، ابواسحق البُغانِخَذِی النیسابوری.

[۸۵۱] ابرهیم‌بن محمدبن سفیان، ابواسحق النیسابوری [۲۰a] الفقیه.

[۸۵۲] ابرهیم‌بن محمدبن اسمعیل النیسابوري.

[۸۵۳] ابرهیم‌بن الحسن المهلّبی ابواسحق النیسابوری.

[۸۵۴] اسمعیل‌بن قتیبة‌بن عبدالرحمن السُلَمی، ابویعقوب الزاهد البُشْتَقانی وهی قریة علی نصف فرسخ من البلد و کان اکثرُ ما یحدّث ببشتنقان و له منزل فی‌البلد فی محلة رمجار.

[۸۵۵] اسمعیل‌بن اسحق‌بن ابرهیم‌بن مهران النیسابوری الثقفی، ابومحمد السّراج، نزیل بغداد و هو من کبار اصحاب احمدبن حَنْبَل المختَصین به.

[۸۵۶] اسمعیل‌بن یحییٰ‌بن حازم السُلمی النیسابوری، ابویعقوب الاعور.

[۸۵۷] اسمعیل‌بن ابرهیم‌بن الحٰرِث القطّان، ابوابرهیم النیسابوری.

[۸۵۸] اسمعیل‌بن عبدالله‌بن خٰلدبن حمدبن سالم النیسابوری، ابوعمرو.

[۸۵۹] اسمعیل‌بن احمدبن اسدبن نوح‌بن سامان خدای، ابوابرهیم الامیر الماضی والی خراسان الامام العَدْل الزکیّ الدّیِّن و تُوُفِّیَ ببخارا للنصف من صفر سنة خمس و تسعین و مأتین و کان و لایتُهُ علیٰ خراسان سبع سنین.

[۸۶۰] اسمعیل‌بن زکریا اللبّاد النیسابوری.

[۸۶۱] اسمعیل‌بن عبدوس‌بن احمدبن حفص الحرشی النیسابوری.

[۸۶۲] اسمعیل‌بن عبدالله، ابویعقوب النیسابوری .

[۸۶۳] اسمعیل‌بن یحییٰ‌بن ابی‌منصور التاجر النیسابوری .

[۸۶۴] اسحق‌بن ابرهیم‌بن عماره. من اولاد سعدبن عباده الخَزْرَجی الأنصاری، ابویعقوب النیسابوری من اشرفِ بیتٍ للانصار و من اَوْجَهِ مشایخ نیسابور فی‌الثروة و العدالة و الورع و القبول و الاتقان فی‌الروایة. و مات سنةَ عشرة و ثلثمائة وَ صَلّیٰ عَلَیه یحییٰ‌بن منصور القاضی فی میدان زیاد.

[۸۶۵] اسحق‌بن ابرهیم‌بن نصر، ابویعقوب النیسابوری من رستاق پشت.

[۸۶۶] اسحق‌بن ابی‌عمران الشافعی، ابویعقوب النیسابوری و هو اسحق‌بن موسی‌بن

عمران الاسفراينى من رستاقه و تُوُفِّىَ باسفراين فى رمضانِ سنة اربع و ثمانين و مأتين.

[۸۶۷] اسحق‌بن حمدان، ابوالعباس النيسابورى سكن بلخ و بهامات.

[۸۶۸] اسحق‌بن ابراهيم التاجر المروزى، ابويعقوب.

[۸۶۹] اسحق‌بن يعقوب السمسار، ابويعقوب النيسابورى.

[۸۷۰] اسحق‌بن محمدبن الحسن النيسابورى.

[۸۷۱] اسحق‌بن احمدبن اسدبن نوح السامانى، ابويعقوب و كان اكبرُ من الأمير الماضى.

[۸۷۲] اسحق‌بن ايوب‌بن يزيد الصبغى، ابويعقوب النيسابورى.

[۸۷۳] اسحق‌بن حنيفة [۲۰b] الفقيه، ابويعقوب النيسابورى المطوّعى.

[۸۷۴] احمدبن ابرهيم‌بن عبدالله، ابومحمدبن ابنة نصربن زياد القاضى و كان من وجوه نيسابور تُوُفِّىَ سنة خمس و ثلثمائة بمحلّةِ مولقاباد و هناك خطّتهم و قبورهم.

[۸۷۵] احمدبن ابرهيم‌بن ابى صلح المروزى، ابو صلح نزيل نيسابور.

[۸۷۶] احمدبن اسحق‌بن ابرهيم الطوسى، نزيل بنيسابور.

[۸۷۷] احمدبن حمدويه‌بن مسلم، ابوعلى البيهقى من رستاق نيسابور و من قرية دِيوَرة محدِّثٌ كبير.

[۸۷۸] احمدبن حمدون، ابوحامد الأعمش النيسابورى.

[۸۷۹] احمدبن حجّاج‌بن عاصم‌بن مرداس النيسابورى، ابوجعفر.

[۸۸۰] احمدبن الحسن‌بن فضل، ابوالفضل المستملى النيسابورى.

[۸۸۱] احمدبن حفص الزاهد النيسابورى.

[۸۸۲] احمدبن حذيفة، ابوالحسن النيسابورى البشتى.

[۸۸۳] احمدبن خلد، ابوالحسن الدامغانى نزيل بنيسابور. شيخ كبير و سكن بنيسابور و تُوُفِّىَ بها.

[۸۸۴] احمدبن خلدبن احمد الذهلى، ابو محمد و لم يكن فى اولاد خلدبن احمد الامير افقه منه تولّىٰ قضاءَ نيسابور.

[۸۸۵] احمدبن خلد الحيرى.

[۸۸۶] احمدبن الخليل‌بن محمد البشتى.

[۸۸۷] احمدبن زرعة‌بن قيس الذهلى النيسابورى.

[۸۸۸] احمدبن سلمةبن عبدالله النیسابوری، ابوالفضل البزاز.

[۸۸۹] احمدبن سهل‌بن بحر، ابوالعباس النیسابوری.

[۸۹۰] احمدبن سهل‌بن مالک، ابوبکر الاسفراینی النیسابوری.

[۸۹۱] احمدبن سعیدبن مسعود، ابوالعباس المروزی قیل: «ما اَخْرَجَتْ خراسانُ مِن الرؤسا مثل ابی العباس فی الرأی والعقلِ والدُهاءِ».

[۸۹۲] احمدبن سلیمن العبدی النیسابوری.

[۸۹۳] احمدبن شعیب‌بن [علی‌بن سنان‌بن] بحر، ابوعبد الرحمن [انسائی] الفقیه.

[۸۹۴] احمدبن صلح‌بن عبدالله، ابوبکر الجوهری النیسابوری.

[۸۹۵] احمدبن عماربن کوکب، ابوالحسن العامری.

[۸۹۶] احمدبن علک، ابوالعبّاس الجوهری المروزی والدُ عمر. اَقامَ بنیسابور مفیدا و مستقیدا.

[۸۹۷] احمدبن عمروبن معقل، ابوحامد النیسابوری.

[۸۹۸] احمدبن علی‌بن عبدالله المعروف بابی علی الانصاری.

[۸۹۹] احمدبن علی‌بن [حمدان‌بن] عبداللهبن سنان [، ابوجعفر] النیسابوری.

[۹۰۰] احمدبن عبدالله، ابوحامد المناشکی النیسابوری من محلة مناشک.

[۹۰۱] احمدبن عقیل‌بن الازهر البلخی.

[۹۰۲] احمدبن عثمان‌بن عبدالرحمن النسوی، ابوعبدالرحمن.

[۹۰۳] احمدبن علی العدنان النیسابوری.

[۹۰۴] احمدبن عبدوس‌بن حمدویه، ابوالعبّاس النیسابوری.

[۹۰۵] احمدبن عباس‌بن حمزة الواعظ النیسابوری.

[۹۰۶] احمدبن علی‌بن اسدالبرذعی. [۲۱a]

[۹۰۷] احمدبن الفضل‌بن منصور، ابوحامد السامانی.

[۹۰۸] احمدبن محمدبن عمّار النیسابوری، ابوحامد المستملی.

[۹۰۹] احمدبن محمدبن معبدالصیدلانی.

[۹۱۰] احمدبن محمدبن سالم، ابوحامد النیسابوری.

[۹۱۱] احمدبن محمدبن الازهربن السجزی، ابوالعباس الازهری.

[۹۱۲] احمدبن محمدبن یزید البزاز، ابوحامد النیسابوری.

[۹۱۳] احمدبن [محمدبن] عبیدةبن زیاد النیسابوری، ابوبکر الوَبَرِی.

[۹۱۴] احمدبن محمدبن موسی الدهقان النیسابوری.

[۹۱۵] احمدبن محمدبن بکر النیسابوری، ابوالعباس نزیل بغداد.

[۹۱۶] احمدبن محمدبن الحسن، ابوبکر الذهبی من باملّه بلخ. و عداده فی نیسابور بَیِّنٌ و بها مسکنه و اعقابه.

[۹۱۷] احمدبن محمدبن ابی خلد، ابوجعفر الاصبهانی نزیل نیسابور قدیما و تُوُفِّیَ [فی] جمادی الاخر سنة ثلث و ثلثمائه و دفن فی مقبرة باب معمر.

[۹۱۸] احمدبن محمدبن عمر، ابوبکر المُنْکَدری مولده المدینة و منشَأهُ الحَرَمَیْن و ورد بنیسابور و اقام بها و وُلِدَ لَهُ بها ابوعمر [و] المُنْکَدری.

[۹۱۹] احمدبن محمدبن نصر ابوجعفر الترمذي.

[۹۲۰] احمدبن محمدبن عمربن بسطام، ابوبکر المروزی و المراوِزَةُ بها یسمّونه البسطامی.

[۹۲۱] احمدبن محمدبن آدم الشاشی، ابوبکر.

[۹۲۲] احمدبن محمدبن عمر، ابوالحسن النیسابوری.

[۹۲۳] احمدبن محمدبن [احمدبن] حفص‌بن یزیدبن مسلم‌بن علی الحرشی، ابوعمرو الحیری شیخ نیسابور فی عصره فی الریاسة و العدالة والثروة و التحدیث. و وفات الشیخ الجلیل الزکی‌بن الزکی العاشر من آذرماه سنة سبع عشرة و ثلثمائة رَحِمَهُ الله و صُلِّیَ عَلَیه فی مُصلّیٰ حیرة.

[۹۲۴] احمدبن‌محمدبن‌هاشم‌المعدّل، ابوحامد الطوسی سکن بنیسابور الی ان‌مات‌بها.

[۹۲۵] احمدبن محمدبن جعفر، ابوحامد النیسابوری.

[۹۲۶] احمدبن محمدبن حامد، ابونصر البلخی.

[۹۲۷] احمدبن محمدبن عبدالکریم الجرجانی و کنیته ابوزرعة.

[۹۲۸] احمدبن حبیب الدهان النیسابوری.

[۹۲۹] احمدبن محمدبن عمّار المُسْتَمْلِی النیسابوری.

[۹۳۰] احمدبن المبارک الزاهد، ابوعمرو المُسْتَمْلِی و یلقب بحَمَکویه العابد و کان مُستجاب الدعوة و راهبُ اهلَ عصرهِ. دعا یوم الجمعه و قال: «اللّهم اقبضنی الیک.» فمات لیلة الخمیس الحادی عشر من جمادی الآخِرة من سنة اربع و ثمانین و مأتین و دفن عشیة یوم الجمعة فی مقبرة الحسین‌بن معاذ رَحِمَهُ الله رحمة واسعة.

[۹۳۱] احمدبن محمدبن سعید، ابوحامد الصیدلانی النیسابوری.

[۹۳۲] احمدبن محمدبن الحسین؛ [۲۱b] ابوالعباس الماسرجسی‌بن بنت الحسن‌بن عیسی النیسابوری.

[۹۳۳] احمدبن نصربن ابرهیم، ابوعمرو الحافظ المعروف بالخّفاف و مات یوم الأحد لسبع خَلَوْنَ من شعبان سنة تسع و تسعین و مأتین و دُفِنَ یوم الاثنین بجنبِ الحوض الذی تَصَدَّقَ به، رحمه الله رحمةً واسعة.

[۹۳۴] احمدبن نصربن عبدالوهاب النیسابوری.

[۹۳۵] احمدبن نصر البوزجانی الشهید و بوزجان من رساتیق نیسابور.

[۹۳۶] احمدبن هرون البردیجی، ابوبکر البرذعی الحافظ.

[۹۳۷] احمدبن یحیی‌بن یوسف اسمه یعقوب، ابوبکر البسطامی المقیم بنیسابور.

[۹۳۸] الیاس‌بن رجا النیسابوری، ابواسحق الدهقان.

[۹۳۹] بدل‌بن محمدبن اسد الحرشی الاسفراینی.

[۹۴۰] بشاربن حمدان، ابوعفّان المعدّل النیسابوری.

[۹۴۱] تمیم‌بن محمدبن طمغاج، ابو عبدالرحمن الطوسی.

[۹۴۲] جعفربن محمدبن الحسن، ابوالفضل النیسابوری شیخ عشیرته فی عصره.

[۹۴۳] جعفربن محمدبن سواربن سنان، ابومحمد النیسابوری من اکابر الشیوخ.

[۹۴۴] جعفربن احمدبن ابی‌عبدالرحمن النیسابوری.

[۹۴۵] جعفربن احمدبن نصر، ابومحمد الحافظ المعروف بالحصیری رکن من ارکان الحدیث بنیسابور فی‌الحفظ و الأتقان و تُوُفِّیَ سنة ثلث و ثلثمائة و دفن بشاهنبر.

[۹۴۶] جعفربن سهل، ابوالفضل المذکّر النیسابوری.

[۹۴۷] جعفربن محمدبن موسی الحافظ، ابومحمد النیسابوری.

[۹۴۸] جعفربن المفید بهذا یعرف فی بغداد و بنیسابور و مسکنه و عشیرته.

[۹۴۹] جعفربن شعیب، ابومحمد الشاشی.

[۹۵۰] جعفربن احمدبن سلمة السُلَمی، ابومحمد النیسابوری.

[۹۵۱] جعفربن دلویه النیسابوری، ابومحمد الدقّاق.

[۹۵۲] جعفربن محمدبن الفضل‌بن زیاد التمیمی، ابوالفضل النیسابوری السعدي الملقب بصعویة.

[۹۵۳] جعفربن محمدبن القسم الزاهد، ابومحمد النیسابوری.

[۹۵۴] جعفربن حموية الفارسی نزيل بنيسابور.

[۹۵۵] جعفربن محمدبن الحٰرِث النیسابوری.

[۹۵۶] جعفربن یعقوب‌بن سلیمن المقری النیسابوری المطوعی.

[۹۵۷] جبریل‌بن محاع‌بن الفضل السمرقندی.

[۹۵۸] الحسن‌بن سفیان‌بن عامربن عبدالعزیزبن النعمان‌بن عطاءِ الشیبانی، ابوالعباس النسوی من قرية بالوز و هی علی ثلث فراسخ من بلد النسا و محدث خراسان فی عصره و تُوُفِّیَ رضی‌الله عنه سنة ثلث و ثلثمائة.

[۹۵۹] الحسن‌بن [22a] مخلدبن سنان النیسابوری، ابومحمد المطوعی.

[۹۶۰] الحسن‌بن علی‌بن نصر، ابوعلی الطوسی الملّقب بکردش تُوُفِّیَ بطوس.

[۹۶۱] الحسن‌بن حمدون‌بن الولیدبن غسّان‌بن الولید مولیٰ عبدالقیس، ابوعلی النیسابوری و کان یسکن بباب عزرة.

[۹۶۲] الحسن‌بن علی‌بن عیسی الهلالی، ابوعلی النیسابوری الدرابجردی المحدث‌ابن المحدث‌ابن المحدث.

[۹۶۳] الحسن‌بن ابی‌جعفر و اسمه محمدبن یحیی الجوزجانی، ابوعلی الحاجی.

[۹۶۴] الحسن‌بن عبدالله، ابوعلی النیسابوری.

[۹۶۵] الحسن‌بن علی‌بن القاسم‌بن عباس‌بن عبدالصمد، ابوعلی الشادیاخی.

[۹۶۶] الحسن‌بن الازهربن الحارث‌بن سَکْسَک النیسابوری، ابوعلی السَکسَکِی.

[۹۶۷] الحسن‌بن عبدالرحیم‌بن سهل‌بن نوفل النیسابوری، ابوعلی.

[۹۶۸] الحسن‌بن صاحب‌بن حمید، ابوعلی الشاشی.

[۹۶۹] الحسن‌بن عبدالله‌بن مخلد النیسابوری.

[۹۷۰] الحسن‌بن جعفربن محمد الهمدانی، نزيل بنيسابور.

[۹۷۱] الحسن‌بن بالویه‌بن زیدبن سیار النیسابوری، ابوعلی الحیری.

[۹۷۲] الحسن‌بن اسمعیل‌بن سلیمن، ابوعلی الفارسی نزيل بخارا.

[۹۷۳] الحسین‌بن الحسن‌بن مهاجر [السُلَمی] النیسابوری، ابومحمد المهاجری من کبار المحدثین و کان یحدّثُ فی سکّة معقل فی مسجد عبدالله عامر و تُوُفِّیَ فی سنة ثمان و سبعین و مأتین.

[۹۷۴] الحسین‌بن محمد[بن] زیاد النیسابوری، ابوعلی القّبانی الحافظ اَحَدُ ارکانِ

الحدیث و استاد محمدبن اسمعیل البخاری.

[۹۷۵] الحسین‌بن احمدبن حفص‌بن عبدالله النیسابوری، ابوعلی.

[۹۷۶] الحسین‌بن معاذبن محمد[بن] منصور النمیری، ابوعلی النیسابوری مسکنه بباب عَزرة.

[۹۷۷] الحسین‌بن علی‌بن مهران النیسابوری، ابوعلی الدقّاق.

[۹۷۸] الحسین‌بن احمدبن الفضل‌بن عبدالله‌بن عیسی، ابوعلی البلخی.

[۹۷۹] الحسین‌بن اسمعیل‌بن علی الارتیانی، ابوعبدالله النیسابوری وارتیان قریة من رستاق استوا.

[۹۸۰] الحسین‌بن معاذبن ادریس النیسابوری، ابوعبدالله المؤدّب.

[۹۸۱] الحسین‌بن عبدالله‌بن محمدبن مخلد النیسابوری الحافظ، ابوعلی الباغکی.

[۹۸۲] الحسین‌بن المسیّب، ابوعلی المروزی نزیل بنیسابور.

[۹۸۳] حمدون‌بن احمدبن بکر النیسابوری، ابونصر الذُهْلی.

[۹۸۴] حمدون‌بن احمدبن عمارة‌بن رستم النیسابوری [22b] الزاهد، ابوصلح القصّار و کان من الأبدال من اصحاب ابی حفص و هو والدُ ابی حامِدِ الأَعمَشی.

[۹۸۵] حمدون‌بن رجابن رجابن شجاع‌بن المهدی النیسابوری ابورجا العامری من محلة الرمجار.

[۹۸۶] حمدون‌بن الفضل‌بن عمر النیسابوری، ابوسعید الخفّاف.

[۹۸۷] حمدون‌بن خالدبن یزیدبن زیاد النیسابوری، ابومحمد الملقابادی.

[۹۸۸] حمّادبن معاذبن سعیدبن حمّاد الباهلی ساکن نیسابور، ابوسلیمن.

[۹۸۹] حاتم‌بن الحسن، ابوسعید الشاشی نزیل نیسابور.

[۹۹۰] حاتم[بن] الخلیل‌بن سنان‌بن عبدالرحمن ارداد القرشی السمرقندی.

[۹۹۱] الحٰرث‌بن زکریا المقری، ابوسعید النیسابوری.

[۹۹۲] حامدبن موسی [ابوجعفر،] الابزاری و هی قریة بقربِ البلد.

[۹۹۳] حمدان‌بن محمدبن رجا، ابوعلی البیهقی.

[۹۹۴] حمّادبن الحکم، ابوبکر النیسابوری.

[۹۹۵] حم‌بن احمدبن سعیدبن محمد البلخی.

[۹۹۶] حمویه‌بن عباد النیسابوری، ابوعبدالرحمن السرّاج.

[۹۹۷] حیّان‌بن محمدبن حیّان المیدانی النیسابوری.

[۹۹۸] خلدبن احمدبن خلدبن حمّادبن عمروبن مخلدبن ملک و هو الخمخام‌بن الحارث الذُهلی الامیر توفی ابوه بنیسابور و هو احمدبن خلدو یقال خلد ولد بنیسابور و سکن بخارا و له بها آثار مشهورة محمودة الاّ ما فَعلَ فی حقِّ امامِ اهلِ الحدیث محمدبن اسمعیل البخاری الجُعْفی فانّها زَلّةٌ و سبب لزوال ملکه.

[۹۹۹] خشنام‌بن اسمعیل‌بن مسیب، ابوبکر النیسابوری من المتقین الاثبات.

[۱۰۰۰] خشنام‌بن ابی‌معروف النیسابوری، ابومحمد.

[۱۰۰۱] داودبن الحسین‌بن عقیل‌بن سعید النیسابوری، ابوسلیمن الخسروجردی.

[۱۰۰۲] داودبن عبیدالله‌بن الفضل النیسابوری، ابوالفضل الاستوایی.

[۱۰۰۳] زکریّابن دلشادبن مسلم‌بن العباس النیسابوری، ابویحیی الفرهادجردی.

[۱۰۰۴] زکریّابن داودبن بکربن عبدالله النیسابوری، ابویحیی الخفّاف المقدم فی عصره.

[۱۰۰۵] زکریّابن یحیی‌بن الحرث النیسابوری المزکّی، ابویحیی البزاز. شیخ اهل الرأی فی عصره و له مُصَنَّفات کثیرة.

[۱۰۰۶] زکریّابن یحیی‌بن موسی‌بن ابرهیم النیسابوری، ابویحیی المِلابادی.

[۱۰۰۷] زکریّابن دلویه الزاهد النیسابوری، ابویحیی الواعظ.

[۱۰۰۸] زکریّابن یحیی[بن] حوثرة البرنودی النیسابوری، ابویحیی الدهقان.

[۱۰۰۹] زنجویه‌بن محمدبن الحسن‌بن عمر النیسابوری، ابومحمد الزاهد المعروف باللبّاد و کان من العُبّاد.

[۱۰۱۰] سعیدبن اسمعیل‌بن سعید[بن] منصور، ابو [۲۳a] عثمان الزاهد الواعظ الحیری و بها مسجده و منزله. ولد بالری و نشأ بها ثم سکن بنیسابور الی ان تُوُفِّیَ بها و کان مُجاب الدعوة و مجمع العبّاد و الزُّهاد و کراماته کثیرة لاتُحصیٰ و تُوُفِّیَ رحمهُ‌الله لیلة الثلاثا لعشر بقینَ من ربیع الاخر سنة ثمان و تسعین و مأتین.

[۱۰۱۱] سعیدبن شادان‌بن محمد، ابوعثمان النیسابوری و هو الذی یعرف بسعیدبن ابی سعید البشتی.

[۱۰۱۲] سعیدبن عیسی‌بن زید، ابوعثمان النیسابوری و کان من فقهاء اهل الکوفه.

[۱۰۱۳] سعیدبن سعد، ابوعثمان النیسابوری.

[۱۰۱۴] سلیمن‌بن سلام، ابوداود النیسابوری.

[۱۰۱۵] سلیمن‌بن منصور، ابوداود النیسابوری.

[۱۰۱۶] سهل‌بن عبدالعزیز [بن] سورة الصنعانی.

[۱۰۱۷] سلیمن‌بن اسرائیل، ابوعبدالله الخجندی.

[۱۰۱۸] شعیب‌بن ابرهیم‌بن شعیب النیسابوری، ابوصٰلح العجلی [کان] هو یقول سمعتُ اَعرابیّا یقول:

مٰـا اَطْـیَبَ الثَـلْجُ بـماءِ العَـذْبِ
یَسْتَخْرِجِ الحَمْدَ مِنَ اَصْلِ القَـلْبِ

[۱۰۱۹] صلح‌بن حفصویه النیسابوری و کان من حُفّاظ الحدیث.

[۱۰۲۰] صلح‌بن محمد الجوینی، ابوسعید النیسابوری.

[۱۰۲۱] صٰلح‌بن محمد[بن] رمیح‌الترمذی.

[۱۰۲۲] طیّب‌بن محمدبن طلحة‌بن طاهر النیسابوری، ابواسحق الطاهری.

[۱۰۲۳] عبدالله‌بن احمدبن شبّویه، ابوعبدالرحمن المروزی من ائمّة اهل الحدیث.

[۱۰۲۴] عبدالله‌بن احمدبن الهیثم‌بن مخلد، ابومحمد النیسابوری الخفاف.

[۱۰۲۵] عبدالله‌بن اسحق‌بن الیاس‌بن ابی‌عصام النیسابوری، ابوالقاسم من باب عزرة.

[۱۰۲۶] عبدالله‌بن احمدبن جعفر السرخسی، ابومحمد الفقیه.

[۱۰۲۷] عبدالله‌بن بشر بی عمیرة البکری، ابومحمد الطالقانی سکن بنیسابور و بهامات.

[۱۰۲۸] عبدالله‌بن بحربن عبدالله‌بن طیفور، ابوبکر الطیفوری.

[۱۰۲۹] عبدالله‌بن جعفربن خاقان‌بن غالب من ولد حجّاج‌بن غلاظ السلمی، ابومحمد المروزی محدّث عصره.

[۱۰۳۰] عبدالله‌بن الحسن‌بن ایوب البلی من الزهاد رازی.

[۱۰۳۱] عبدالله‌بن زیدبن سیّار، ابومحمد النیسابوری المؤدّب.

[۱۰۳۲] عبدالله‌بن سلمة‌بن یزید القاضی النیسابوری، ابومحمدبن سلمویه.

[۱۰۳۳] عبدالله‌بن سلیمن‌بن الاشعث‌بن اسحق‌بن بشربن عمروبن عمران الازدی و قتل عمرانُ یوم صفّین بَیْنَ یَدَی امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

[۱۰۳۴] عبدالله‌بن صلح‌بن یونس، ابومحمد الفرائضی النیسابوری.

[۱۰۳۵] عبدالله‌بن علی‌بن الجٰرود، ابومحمد النیسابوری نزیل مکه.

[۱۰۳۶] عبدالله‌بن عمربن سلیمن ابوالعباس الکوکبی النیسابوری.

[۱۰۳۷] عبدالله‌بن قتیبة [۲۳b]بن سعیدالثقفی، ابوقتیبة‌بن ابی‌رجا البغلانی.

[۱۰۳۸] عبدالله‌بن محمدبن محمدبن عبدالرحمن الفقیه النیسابوری، ابومحمد[بن]بشرویه و محمد یلقب بحمویه القرشی.

[۱۰۳۹] عبدالله‌بن محمد[بن] داود النیسابوری الدّهان.

[۱۰۴۰] عبدالله‌بن محمدبن علی الحافظ البلخی رکن الحدیث و له مصنفات فی التواریخ و العلل و غیرها.

[۱۰۴۱] عبدالله‌بن محمدبن العباس، ابومحمدالمروزی.

[۱۰۴۲] عبدالله‌بن محمدبن الحسن المؤذن النیسابوری، ابومحمد الحیری.

[۱۰۴۳] عبدالله‌بن محمدبن عمر، ابومحمد النصرآبادی النیسابوری من محلة نصرآباد فی اعلی البلد و کان مذکّر اصحابِ الرأی.

[۱۰۴۴] عبدالله‌بن [محمدبن] عمرو القیراطی الواعظ النیسابوری، ابوبکر.

[۱۰۴۵] عبدالله‌بن محمدبن سعید، ابومحمد المروزی.

[۱۰۴۶] عبدالله‌بن محمدبن عبدالله‌بن یونس‌بن عبدالله السمنانی، ابوالحسین من اعیان المحدّثین.

[۱۰۴۷] عبدالله‌بن محمدبن الحسن‌بن شهریار النیسابوری.

[۱۰۴۸] عبدالله‌بن محمدبن مالک النیسابوری، نزیل سمرقند.

[۱۰۴۹] عبدالله‌بن محمدبن رجا النیسابوری، ابومحمد.

[۱۰۵۰] عبدالله‌بن محمدبن ابی‌خلد النیسابوری، ابومحمد الصیدلانی.

[۱۰۵۱] عبدالله‌بن محمدبن عبدالعزیز الجرجانی،ابوالحصیب العاصی.

[۱۰۵۲] عبدالله‌بن هرون‌بن یحیی النیسابوری، ابوبکر النحری.

[۱۰۵۳] عبدالله‌بن یحیی‌بن موسی السرخسی، ابومحمد العاصی.

[۱۰۵۴] عبیدالله‌بن عبدالله النیسابوری، ابوعبدالرحمن الحداد نزیل بغداد.

[۱۰۵۵] عبدالرحمن‌بن محمدبن عقیل‌بن خُوَیْلِدبن اسد الخزاعی صاحب رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم.

[۱۰۵۶] عبدالرحمن‌بن الحسن‌بن خلد القاضی، ابوسعید النیسابوری امام اهل الرأی فی عصره بلامدافعة و خطّتُهُ و خطّةُ اسلافه محلة مناشک.

[۱۰۵۷] عبدالرحمن‌بن جعفر، ابوسعید النیسابوری سکن مرو.

[۱۰۵۸] عبدالرحمن‌بن رجا، ابوالقسم النیسابوری فقیه لِأهل الرأی من قریة بُزْدِیغَر.

[۱۰۵۹] عبدالرحمن‌بن یوسف‌بن خراش الحافظ البغدادی.

[۱۰۶۰] عبدالرحمن‌بن بحربن معاذ النسوی، ابومحمد البزاز.

[۱۰۶۱] عبدالملک‌بن الحکیم‌بن عبدالملک النیسابوری، ابوبکر البیهقی الملقب بعبدان الخسروجردی.

[۱۰۶۲] عبدالصمدبن هرون‌بن عمروبن حبان‌بن یزید القیسی النیسابوری و هو یلقب ب«قاتلِ قُتَیْبة».

[۱۰۶۳] عبدالمؤمن‌بن عیسی الجرجانی، ابوعبدالرحمن.

[۱۰۶۴] عبدان‌بن محمدبن عیسی الحافظ، ابومحمد المروزی الزاهد.[24a]

[۱۰۶۵] علی‌بن ابرهیم‌بن احمد، ابوالحسین النسوی اقام بنیسابور.

[۱۰۶۶] علی‌بن احمدبن محفوظ بن معقل، ابوالحسن المحفوظی النیسابوری و سکّة مَعْقِل خطّهتم.

[۱۰۶۷] علی‌بن احمد الفقیه الشافعی الجرجانی.

[۱۰۶۸] علی‌بن الحسن‌بن شهریار، ابوالحسن الرازی نزیل بنیسابور و قبره بالحیرة.

[۱۰۶۹] علی‌بن الحسین‌بن بشربن القسم النیسابوری، ابوالحسن الفقیه.

[۱۰۷۰] علی‌بن الحسن‌بن سلم الاصبهانی، ابوالحسن الحافظ.

[۱۰۷۱] علی‌بن الحسن‌بن مهران النیسابوری، ابوالحسن الصفّار من محلة باب عَزْرة.

[۱۰۷۲] علی‌بن الحسن‌بن هشام، ابوالحسن النیسابوری.

[۱۰۷۳] علی‌بن حمدون‌بن هشام، ابوالحسن النیسابوری من اجلّة مشایخنا.

[۱۰۷۴] علی‌بن الحسین‌بن بشار النیسابوری، ابوالحسن الکرمانی کان ابوه من اهل کرمان نزیل بنیسابور.

[۱۰۷۵] علی‌بن حاتم البخاری، ابوالحسن الحاجی.

[۱۰۷۶] علی‌بن الحسین‌بن معاذ النیسابوری، ابوالحسن السختیانی.

[۱۰۷۷] علی‌بن حمدان بن سلمة، ابوالحسن المروزی.

[۱۰۷۸] علی‌بن سعیدبن عبدالله، ابوالحسن العسکری من اعیان المحدّثین و قد حدّث عنه حُفّاظ الدنیا فی عصره و تُوُفِّیَ بالری سنة ثلث عشرة و ثلثمائة.

[۱۰۷۹] علی‌بن عبدالرحیم‌بن سنان، ابوالحسن الصفّار النیسابوری.

[۱۰۸۰] علی‌بن عمربن علی‌بن عمر النیسابوری، ابوالحسن البُرْنَوْذی.

[۱۰۸۱] علی‌بن عبدالله‌بن احمدالطبری، ابوالحسن الفقیه.

[۱۰۸۲] علی‌بن الفضل‌بن اسحق النیسابوری، ابوالحسن المناشکی.

[۱۰۸۳] علی‌بن [محمدبن] یحیی‌بن خلد المروزی، ابوالحسن الخالدی.

[۱۰۸۴] علی‌بن محمدبن حمدویه الطوسی، ابوالحسن نزیل بنیسابور.

[۱۰۸۵] علی‌بن محمدبن العلا النیسابوری، ابوالحسن القبابی و قباب اقصی محلة من‌البلد علی طریق العراق.

[۱۰۸۶] علی‌بن محمدبن حمدان البغدادی، نزیل بنیسابور.

[۱۰۸۷] علی‌بن موسی‌بن یزید الفقیه، ابوالحسن العمی امام اهل الرأی فی عصره.

[۱۰۸۸] علی‌بن محمدبن یزید الحدّاد، ابوالحسن الطبسی نزیل بنیسابور.

[۱۰۸۹] عیسی‌بن محمدبن عیسی‌بن عبدالرحمن‌بن سلیمن، ابوالعباس الطهمانی و یعرف بالکاتب المروزی. هو امام فی اللغة واحد الأشراف فی نفسه و آبائه و اسلافه. تُوُفِّیَ رضی‌الله عنه فی سنة ثلث و تسعین و مأتین.

[۱۰۹۰] عیسی‌بن القاسم‌بن موسی النیسابوری.

[۱۰۹۱] عیسی‌بن اسحق‌بن موسی الخطمی، ابوالعباس الانصاری القاضی [24b]بن القاضی بنیسابور.

[۱۰۹۲] عمروبن بشر، ابوحفص [الشاماتی] النیسابوری سکن بغداد.

[۱۰۹۳] عمروبن نصربن عبدالله النیسابوری.

[۱۰۹۴] عمروبن بشر، ابوحفص النیسابوری سکن بغداد.

[۱۰۹۵] عمروبن نصربن عبدالله‌النیسابوری.

[۱۰۹۶] عباس‌بن حمزةبن عبدالله‌بن اشرس، ابوالفضل الواعظ النیسابوری صاحب احمدبن حرب والسکة منسوبة الی العباس و هومن اکابر العظام و له مع ذی‌النون بمصر مباحثات و حالات و کان مُجاب الدعوة تُوُفِّیَ رضی‌الله عنه فی شهر ربیع‌الاول سنة ثمانین و مأتین.

[۱۰۹۷] عمران‌بن موسی‌بن مجاشع، ابواسحق السختیانی و هو محدث ثبت مقبول کثیرالرحلة و التصنیف و تُوُفِّیَ بجرجان سنة ثلثمائة.

[۱۰۹۸] عمران‌بن موسی، ابوموسی الا[ر]غیانی النیسابوری.

[۱۰۹۹] عبدوس‌بن محمدبن عبدالله السحوری النیسابوری.

[۱۱۰۰] عصمة‌بن مسعودبن منصوربن ابرهیم النیسابوری، ابوسعید القطّان.

[۱۱۰۱] غسان‌بن محمد النیسابوری العابد، ابوجعفر التارونی.

[۱۱۰۲] القسم‌بن خلدبن قطن، ابوسهل المروزی محدّث عصره بمرو.

[۱۱۰۳] امام الحدیث فی عصره محمدبن اسحق‌بن خزیمة‌بن المغیرة‌بن صالح‌بن بکر

السُلَمی مولی محشربن مزاحم، ابوبکر العالم الأوحد المقدم باتفاق اهل عصره علی تقدمه، رضی‌الله عنه و کان یسکن بجنجرود و کانَ شیخُ محمّدبن اسمعیل البخاری و مُسلم‌بن الحجّاج النیسابوری و محدثی عصره. قال الحاکم: سمعت ابابکر محمدبن علی الفقیه الشاشی یقول: حضرت ابابکر محمدبن اسحق‌بن خزیمة. فقال له ابوبکر النقاش المقری البغدادی: «بلغنی انه لمّا وقع بین‌المزنی و ابن عبدالحکم ماوقع، قیل للمزنی انّه یردّ علی الشافعی. قال لایمکنه الا بمعونة محمدبن اسحق النیسابوری ایّاه»، قال ابوبکر:«کذاکان.» و ایضاً سمعت عن محمدبن یحیی اذ اَتَتْهُ امرأة فسألته عن مسئلة فی الحیض. فقال محمدبن یحیی: «اذهبی الی جنجرود ثَمَّ شابٌّ یُعْرَف بمحمدبن اسحق‌بن خزیمة سَلیه عن هذه المسئلة» و کراماته مرویّة رضی‌الله عنه و ارضاه. و تُوُفِّیَ من ذی‌القعدة سنة احدی عشرة و ثلثمائة و صَلیّ علیه ابنه ابوالنضر و کان قدامتلأ میدان الحسین الی جنجرود فی الموضع الذی صلّی علیه. و دفن فی حجرة من داره ثم صُیِّر تلک الحجرة مقبرة اللّهم ارحمه.

[۱۱۰۴] محمدبن اسحق‌بن [ابراهیم‌بن] مهران‌بن عبدالله الثقفی، ابوعبدالله السرّاج النیسابوری محدّث عصره و تُوُفِّیَ رضی‌الله عنه سنة ثلاث عشرة و ثلثمائة و هکذا قرأت علی قبره فی مقبرة الحسین‌بن معاذ علی طریق الیمین من الشارع [۲۵a] عن یمین قبر یحیی‌بن یحیی.

[۱۱۰۵] محمدبن اسحق‌بن ابرهیم‌بن مخلد الحنظلی، ابوالحسن ولد بمرو و نشأَ رضی‌الله عنه بنیسابور. و انصرف فی آخر عمره الی مرو و تُوُفِّیَ بها.

[۱۱۰۶] محمدبن اسحق‌بن عبدالله‌بن ابرهیم‌بن عبدالله المستملی النیسابوری، ابوعبدالله الملّقب بالمنتوق.

[۱۱۰۷] محمدبن اسحق‌بن الأشعث السجری النیسابوری هذا شیخ من محلة باغ الرازییّن و له بها اعقاب.

[۱۱۰۸] محمدبن اسحق الشافعی النیسابوری شیخ قدیم.

[۱۱۰۹] محمدبن اسحق‌بن عبدالرحمن، ابو عبدالله المناشکی النیسابوری.

[۱۱۱۰] محمدبن اسحق الانماطی النیسابوری.

[۱۱۱۱] محمدبن اسحق‌بن النعمان النیسابوری، ابوعبدالله الصفّار.

[۱۱۱۲] محمدبن اسحق‌بن نصراللبّاد النیسابوری.

[۱۱۱۳] محمدبن اسحق‌بن الصباح، ابوعبدالله التاجر النیسابوری.

[۱۱۱۴] محمدبن اسحق‌بن ابرهیم النیسابوری، ابوالعباس البیهقی الزاهد.

[۱۱۱۵] محمدبن اسحق‌بن ابرهیم النیسابوری، ابوعبدالله الصیدلانی.

[۱۱۱۶] محمدبن ابرهیم‌بن القسم النیسابوری، ابوعبدالرحمن المدینی.

[۱۱۱۷] محمدبن ابرهیم‌بن اسمعیل الفقیه، ابوعبدالله النیسابوری.

[۱۱۱۸] محمدبن ابرهیم‌بن بشربن عبدالله‌بن حبیب النیسابوری.

[۱۱۱۹] محمدبن ابرهیم‌بن عبدالله الادیب النیسابوری، ابوبکر.

[۱۱۲۰] محمدبن ابرهیم‌بن مقاتل‌بن صلح المبکل النیسابوری.

[۱۱۲۱] محمدبن ابرهیم‌بن القسم الاصبهانی نزیل بنیسابور، ابوبکر.

[۱۱۲۲] محمدبن ابرهیم‌بن هاشم النیسابوری.

[۱۱۲۳] محمدبن ابرهیم‌بن القسم النیسابوری، ابوعبدالله الخشاب.

[۱۱۲۴] محمدبن ابرهیم‌بن سعیدبن قطبه القیسی ابوعبدالله النیسابوری من محلة باب عَزْرة و هومن بیت کبیر.

[۱۱۲۵] محمدبن اسمعیل‌بن مهران‌بن عبدالله، ابوبکر الاسماعیلی النیسابوری. احد ارکان الحدیث بنیسابور کثرةً و رحلةً و اشتهاراً و تُوُفِّیَ رحمه الله فی ذی الحجة من سنة خمس و تسعین و مأتین و قیل لا یصح سماع من سمع من الاسماعیلی بعدالتسع و الثمانین فانّه کان لایقدرُاَن یحرّک لسانه الا بـ«لا» فکانَ اذا قیل له: «کما قرأنا» قال: «لا. لا. لا» مقام «نعم» و تحرّکَ رأسه.

[۱۱۲۶] محمدبن اسمعیل‌بن موسی‌بن عبدالله البلخی.

[۱۱۲۷] محمدبن اسمعیل‌بن الحجاج النیسابوری الحجاجی و هو شیخ قدیم.

[۱۱۲۸] محمدبن اسمعیل‌بن اسحق، ابوالحسن المروزی.

[۱۱۲۹] محمدبن احمدبن المُثّنیٰ‌بن سعید النیسابوری، ابوعبدالله و هو محدّث کثیر الحدیث والرحلة من رستاقِ الزاوه.

[۱۱۳۰] محمدبن احمدبن نصر المروزی، ابوبکر النیسابوری.

[۱۱۳۱] محمدبن احمدبن حفص النیسابوری [۲۵b] و هو غیرالحرشی.

[۱۱۳۲] محمدبن احمدبن [رجاء]، ابورجاء القاضی الجوزجانی و کان من اعیان الفقهاء علی مذهب الکوفیین.

[۱۱۳۳] محمدبن احمدبن عبدالله النیسابوری، ابواحمد المناشکی.

[۱۱۳۴] محمدبن احمدبن عبیدالله النیسابوری، ابوعبدالله العامری.

[۱۱۳۵] محمدبن احمدبن ایوب‌بن الصلت المقری.

[۱۱۳۶] محمدبن احمدبن منصور.

[۱۱۳۷] محمدبن احمدبن هاشم، ابوبکر النیسابوری.

[۱۱۳۸] محمدبن احمدبن المغیرة التمیمی، ابوبکر النیسابوری.

[۱۱۳۹] محمدبن احمدبن سعید النسوی، ابوالحسن.

[۱۱۴۰] محمدبن احمدبن مجاهد السمرقندی، شیخ قدیم.

[۱۱۴۱] محمدبن احمدبن عبدالله بطحا النیسابوری.

[۱۱۴۲] محمدبن الحسین النیسابوری، ابوجعفر الکاتب.

[۱۱۴۳] محمدبن احمدبن بالویه النیسابوری، ابوالعباس الیالوی و یلقب بعصیده و کان من اعیان المشایخ.

[۱۱۴۴] محمدبن احمدبن بوعون النسوی، ابوجعفر الرَذانی.

[۱۱۴۵] محمدبن احمدبن نعیم، ابوعبدالله نزیل بغداد.

[۱۱۴۶] محمدبن ایوب‌بن الحسن الفقیه، ابوبکر النیسابوری.

[۱۱۴۷] محمدبن جمعة‌بن الخلف الحافظ، ابوقریش القهستانی الاصّم وکان من الحُفّاظ المُتّقین تُوُفِّیَ رَحِمَهُالله فی قهستان سنة ثلاث عشرة و ثلثمائة.

[۱۱۴۸] محمدبن جابربن حمادالمروزی، ابوعبدالله الحافظ الفقیه احد ائمة اهل زمانه. ادرکَتْهُ المَنّیة فی الکهولة رَحِمهُالله یَروی عن ابن عباس قال الشاعر:

اَنْتَ بشرطِ النّبیِ اِذ قالَ یَوْماً
اُطْلُبُوا الخَیْرَ فی حِسانِ الوُجُوهِ

[۱۱۴۹] محمدبن جعفربن ابرهیم‌بن مسلم النیسابوری، ابوجعفر.

[۱۱۵۰] محمدبن حمید، ابوعبدالله القهستانی نزیل بنیسابور.

[۱۱۵۱] محمدبن جعفربن محمدبن یزید الشعرانی، ابوعبد[الله] النیسابوری الآزادورای، قریة من جُوَین. هویروی هذا الشعر عن اعرابی:

یا فالِقَ الأصباح اَنْتَ رَبّی
وَ اَنْتَ مَولایی وَ اَنْتَ حَسْبی
فاصلحنَّ بالیَقینِ قَلْبی
وَ نَجِّنِی مِنْ کَرْبِ یَوْمِ الکَرْبِ

[۱۱۵۲] محمدبن حمدان‌بن مهران المهرانی، ابوبکر النیسابوری. سماعُهُ کُلُّه بنیسابور.

[۱۱۵۳] محمدبن حبیب‌بن فضالة الحلاب، ابوعبدالله النیسابوری.

[۱۱۵۴] محمدبن الحسن‌بن عبیدالله‌بن محمدبن طغان الترک النیسابوری.

[۱۱۵۵] محمدبن الحسن، ابوعلی الحیری.

[۱۱۵۶] محمدبن الحسین‌بن عمارة، ابوعبد[الله] النیسابوری المقری من المدینة الداخلة.

[۱۱۵۷] محمدبن الحسن‌بن هشام الحیری، ابوبکر النیسابوری.

[۱۱۵۸] محمدبن [۲۶a] محمدبن الحسین‌بن معاذ النیسابوری یلقب بحمویه‌الطویل.

[۱۱۵۹] محمدبن حامدبن محمدبن ابرهیم النیسابوری، ابوبکر الحیری.

[۱۱۶۰] محمدبن الحمید البزّاز النیسابوری.

[۱۱۶۱] محمدبن الحسین‌بن الحسن، ابوبکر النیسابوری و یعرف بابی‌بکربن ابی علی البرذعی.

[۱۱۶۲] محمدبن الحسن، ابوعبدالله الرمجاری.

[۱۱۶۳] محمدبن حمزةبن عبدالله السمرقندی.

[۱۱۶۴] محمدبن خالد، ابوبکر القاضی الرازی نزیل بنیسابور.

[۱۱۶۵] محمدبن خشنام‌بن سعد، ابوعبدالرحمن النیسابوری.

[۱۱۶۶] محمدبن داودبن یزیدبن حازم، ابوبکر الرازی.

[۱۱۶۷] محمدبن دلویه، ابوبکر النیسابوری.

[۱۱۶۸] محمدبن ابی‌ذرة القاری النیسابوری.

[۱۱۶۹] محمدبن دلویه‌بن عبدالله النیسابوری، ابوبکر الخرّاز.

[۱۱۷۰] محمدبن درست الزاهد، ابوعبدالله النیسابوری شیخ قدیم.

[۱۱۷۱] محمدبن رومی النیسابوری، ابوعبدالله شیخ صاحب اخبار و حکایات.

[۱۱۷۲] محمدبن رمیح‌بن نوبع ابورمیح العامری الترمذی.

[۱۱۷۳] محمدبن روح النیسابوری ابواحمد الاستوایی شیخ قدیم.

[۱۱۷۴] محمدبن رزّام، ابواحمد الهروی الفقیه الادیب من اجلّة اهل بلده.

[۱۱۷۵] محمدبن زیاد النیسابوری، ابوعبدالله الفقیه البُزدیغَری و کان من الزّهاد والفقها.

[۱۱۷۶] محمدبن زکریابن قمیم، ابوعبدالله النیسابوری.

[۱۱۷۷] محمدبن زنجویه‌بن الهیثم‌بن عیسی‌بن عبدالله القشیری، ابوبکر النیسابوری.

[۱۱۷۸] محمدبن زکریّابن الحسن‌بن زکریّا الشیبانی النیسابوری، ابوعبدالله الربقبانی.

[۱۱۷۹] محمدبن سعدویه النیسابوری، ابوعلی البیهقی.

[۱۱۸۰] محمدبن سفیان‌بن عبدالله بن بیان النیسابوری، ابوعبدالرحمن و منزله جنیدابیه.

[۱۱۸۱] محمدبن سهل‌بن عبدالله، ابوتراب القهستانی.

[۱۱۸۲] محمدبن سهل، ابوتراب الطوسی.

[۱۱۸۳] محمدبن سلیمان‌بن فارس النیسابوری، ابو احمد الدلال.

[۱۱۸۴] محمدبن سلیمن‌بن مهران النیسابوری، ابوبکر.

[۱۱۸۵] محمدبن سلیمن‌بن خالد العبدی، ابوعبدالله النیسابوری شیخ مشهور من میدان زیاد.

[۱۱۸۶] محمدبن سهیل‌بن الاصبهبد الحرس، ابوعبدالله النیسابوری من محلة جنجرود.

[۱۱۸۷] محمدبن سلیمن‌بن یوسف السلیطی، ابوعبدالله النیسابوری.

[۱۱۸۸] محمدبن سهل‌بن عبدالله النیسابوری.

[۱۱۸۹] محمدبن سعیدبن محمد المروزی، [26b] ابوعبدالله البورقی حَدَّثَ بنیسابور بجُمْلَةٍ من المَناکیر عن قومٍ مجهولین، فرویٰ عنه جماعة من مشایخنا و امسک جماعة. و قد وضع من المناکیر علی الثقات مالایُحصیٰ. و اَفْحَشُها روایتُهُ عن بعض مشایخه عن الفضل‌بن موسی الشیبانی عن محمدبن عمرو عن ابی سلمة عن ابی هریرة عن رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم ــ کما زَعَم انه قال: «سَیَکُونُ فی اُمَّتِی رَجُلٌ یُقالُ لَهُ ابوحنیفة هُوَ سراجُ اُمَّتی» هکذی حَدَّثَ فی بلاد خراسان. ثُمَّ حَدَّثَ به فی بلاد عراق باسناده وزادفیه انّه قال: «سَیَکُونُ فی اُمَّتی رَجُلٌ یُقالَ لهُ مُحَمّدبن ادریس فِتْنَتُهُ عَلیٰ اُمَّتی اَضَرُّ مِنْ فِتْنَةِابلیس» فکلّ مَنْ حَدَّثَ بهذا الحدیث فانّه فی النبی، علیه السلم، من جُملةِ مَنْ قالَ فی حقّهم: «من حَدَّثَ عَنّی بحدیثٍ یُریٰ انّه کذبٌ فَهُو اَحدُالکاذبین».

[۱۱۹۰] محمدبن سهل المروزی.

[۱۱۹۱] محمدبن سعیدبن غالب النیسابوری، ابوعبدالله.

[۱۱۹۲] محمدبن شادان النیسابوری، ابوسعید الاصّم اَلجُنْدَفَرْجی الشیخ الفهم المتقن المقدم و جُنْدَفَرْج قریة علی فرسخ من البلد و کان لایدخل البلد الا فی الجمعات و یحدّثُ فی قریته و تُوُفِّیَ رضی‌الله عنه سنة ست و ثمانین [و] مأتین.

[۱۱۹۳] محمدبن شادان‌بن علی النیسابوری، ابوالعباس الضریر کُفَّ بَصَرُهُ بعدَ الثمانین.

[۱۱۹۴] محمدبن شعیب‌بن محمدبن المغیرةبن بکر السُلَمی النیسابوری، ابوبکر الجنجرودی.

[۱۱۹۵] محمدبن شعیب‌بن علی، ابوبکر النیسابوری ویلقب بالصبر.

[۱۱۹۶] محمدبن شادان‌بن اسمعیل النیسابوری، ابوالعباس.

[۱۱۹۷] محمدبن شادبن عبدالله النیسابوری، ابوعبدالله.

[۱۱۹۸] محمدبن شهریار النیسابوری.

[۱۱۹۹] محمدبن شعیب‌بن صالح النیسابوری، ابوعبدالله القصری و یقال انه من قصر عبدالجبار.

[۱۲۰۰] محمدبن الصباح النیسابوری، ابوعبدالله الخیّاط.

[۱۲۰۱] محمدبن صالح‌بن جمیل، ابوالحسن الطوسی محدّث کبیر.

[۱۲۰۲] محمدبن صالح‌بن یونس النیسابوری، ابوعبدالله.

[۱۲۰۳] محمدبن صالح‌بن الهیثم القشیری، ابوبکر النیسابوری من محلة ملقاباد.

[۱۲۰۴] محمدبن طیفور الزاهد، ابوعبدالله النیسابوری.

[۱۲۰۵] محمدبن طاهربن عبداللهبن طاهر الامیر، ابوعبدالله النیسابوری و تُوُفِّیَ ببغداد.

[۱۲۰۶] محمدبن عبدالسّلم‌بن بشّار، ابوعبداللهالنیسابوری المعروف [۲۷a] بالورّاق کان یورق علی اسحق‌بن راهویه و کان من العُبّاد.

[۱۲۰۷] محمدبن عبداللهبن یوسف‌بن خرشید النیسابوری ابوعبدالله الدبیری. و دبیر قریة علی فرسخ من البلد.

[۱۲۰۸] محمدبن عبداللهبن المبارک الخیاط النیسابوری.

[۱۲۰۹] محمدبن عبداللهبن اسحق الحوار، ابوعبدالله الطوسی.

[۱۲۱۰] محمدبن عبدالملک‌بن سلمة النیسابوری، ابوعبدالله القشیری.

[۱۲۱۱] محمدبن عبداللهبن حامد النیسابوری.

[۱۲۱۲] محمدبن عبداللهبن الجنید النیسابوری، ابوعبدالله.

[۱۲۱۳] محمدبن عبداللهبن القسم، ابوعبدالله العمری.

[۱۲۱۴] محمدبن عبدالله العاملی، ابوعبدالله النیسابوری.

[۱۲۱۵] محمدبن عبداللهبن یزید الرازی، ابوبکر سکن بنیسابور.

[۱۲۱۶] محمدبن عبداللهبن عمروالمروزی.

[۱۲۱۷] محمدبن عبدالصمد النیسابوری، ابوبکر الاسفراینی.

[۱۲۱۸] محمدبن عبداللهبن محمدبن مخلد الهروی، ابوالحسن المخلدی.

[۱۲۱۹] محمدبن عبدالملکبن سلمة النیسابوری.

[۱۲۲۰] محمدبن ابیعیاض النیسابوری، ابوعبدالله الواعظ الزاهد.

[۱۲۲۱] محمدبن عیسی النیسابوری، نزیل مکة.

[۱۲۲۲] محمدبن علیبن ابرهیم، ابوعبدالله الحافظ المروزی.

[۱۲۲۳] محمدبن عمربن هشام الحافظ، ابوبکر الرازی و تُوُفِّیَ بمرو.

[۱۲۲۴] محمدبن علیبن علویه الفقیه، ابوعبدالله الجرجانی الرزاز من ایمة عصره للشافِعییّن.

[۱۲۲۵] محمدبن عمروبن سلیمنبن عبدالرحمنبن عبدالله النیسابوری و هو ابوبکربن عمرویه الملقابادی.

[۱۲۲۶] محمدبن عمربن العلا العامری، ابوعبدالله الجرجانی الصیرفی.

[۱۲۲۷] محمدبن علیبن الحسن النیسابوری، ابوعبدالله.

[۱۲۲۸] محمدبن عبدبن عامربن مرداسبن هرون السعدی توفی فی البادیه.

[۱۲۲۹] محمدبن عمروبن جبریل النیسابوری من رستاق بیهق.

[۱۲۳۰] محمدبن عمروبن خالد، ابوبکر البلخی.

[۱۲۳۱] محمدبن علیبن الحسن، ابوعبدالله الترمذی.

[۱۲۳۲] محمدبن علیبن رافع التمیمی الحافظ، ابوبکر البلخی.

[۱۲۳۳] محمدبن العباس بن الحکم المروزی.

[۱۲۳۴] محمدبن عبد ربّه النیسابوری.

[۱۲۳۵] محمدبن علیبن سعیدبن جریر النسوی، ابوعبدالله.

[۱۲۳۶] محمدبن علیبن عثمانبن حمزة الانصاری، ابوعبدالله المدنی.

[۱۲۳۷] محمدبن علیبن الحسنبن خلیل النیسابوری، ابوعمروالقطّان المجاور برباط فراوه.

[۱۲۳۸] محمدبن عبدالله النیسابوری.

[۱۲۳۹] محمدبن عبداللهبن مهدیبن ابی المهدی النیسابوری، ابوبکر [27b] الشعرانی من قصبة المهرجان کثیر الرحلة و الحدیث.

[۱۲۴۰] محمدبن [علی]، ابوعبدالله الحافظ الملقب بِقرطِمة البغدادی.

[۱۲۴۱] محمدبن عمروبن الربيع‌بن سليمان الطابى، ابوعبدالله الطوسى.

[۱۲۴۲] محمدبن على القاضى، ابوعبدالله المروزى الملقب بالخيّاط الزاهد العابد المجتهد قلّد قضاء نيسابور.

[۱۲۴۳] محمدبن على‌بن ابراهيم المروزى، ابوتراب.

[۱۲۴۴] محمدبن العباس‌بن يوسف‌بن القسم‌بن سليمان‌بن سليط النيسابورى، من المدينة الداخلة.

[۱۲۴۵] محمدبن على العمرى، ابوجعفر الشافعى سكن بنيسابور.

[۱۲۴۶] محمدبن فراس، ابوعبدالله الاسفراينى النيسابورى.

[۱۲۴۷] محمدبن الفضل‌بن محمدبن الطيب ابوالحسن النيسابورى و يُلَقَّب بفوز البشتى.

[۱۲۴۸] محمدبن فوزبن عبدالله‌بن مهدى النيسابورى، ابوبكر العامرى.

[۱۲۴۹] محمدبن الفضل‌بن عصمة النيسابورى.

[۱۲۵۰] محمدبن قبيصة‌بن عبدالله‌بن موسى النيسابورى ابوبكر الاسفراينى.

[۱۲۵۱] محمدبن القاسم، ابونعيم صاحب الرباط بفراوه.

[۱۲۵۲] محمدبن قبيصة الملقابادى، ابوبكر النيسابورى.

[۱۲۵۳] محمدبن كرام العابد، ابوعبدالله السجزى و قيل انه من بنى نزار مولده بقرية من قرى زرنج و نشأَ بسجستان و حصّل عند احمدبن حرب فى خراسان.

[۱۲۵۴] محمدبن ليث، ابوعبدالله النيسابورى.

[۱۲۵۵] محمدبن محمدبن رجابن السندى، ابوبكر النيسابورى من اهل اسفراين.

[۱۲۵۶] محمدبن المسيب‌بن اسحق‌بن ادريس النيسابورى، ابوعبدالله الارغيانى و كان من العُبّاد المجتهدين.

[۱۲۵۷] محمدبن المنذربن سعيدبن عثمان الهروى، ابوعبدالرحمن شكر.

[۱۲۵۸] محمدبن ماهان الجوينى.

[۱۲۵۹] محمدبن منصور النيسابورى من اهل اسفراين.

[۱۲۶۰] محمدبن محمدبن شاد النيسابورى، ابوعبدالله الراوسانى.

[۱۲۶۱] محمدبن محمدبن سعيدبن عبدالحميد الانصارى، ابونصر المقيم بنيسابور.

[۱۲۶۲] محمدبن موسى الواسطى، ابوبكر الصوفى صاحب الاحوال قد سكن بنيسابور مدة ثم سكن بمرو و صارله بها اصحاب من افضل المسلمين و تُوُفِّىَ بها.

[۱۲۶۳] محمدبن مهران النيسابورى.

[۱۲۶۴] محمدبن مُضربن مَعْن المروزی، ابومضر الرباطی صاحب الاخبار و الحکایات.

[۱۲۶۵] محمدبن نصر، الامام ابوعبدالله المروزی [28a] الفقیه العابد العامل. امام اهل الحدیث فی عصره بلامدافعة و تُوُفِّیَ بسمرقند فی المحرم سنة اربع و تسعین و مأتین و قیل: رجال خراسان اربعة عبداللهبن المبارک و یحییبن یحیی و اسحقبن ابرهیم الحنظلی و ابو عبدالله محمدبن نَصْر المروزی.

[۱۲۶۶] محمدبن نعیمبن عبدالله النیسابوری، ابوبکر المدنی و ذلک ان منزله و مسجده فی المدینة الداخلة فنسب الیها من اعیان المحدثین الثقات الأثبات.

[۱۲۶۷] محمدبن النضربن سلمةبن جارودبن یزید، ابوبکر الجارودی شیخ وقته و عین علماءِ عصره حظّاً و کمالاً و ثروةً و خطّتُهُ المشهورة و مسجده فیالمربعة الصغیرة. والجارود جدّابیه صاحب ابی حنیفة.

[۱۲۶۸] محمدبن نصر الفرّاء النیسابوری.

[۱۲۶۹] محمدبن هاشمبن زیاد الترمدی.

[۱۲۷۰] محمدبن هارونبن سعیدبن عبدالحکیم السمرقندی الکاغذی، ابونصر.

[۱۲۷۱] محمدبن یحییبن سهل النیسابوری، ابوبکر المطرز والمسجد فی المربعة منسوبٌ الیه و هی خطة کبیرة لأهل الحدیث.

[۱۲۷۲] محمدبن یحییبن خالدبن مهران النیسابوری، ابوبکر الاعرج.

[۱۲۷۳] محمدبن ابییزیدبن صالح الفرّاء النیسابوری، ابواحمدبن ابیخالد.

[۱۲۷۴] محمدبن یاسینبن النضربن سلیمنبن ربیعة الباهلی، ابوبکر الفقیه النیسابوری.

[۱۲۷۵] محمدبن یاسینبن النضر، ابواحمد النیسابوری الفقیه اخو ابوبکر.

[۱۲۷۶] محمدبن یحییبن خالد، ابویحیی المروزی.

[۱۲۷۷] محمدبن یحییبن عبدالرزاق البخاری.

[۱۲۷۸] محمدبن یحییبن مهران، ابوبکر المستملی النیسابوری.

[۱۲۷۹] محمدبن یوسفبن معقل، ابوعبدالله النیسابوری الاموی.

[۱۲۸۰] محمدبن یوسفبن سعید، ابوحمزة النسوی.

[۱۲۸۱] موسیبن اسحقبن موسی الخطمی، ابوبکر الانصاری القاضی.

[۱۲۸۲] موسیبن هرونبن عبدالله الحافظ، ابوعمران البزّاز.

[۱۲۸۳] موسیبن محمدبن موسی النیسابوری الذهلی، ابوعمرو الأعین.

[۱۲۸۴] موسیبن عبدالمؤمن النیسابوری، ابوالعباس البُشتی محدّث مفید واسع الرحلة.

[۱۲۸۵] موسی‌بن الحسین‌بن عبدالرحمن النیسابوری، ابوعمران البیهقی.

[۱۲۸۶] مضارب‌بن ابرهیم النیسابوری، ابوالفضل الادیب و کان اوحدُ عصره بنیسابور فی الادب و النحو.

[۱۲۸۷] مذکوربن الحارث النیسابوری، ابواللیث البوزجانی. [۲۸b]

[۱۲۸۸] مطّهربن محمدبن یحیی النیسابوری ابوعلی.

[۱۲۸۹] منصوربن علی‌بن عبدالله النیسابوری، ابونصر السختیانی.

[۱۲۹۰] منصوربن اسد النیسابوری.

[۱۲۹۱] مکّی‌بن محمدبن احمدبن ماهان، ابوالعباس البلخی.

[۱۲۹۲] مکّی‌بن عبدالغفّار النیسابوری.

[۱۲۹۳] مسدّدبن قطن‌بن ابرهیم النیسابوری، ابوالحسن القشیری وکان من مزکیّ عصره و المقدّم فی الزهد و الورع. و اکبُر بیتٍ فی العلم بنیسابور بیتُهُ من الطرفین جمیعاً.

[۱۲۹۴] مؤمّل‌بن الحسن[بن] عیسی‌بن ماسرجس النیسابوری، ابوالوفاء الماسرجسی شیخ نیسابور فی عصره ابّوةً و ثروةً وکمالَ عقلٍ و کرماً حتّی یُضربُ به‌المثل فی ذلک.

[۱۲۹۵] محمودبن هزیمة النیسابوری المقری.

[۱۲۹۶] محمودبن عبدالرحمن البلخی.

[۱۲۹۷] مقبل‌بن رجاء الطوسی.

[۱۲۹۸] مجیب‌بن ابرهیم‌بن سلیمن‌بن خالد العبدی النیسابوری المیدانی.

[۱۲۹۹] نصربن بشر النیسابوری.

[۱۳۰۰] نصربن محمدبن الحرِث‌بن نصربن المغلس النیسابوری، ابواللیث.

[۱۳۰۱] نصربن عمارةبن یحیی‌بن العباس‌بن عبدالرحمن‌بن سالم الخزرَجی ثُمَّ الأنصاری النیسابوری، ابواللیث.

[۱۳۰۲] نصربن احمدبن اسدبن نوح، ابواللیّث السامانی الأمیر و هو اخو الأمیر الماضی اسمعیل‌بن احمد و اکبَرُ الأخوة.

[۱۳۰۳] نصربن احمدبن نصر الحافظ، ابومحمد الکندی البغدادی اخو ایمّة الحدیث و یُعْرَفُ بنَصرک البغدادی.

[۱۳۰۴] النضربن سلمةبن عبدالله النیسابوری اللغوی، ابوسلمة التمیمی.

[۱۳۰۵] نُجَیْدبن احمدبن یوسف السُلَمی، ابواسمعیل.

[۱۳۰۶] نعیم‌بن الفضل، ابوالفضل النیسابوری.

[۱۳۰۷] هارون‌بن عبدالصمدبن عبدوس‌بن حسان النیسابوری، ابوموسی الرُّخی.

[۱۳۰۸] هارون‌بن هشام النیسابوری، ابوموسی الاستوایی.

[۱۳۰۹] هارون‌بن محمدبن منخل‌بن قاسم القرسی، ابوموسی النیسابوری.

[۱۳۱۰] همام‌بن احمدبن یزیدبن عبدالله النیسابوری، ابواحمد العابد.

[۱۳۱۱] یحیی‌بن منصور الزاهد الحافظ، ابوسعد الهروی امام بلده فی عصره.

[۱۳۱۲] یحیی‌بن زکریّابن حرب النیسابوری.

[۱۳۱۳] یحیی‌بن زکریابن یحیی النیسابوری، ابوزکریّا الاعرج.

[۱۳۱۴] یحیی‌بن عبدالله‌بن سلیمن النیسابوری.

[۱۳۱۵] یحیی‌بن عمر [۲۹a] النیسابوری.

[۱۳۱۶] یحیی‌بن مختار النیسابوری.

[۱۳۱۷] یحیی‌بن زکریّابن یحیی‌بن یحییٰ التمیمی النیسابوری.

[۱۳۱۸] یحیی‌بن محمدبن حمادبن داود الثعلبی الکوفی، سکن بنیسابور.

[۱۳۱۹] یحیی‌بن محمدبن غالب، ابوزکریّا العابد النسوی.

[۱۳۲۰] یحیی‌بن نوح‌بن عمر، ابوزکریّا العابد النیسابوری.

[۱۳۲۱] یحیی‌بن المثنی النیسابوری، ابوزکریّا الشعار.

[۱۳۲۲] یعقوب‌بن یوسف‌بن یعقوب النیسابوری، ابویوسف السوسی من کبار اهل نیسابور من بیت العداله و الثروة.

[۱۳۲۳] یعقوب‌بن سلیمن النیسابوری، ابویوسف الاسفراینی.

[۱۳۲۴] یعقوب‌بن یوسف‌بن یعقوب النیسابوری، ابویوسف الاخرم الشیبانی الفقیه.

[۱۳۲۵] یعقوب‌بن یوسف‌بن مَعْقِل‌بن سنان الأموی النیسابوری، ابوالفضل الورّاق والد ابی‌العباس الأصمّ والخطةُ منسوبة‌الیه یقال‌سکة یعقوب‌الورّاق‌فی‌محلة الرمجار.

[۱۳۲۶] یعقوب‌بن اسحق‌بن ابرهیم‌بن یزید النیسابوری، ابوعوانة الاسفراینی من علماء الحدیث و من الرحّالة فی اقطار الارض لطلب الحدیث.

[۱۳۲۷] یوسف بن موسی‌بن عبدالله‌بن خالدبن حموک، ابویعقوب المرورودی من اعیان مُحدِّثی خراسان المشهورین بالطلب و الرحلة و تُوُفِّیَ بمروالرّود سنة ست و تسعین و مأتین.

[۱۳۲۸] یوسف‌بن یعقوب‌بن یوسف، ابوعمرو النیسابوری نزیل بغداد.

[۱۳۲۹] یوسف‌بن [ ] الجوزجانی، ابویعقوب العابد النیسابوری.

[۱۳۳۰] یوسف‌بن ابرهیم النیسابوری، ابویعقوب الماکیانی.

[۱۳۳۱] یونس‌بن ابرهیم‌بن النضر، ابومحمد النیسابوری.

ذکر الطبقة السادسة من العلماء النیسابوریین و من سکنها [29b] و حدث فیها من علماء المسلمین رضی‌الله عنهم

[۱۳۳۲] احمدبن اسحق النیسابوری، ابوحامد الاسفراینی.

[۱۳۳۳] احمدبن اسحق‌بن ابرهیم‌بن موسی الحیری.

[۱۳۳۴] احمدبن ابرهیم‌بن احمدبن حاجب النیسابوری، ابوسعید الحاجبی و کان یلقّبُ بحمدان.

[۱۳۳۵] احمدبن ابرهیم‌بن صالح‌بن داود النیسابوری المیدانی من میدان زیاد و تُوُفِّیَ سنة خمس عشر و ثلثمائة.

[۱۳۳۶] احمدبن ابرهیم‌بن شادان‌بن عبدالله النیسابوری، ابوحامد الخفّاف.

[۱۳۳۷] احمدبن اسحق، ابوحامد البزّاز النیسابوری.

[۱۳۳۸] احمدبن اسمعیل‌بن جبریل النیسابوری، ابوحامد المقری الصّرام و کان من کبار القُرّاءِ المجتهدین.

[۱۳۳۹] احمدبن بشربن محمود النیسابوری، ابویحیی الاسفراینی.

[۱۳۴۰] احمدبن جعفربن مشکان النیسابوری، ابوحامد الخفّاف.

[۱۳۴۱] احمدبن جعفربن احمدبن بکربن زیاد ابوحامد الشیبانی النیسابوری.

[۱۳۴۲] احمدبن حمدان‌بن علی‌بن سنان النیسابوری الزاهد العابد، ابوجعفربن حمدان الحیری و کان مُجابُ الدعوة و تُوُفِّیَ رضی‌الله عنه سنة احدی عشر و ثلثمائة بنیسابور قبل ابی‌بکر محمدبن اسحق‌بن خزیمه.

[۱۳۴۳] احمدبن حمدویه‌بن موسی النیسابوری، ابوحامد المؤذن و کان من اعیان الصالحین مجاور مکة خمس سنین.

[۱۳۴۴] احمدبن حامدبن ابی‌حامد، ابوعمرو الشاشی.

[۱۳۴۵] احمدبن الحسین النیسابوری،ابوحامد السّراج.

[۱۳۴۶] احمدبن الحسین‌بن محمدبن عبدالله‌بن بکربن جعد المذکّر، ابوحامد

النیسابوری المعروف بالدقّاق.

[۱۳۴۷] احمدبن جعفربن عمیر المروزی.

[۱۳۴۸] احمدبن السری بن سهل النیسابوری، ابوحامد الجلاب و کان مسکنه کالماباد.

[۱۳۴۹] احمدبن سعید العابد النیسابوری.

[۱۳۵۰] احمدبن شادان‌بن محمد النیسابوری، ابوالعباس الاسفراینی.

[۱۳۵۱] احمدبن عبدالرحمن‌بن محمدبن نصر النیسابوری.

[۱۳۵۲] احمدبن [۳۰a] عبدالرحمن،ابوحامد الفرخکی و هی قریة علی باب البلد.

[۱۳۵۳] احمدبن عبدالرحمن‌بن یحیی‌بن سعید النیسابوری، ابوبکر الجلودی.

[۱۳۵۴] احمدبن عبدالرحمن‌بن اسمعیل النیسابوری، ابوحامد الجلودی.

[۱۳۵۵] احمدبن علی‌بن الحسین‌بن شهریار الحافظ النیسابوری المقدّم العالم بالحدیث، صاحب المصنفّات الکثیرة المفیدة. و روی عنه حفاظ الدنیا فی عصره. و کان ابوه من‌الری سکن بنیسابور و بها نشأ و مات و قیل ماتَ فی سنة خمس عشرة و ثلثمایة بالطابران من طوس و هو ابن اربع و خمسین سنة.

[۱۳۵۶] احمدبن عبیدبن عبدالعزیز، ابوطاهر النسوی.

[۱۳۵۷] احمدبن عبدالله، ابوحامد الذهلی النیسابوری.

[۱۳۵۸] احمدبن محمدبن الحسین الحافظ، ابوحامدبن الشرقی النیسابوری صاحب الصحیح و تلمیذ مسلم‌بن الحجاج واحدُ عَصره فی‌المعرفة و مات فی رمضان سنة خمس و عشرین و ثلثمایة و دفن فی مقبرة شاهنبر و الخطة المشهورة بالشرقیین فی اعلی الرمجار [منسوبة الیه.]

[۱۳۵۹] احمدبن محمدبن همّام، ابوالحسین النیسابوری.

[۱۳۶۰] احمدبن محمدبن سعید النیسابوری، ابوبکربن ابی‌الحجارة. شیخ معروف و یسکن سکة الخندق.

[۱۳۶۱] احمدبن محمدبن اسحق، ابوحامد الوراق النیسابوری

[۱۳۶۲] احمد[بن محمد]، ابوعلی النیسابوری ابن اخت ابی‌الحسن بن عمران.

[۱۳۶۳] احمدبن محمدبن حامدبن منصوربن الفضل البزاز الطوسی، ابوحامد سکن بنیسابور. و قال الحاکم: «واَظُنُّهُ نیسابوریا وُلِّیَ قضاءَ طوس و نُسِبَ الیها.»

[۱۳۶۴] احمدبن محمدبن یحیی النیسابوری، ابوالحسن الرازی.

[۱۳۶۵] احمدبن محمدبن علی الفقیه، ابوحاتم النیسابوری و یعرف بالسجزی.

[۱۳۶۶] احمدبن محمدبن [ ] ابوحامد الغازی.

[۱۳۶۷] احمدبن محمدبن زنجویه الموارینی.

[۱۳۶۸] احمدبن محمدبن آدم الشاشی.

[۱۳۶۹] احمدبن محمدبن عبدالرحمن‌بن بشر [بن] الحکم العبدی.

[۱۳۷۰] احمدبن محمدبن الحسین النیسابوری، ابوالحسین الخداشی.

[۱۳۷۱] احمدبن محمدبن عمربن جعفربن حفص [بن] محمد النیسابوری، ابوعمرو السمسار و کان من‌المتعصبین لأهل السّنة الباذلین للمال و الجاه [۳۰b] و کان ابو[ه] مجاب الدعوة.

[۱۳۷۲] احمدبن محمدبن موسی النیسابوری، ابوحامد القلانسی.

[۱۳۷۳] احمدبن محمدبن یحیی‌بن بلال البزّاز، ابوحامد المعروف بالخشاب النیسابوری مدفون فی باب معمر.

[۱۳۷۴] احمدبن محمدبن اسحق‌بن ابرهیم‌بن عمّار الخزرجی، ابوعمرو المزکّی.

[۱۳۷۵] احمدبن محمدبن الحسین‌بن قریش الماهیانی، ابونصر المروزی الغازی سکن بنیسابور حتی مات بها.

[۱۳۷۶] احمدبن محمدبن حمدان المؤدب، ابوحامد النیسابوری.

[۱۳۷۷] احمدبن محمدبن صالح النیسابوری.

[۱۳۷۸] احمدبن محمدبن عبدالله النیسابوری، ابوعبدالله العمری.

[۱۳۷۹] احمدبن منصور المروزی الأحول.

[۱۳۸۰] احمدبن محمدبن معروف النیسابوری.

[۱۳۸۱] احمدبن نصربن محمدبن اشکاب البخاری، ابونصر الزعفرانی.

[۱۳۸۲] احمدبن یونس‌بن ابرهیم‌بن النضر النیسابوری، ابوالعباس.

[۱۳۸۳] احمدبن یوسف الصابونی الفقیه، ابوالحسن المناظر.

[۱۳۸۴] احمدبن یحیی‌بن سعید النیسابوری، ابوحامد الکردی.

[۱۳۸۵] ابرهیم‌بن محمدبن نصر النیسابوری، ابواسحق الکرابیسی.

[۱۳۸۶] ابرهیم‌بن الحسین‌بن محمد، ابواسحق المقری.

[۱۳۸۷] ابرهیم‌بن محمدبن ابرهیم، ابواسحق النیسابوری الفقیه و کان یُعْرَفُ بالخِدامی من باب عَزْرة سکّة خِدام و هومن اجلّة الفقهاءِ لِأهل الرأی.

[۱۳۸۸] ابرهیم‌بن احمدبن محمد النیسابوری، ابواسحق السختیانی.

[۱۳۸۹] ابرهیم‌بن اسحق‌بن ابرهیم الادیب النیسابوری، ابواسحق المروزی.

[۱۳۹۰] ابرهیم‌بن محمدبن مرشد النیسابوری، ابواسحق المعّدل النیسابوری.

[۱۳۹۱] ابرهیم‌بن ابی مطیع، ابواسحق النیسابوری القطّان.

[۱۳۹۲] ابرهیم‌بن محمدبن قمیصة، ابواسحق النیسابوری.

[۱۳۹۳] ابرهیم‌بن محمد، ابواسحق النیسابوری المعروف بالابیوردی.

[۱۳۹۴] ابرهیم‌بن احمدبن الحسن، ابواسحق النیسابوری المعروف بالبغدادی.

[۱۳۹۵] ابرهیم‌بن محمدبن ابرهیم‌بن شداد النیسابوری، ابواسحق الشدادی الحاکم.

[۱۳۹۶] ابرهیم‌بن علی[بن] بالویه، ابواسحق البلخی.

[۱۳۹۷] ابرهیم‌بن محمد، ابواسحق الرئیس البسطامی سکن بنیسابور بباغ الرازییّن و بها مدرسته و داره التی بناها لأهل [۳۱a] الحدیث.

[۱۳۹۸] ابرهیم‌بن سیمجور، ابواسحق الامیربن الامیرالعادل‌بن‌العادل ولی بنیسابور سبع سنین فصارت ایّامه تاریخاً فی‌العدل و تُوُفِّیَ ببخارا فی سنة خمس و ثلثین و ثلثمائة.

[۱۳۹۹] ابرهیم‌بن عبدالله و لقب عبدالله عبدوس‌بن احمدبن حفص الحرشی، ابواسحق العدل النیسابوری من محلة الحیرة.

[۱۴۰۰] اسمعیل‌بن ابرهیم‌بن عمار الخزرجی الانصاری، ابومحمد النیسابوری.

[۱۴۰۱] اسمعیل‌بن ابرهیم‌بن عبدالرحمن النیسابوری.

[۱۴۰۲] اسمعیل‌بن مطرف‌بن بحربن سنان النیسابوری، ابوعبدالله الرمجاری.

[۱۴۰۳] اسحق‌بن ابرهیم‌بن عبدالملک النیسابوری، ابویعقوب الزوزنی.

[۱۴۰۴] اسحق‌بن ابراهیم‌بن محمدبن یوسف الجرجانی، ابویعقوب الهجری محدث جرجان فی عصره.

[۱۴۰۵] اسحق‌بن عیسی‌بن یونس، ابویعقوب المرحانی.

[۱۴۰۶] اسحق‌بن محمدبن عبدالله النیسابوری، ابویعقوب الجنابدی.

[۱۴۰۷] اسمعیل‌بن محمد، ابویعقوب الورّاق النیسابوری و کان من الصالحین.

[۱۴۰۸] الیاس‌بن محمدبن یوسف‌بن حفص، ابویحیی الطوسی.

[۱۴۰۹] احمدبن علی‌بن الحسین القاضی الترمذی.

[۱۴۱۰] بکربن محمدبن اسحق‌بن خزیمة، ابوالنضر النیسابوری. قال الطاهر[بن]

محمدبن الفضل‌بن اسحق: «تُوُفِّیَ عَمِّی ابوالنضر سنة ثلاث و عشرین و ثلثمائة یروی عنه هذاالبیت:

لِسانُ الفَتیٰ نصفٌ وَ نِصفٌ فُـؤادُهُ
فَلَمْ یَبْقِ اِلاّ صـورةُ اللَّـحمِ وَ الدَّم
کایّن تَریٰ مِنْ ساکِتٍ لَکَ مُعْجِب
زیـادتُهُ اَوْ نَـقْصُه فـی التَکَـلُّمِ

[۱۴۱۱] بکربن عبدالله‌بن محمدالقاضی، ابوعلی‌بن ابی‌بکر الحَبّال الرازی و قد روی وَ حَدَّثَ بالمناکیر.

[۱۴۱۲] بکربن محمدبن عبدالله النجاری.

[۱۴۱۳] بشربن العباس‌بن الاشعث المروزی.

[۱۴۱۴] جعفربن محمدبن احمدبن بحرالتمیمی، ابومحمد النیسابوری.

[۱۴۱۵] جعفربن احمدبن عمرو، ابومحمد النیسابوری جعفرک الغازی.

[۱۴۱۶] الحسن‌بن محمدبن الحسن‌بن ابرهیم القاضی، ابـوعلی الجـنابدی ولی قـضاءَ نیسابور.

[۱۴۱۷] الحسن‌بن محمدبن ابرهیم، ابوطاهر الجنابدی النیسابوری.

[۱۴۱۸] الحسن [۳۱b]بن الحسـین‌بن مـنصور النـیسابوری، ابـومحمد النـصرآبـادی السمسار و کان من العُبّاد.

[۱۴۱۹] الحسن‌بن محمدبن بکر النیسابوری، ابوعلی‌من خان یحیی‌بن معاذ.

[۱۴۲۰] الحسن‌بن محمدبن جابر النـیسابوری، ابـوعلی الشـعیری المـعروف بـحسن الوکیل.

[۱۴۲۱] الحسن‌بن علی‌بن الحسین‌بن جعفر النیسابوری، ابوعلی من محلة نمدآباد.

[۱۴۲۲] الحسن‌بن محمدبن سنان النیسابوری، ابوعلی السواق القنطری.

[۱۴۲۳] الحسن‌بن محمدبن یاسین‌بن النضرالباهلی النیسابوری.

[۱۴۲۴] الحسن‌بن محمدبن قیس‌بن صالح النیسابوری، ابوعلی البزّاز.

[۱۴۲۵] الحسین‌بن محمدبن احمدبن یونس‌بن جندل النیسابوری، ابوعلی القـهستانی نزل ابوه بنیسابور.

[۱۴۲۶] الحسین‌بن محمدبن هارون، ابوعلی النیسابوری.

[۱۴۲۷] الحسین‌بن محمدبن موسی‌بن محمویه النیسابوی، ابوعلی السمسار و کان من

اهل الصدق و المعروف بطلب الحديث والرحلة.

[۱۴۲۸] الحسين‌بن فوران النيسابورى.

[۱۴۲۹] الحسين‌بن محمدبن بشرالنيسابورى، ابوعلى الانماطى.

[۱۴۳۰] الحسين‌بن نصر النيسابورى، ابوعلى البارى و بارقرية من قُرىٰ نيسابور.

[۱۴۳۱] الحسين‌بن هارون، ابوعلى المراغى من الرّحالة فى طلبِ الحديث و تُوُفِّىَ بنيسابور سنة خمس عشرة و ثلثمائة.

[۱۴۳۲] الحسين‌بن اسمعيل‌بن يحيى النيسابورى، ابوعلى الصفّار.

[۱۴۳۳] الحسين‌بن بحربن عبدالله المعلّم النيسابورى، ابوعلى المعروف بالصوفى.

[۱۴۳۴] الحسين‌بن محمدبن محمدبن بسام التميمى، ابوعلى الحاكم البلخى.

[۱۴۳۵] حميدبن محمدبن على الشيبانى، ابوعمرو النيسابورى يعرف بحميد الضبى.

[۱۴۳۶] حامدبن محمودبن معقل النيسابورى، ابومحمدالقطان.

[۱۴۳۷] حامدبن محمودبن محمد النيسابورى، ابوالعباس المشهور بابى العباس‌بن كلثوم الشاهد و مسكنه سكة سكش.

[۱۴۳۸] حامدبن احمدبن محمدبن حبيب، ابواحمد المروزى.

[۱۴۳۹] حامدبن ابى‌حامد الاسروشنى حَدَّث بنيسابور.

[۱۴۴۰] حوثرةبن محمد النيسابورى، ابومحمد البرنودى.

[۱۴۴۱] خلف‌بن حنظلةبن خاقان السرخسى، ابومحمد.

[۱۴۴۲] زكريّابن محمدبن بكار المعدّل النيسابورى، [۳۲a] ابويحيى الميدانى من ميدان زياد.

[۱۴۴۳] زيدبن يحيى‌بن‌الحسين‌العامرى‌النيسابورى، ابوالحسين من محلة دروان كوس.

[۱۴۴۴] سليمن‌بن داودبن عبدالله النيسابورى، ابوايّوب و يُعرَف بابن داود النسوى و كان ابوه نزل بنيسابور.

[۱۴۴۵] سهل‌بن عبدالله، ابوحاتم السجستانى.

[۱۴۴۶] سفيان‌بن محمدبن حاجب‌بن محمود النيسابورى، ابوالفضل الجوهرى و كان من المشهور[ين] بطلب الحديث بخراسان و العراق و من اهل الثروة والأفضال على اهلِ العلم رَحِمَهُ‌الله.

[۱۴۴۷] سلمةبن النضربن سوادةبن عقيل القشيرى، ابوالنضر النيسابورى من باب الديز.

[۱۴۴۸] صالح‌بن نوح‌بن منصور النيسابورى، ابوالفضل الفرهاد جردى.

[۱۴۴۹] صدیق‌بن عبدالله الراوسانی النیسابوری.

[۱۴۵۰] طاهربن یحیی‌بن قبیصة النیسابوری، ابوالطیب الفلقی.

[۱۴۵۱] عبدالله‌بن محمدبن عمر النیسابوری، ابومحمد القنطری.

[۱۴۵۲] عبدالله‌بن محمدبن ابرهیم النیسابوری، ابومحمد الزوزنی.

[۱۴۵۳] عبدالله‌بن محمدبن صبیح‌بن عبدالله‌بن عبدالعزیز و هو ابوبکربن سالم‌بن عبدالله [بن] عمربن الخطاب العدوی، ابومحمد الجوهری و منزله فی سکّة حمدان قال الحاکم رَحِمَهُ‌الله: «و منزل ابی ایضا سکّة حمدان و مسجده و مسجد ابی‌الذی کان علیه المئِذنة قدیما. و قال ابی: تُوُفِّیَ عبدالله اخی من الرضاعة سنة خمس عشر و ثلثمائة.»

[۱۴۵۴] عبدالله‌بن الفضل‌بن محمدبن عقیل‌بن خُوَیْلِد الخزاعی، ابوبکر النیسابوری.

[۱۴۵۵] عبدالله‌بن الحسین‌بن محمد النیسابوری، ابوبکر المؤدب.

[۱۴۵۶] عبدالله‌بن محمدبن داود القُشَیْری النیسابوری، ابومحمد الدّهان.

[۱۴۵۷] عبدالله‌بن محمدبن زیادبن فاضل الفقیه النیسابوری، ابوبکر الشافعی سکن بغداد و کان امام الشافعیین فی عصره.

[۱۴۵۸] عبدالله‌بن محمدبن مسلم النیسابوری، ابوبکر.

[۱۴۵۹] عبدالله‌بن محمدبن هاشم‌بن طِرِمّاح الطوسی، ابومحمد و کان من اَعیانِ المحدّثین فی عصره.

[۱۴۶۰] [عبدالله‌بن] محمدبن علی‌بن طرخان الباهلی، ابوبکر البلخی مُحَدّثُ بلخ فی عصره.

[۱۴۶۱] عبدالله‌بن محمدبن منازل النیسابوری،ابومحمد الصوفی المجرد علی الصحة و الحقیقة لاعلی [32b] مَجریٰ العادة. و تُوُفِّیَ رضی‌الله عنه لیلة الخمیس الخامس من ربیع‌الاوّل سنة احدی و ثلاثین و ثلثمائة و دفن فی مقبرة شاهنبر. و له حالاتٌ عجیبةٌ. قال ابوعبدالله الملقابادی: «عادلت عبدالله‌بن منازل فی‌طریق الحّج و مَعَنا ابوعلی الثقفی و کُنّا نجتمع و نذکر فضل الجُنَیْدبن محمد فیزیدنا شوقاً اِلیٰ لقائه. و عبدالله‌بن منازل ساکت. فلّما دَخَلنا بغداد فقُمْتُ اَناو ابوعلی الثقفی و قلنا لعبدالله: «قم بنانزور اباالقاسم» فقال: «اذهبا انتما» فقلنا: «لاتجئ؟» فقال: «لا» فتعجبنا و ذَهبنا الیه فزادت مشاهدته علی ما کان عندنا من اخباره. فقال لنا: «هل صحبکما غیرکما؟» قلنا: «بلی رجلٌ من اصحابنا

یُعرَفُ بعبدالله‌بن منازل» قال: «کیف‌لم یحضرنا؟» قلنا: «لعلةٍ.» فقال: «اذ انصرفتما الی [...] فاسئلاه ان یصحبکُما» قلنا: «نعم» انصرفنا الیه و قصصنا علیه ما سمعنا. وَ وَصفنا فلم یتکلم بشیءٍ. الیٰ اَن اصبحنا الیوم الثانی و عرضنا علیه زیارة ابی‌القاسم. فامتنع قلنا: «اذا امتنعتَ فاَخبِرنا الذی مَنَعک عن زیارة هذاالشیخ» فقال: «لابدَّ اَنْ اَخبِرَکُمْ؟» قلنا: «لا [بُدَّ»] قال: «ان کانَ اَمرُ ابی‌القاسم علی ما وَصَفتُمُوه فما مثلُ ماتسمعوه منه الاّ مثلُ الطعام الطیب یتناوَلُهُ الرجلُ ثم یخرج فضلةً علی ما ترون و کذالک علم المعرفة. انمّا یلقی الحق اِلیٰ مَنْ شاءَ من خَلْقِهِ له طیبه ثم لایخرج بلسانه و لاینُطقه الحقّ الاّ بِاَرْدَأِهِ فلأن اَکُونَ منحوس الحظّ بالکلیّة مِن ابی‌القاسم احبُّ اِلیَّ من اَنْ اَکُونَ مَغبوناً آخُذُ منه اَرْدَیٰ ما اُلقِی الیه طَیّبهُ عِنْدَه» فاعجبنا کلامه و قمنا من عنده، حتی دخلنا [اِلیٰ] ابی‌القاسم و رَحبَّ بنا و سألنا عنه. فقصصنا علیه القصّةَ. فبکیٰ ابوالقاسم. حتی کادَاَنْ یُغشی عَلَیه وَ سَکَتَ ذلک الیوم و لم ینطقْ اِلیٰ اَنْ قُمْنا مِن عِندِه.

[۱۴۶۲] عبدالله‌بن دلشاد النیسابوری، ابومحمد البُزدِیغری.

[۱۴۶۳] عبدالله‌بن محمدبن احمدبن نصر النیسابوری، ابومحمد العابد.

[۱۴۶۴] عبدالله‌بن محمدبن ابرهیم البحاری، ابومحمد الداغونی.

[۱۴۶۵] عبدالله‌بن حمشادبن جندل‌بن عمران‌بن حماد، ابوعبدالرحمن المطّوعی من سکة نُوَنْد.

[۱۴۶۶] عبدالله‌بن حمیدبن معقل القنطری. [۳۳a]

[۱۴۶۷] عبدالله‌بن سعید النسوی.

[۱۴۶۸] عبدالله‌بن احمد النیسابوری، ابومحمد الوَبَرِی.

[۱۴۶۹] عبدالله‌بن عبدالرحمن‌بن الحسین القاضی‌بن القاضی، ابوالقاسم الحاکم.

[۱۴۷۰] عبدالله‌بن سلمة المؤدّب، ابومحمد النیسابوری.

[۱۴۷۱] عبدالله‌بن سعید[بن] مخلد الطوسی، نزیل نیسابور.

[۱۴۷۲] عبدالله‌بن محمدبن سلمة النیسابوری، ابومحمد البزّاز الحافظ.

[۱۴۷۳] عبدالله‌بن محمدبن یعقوب البخاری، ابومحمد الفقیه الکلابادی المعروف بعبدالله الاستاد.

[۱۴۷۴] عبدالله‌بن احمدبن محمدبن الحسین الماسرجسی، ابومحمد النیسابوری.

[۱۴۷۵] عبدالله‌بن یعقوب‌بن اسحق الکرمانی [حَدَّثَ عن یحیی‌بن بحر] و غیره.

[۱۴۷۶] عبدالله‌بن محمدبن الحسین‌بن الشرقی، ابومحمد النیسابوری اخوابی حامد و کان اَسَنُّ منه و اَشْدَدُ مِنه.

[۱۴۷۷] عبدالله‌بن فارس‌بن محمدبن علی البلخی، ابوظهیر العمری.

[۱۴۷۸] عبدالله‌بن ابی صالح المذکّر، ابوعبدالرحمن الزاهد المتکّلم و کانَ من المجتهدین فی العبادة و لکن انَّه رَأیٰ رَأیَ القَدَر.

[۱۴۷۹] عبیدالله [بن] ابراهیم‌بن بالویه النیسابوری، ابوالقاسم. مزکّی عصره و من اَعیانِ المشایخ و مسجدُهُ المعروف فی سکة معقل.

[۱۴۸۰] عبیدالله‌بن محمد النیسابوری المعروف بعبید الوراق.

[۱۴۸۱] عبیدالله‌بن یعقوب‌بن یوسف الرازی، ابوالقاسم الواعظ و تُوُفِّیَ بنیسابور و دفن فی مقبرة باب معمر.

[۱۴۸۲] عبدالرحمن‌بن محمدبن الحسین‌بن علی‌بن رحب النیسابوری، ابوالقاسم المذکّر الواعظ الأَدیب الأَوحَد فی عصره فی صنعته بلامدافعة و له کرامات مشهورة رضی‌الله عنه.

[۱۴۸۳] عبدالرحمن‌بن محمدبن عبدالرحمن السرخسی المذکّر، ابوبکر. سکن بنیسابور اِلیٰ اَنْ تُوُفِّیَ بها.

[۱۴۸۴] عبدالرحمن‌بن محمدبن سلیمن النیسابوری، ابومحمد من قریة بُغُوخَک.

[۱۴۸۵] عبدالرحمٰن‌بن‌محمدبن‌علویه‌الأَبهری، ابوبکرالقاضی وَلّیٰ‌قضاءَ طوس‌وابیورد.

[۱۴۸۶] عبدالواحدبن سعید النیسابوری، ابواحمد الارغیانی.

[۱۴۸۷] عبدالعزیزبن الحسن، ابوبکر البرذعی العابد.

[۱۴۸۸] عبدالعزیزبن محمدالخشّاب، ابوعمرالنیسابوری و کان من‌الزهاد یسکن سکة سکش.

[۱۴۸۹] عبد [33b] الملک‌بن محمدبن عدی الجرجانی، ابونعیم الفقیه الاسترآبادی.

[۱۴۹۰] عبدالواحدبن محمدبن احمدبن بالویه النیسابوری، ابوالحسن البالوی الحیری.

[۱۴۹۱] عبدالواحدبن محمد النیسابوری.

[۱۴۹۲] عبدالواحدبن محمدبن هانی، ابوحاتم شیخ آل هانی و اشتغل بالفتّوة فصارَ اَوْحَدَ اَهلِ بلدنا فیها.

[۱۴۹۳] عمربن [احمدبن] علی‌بن عبدالرحمن الجوهری، ابوحفص المروزی المعروف بابن علک.

[۱۴۹۴] عقیل‌بن اسحق ابوحاتم النیسابوری المعروف بعقیل القنارزی.

[۱۴۹۵] علی الورّاق و هو ابن محمدبن احمدبن علی‌بن عبدالله‌بن نور النیسابوری، ابومحمد من سكّة عاصم.

[۱۴۹۶] علی‌بن ابی علی النیسابوری، ابوالحسن الزیقی.

[۱۴۹۷] علی‌بن نصربن عمار الخزرجی، ابوالحسن المعروف بابن الحسنک.

[۱۴۹۸] علی‌بن ابراهیم‌بن معاویة النیسابوری، ابوالحسن المعدّل و كان من الصالحین.

[۱۴۹۹] علی‌بن محمدبن محمود النیسابوری، ابوالحسن الضریر.

[۱۵۰۰] علی‌بن محمدبن احمد النیسابوری، ابوالحسن القاضی من رأس حوض ابی‌العنبر.

[۱۵۰۱] علی‌بن الفضل‌بن طاهر البجلی، ابوالحسن الحافظ.

[۱۵۰۲] علی‌بن الحسین‌بن محمدبن حمدویه السنجانی المروزی.

[۱۵۰۳] علی‌بن قاسم‌بن علی النیسابوری، ابوالحسن الخوافی الأدیب الشاعر.

[۱۵۰۴] علی‌بن العباس‌بن سهل النیسابوری، ابوالحسین المذكّر.

[۱۵۰۵] علی‌بن الحسین الأنماطی، ابوالحسین النیسابوری.

[۱۵۰۶] علی‌بن محمدبن الطلحی الكوفی، ابوالحسین نزیل بنیسابور.

[۱۵۰۷] علی‌بن محمدبن اسحق المروزی.

[۱۵۰۸] علی‌بن سهل‌بن مصلح النیسابوری، ابوالحسین.

[۱۵۰۹] عبدوس‌بن الحسین‌بن منصور، ابوالفضل النصرآبادی.

[۱۵۱۰] عمروبن عبدالله‌بن درهم النیسابوری المطّوعی الزاهد، ابوعمرو المعروف بالبصری.

[۱۵۱۱] عمروبن احمدبن محمدبن حمدان النسوی، ابوالقاسم نزیل نیسابور.

[۱۵۱۲] العباس‌بن الفضل‌بن الحسن النیسابوری، ابوالفضل المحمدآبادی.

[۱۵۱۳] العباس‌بن منصوربن العباس‌بن شدادبن داود النیسابوری، ابوالفضل الفَرَندآبادی و هی قریة بباب البلد.

[۱۵۱۴] العباس‌بن محمد[بن] قوهیار النیسابوری، ابوالفضل.

[۱۵۱۵] العباس‌بن مرزبان المؤدّب، ابوالفضل الاصبهانی نزیل نیسابور.

[۱۵۱۶] العباس‌بن ابراهیم‌بن العباس النیسابوری، ابوالفضل هذا شیخ من اسفراین من قریة كوران.

[۱۵۱۷] عمران‌بن موسی‌بن [۳۴a] حصین السجزی نزیل بنیسابور.

[۱۵۱۸] عباس‌بن حمویه‌بن احمدبن نصربن زیادالقاضی، ابوالفضل المستملی.

[۱۵۱۹] فضل‌بن محمدبن عقیل‌بن خُوَیْلِد النیسابوری، ابوالعباس و یُلَقَّبُ بفضلان الخزاعی و خطّتهم برأس سکّة حرب مشهورة.

[۱۵۲۰] الفضل‌بن محمدبن احمدبن مطرف النیسابوری، ابوالعباس الکرابیسی.

[۱۵۲۱] الفضل‌بن خاتم‌بن هاشم‌بن سنان النیسابوری، ابوالعباس.

[۱۵۲۲] الفضل‌بن محمدبن اسحق‌بن خزیمة، ابوالعباس السُلَمی و هو اکبرُ ولد الامام ابی‌بکر.

[۱۵۲۳] القاسم‌بن عمربن سلیمن، ابومحمد النیسابوری اخوابی العباس الکوکبی.

[۱۵۲۴] القسم‌بن محمدبن الحسین‌بن زیادبن اسلم النیسابوری، ابومحمد الاسلمی من باب معمر من سکة ابی‌ذر.

[۱۵۲۵] لیث‌بن محمدبن لیث‌بن عبدالرحمن المروزی، ابونصر الکاتب.

[۱۵۲۶] محمدبن علی‌بن ابی‌طالب‌بن زیاد، ابوجعفر القزوینی.

[۱۵۲۷] [محمدبن] احمدبن [محمدبن] الحسین النیسابوری، ابواحمدبن ابی العباس الماسرجسی.

[۱۵۲۸] محمدبن عبدالوهاب الثقفی، ابوعلی الامام المُقتدیٰ به فی التَفقُّهِ والکلام والوعظ والورع والعقل والدین. قال الحاکم: سألت ابا محمد عبدالله‌بن محمد الثقفی عن نسبة جده فقالَ: سمعت جدی ابا علی ینتسب فقال: انا محمدبن عبدالوهاب‌بن عبدالرحمن‌بن عبدالوهاب‌بن عبدالاحدبن اُبَّی‌بن کعب و هو محمدبن الحجاج‌بن یوسف‌بن الحکم و ینتسب الی مضر و قال کان ابی عبدالوهاب امیر قهستان فی عهد عبدالله [بن] طاهر فولدت بقهستان سنة اربع و اربعین و مأتین و قال ابومحمد: تُوُفِّیَ جدّی ابوعلی رحمه‌الله لیلة الجمعة و دفن یوم الجمعة الثالث و العشرین من جمادی الاولی سنة ثمان و عشرین و ثلثمائه و دفن فی مقبرة فُز، و هو ابن تسع و ثمانین سنة رضی‌الله عنه و اَرضاه و حالاته مشهورة.

[۱۵۲۹] محمدبن جعفربن رزمه النیسابوری، ابوعبدالله المازنی.

[۱۵۳۰] محمدبن محمدبن سعید النیسابوری، ابوالعباس البحیری.

[۱۵۳۱] محمدبن زکریا النیسابوری، ابوبکر الکاغذی من مُصنّفی الحدیث.

[۱۵۳۲] محمدبن [الحسین‌بن] الحسن‌بن الخلیل، ابوبکر القطان اَسْنَدُ اهلِ نیسابور فی مشایخ النیسابوریّن فی عصره.

[۱۵۳۳] محمدبن حمدون‌بن خالدبن یزیدبن زیاد النیسابوری، ابوبکربن ابی‌حاتم النیلی من اعیان المحدّثین و تُوُفِّیَ [۳۴b] رَحِمَهُ‌الله [فی] ربیع‌الاخر سنة عشرین و ثلثمائة و دُفِنَ فی مقبرة الحیرة.

[۱۵۳۴] محمدبن عمروبن هشام‌بن الزبیر النیسابوری، ابواحمد البزّاز مسجده و داره فی میدان زیاد.

[۱۵۳۵] محمدبن سعیدبن اسمعیل النیسابوری الفقیه، ابوبکربن ابی‌عثمان الزاهد.

[۱۵۳۶] محمدبن عبدالله‌بن العنبربن عطاءبن العنبری، ابوعبدالله النیسابوری و کان من اعیان وجوه نیسابور.

[۱۵۳۷] محمدبن عبدالرحمن الاصبهانی، ابوجعفر الارزنانی من الحفاظ الاثبات.

[۱۵۳۸] محمدبن محمدبن یوسف قاضی القضاة بخراسان، ابوذر البخاری.

[۱۵۳۹] محمدبن خالدبن احمد الذهلی الامیر.

[۱۵۴۰] محمدبن علی‌بن زیاد النیسابوری، ابوالفضل السِمِّذی.

[۱۵۴۱] محمدبن حمویه‌بن عباد النیسابوری، ابوبکر الطهمانی.

[۱۵۴۲] محمدبن الرومی، ابوعبدالله الرمجاری.

[۱۵۴۳] محمدبن ابرهیم‌بن عبدویه‌بن سدوس‌بن علی‌بن عبدالله الهذلی، ابوعبدالله العدوی النیسابوری المعروف بکثرة السماع و الرحلة و التصنیف.

[۱۵۴۴] محمدبن حمدویه‌بن سهل‌الغازی، ابونصر المطّوعی المروزی.

[۱۵۴۵] محمدبن الحسن‌بن اسحق النیسابور[ی]، ابوجعفر الصوفی و یقال له الاصبهانی لأنّ اباه من اصبهان.

[۱۵۴۶] محمدبن احمدبن ابرهیم الورّاق، ابوبکر الخیاط الهروی.

[۱۵۴۷] محمدبن شریک‌بن محمد، ابوبکر الاسفراینی.

[۱۵۴۸] محمدبن سعدبن حمدویه النسوی، ابوعبدالله.

[۱۵۴۹] محمدبن عمران‌بن موسی النسوی، ابوجعفر الشر مغولی، قریة بنسا.

[۱۵۵۰] محمدبن عبدوس‌بن العلا النیسابوری، ابوبکر الأهباری.

[۱۵۵۱] محمدبن احمدبن قریش‌بن یحیی النیسابوری، ابوبکر الکاتب و یُعرَف بالأبرص و مسکنه محلة باب الدیز و هومن اهل الصدق.

[۱۵۵۲] محمدبن شعیب‌بن ابرهیم‌بن شعیب النیسابوری الفقیه ابوالحسن العجلی البیهقی.

[۱۵۵۳] محمدبن هرون‌بن منصور النیسابوری، ابوسعید المسکی و کان من الاعیان فی‌الحدیث و العقل والثروة و السخا.

[۱۵۵۴] محمدبن علی‌بن الحسین البلخی ابوعبدالله الجَباخانی.

[۱۵۵۵] محمدبن احمدبن ابراهیم، ابوبکر النیسابوری الصوفی.

[۱۵۵۶] محمدبن جعفربن سلیمان النیسابوری، ابوبکر الصیرفی.

[۱۵۵۷] محمدبن همام‌بن معویة النیسابوری، ابوعبدالله‌المهلبی.

[۱۵۵۸] محمدبن الحسین‌بن اسحق المقری النیسابوری، [۳۵a] ابوعبدالله.

[۱۵۵۹] محمدبن محمدبن صدیق النیسابوری، ابوحامد.

[۱۵۶۰] محمدبن یحیی، ابوبکر النیسابوری.

[۱۵۶۱] محمدبن الحسن‌بن عمروبن عروة النیسابوری، ابوعمرو الرمجاری.

[۱۵۶۲] محمدبن ابرهیم‌بن عبدالله النیسابوری، ابوبکر الخارزنجی.

[۱۵۶۳] محمدبن الفضل‌بن عبدالله النیسابوری، ابوالفضل.

[۱۵۶۴] محمدبن اسمعیل‌بن عیسی الجرجانی، ابوعبدالله المستملی.

[۱۵۶۵] محمدبن یعقوب‌بن اسحق الجوهری، ابوبکر النیسابوری.

[۱۵۶۶] محمدبن عمروبن سلمة‌بن هشام النیسابوری، ابوبکر البزاز.

[۱۵۶۷] محمدبن ابرهیم‌بن شادان‌بن عقیل النیسابوری المذکر، ابوبکر الاکارعی الشعرانی.

[۱۵۶۸] محمدبن احمدبن الحسن‌بن زیاد التمیمی، ابوالفضل النیسابوری الزورابَدی و خطتهم باب معاذ سکة الرشنه.

[۱۵۶۹] محمدبن احمدبن فوران النیسابوری، ابوبکرالدهان.

[۱۵۷۰] محمدبن ابراهیم‌بن فوران النیسابوری، ابوعبدالله.

[۱۵۷۱] محمدبن اسحق‌بن محمد، ابوتراب الموصلی.

[۱۵۷۲] محمدبن اسحق‌بن عبدالله النیسابوری، ابواحمد الشاد یاخی.

[۱۵۷۳] محمدبن احمدبن زهیربن طهمان القیسی، ابوالحسن الطوسی محدث کثیر الحدیث والتصنیف.

[۱۵۷۴] محمدبن الحسن‌بن حمیدبن معقل النیسابوری، ابوبکر الصرام.

[۱۵۷۵] محمدبن علی‌بن حمویه النیسابوری، ابوالعباس العطار.

[۱۵۷۶] محمدبن حسنویه‌بن علی النیسابوری الشیخ الصالح، ابوبکر.

[۱۵۷۷] محمدبن منصوربن عبدالله الزاهد النیسابوری، ابوعبدالله و کان مجاب الدعوة رحمه‌الله.

[۱۵۷۸] محمدبن حمدان‌بن سهل‌بن موسی النیسابوری، ابوبکر الصایغ.

[۱۵۷۹] محمدبن عبدوس النیسابوری، ابوعبدالله السِیْسَمَرابادی.

[۱۵۸۰] محمدبن علی‌بن الحسن النیسابوری، ابوجعفر السختری.

[۱۵۸۱] محمدبن احمدبن عبدالوهاب النیسابوری، ابوعبدالله التاجر.

[۱۵۸۲] محمدبن هارون‌بن مطرف‌بن اسحق النیسابوری، ابوجعفر و یعرف بابی جعفر المطرفی.

[۱۵۸۳] محمدبن حسنویه‌بن اسمعیل النیسابوری، ابوبکر الفامی.

[۱۵۸۴] محمدبن احمدبن الفضل النیسابوری، ابواحمد الشخنانی.

[۱۵۸۵] محمدبن احمدبن اسمعیل الخثعمی و کان قاضی الری.

[۱۵۸۶] محمدبن احمدبن عمرویه النیسابوری، ابوعبدالله البیلی الشاهد.

[۱۵۸۷] محمدبن سلوان الکرابیسی، ابوبکر النیسابوری.

[۱۵۸۸] محمدبن سهل‌بن عبدالله النیسابوری، ابوعبدالله المؤدب. [۳۵b]

[۱۵۸۹] محمدبن احمدبن الحسن النیسابوری، ابوبکر الکاتب.

[۱۵۹۰] محمدبن احمدبن اسدبن مشکان النیسابوری، ابوعبدالله المروزی.

[۱۵۹۱] محمدبن موسی‌بن معاویة النیسابوری.

[۱۵۹۲] محمدبن ابراهیم‌بن اسمعیل الطوسی نزیل بنیسابور.

[۱۵۹۳] محمدبن موسی‌بن محمدبن زهیر النیسابوری، ابوحاتم السختیانی.

[۱۵۹۴] محمدبن عقیل‌بن فضالة النیسابوری، ابوبکر.

[۱۵۹۵] محمدبن علی‌بن الحسن، ابوعبدالله البخاری.

[۱۵۹۶] محمدبن الحسین‌بن الهیثم، ابوبکر الخزاعی البصری.

[۱۵۹۷] محمدبن عبدالله‌بن مَعقل‌بن بشربن حسان‌بن حسان الهروی المزنی.

[۱۵۹۸] محمدبن جعفر، ابوعبدالله القصاب النیسابوری.

[۱۵۹۹] محمدبن جعفربن محمدبن نصرویه النیسابوری.

[۱۶۰۰] محمدبن الحسین‌بن محمویه، ابوبکر العابد النیسابوری.

[۱۶۰۱] محمدبن عبدالله، ابوالفضل السختیانی النیسابوری.

[۱۶۰۲] محمدبن الحسین، ابوعبدالله الباغکی النیسابوری من محلة باغک.

[۱۶۰۳] محمدبن الحسن‌بن ابیب بن‌سعد [بن] یحیی‌بن منصور، ابوالفضل الشهید الحافظ الهروی.

[۱۶۰۴] محمدبن احمدبن حمویه، ابوعبدالله المروزی.

[۱۶۰۵] محمدبن احمدبن هارون‌بن حنان النیسابوری، ابوعبدالله القرشی.

[۱۶۰۶] محمدبن ابی‌سهل الرباطی المروزی.

[۱۶۰۷] محمدبن الحسین‌بن معاذ النیسابوری، ابوالحسین المازلی.

[۱۶۰۸] محمدبن یعقوب‌بن داود الفارسی، ابوعبدالله النَوْبَنْدَجانی.

[۱۶۰۹] محمدبن احمدبن هلال، ابونصر السمرقندی.

[۱۶۱۰] محمدبن یعقوب، ابوجعفر الواعظ الطبری.

[۱۶۱۱] محمدبن عبدالرحیم الشاشی.

[۱۶۱۲] محمدبن حمویه النیسابوری، ابوعبدالله الخرکنی.

[۱۶۱۳] محمدبن محمدبن ابراهیم النیسابوری، ابوبکر النسوی.

[۱۶۱۴] محمدبن المطعون، ابوبکربن محتاج، الامیر صاحب جیوش خراسان.

[۱۶۱۵] محمدبن عبدالرحمن‌بن محمد الفقیه، ابوالعباس الدغولی امام عصره بخراسان. اقام بنیسابور مستفیداً علی محمدبن یحیی الذهلی و عبدالرحمن [بن] بشر و اَقرانهما سنین. و بعد محمدبن اسحق و ابوالعباس السرّاج ما کان اَحَدٌ مثله.

[۱۶۱۶] محمدبن احمدبن یوسف السلمی، ابوبکر النیسابوری.

[۱۶۱۷] محمدبن الفضل‌بن محمدبن المسیّب الشعرانی النیسابوری، ابوبکر البیهقی.

[۱۶۱۸] محمدبن نصربن عمار الانصاری، ابوبکر النیسابوری.

[۱۶۱۹] محمدبن اسحق‌بن ابراهیم‌بن عمار الخزرجی الانصاری، ابوالحسن [۳۶a] النیسابوری. روی عَنْ فُضَیْل‌بن عیاض:

وَ کُنّا نَسْتَطِبُ اِذا مَرِضنا
فصارَ هَلاکنا بیَدِ الطبیبِ
فکَیْفَ نجیز غُصَّتَنا بشَیءٍ
وَ نَحْنُ نُغصُّ بالماءِ الشریبِ

[۱۶۲۰] محمدبن احمدبن یحیی‌بن سعید النیسابوری، ابوبکر الجلودی.

[۱۶۲۱] محمدبن احمدبن علی‌الرئیس، ابوالحسن‌بن ابی عبدالرحمن النیسابوری المعروف کان ابوه [یعرف] بابی عبدالرحمن البُغانِخَذی و کان ابوالحسن رئیس نیسابور، فضایله کثیرة رحمه‌الله.

[۱۶۲۲] محمدبن عبیدالله‌بن محمدبن رجابن معبدبن علوان الوزیر ابوالفضل البلعمی رضی‌الله عنه واحِدُ عصره فی‌الرأی و العقل واجلال العلم و اهله.

[۱۶۲۳] محمدبن محمدبن الفضل، ابوالحسن الشعرانی الطوسی سکن بنیسابور.

[۱۶۲۴] محمدبن محمد، ابوعلی القباب الهروی.

[۱۶۲۵] محمدبن علی، ابوبکر النیسابوری ابن اخت مُسلِم‌بن الحجّاج.

[۱۶۲۶] محمدبن احمدبن محمدبن نصربن زیاد النیسابوری، ابواحمد الملقب[ ] و کان [من]وجوه البلد.

[۱۶۲۷] محمدبن یونس‌بن ابرهیم‌بن النضربن عبدالله النیسابوری، ابوعبدالله المقری الشعرانی.

[۱۶۲۸] محمدبن عثمان، ابوالطیّب القطّان النیسابوری و اکثر المقام ببغداد.

[۱۶۲۹] محمدبن محمدبن عثمان، ابوالسهل القطّان ابن ابی الطیّب.

[۱۶۳۰] محمدبن عمربن جمیل، ابوالاحرز الطوسی الاَصَمّ.

[۱۶۳۱] محمدبن احمدبن دلویه النیسابوری، ابوالحسن الصیدلانی.

[۱۶۳۲] محمدبن الحسین‌بن علا، ابوالعباس الزبیری النیسابوری من المدینة الداخلة.

[۱۶۳۳] محمدبن احمدبن علی النیسابوری الأدیب، ابوبکر العجلی.

[۱۶۳۴] محمدبن علی‌بن محمدبن ادریس النیسابوری، ابوعمرو المزکّی.

[۱۶۳۵] محمدبن قریش، ابواحمد المروردی شیخ بلده.

[۱۶۳۶] محمدبن الحسین‌بن یزیدبن عبدالرحمن، ابواحمد الورای المعروف بالحافظ و کانَ اهل طوس یسمونه النیسابوری و اهل نیسابور الطوسی و کان من نیسابور من محلة الحیرة.

[۱۶۳۷] محمدبن احمدبن محمدبن معقل ابوعلی المیدانی من میدان زیاد.

[۱۶۳۸] محمدبن عمربن حفص‌بن محمد العابد، ابوبکر و کان من المجتهدین لایشتغل الا بالصلوة و القرائة و لمّا تُوُفِّیَ رَغِبَتْ الخلائقُ فی الصلوٰة علیه اکثرُ من الأعیاد.

[۱۶۳۹] محمدبن الطّیب، ابوالنضر الکشّی الزاهد.

[۱۶۴۰] محمدبن علی‌بن الحسن‌بن مهران‌بن عفان النیسابوری الحافظ، ابوبکر النجّار.

[۱۶۴۱] موسی‌بن العباس [۳۶b]بن محمد النیسابوری، ابوعمران الجوینی من آزادوار و هو صنّف علی کتاب مسلم[بن] الحجّاج.

[۱۶۴۲] مکی‌بن عبدان‌بن محمدبن بکربن مسلم‌بن راشد النیسابوری، ابوحاتم التمیمی.

[۱۶۴۳] مسعودبن علی‌بن الحسن البردعی، ابوالقاسم الجّوال فی طلب الحدیث بمصر و الحجاز.

[۱۶۴۴] معتزبن احمدبن یحیی الزمی من زم جیحون، ابواحمد الحاجی.

[۱۶۴۵] محمودبن احمدبن عطا القهستانی نزیل بنیسابور.

[۱۶۴۶] یحیی‌بن محمودبن عبدالله‌بن اسد النیسابوری، ابوزکریا البرنودی.

[۱۶۴۷] یحیی‌بن محمدبن یحیی‌بن عبدالرحمن‌النیسابوری، ابوزکریا التمِیمی المعادی.

[۱۶۴۸] یعقوب‌بن محمدبن ماهان النیسابوری، ابویوسف الصیدلانی.

[۱۶۴۹] یعقوب‌بن اسحق‌بن الجعد النیسابوری، ابویوسف الجعدی شیخ من المشهورین.

[۱۶۵۰] یعقوب‌بن یوسف‌بن عاصم، ابوالفضل العاصمی البخاری شیخ اهل بلده فی عصره.

[۱۶۵۱] یعقوب‌بن محمود المقری، ابویوسف النیسابوری من کبار القّراءِ.

[۱۶۵۲] یعقوب‌بن یوسف‌بن الحسن، ابوالعباس الشرمقانی.

[۱۶۵۳] یوسف‌بن یعقوب‌بن یوسف ابویعقوب المکاتَبِ بربعِ بشفروش.

[۱۶۵۴] یوسف‌بن جمیع النیسابوری.

[مشایخِ حدیثِ مؤلّف از اهلِ نیشابور]

[۱۶۵۵] قال الحاکم رضی‌الله عنه هذه اسامی المشایخ الذین مارُزِقْتُ السماعَ مِنْهُم من هذه الطبقه فنشرع الان فی اسامی الذین اَدْرَکْتُهُم و رُزِقْتُ السماعَ منهم بنیسابور من هذه الطبقة ایضاً علی الترتیب المذکور.

[۱۶۵۶] احمدبن اسحق‌بن ایوب‌بن یزیدبن عبدالرحمن‌بن نوح النیسابوری الفقیه، ابوبکر، الامام المفتی المتکلم الغازی الرئیس الزکی واحد عصره، رضی‌الله عنه و تُوُفِّیَ [فی] شعبان سنة اثنی و اربعین و ثلثمائة و هو ابن اربع و ثمانین و اَشْهُر و مناقبه کثیرة من الفقه و الاصول و الحدیث [و] الفروسیة. مقدّم فی عصره فی جمعیها بلا مدافعة.

[۱۶۵۷] احمدبن اسحق‌بن ابراهیم المعدّل الصیدلانی، ابوبکر النیسابوری.

[۱۶۵۸] احمدبن ابراهیم‌بن اسمعیل الامام الاسماعیلی النیسابوری واحد عصره و شیخ الفقهاءِ و المُحَدِّثین و مات [۳۷a] بجرجان.

[۱۶۵۹] احمدبن اسحق‌بن سلیمان‌بن عبدویه، ابونصر العبدوی النیسابوری رئیس نیسابور.

[۱۶۶۰] احمدبن ابراهیم‌بن مالک‌بن سعید الرازی، ابوسعید الصوفی نزیل خانقاه الشیخ ابی‌بکربن اسحق.

[۱۶۶۱] احمدبن ابراهیم‌بن محمدبن عبدالله‌بن الحسین الفارسی، ابوحامد المقری نزیل بنیسابور.

[۱۶۶۲] احمدبن اسمعیل‌بن یحیی‌بن حازم الازدی ابوالفضل الاسماعیلی من وجوه نیسابور و اولاد العرب.

[۱۶۶۳] احمدبن ابراهیم‌بن احمدبن عبدالله الرقی النیسابوری. وَرَدَ جده من الرقة. جاء ایّام الطاهریّة.

[۱۶۶۴] احمدبن ابراهیم‌بن عبدویه‌بن سدوس الهذلی، ابوالحسن العبدوی النیسابوری الزاهد اخوابی عبدالله العبدوی.

[۱۶۶۵] احمدبن ابراهیم‌بن عبدالله الفقیه، ابوسعید الاصبهانی و کان مولده بنیسابور.

[۱۶۶۶] احمدبن ابراهیم‌بن محمدبن یحیی، ابوحامد المزکی النیسابوری.

[۱۶۶۷] احمدبن اسحق‌بن ابراهیم‌بن یزید العدل، ابوالحسن النیسابوری والد ابی‌عمرو الصغیر.

[۱۶۶۸] احمدبن بالویه، ابوحامد العفصی النیسابوری.

[۱۶۶۹] احمدبن بندار، ابوزرعة الاسترابادی اقام بنیسابور مدة.

[۱۶۷۰] احمدبن بسام، ابوالحسین البغدادی.

[۱۶۷۱] احمدبن جعفربن سلیمن، ابوحامد البزاز النیسابوری من دارابجرد.

[۱۶۷۲] احمدبن الحسن‌بن مندة، ابوعمرو الاصبهانی نزیل نیسابور.

[۱۶۷۳] احمدبن حسنویه [بن] علی اللبّاد، ابوالحسین النیسابوری التاجر.

[۱۶۷۴] احمدبن الحسن‌بن الحسین‌بن منصور، ابوالحسین النصرآبادی النیسابوری.

[۱۶۷۵] احمدبن الحسین‌بن بنداربن ابان الاصبهانی القاضی، ابوبکر الطوسی و تُوُفِّیَ بنیسابور.

[۱۶۷۶] احمدبن الحسین‌بن محمدبن علی البلخی، ابواحمد الفقیه الشافعی.

[۱۶۷۷] احمدبن الحسین‌بن احمدبن عبیدبن الحسین الضبی، ابونصر المروزی.

[۱۶۷۸] احمدبن الحسین‌بن مهران الزاهد، ابوبکر المقری النیسابوری امام عصره فی القرات و اَعْبدُ مَنْ رأینا من الفقراءِ و کان مُجابَ الدعوة.

[۱۶۷۹] احمدبن الحسن‌بن احمدبن حفص‌بن مسلم‌بن یزیدبن علی الحرشی النیسابوری، ابوبکر القاضی.

[۱۶۸۰] احمدبن الحسین‌بن احمد، ابونصر الفقیه النیسابوری و هو ابن ابی علی الفامی.

[۱۶۸۱] احمدبن الحسین‌بن محمد[بن] حمویه النیسابوری و الحسین یلقب [۳۷b] بحسکویه، ابونصر الوراق.

[۱۶۸۲] احمدبن الحسین‌بن علی قاضی القضاة بخراسان، ابوحامد المروزی و کان ابوه همدانیا.

[۱۶۸۳] احمدبن الحسین الحافظ، ابوالفضل الأدیب الشاعر.

[۱۶۸۴] احمدبن الحسین، ابوبکر السروی المقری.

[۱۶۸۵] احمدبن الحسین التاجر، ابوالعباس الرازی من اعیان کَتَبَةِ الحدیث.

[۱۶۸۶] احمدبن الخضربن احمدبن محمدبن عبدالله[بن] نهبک الشافعی، ابوالحسن الفقیه النیسابوری.

[۱۶۸۷] احمدبن داودبن عیسی الهاشمی، ابوالعباس الطبری.

[۱۶۸۸] احمدبن رافع‌بن الحسین، ابویوسف المروزی.

[۱۶۸۹] احمدبن زیدبن محمد الطوسی، ابونصر التاجر.

[۱۶۹۰] احمدبن سلیمن‌بن اسمعیل، ابوالحسین.

[۱۶۹۱] احمدبن محمدبن سعید، ابوسعید الحیری النیسابوری و کان من الصالحین.

[۱۶۹۲] احمدبن سعیدبن اسماعیل، ابوالحسین‌بن ابی‌عثمان الزاهد النیسابوری.

[۱۶۹۳] احمدبن سعیدبن نصربن بکار الزاهد، ابوبکر الواعظ البخاری.

[۱۶۹۴] احمدبن سهل‌بن ابرهیم‌بن سهل الانصاری، ابوحامد النیسابوری.

[۱۶۹۵] احمدبن صالح‌بن علی المروزی.

[۱۶۹۶] احمدبن طاهربن عبدالله‌بن یزید، ابوعلی‌بن طاهر النیسابوری.

[۱۶۹۷] احمدبن عبدالله‌بن محمدبن عبدالله‌بن محمدبن بشربن معقل‌بن حسان‌بن عبدالله‌بن معقل المزنی صاحب رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم رضی‌الله عنه. و

کان امام اهل العلم و الجود فی عصره بلامدافعة و کان من اولیاء السلطان. و قال الحاکم انه هروی ولکن مات رضی‌الله عنه ببخارا و یعرف بابی محمد المزنی.

[۱۶۹۸] احمدبن عبدالله‌بن زکریّابن عبدالکریم‌بن عبدالله‌بن عبدالعزیز، ابوالحسین‌بن زکریّا الفقیه الشافعی الجرجانی.

[۱۶۹۹] احمدبن عبدالله‌بن سعید، ابوالعباس الذهلی.

[۱۷۰۰] احمدبن عبدالله‌بن سرمد، ابوالحسین الکرابیسی النیسابوری.

[۱۷۰۱] احمدبن عبدالله‌بن محمدبن اسمعیل الفقیه الشاهد، ابوالحسین الطرائفی النیسابوری.

[۱۷۰۲] احمدبن عبدالله‌بن احمدبن محمدبن الحسین، ابونصربن ابی محمدبن ابی‌العباس الماسرجسی النیسابوری.

[۱۷۰۳] احمدبن علی‌بن محمدبن ابرهیم‌بن احمدویه الاصبهانی، نزیل بنیسابور.

[۱۷۰۴] احمدبن علی‌بن عبدالرحیم التاجر، ابوحامد الصفّار النیسابوری.

[۱۷۰۵] احمدبن علی‌بن محمد الفامی خَتَنُ الحاکم ابی‌علی الجنابدی، ابوبکر النیسابوری.

[۱۷۰۶] احمدبن علی‌بن الحسن‌بن شادان المقری، ابوحامد التاجر [۳۸a] العابد النیسابوری.

[۱۷۰۷] احمدبن علی‌بن محمد الورّاق، ابوعمرو النیسابوری.

[۱۷۰۸] احمدبن علی‌بن عمروبن سلیمن الزاهد البخاری، ابوالفضل السلیمانی.

[۱۷۰۹] احمدبن عبدوش‌بن سلمویه الصَرّام، ابوحامد النیسابوری.

[۱۷۱۰] احمدبن العباس‌بن عبیدالله المقری، ابوبکر الامام البغدادی.

[۱۷۱۱] احمدبن عبدالعزیزبن محمدبن اسحق‌بن ابرهیم الورّاق، ابوحامد النیسابوری عَمُّ والدِ ابی عمرو الصغیر.

[۱۷۱۲] احمدبن عبدالله‌بن حمشادبن محمد الغازی، ابونصر التاجر النیسابوری و عاشر اکابر الشیوخ من المتصوّفه.

[۱۷۱۳] احمدبن عمربن سیبویه المروزی.

[۱۷۱۴] احمدبن‌عبدالله‌بن‌محمد، ابوصابر الفقیه من اصحاب ابی‌العباس احمدبن هرون.

[۱۷۱۵] احمدبن الفضل‌بن محمد، ابوبکر البزاز النیسابوری.

[۱۷۱۶] احمدبن القسم، ابونصر الکاتب.

[۱۷۱۷] احمدبن القسم، ابونصر النيسابوری الکاتب و کان من اعقاب الحسین القبّانی.

[۱۷۱۸] احمدبن کوفی‌بن ایّوب‌بن ابرهیم الاصبهانی التاجر، ابوبکر.

[۱۷۱۹] احمدبن اللیث‌بن الحسین‌بن علی الزاهد الخیّاط، ابواحمد النیسابوری مجاور الجامع.

[۱۷۲۰] احمدبن محمدبن عبدوس العبدی، ابوالحسن الطرائفی النیسابوری و کان من اصحاب الصدق و المحدّثین.

[۱۷۲۱] احمدبن محمدبن سلیمن الحافظ الحنفی، ابوالطیّب الصُعلوکی النیسابوری عَمُّ استاد ابی‌سهل رضی‌الله عنه و مدفون فی مقبرة باغک.

[۱۷۲۲] احمدبن محمدبن عبدالله القاضی، ابوالحسین النیسابوری قاضی الحرمین و امام الکوفیین فی عصره بلامدافعة.

[۱۷۲۳] احمدبن محمدبن یحیی المعدّل، ابوالحسن‌بن یحیویه النیسابوری و اقام ببغداد مدة ثمّ رجع.

[۱۷۲۴] احمدبن ابرهیم الفقیه الأدیب، ابوجعفر الجرجانی نزیل بنیسابور.

[۱۷۲۵] احمدبن محمد [، ابو]القاسم المذکّر السرخسی، اَقامَ بنیسابور.

[۱۷۲۶] احمدبن محمدبن سهل الفقیه البارع، ابوالحسین الطبسی الشافعی.

[۱۷۲۷] احمدبن نصربن اشکاب البخاری.

[۱۷۲۸] احمدبن محمدبن شعیب‌بن هارون الفقیه الجلابادی النیسابوری من محلة جلاباد و کان من الصالحین العبّاد.

[۱۷۲۹] احمدبن محمدبن محمدبن ابرهیم‌بن عبده النیسابوری التمیمی، ابوالحسین السلیطی.

[۱۷۳۰] احمدبن محمدبن ایّوب الواعظ المفسر، ابوبکر الفارسی نزیل بنیسابور.

[۱۷۳۱] احمدبن محمدبن ابرهیم‌بن هاشم الحافظ، ابومحمد البلادری [۳۸b] الطوسی.

[۱۷۳۲] احمدبن محمدبن اسمعیل‌بن مهران، ابوالحسن‌بن ابی‌بکر الاسماعیلی الشاهد النیسابوری.

[۱۷۳۳] احمدبن محمدبن الحسین الواعظ، ابوالعباس النصر الداری.

[۱۷۳۴] احمدبن محمدبن سهل، ابوالحسن‌بن سهلویه المزکّی النیسابوری شیخ اهل الرأی فی عصره.

[۱۷۳۵] احمدبن محمدبن الحسین الخطیب، ابوحامد الخسروجردی شیخ کبیر.

[۱۷۳۶] احمدبن محمدبن سعیدبن منصور الواعظ الحافظ، ابوسعید. قد جمع الحدیث و صنف فی الابواب و هو نیسابوری و مات بطرسوس.

[۱۷۳۷] احمدبن محمدبن یحیی المتکّلم، ابوبکر الاَشْقَر شیخ اهل الکلام فی عصره بنیسابور.

[۱۷۳۸] احمدبن محمدبن موسی‌بن کعب الشاهد، ابوسعید الکعبی النیسابوری و کان یقال: «فی رأس الاوقه منزل واحد یخرج منه مُحَدِّثٌ و شاهد و فقیه.».

[۱۷۳۹] احمدبن محمدبن الحسین الطوسی، ابوتراب الواعظ النوقانی.

[۱۷۴۰] احمدبن محمدبن عیسی‌بن الجراح الحافظ، ابوالعباس النحّاس المصری.

[۱۷۴۱] احمدبن محمدبن ابرهیم الواعظ، ابوحامد المقری النیسابوری و [کانَ] یعطی لکلٍّ علمٍ حَقَّهُ.

[۱۷۴۲] احمدبن محمش‌بن مهران‌بن عبدالله الاصبهانی، ابوالعباس الکافوری.

[۱۷۴۳] احمدبن محمدبن الحسین‌بن علی، ابوطاهر الطاهری النیسابوری من محلة جوری.

[۱۷۴۴] احمدبن محمدبن احمدبن اسحق‌بن عبدالله، ابوالعباس‌بن ابی‌الحسین المعروف بالصندوقی النیسابوری.

[۱۷۴۵] احمدبن محمدبن احمدبن بالویه، ابوحامد النیسابوری.

[۱۷۴۶] احمدبن محمدبن عبدالله الادیب اللغوی العلامة، ابوعمرو الزردی النیسابوری و الزرد قریة من قُریٰ اسفراین.

[۱۷۴۷] احمدبن محمدبن[ ]، ابوحامد الخارزنجی امام اهل الادب بخراسان فی عصره بلامدافعة.

[۱۷۴۸] احمدبن محمدبن ابرهیم، ابوعمرو الزوزنی الکاتب.

[۱۷۴۹] احمدبن محمدبن الحسین البخاری، ابونصر الکلابادی الکاتب.

[۱۷۵۰] احمدبن محمدبن عبدوس‌بن حاتم الفقیه، ابوالحسن الحاتمی ابوحاتم الفقیه المزکّی المروزی.

[۱۷۵۱] احمدبن محمدبن الحسن الفقیه ابونصر الطرائفی النیسابوری.

[۱۷۵۲] احمدبن محمدبن اسحق المعدّل، ابوعلی البزّاز النیسابوری.

[۱۷۵۳] احمدبن محمدبن احمدبن محمدبن [۳۹a] یحیی الانماطی النیسابوری، ابنُ بنتِ ابی الحسین البزّاز.

[۱۷۵۴] احمدبن محمدبن ابرهیم، ابونصر الطبسی التاجر نزیل بنیسابور.

[۱۷۵۵] احمدبن محمدبن جعفر [بن] محمدبن بَحِیْربن نوح، ابوالحسین البَحِیْری النیسابوری.

[۱۷۵۶] احمدبن محمدبن عبدالله العنبری، ابومنصور الصوفی النیسابوری.

[۱۷۵۷] احمدبن محمدبن صالح القاضی المنصوری من اهل منصورة.

[۱۷۵۸] احمدبن محمدبن المؤمل‌بن الحسن‌بن عیسی الحافظ، ابوحامد الفقیه الأدیب المزکّی الطوسی.

[۱۷۵۹] احمدبن منصوربن محمد الحافظ، ابوالعباس الصوفی الشیرازی.

[۱۷۶۰] احمدبن موسی‌بن حمّاد، ابوحامد النیسابوری.

[۱۷۶۱] احمدبن ابرهیم‌بن محمد الفقیه الزاهد، ابوحامد البَغُولَنی النیسابوری.

[۱۷۶۲] احمدبن محمدبن معقل السرخسی، ابوعمرو الکاتب نزیل مزینان.

[۱۷۶۳] احمدبن محمدبن رمیح‌بن وکیع النخعی، ابوسعید الحافظ النسوی.

[۱۷۶۴] احمدبن محمدبن الحسن، ابوعمروبن ابی‌طاهر المحمد آبادی، محلة خارج البلد.

[۱۷۶۵] احمدبن محمدبن شیرک الفقیه، ابوحامد الشافعی الهروی مفتی هراة فی عصره.

[۱۷۶۶] احمدبن محمدبن ایّوب‌بن سلیمان الفامی، ابوحاتم الجوبقی النیسابوری.

[۱۷۶۷] احمدبن محمدبن عبدالله‌بن محمدبن عبدالله‌بن محمد[بن] عبدالوهاب الصایغ، ابوحامد النیسابوری.

[۱۷۶۸] احمدبن محمدبن اسمعیل البغدادی، ابوالحسن الخلال.

[۱۷۶۹] احمدبن محمدبن ابراهیم‌بن حازم البخاری، ابونصر الحازمی المؤذن.

[۱۷۷۰] احمدبن محمدبن حسنویه العابد، ابوبشر الحسنوی النیسابوری.

[۱۷۷۱] احمدبن محمدبن عمر الزاهد، ابوالحسین‌بن ابی‌نصر الخفّاف المُجاب الدعوة النیسابوری.

[۱۷۷۲] احمدبن محمدبن حمویه، ابوالوفاءِ المزکّی النیسابوری.

[۱۷۷۳] احمدبن محمدبن بشربن العبّاس، ابوسعید المعروف بالبصری و لکن هو نیسابوری.

[۱۷۷۴] احمدبن محمدبن احمدبن سعید، ابوسعیدبن ابی سعید العانی النیسابوری.

[۱۷۷۵] احمدبن محمدبن جعفر الخواری.

[۱۷۷۶] احمدبن محمدبن علی‌بن یحیی، ابوالحسن المناشکی النیسابوری.

[۱۷۷۷] احمدبن محمدبن حامد الفقیه، ابوالحسن‌بن ابی‌العباس القطّان النیسابور[ی] توفی سنة اثنی و سبعین و ثلثمائة.

[۱۷۷۸] احمدبن محمدبن احمدبن العطریف‌بن الحکم الحیری النیسابوری.

[۱۷۷۹] احمدبن محمدبن همام‌بن محمد العبد [۳۹b] الصالح، ابوعمروبن ابی‌العباس‌بن همام النیسابوری. کان یصلّی اللیل فاذا اصبح مَشیٰ مِنْ محلةٍ اِلیٰ محلّة و یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر و وقت الصلوة فی کل مسجد و صلی اذّن وصلی.

[۱۷۸۰] احمدبن محمدبن اسمعیل‌بن نعیم، ابوحامد الطوسی الاسماعیلی.

[۱۷۸۱] احمدبن محمدبن یحیی‌بن جبریل الذهلی، ابونصر النیسابوری قریب محمدبن یحیی الشهید الذهلی.

[۱۷۸۲] احمدبن محمدبن حمدان، ابوحامد المرادی.

[۱۷۸۳] احمدبن محمدبن عبدالله‌بن الحسین‌بن احمدبن محمد، ابوالعباس‌بن ابی‌نصر الماسرجسی النیسابوری.

[۱۷۸۴] احمدبن محمدبن عبدالله الفقیه، ابونصر العَبْشَمِی.

[۱۷۸۵] احمدبن محمدبن احمدبن سهل المُسْتَملی، ابوالفضل‌بن ابی طاهر المُطَّرِز النیسابوری.

[۱۷۸۶] احمدبن محمدبن یوسف، ابوالحسن‌بن ابی الفضل الفقیه القُهَنْدِزی النیسابوری.

[۱۷۸۷] احمدبن محمدبن علی‌بن عمر، ابوالعباس المذکّر النیسابوری.

[۱۷۸۸] احمدبن محمدبن احمدبن حفان العابد، ابوالفضل النیسابوری.

[۱۷۸۹] احمدبن محمدبن محمدبن ابرهیم، ابوحامدبن ابی‌سعید الفامی النیسابوری.

[۱۷۹۰] احمدبن محمدبن یوسف المستملی، ابونصر الانماطی النیسابوری.

[۱۷۹۱] احمدبن محمدبن الحسین، ابوسعید الفامی.

[۱۷۹۲] احمدبن موسی‌بن عیسی‌بن عبدالرحمن الجرجانی و یعرف بابی الحسن‌بن ابی‌عمران الفرایضی.

[۱۷۹۳] احمدبن موسی‌بن محمد المنادی، ابوبکر العابد النیسابوری.

[۱۷۹۴] احمدبن ابی اللیث، و هو نصربن محمد الحافظ النصیبی.

[۱۷۹۵] احمدبن نصربن محمد الزهری، ابوالحسن البغدادی الحیرزی.

[۱۷۹۶] احمدبن هرون‌بن ابرهیم الفقیه، ابوالعباس الحاکم المزکی شیخ اهل الرأی فی عصره النیسابوری.

[۱۷۹۷] احمدبن یعقوب‌بن احمدبن مهران‌بن عبدالله، ابوسعید الثقفی النیسابوری.

[۱۷۹۸] احمدبن یعقوب‌بن ناصح الاصبهانی الادیب، ابوبکر النحوی.

[۱۷۹۹] احمدبن یوسف‌بن عبدالرحمن الصوفی، ابوحامد المعروف بالاشقر ممن صحب المشایخ القدماء بخراسان و العراق.

[۱۸۰۰] احمدبن یعقوب‌بن عفیربن الجنیدبن موسی التمیمی، ابوالفضل الخجندی.

[۱۸۰۱] احمدبن یعقوب‌بن بغاطربن عبدالجبّار القرشی الجرجانی.

[۱۸۰۲] ابراهیم‌بن اسمعیل‌بن ابرهیم العابد، ابواسحق المعروف بابرهیمک النیسابوری کان علی رأس سکة خشاوره و توفی [۴۰a] رحمه‌الله سنة ثمان و ثلثین و ثلثمائة و کان احدودب حتی یقع رداءه فوق العمامة.

[۱۸۰۳] ابرهیم‌بن احمدبن محمدبن رجا الابزاری النیسابوری، ابواسحق الوراق.

[۱۸۰۴] ابرهیم‌بن احمدبن عبیدالله المستملی، ابواسحق الهمدانی الاعور.

[۱۸۰۵] ابرهیم‌بن اسحق‌بن حمویه البزاز، ابواسحق الرازی.

[۱۸۰۶] ابرهیم‌بن احمد الزاهد، ابواسحق السلمانی النیسابوری.

[۱۸۰۷] ابرهیم‌بن احمدبن محمدبن عبدالله الریوندی.

[۱۸۰۸] ابرهیم‌بن اسحق الادیب اللغوی، ابواسحق الضریر.

[۱۸۰۹] ابرهیم‌بن جعفر السختیانی، ابواسحق النیسابوری.

[۱۸۱۰] ابرهیم‌بن الحسن الفقیه، ابوالحسن النیسابوری.

[۱۸۱۱] ابرهیم‌بن سیمجور الامیربن الامیر، ابواسحق‌بن ابی عمران الادیب والی امارة بخارا و هراة و مرو و نیسابور فاما بلاد قهستان فلم یزل برسمه.

[۱۸۱۲] ابرهیم‌بن عصمة‌بن ابرهیم، ابواسحق النیسابوری.

[۱۸۱۳] ابرهیم‌بن علی‌بن بالویه البلخی، ابواسحق.

[۱۸۱۴] ابرهیم‌بن عبدالله‌بن اسحق العدل، ابواسحق الاصبهانی.

[۱۸۱۵] ابرهیم‌بن الفضل الهاشمی اللغوی.

[۱۸۱۶] ابرهیم‌بن محمدبن ابرهیم، ابواسحق الحیری المعروف بابی اسحاقک الزاهد النیسابوری.

[۱۸۱۷] ابرهیم‌بن محمدبن احمد الفقیه، ابواسحق البخاری.

[۱۸۱۸] ابرهیم‌بن محمدبن یحیی المزکّی النیسابوری، ابواسحق شیخ نیسابور فی عصره تُوُفِّیَ رَحْمَهُ‌الله سنة اثنی و ستین و ثلثمائة.

[۱۸۱۹] ابرهیم‌بن محمدبن الحسین‌بن الحسن‌بن الخلیل القطان، ابواسحق العابد النیسابوری.

[۱۸۲۰] ابراهیم‌بن محمدبن مکتوم المستملی، ابواسحق المکتومی النیسابوری.

[۱۸۲۱] ابرهیم‌بن محمدبن احمدبن محمویه الصوفی العارف، ابوالقاسم النصرآبادی النیسابوری الواعظ لسان اهل الحقایق.

[۱۸۲۲] ابرهیم‌بن محمدبن محفوظ‌بن معقل، ابواسحق المحفوظی النیسابوری.

[۱۸۲۳] ابرهیم‌بن محمدبن ابرهیم‌بن الفضل‌بن اسحق الهاشمی المعدل، ابواسحق‌بن ابی‌الفضل‌بن فضلویه المزکی النیسابوری.

[۱۸۲۴] ابرهیم‌بن محمدبن عبدالله‌بن ابی‌بکر الخباز المذکر الرازی.

[۱۸۲۵] ابرهیم‌بن محمدبن ابرهیم الفقیه الاصولی، ابواسحق الاسفراینی.

[۱۸۲۶] ابرهیم‌بن مُحَبَّب‌بن ابرهیم‌بن سلیمان‌بن خالد العبدی، ابواسحق النیسابوری.

[۱۸۲۷] ابرهیم‌بن مضارب‌بن ابرهیم، ابواسحق النیسابوری.

[۱۸۲۸] ابرهیم‌بن نصر، ابواسحق المروزی.

[۱۸۲۹] ابرهیم‌بن یوسف‌بن لقمان [۴۰b] الفقیه البخاری.

[۱۸۳۰] اسمعیل‌بن عبدالله‌بن محمدبن میکال، ابوالعباس الادیب الشریف النیسابوری شیخ خراسان و وجهها و عینها فی عصره رضی‌الله عنه و میکال کان ابن [عبد]الواحدبن جبرئیل‌بن القسم‌بن بکربن دیواشی و هوشور الملک‌بن سوربن شوربن سورابعة من الملوک‌بن فیروزبن یزدجردبن بهرام جور.

[۱۸۳۱] اسمعیل‌بن نُجَیْدبن احمدبن یوسف‌بن سالم‌بن خالد السلمی، ابوعمرو الزاهد العابد شیخ عصره فی التصوّف. توفّی الشیخ ابوعمرو النیسابوری رضی‌الله عنه لیلة السبت الثالث عشر من ربیع‌الاول سنة خمس و ستّین و ثلثمائه و دفن بشاهنبر.

[۱۸۳۲] اسمعیل‌بن محمدبن الفضل‌بن محمدبن المسیّب، ابوالحسن النیسابوری الشعرانی و کان جده شیخ عصره بخراسان و توفی بقریته بیهق.

[۱۸۳۳] اسمعیل‌بن احمدبن محمد التاجر ابوسعید الخلالی الجرجانی سکن نیسابور و توفی بها.

[۱۸۳۴] اسمعيل‌بن عبدالله‌بن عمر[بن] سليمان، ابومنصوربن ابى‌العباس الكوكبى النيسابورى.

[۱۸۳۵] اسمعيل‌بن احمدبن محمدبن اسمعيل، ابومحمدبن ابى حامدالاسماعيلى الطوسى.

[۱۸۳۶] اسمعيل‌بن احمدبن محمدبن يوسف، ابوابراهيم الاسترابادى.

[۱۸۳۷] اسمعيل‌بن ابراهيم‌بن محمد الفقيه المقرى، ابومحمد الهروى.

[۱۸۳۸] اسحق‌بن ابرهيم‌بن محمدبن محمد[بن] ابرهيم الخزرجى، ابويعقوب العمارى النيسابورى.

[۱۸۳۹] اسحق‌بن ابراهيم‌بن عمرويه البخارى، ابوابراهيم الفقيه.

[۱۸۴۰] اسحق‌بن سعيدبن الحسن‌بن سفيان الشيبانى، ابويعقوب النسوى.

[۱۸۴۱] اسحق‌بن محمدبن اسحق‌بن محمد[بن] قبيصة المعدل النيسابورى.

[۱۸۴۲] اسحق‌بن محمشاد الزاهد، ابويعقوب الكرامى شيخهم و امامهم ذكر الحاكم رحمه‌الله سمعت من الثقة انه: اسلم على يد ابى يعقوب الكرامى من اهل الكتاب و المجوس بنيسابور ما يزيد على خمسة آلاف رجل و امرأة.

[۱۸۴۳] اسحق‌بن احمدبن شيث‌بن الحكم، ابونصر الفقيه البخارى الصفّار.

[۱۸۴۴] احيدبن احمدبن جبير، ابواحمد البخارى.

[۱۸۴۵] اسدبن الهيثم‌بن عبيدالله المصرى، ابوالهيثم.

[۱۸۴۶] اسدبن رستم‌بن احمدبن عبدالله، ابوسعيد الرستمى الهروى.[۴۱a]

[۱۸۴۷] اسامة‌بن على الهمدانى نزيل بنيسابور.

[۱۸۴۸] بكربن محمدبن حمدان المروزى الصيرفى المعروف بالدُخَمْسينى.

[۱۸۴۹] بكربن احمدبن زكريا، ابوعمرو الشاهد المعروف بالعدنى.

[۱۸۵۰] بالويه‌بن محمدبن بالويه، ابوالعباس المزينانى.

[۱۸۵۱] بشربن احمدبن بشربن محمودبن اشرس الاسفراينى.

[۱۸۵۲] بشربن محمدبن ياسين‌بن النضربن سليمان [ابوالقاسم الباهلى] النيسابورى القاضى‌القضاة بنيسابور.

[۱۸۵۳] بشربن عبدالله البصرى، ابواحمد نزيل نيسابور.

[۱۸۵۴] جعفربن محمدبن الحارث [ابومحمد] المراغى نزيل بنيسابور.

[۱۸۵۵] جعفربن احمدبن محمد الصوفى العابد، ابوالقاسم‌بن المقرى الرازى شيخ عصره فى التصوّف و التوكّل.

[۱۸۵۶] جعفربن نعیم‌بن شادان‌بن قنبر، ابومحمد النیسابوری.

[۱۸۵۷] جعفربن محمدبن جعفر، ابومحمدبن ابی‌بکربن جعفر البشتی النیسابوری.

[۱۸۵۸] جعفربن الفضل‌بن عیسیٰ الفقیه، ابومحمد الشاشی.

[۱۸۵۹] جمیل‌بن محمدبن جمیل ابوالحسین الزاوهی.

[۱۸۶۰] جمعة بنت احمدبن محمدبن عبیدالله الرئیس النیسابوریة من ولد عثمان‌بن عفّان رضی‌الله عنه.

[۱۸۶۱] الحسن‌بن ابراهیم‌بن یزید الأسلمی، ابومحمد الفارس القطّان نزیل بنیسابور.

[۱۸۶۲] الحسین‌بن احمدبن موسی، ابوعلی الفارسی.

[۱۸۶۳] الحسن‌بن احمدبن الحسن‌بن موسی القاضی، ابوعلی البیهقی.

[۱۸۶۴] الحسن‌بن احمدبن الحسن بن محمد، ابومنصوربن ابی الحسن المعاذی المزکی النیسابوری.

[۱۸۶۵] الحسن‌بن احمدبن عبیدالله، ابوالغازیٔ الصوفی البغدادی.

[۱۸۶۶] الحسن‌بن احمدبن یعقوب‌بن موسی‌بن امیرالمؤمنین، ابومحمد المأمونی.

[۱۸۶۷] الحسن‌بن احمدبن محمدبن حفص الحرشی النیسابوری ابوعلی‌بن ابی‌عمر و الحِیْری.

[۱۸۶۸] الحسن‌بن احمدبن محمدبن الحسن‌بن علی‌بن مخلدبن شیبان العدل، ابومحمد المخلدی النیسابوری.

[۱۸۶۹] الحسن‌بن احمدبن جعفربن [ ]، ابوسعیدبن ابی‌بکر الیزدادی التاجر.

[۱۸۷۰] الحسن‌بن احمدبن علی‌بن مهران القهستانی.

[۱۸۷۱] الحسن‌بن جعفربن عبیدالله الکوفی، ابومحمد الکاتب المقیم بنیسابور.

[۱۸۷۲] الحسن‌بن الحسین‌بن محمد العابد، ابوعلی القاری النیسابوری.

[۱۸۷۳] الحسن‌بن [حمشادبن] سختویه‌بن نصر التمیمی النیسابوری.

[۱۸۷۴] الحسن‌بن الحسن‌بن محمد الحکیمی الجرجانی.[۴۱b]

[۱۸۷۵] الحسن‌بن زید الکاتب، ابومحمد البخاری نزیل بنیسابور.

[۱۸۷۶] الحسن‌بن شابور، ابوعلی الطبری.

[۱۸۷۷] الحسن‌بن علی‌بن محمد البلخی، ابوعلی.

[۱۸۷۸] الحسن‌بن علی‌بن یحیی‌بن عبدالرحمن التمیمی النیسابوری.

[۱۸۷۹] الحسن‌بن عثمان‌بن محمدبن عثمان الضبی التمتامی البغدادی، ابومحمد.

[۱۸۸۰] الحسن‌بن علی‌بن عمرو القزوینی.

[۱۸۸۱] الحسن‌بن عبدالحمیدبن عبدالرحمن‌بن الحسین، ابوسعید الحاکم النیسابوری من اعیان ائمة اهل النظر.

[۱۸۸۲] الحسن‌بن علی‌بن محمدبن محمدبن الحسین‌بن علی‌بن عبدالله‌بن الحسین‌بن عبیدالله‌بن العباس‌بن علی‌بن ابیطالب، ابومحمدالعلوی الواعظ الشهید رضی‌الله‌عنه.

[۱۸۸۳] الحسن‌بن کوشاد الادیب البارع الرئیس العالم، ابوالعلاء الاصبهانی استوطن بنیسابور و بهامات.

[۱۸۸۴] الحسن‌بن محمدبن اسحق‌بن الازهر، ابومحمد الاسفراینی ابن‌اخت ابی‌عوانه.

[۱۸۸۵] الحسن‌بن محمدبن محمدبن شیظم التمیمی، ابوعلی الحاکم البلخی.

[۱۸۸۶] الحسن‌بن محمد الفقیه، ابوعلی الطبسی.

[۱۸۸۷] الحسن‌بن محمدبن اللیث المقری، ابوعلی الفارسی.

[۱۸۸۸] الحسن‌بن محمدبن المؤمل‌بن الحسن‌بن عیسی‌بن ماسرجس النیسابوری.

[۱۸۸۹] الحسن‌بن محمدبن نصربن عثمان‌بن الولیدبن مدرک الرازی.

[۱۸۹۰] الحسن‌بن محمدبن علی الرودباری الطوسی.

[۱۸۹۱] الحسن‌بن محمدبن احمدبن زیاد العدل، ابوسعید الرازی.

[۱۸۹۲] الحسن‌بن محمدبن الحسن العدل، ابوسعیدبن ابی‌العباس‌بن الحسن الصیدلانی النیسابوری.

[۱۸۹۳] الحسن‌بن محمدبن عبدالله الدینوری، ابومحمد.

[۱۸۹۴] الحسن‌بن یعقوب‌بن یوسف العدل، ابوالفضل البخاری.

[۱۸۹۵] الحسن‌بن یعقوب‌بن یوسف الصوفی النیسابوری المعروف بالحداد الورع الزاهد صاحب الخانقاه مجمع الزُهّاد و الصوفیه. توفی رَحِمَهُ‌الله فی رجب سنة ست و ثلثین و ثلثمائه و هو فی سن النبی صَلّی‌الله علیه و سَلّم و شهدتُ جنازَتَهُ بالحیرة و دُفِنَ بقُرب المشایخ الستة.

[۱۸۹۶] الحسن‌بن محمدبن یحیی‌بن الحسن السجزی، ابومحمد الادیب.

[۱۸۹۷] الحسن‌بن احمدبن موسی، ابوعلی الفامی النیسابوری.

[۱۸۹۸] الحسن‌بن احمدبن الحسن‌بن موسیٰ القاضی، ابوعلی البیهقی الادیب الفقیه.

[۱۸۹۹] الحسن‌بن محمدبن محمدبن علی، ابوعلی‌بن ابی‌الحسن‌بن ابی عبدالله الطوسی [۴۲a] الرودباری.

[۱۹۰۰] الحسین‌بن علی‌بن یزیدبن داودبن یزید الحافظ، ابوعلی النیسابوری واحد عصره فی الحفظ و الایقان و الورع و الرحلة. ذکره فی‌الشرق کذکره فی الغرب مقدم فی مذاکیر الائمة و کثرة التصنیف توفی رضی‌الله عنه [فی]الخامس عشر من جمادی الاولی لسنة تسع و اربعین و ثلثمائه و دفن فی مقبرة باب معمر.

[۱۹۰۱] الحسین‌بن داودبن علی‌بن عیسی‌بن محمدبن القاسم‌بن الحسن‌بن [زیدبن] حسن‌بن علی‌بن ابیطالب، ابوعبدالله العلوی رضی‌الله عنهم.

[۱۹۰۲] الحسین‌بن [حسن‌بن] ایوب الأدیب، ابوعبدالله الطوسی.

[۱۹۰۳] الحسین‌بن علی‌بن محمدبن یحیی‌بن عبدالرحمن، ابومحمد الحسینک‌بن ابی‌الحسن التمیمی النیسابوری، من بیت الثروة والمروّة قریب حسین‌بن معاذ.

[۱۹۰۴] الحسین‌بن محمدبن یحیویه، ابومحمد البزاز.

[۱۹۰۵] الحسین‌بن محمدبن احمدبن محمد، ابوعلی الماسرجسی النیسابوری.

[۱۹۰۶] الحسین‌بن احمدبن جعفر، ابوعلی الکرابیسی النیسابوری المعروف بحارمادوانی.

[۱۹۰۷] الحسین‌بن محمد[بن‌الحسین‌بن] علی‌بن محمد الزبیری القرشی، ابویعلی النیسابوری.

[۱۹۰۸] الحسین‌بن حمیدبن سیبویه المعدل، ابوعبدالله النیسابوری.

[۱۹۰۹] الحسین‌بن احمدبن [محمدبن] عبدالرحمن، ابوعبدالله الصفار الهروی.

[۱۹۱۰] الحسین‌بن عبدالله‌بن محمد الفقیه، ابوالطیب الشیرازی.

[۱۹۱۱] الحسین‌بن محمدبن الحسین‌بن یحیی الواعظ، ابوسعید البسطامی.

[۱۹۱۲] الحسین‌بن جعفربن محمد الجرجانی، ابوعبدالله.

[۱۹۱۳] الحسین‌بن جعفربن یزید، ابوعبیدالله الرازی.

[۱۹۱۴] الحسین‌بن عبدالحمیدبن عبدالرحمن، ابوعبدالرحمن الادیب النحوی النیسابوری.

[۱۹۱۵] الحسین‌بن احمدبن جعفرالصوفی، ابوعبدالله الرازی.

[۱۹۱۶] الحسین‌بن یحیی‌بن زکریابن یحیی الواعظ، ابوعلی الشافعی رضی‌الله عنه وَ قَتَلَه زعیمُ بشتقان.

[۱۹۱۷] الحسین‌بن الحسن الفقیه القاضی، ابوعبدالله الحکیمی.

[۱۹۱۸] الحسین‌بن عبدالله‌بن محمدبن عبدالعزیز، ابوعبدالله النیسابوری.

[۱۹۱۹] الحسین‌بن علی‌بن محمد الحسینی العلوی رضی‌الله عنه.

[۱۹۲۰] الحسین‌بن علی‌بن بندار، ابوالقاسم‌بن ابی‌الحسن الصیرفی.

[۱۹۲۱] حسان‌بن محمدبن احمدبن هرون القرشی، ابوالولید الفقیه امام اهل الحدیث بخراسان فی عصره توفی رضی‌الله عنه لیلة الجمعه الخامس من ربیع [۴۲b] الاول لسنة تسع و اربعین و ثلثمائة و دفن فی مقبرة نصربن زیاد القاضی المدفون فیها ثلثة من الصحابة وَ قَدْ قالَ بعضُ العُلماءِ فی القصیدةِ التی یَرثی لَهُ بها:

وَ قَدْ بَقیٰ ریبه و مصرفه امامُ هذا الدهور و الاعصر
ابوالولید الفقیه و السید القرم و فخر الخلایقِ الاکبر
معدنُ کنزِ العلومِ جُملتها و من ثنی بفضله الخنصر.

[۱۹۲۲] حمزةبن محمدبن احمد الزیدی الحسینی العلوی، ابویعلی نجم اهل بیت النبوة فی زمانه الشریف حسباً و نسباً.

[۱۹۲۳] حمزةبن احمدبن محمدبن حمزة الفقیه، ابویعلی الشاعر الزوزنی.

[۱۹۲۴] حمزةبن عبدالعزیزبن محمد، ابویعلی المهلّبی الصیدلانی النیسابوری.

[۱۹۲۵] حاجب‌بن احمدبن جم‌بن سفیان، ابومحمد الطوسی.

[۱۹۲۶] حامدبن محمدبن عبدالله‌بن محمد الهروی، ابوعلی الواعظ المعروف بالرفاءِ.

[۱۹۲۷] حامدبن محمدبن عبدالله الخیاط النیسابوری.

[۱۹۲۸] حامدبن محمدبن احمدبن جعفر الصوفی، ابواحمد الکاغذی النیسابوری و توفی بسجستان.

[۱۹۲۹] حامدبن عبدالله‌بن حمشاد الفقیه، ابواحمد المناشکی النیسابوری.

[۱۹۳۰] حمدبن محمدبن حمدون‌بن مرداس الفقیه، ابومنصور الجرجانی مات بنیسابور.

[۱۹۳۱] حیدربن فتحویه‌بن محمودبن هرون القرشی النیسابوری.

[۱۹۳۲] حمدبن محمدبن ابرهیم‌بن الخطّاب الفقیه الادیب البشتی، ابوسلیمن الخطابی.

[۱۹۳۳] خلف‌بن احمدبن محمدبن خلف الامیربن الامیر و من بیت ولاة خراسان.

[۱۹۳۴] الخلیل‌بن احمدبن [محمدبن] الخلیل القاضی شیخ اهل الرأی فی عصره.

[۱۹۳۵] الخضربن احمدبن محمد القزوینی، ابوعلی.

[۱۹۳۶] الخضربن محمدبن یحیی البلخی و کان ابوه نیسابوریاً.

[۱۹۳۷] خلف‌بن ابراهیم‌بن عصمة‌بن ابراهیم البیلی النیسابوری.

[۱۹۳۸] خلف‌بن محمد الواسطی، ابومحمد.

[۱۹۳۹] خطاب‌بن علی‌بن الخطاب، ابومحمد القزوینی.

[۱۹۴۰] خدیجه بنت احمدبن محمدبن رجا القاضی النیسابوریة و کان ابوها ابورجاء قاضی القضاة و کانت تحسن العربیة والخط.

[۱۹۴۱] دعلج‌بن احمدبن دعلج الفقیه، ابومحمد السجزی شیخ اهل الحدیث فی عصره.

[۱۹۴۲] داودبن محمدبن نصیرالاسفراینی.

[۱۹۴۳] داودبن محمدبن الحسین‌بن داود[بن‌علی، ابوجعفر] الحسینی‌العلوی.

[۱۹۴۴] رشیق‌بن عبدالله الرومی، ابونصر سکن طابران من قری طوس.

[۱۹۴۵] رافع‌بن عبدالله، ابواسامة المروالرودی.

[۱۹۴۶] رافع‌بن عصم [۴۳a]بن العباس الضّبی الهروی.

[۱۹۴۷] ریطة بنت عبدالله العابدة الزاهدة النیسابوریة.

[۱۹۴۸] زبیربن عبدالواحدبن احمدبن زکریا، ابوعبدالله الاسترابادی.

[۱۹۴۹] زیدبن الحسین[بن] داودبن علی [ابوالقاسم] الحسینی العلوی.

[۱۹۵۰] زیدبن عیسی‌بن جعفربن مهدی الکوفی.

[۱۹۵۱] الزبیربن عبیدالله‌بن موسی‌بن الحارث الثوری، ابویعلی البغدادی.

[۱۹۵۲] زاهربن احمدبن محمدبن عیسی السرخسی، ابوعلی المقری شیخ عصره.

[۱۹۵۳] سلیمن‌بن محمدبن ناجیة، ابوالقسم‌بن ابی‌بکربن ناجیة النیسابوری.

[۱۹۵۴] سلیمن‌بن محمدبن سلیمان‌بن خلد العبدی النیسابوری من میدان هانی.

[۱۹۵۵] سلیمن‌بن محمدبن داود الفقیه، ابوعلی الفقیه الداودی الهروی.

[۱۹۵۶] سلیمن‌بن محمدبن علی، ابوالقاسم المناشکی النیسابوری.

[۱۹۵۷] سعیدبن عبدالله‌بن محمد الزاهد، ابوعثمان السمرقندی سکن بنیسابور من صباه الی ان مات بها.

[۱۹۵۸] سعیدبن نصر، ابوعثمان الاندلسی.

[۱۹۵۹] سعیدبن محمدبن احمدبن جعفر الشعیبی، ابوسعد.

[۱۹۶۰] سعیدبن القسم‌بن العلابن الخالد البردعی، ابوعمر المطوعی.

[۱۹۶۱] سعیدبن محصن الفقیه، ابو عثمان الکشی.

[۱۹۶۲] سعیدبن محمدبن سعید الفقیه، ابواحمد المطوعی.

[۱۹۶۳] سعیدبن محمدبن سلمة العارف، ابوعثمان الزاهد المغربی ولادته بالقیروان فی قریة یقال لها کر کنت کانَ واحد عصره فی الورع و الزهد و الصبر و جاور مکة فوق العشرة و کان لا یظهر فی الموسم و توفی بنیسابور رضی‌الله عنه سنة ثلاث و سبعین و ثلثمائة و دفن بجنب ابی‌حفص و ابی‌عثمان فی الحیرة رضی‌الله عنهم.

[۱۹۶۴] سعیدبن المسیب، ابوعثمان الشیرازی.

[۱۹۶۵] سعیدبن مشکان، ابوعثمان الفاریابی.

[۱۹۶۶] سعیدبن محمدبن الفضل الفقیه، ابوسهل‌بن ابی‌سعید النیسابوری.

[۱۹۶۷] سعیدبن عبدالله‌بن سعیدبن اسماعیل‌بن [ ] ابوعمروبن ابی‌عثمان النیسابوری.

[۱۹۶۸] سعیدبن محمدبن احمدبن سعید الصوفی، ابوعثمان النیسابوری.

[۱۹۶۹] سهل‌بن محمدبن سلیمن‌بن محمد[بن] سلیمن العجلی الفقیه، ابوالطیب‌بن ابی‌سهل الحنفی الصعلوکی النیسابوری [مُفتی نیسابور و] ابنُ مُفتیها.

[۱۹۷۰] سهل‌بن احمدبن سهل الرّیوندی، ابوسعید المزکّی.

[۱۹۷۱] سهل‌بن عثمان‌بن محمدبن سهل، ابومحمدبن ابی سلمة [43b] البخاری.

[۱۹۷۲] سلمةبن احمدبن سلمةبن مسلم الذهلی، ابونصرالمعاذی الادیب النیسابوری.

[۱۹۷۳] سلمةبن محمد الفقیه، ابونصر الصیدلانی النیسابوری.

[۱۹۷۴] سیمابن عبدالله مولی الحازمیة و یُعْرَفُ عندنا بابی علی.

[۱۹۷۵] شدادبن احمد البوزجانی، ابوعبدالرحمن قریب ابی‌الفضل.

[۱۹۷۶] شافع‌بن محمدبن یعقوب الاسفراینی، ابوالنضر.

[۱۹۷۷] شجاع‌بن الحسن، ابومقاتل الکاتب.

[۱۹۷۸] شعیب‌بن محمدبن شعیب‌بن محمدبن العجلی، ابوصالح البیهقی.

[۱۹۷۹] شیبةبن محمدبن احمدبن شعیب‌بن هارون، ابومحمد الشعیبی النیسابوری.

[۱۹۸۰] صٰلح‌بن محمدبن داود، ابومحمد الترمذی.

[۱۹۸۱] ضمرةبن یحیی الدمشقی.

[۱۹۸۲] طاهربن محمدبن یوسف البوشنجی، ابوالحسن الفقیه.

[۱۹۸۳] طاهربن محمدبن سهلویه‌بن الحارث العدل، ابوالحسین النیسابوری.

[۱۹۸۴] طاهربن محمدبن عبدالله‌بن ابراهیم، ابوعبدالله البغدادی نزیل نیسابور.

[۱۹۸۵] طاهربن محمدبن عبدان التاجر المعروف بابی الطّیب‌بن عبدان وکان من الأمناءِ

الصالحين. قال الحافظ ابوعبدالله: «و كنت اتبرک بدعائه».

[۱۹۸۶] طاهربن على العمانى.

[۱۹۸۷] طاهربن احمدبن عبدالله البيهقى، ابوالطيب.

[۱۹۸۸] طاهربن احمدبن محمدبن طاهر الورّاق، ابوالقاسم المولقابادى النيسابورى.

[۱۹۸۹] طالب‌بن القسم‌بن ابجرک الثغرى.

[۱۹۹۰] ظفربن محمدبن احمدبن زبارة الشريف، ابومنصوربن زبارة العلوى العابد الزكى النيسابورى رضى‌الله عنه.

[۱۹۹۱] عبدالله‌بن احمدبن سعد الحافظ، ابومحمد البزاز المعروف بالحاجبى النيسابورى.

[۱۹۹۲] عبدالله‌بن احمدبن اسحق الصنعى النيسابورى.

[۱۹۹۳] عبدالله‌بن احمدبن جعفربن احمدبن‌بكربن زيادالشيبانى، ابومحمدبن ابى‌حامد.

[۱۹۹۴] عبدالله‌بن‌احمدبن‌محمدبن‌عمر،ابوالقاسم‌بن‌عمر النيسابورى‌من‌اعيان‌مشايخنا.

[۱۹۹۵] عبدالله‌بن احمدبن محمد الابريشمى، ابومحمدبن ابى الحسين النيسابورى.

[۱۹۹۶] عبدالله‌بن احمدبن اسكاب، ابومحمد الاصبهانى نزيل نيسابور.

[۱۹۹۷] عبدالله‌بن احمدبن محمدبن احمدبن حفص الحرشى، ابومحمدبن ابى‌عمر الحيرى النيسابورى.

[۱۹۹۸] عبدالله‌بن احمدبن سلمة‌بن مسلم، ابوالقاسم [44a] المعادى النيسابورى.

[۱۹۹۹] عبدالله‌بن ابراهيم الآبَنْدونى، ابوالقاسم الجرجانى نزيل نيسابور.

[۲۰۰۰] عبدالله‌بن احمدبن عبدالله‌بن محمدبن عبدالله المزنى، ابوبشربن الشيخ ابى محمد.

[۲۰۰۱] عبدالله‌بن احمدبن محمد[بن] سعيد الفقيه، ابوالقاسم‌بن ابى سعيد النسوى.

[۲۰۰۲] عبدالله‌بن اسمعيل‌بن عبدالله‌بن محمدبن ميكال رئيس نيسابور، ابومحمد الميكالى النيسابورى توفى بمكة رضى‌الله‌عنه.

[۲۰۰۳] عبدالله‌بن ابى‌بكر، ابونصر البزاز النيسابورى.

[۲۰۰۴] عبدالله‌بن جعفربن مره المنصورى، ابومحمد المقرى التاجر.

[۲۰۰۵] عبدالله‌بن جعفربن الحسين الاستراباذى.

[۲۰۰۶] عبدالله‌بن الحسين‌بن بالويه‌بن يحيىٰ الورّاق المعروف بابى القاسم الصوفى النيسابورى.

[۲۰۰۷] عبدالله‌بن حمدون الادیب الشاعر، ابوحاتم النیسابوری.

[۲۰۰۸] عبدالله‌بن حامدبن محمدبن عبدالله الفقیه، ابومحمد الواعظ النیسابوری.

[۲۰۰۹] عبدالله‌بن خالد[بن] عبدالله البغدادی.

[۲۰۱۰] عبدالله‌بن سعید الادیب الپشتی.

[۲۰۱۱] عبدالله‌بن صالح‌بن عبدالله الواسطی، نزیل بنیسابور.

[۲۰۱۲] عبدالله‌بن طاهربن علی الرمجاری النیسابوری.

[۲۰۱۳] عبدالله‌بن علی‌بن محمدبن احمدبن علی الحصیری النیسابوری.

[۲۰۱۴] عبدالله‌بن علی‌بن عبدالله القاضی، ابومحمد الطبری و یعرف بالعراقی و اهل جرجان یعرفونه بالمنجنیقی.

[۲۰۱۵] عبدالله‌بن عمروبن محمدبن الحسین الفقیه، ابوالقاسم البخاری.

[۲۰۱۶] عبدالله‌بن علی‌بن حمشادبن شخنویّه‌بن مهرویه، ابومحمدبن ابی‌الحسن التمیمی النیسابوری.

[۲۰۱۷] عبدالله‌بن عمروبن محمد التاجر، ابومحمد النیسابوری.

[۲۰۱۸] عبدالله‌بن غانم‌بن حمویة‌بن الحسین الصیدلانی، ابومحمد.

[۲۰۱۹] عبدالله‌بن فارس‌بن محمدبن علی، ابوظهیر البلخی.

[۲۰۲۰] عبدالله‌بن الفضل‌بن الحسین البخاری.

[۲۰۲۱] عبدالله‌بن القسم الکرابیسی.

[۲۰۲۲] عبدالله‌بن محمدبن حمدویه‌بن نعیم‌بن الحکم المؤَذِّن، ابومحمد البیع والد الحاکم ابوعبدالله الحافظ النیسابوری مصنف هذا التاریخ.

[۲۰۲۳] عبدالله‌بن محمدبن موسیٰ‌بن کعب، ابومحّمد الکعبی النیسابوری.

[۲۰۲۴] عبدالله‌بن محمدبن علی‌بن زیاد، ابومحمد العدل النیسابوری.

[۲۰۲۵] عبدالله‌بن محمدبن بدیل، ابوبکر البدیلی البخاری المعروف بالاشقر.

[۲۰۲۶] عبدالله‌بن محمدبن عمر الفقیه، ابومحمد [44b] البخاری.

[۲۰۲۷] عبدالله‌بن محمدبن محمدبن حمویه‌بن عباد، ابوالقاسم‌بن ابی‌بکر الطهمانی.

[۲۰۲۸] عبدالله‌بن محمدبن عبدالرحمن الصوفی، ابومحمد الحیری النیسابوری المعروف بالرازی.

[۲۰۲۹] عبدالله‌بن محمدبن حمدان الدهقان، ابوطاهر الجونی النیسابوری.

[۲۰۳۰] عبدالله‌بن محمدبن عصام الرُخی، ابوالقاسم الحیری النیسابوری.

[۲۰۳۱] عبدالله‌بن محمدبن احمدبن حسان القاضی، ابوالطیب‌بن قورس النیسابوری.

[۲۰۳۲] عبدالله‌بن محمدبن عبدالوّهاب‌بن عطا القرشی الصوفی الرازی.

[۲۰۳۳] عبدالله‌بن محمدبن عبدالله الحیرازی الرازی.

[۲۰۳۴] عبدالله‌بن محمدبن عبدالله الشیبانی الذهلی النیسابوری.

[۲۰۳۵] عبدالله‌بن محمدبن احمدبن محمدبن عبدالله الزاهد، ابوبشر الخیاط النیسابوری و کان مجاب الدعوة رضی‌الله عنه.

[۲۰۳۶] عبدالله‌بن محمدبن عبدالله‌بن علی‌بن زیاد السِمِذی النیسابوری.

[۲۰۳۷] عبدالله‌بن محمدبن محمدبن عبدوس العدل، ابومحمد الحیری النیسابوری.

[۲۰۳۸] عبدالله‌بن محمدبن مهیمن الیزدی، ابومحمد التاجر و کان من اعیان خراسان.

[۲۰۳۹] عبدالله‌بن احمدبن محمدبن عبدالله‌بن بالویه، ابومحمد البالویی النیسابوری.

[۲۰۴۰] عبدالله‌بن محمدبن عبدالله‌بن دینار، ابومحمدبن ابی‌عبدالله النیسابوری.

[۲۰۴۱] عبدالله‌بن محمدبن فضلویه الصوفی الزاهد، ابومحمد المعروف بالمعلم النیسابوری و دفن بشاهنبر.

[۲۰۴۲] عبدالله‌بن محمدبن السری‌بن الصباح الکرمانی، ابومحمد القبانی.

[۲۰۴۳] عبدالله‌بن محمدبن احمدبن محمدبن عبدالله المحمی النیسابوری.

[۲۰۴۴] عبدالله‌بن محمدبن اسحق الزاهد، ابومحمد الانماطی الرمجاری النیسابوری و دفن رضی‌الله عنه فی مقبرة ابی علی الثقفی.

[۲۰۴۵] عبدالله‌بن محمدبن احمدبن محبوب التاجر، ابوالعباس المحبوبی المروزی.

[۲۰۴۶] عبدالله‌بن محمد، ابوالقاسم الاصبهانی.

[۲۰۴۷] عبدالله‌بن محمد الشاوْغَری، ابومحمد المُستملی.

[۲۰۴۸] عبدالله‌بن محمدبن احمدبن حبیب الفقیه، ابوذربن ابی جعفر الکرابیسی النیسابوری.

[۲۰۴۹] عبدالله‌بن محمدبن برزه التاجر، ابومحمد التاجر الرازی نزیل بنیسابور.

[۲۰۵۰] عبدالله‌بن محمدبن ابرهیم‌بن الفضل‌بن اسحق الهاشمی، ابومحمدبن ابی‌الفضل النیسابوری.

[۲۰۵۱] عبدالله‌بن محمدبن عبدالله‌بن محمدبن حمدویه‌بن نعیم، [۴۵a] ابوالحسن الضبی النیسابوری.

[۲۰۵۲] عبدالله‌بن موسی‌بن رامک النیسابوری، ابوالقسم نزیل بغداد.

[۲۰۵۳] عبدالله‌بن موسی‌بن الحسین‌بن ابراهیم السلامی، ابوالحسن البغدادی.
[۲۰۵۴] عبدالله‌بن مضارب‌بن ابراهیم، ابوالقاسم المقری النیسابوری و کان من العباد المجتهدین.
[۲۰۵۵] عبدالله‌بن مفلح، ابومحمد البغدادی نزیل بنیسابور.
[۲۰۵۶] عبدالله‌بن یحیی‌بن محمدبن عبدالله‌بن العنبری، ابومحمدبن ابی زکریا العنبری النیسابوری.
[۲۰۵۷] عبیدالله‌بن احمدبن محمدبن عبیدالله‌بن النضربن محمد الرئیس‌بن الرئیس النیسابوری.
[۲۰۵۸] عبیدالله‌بن احمد القاضی الکلابادی، ابوالقاسم البخاری.
[۲۰۵۹] عبیدالله‌بن محمدبن نافع‌بن مکرم‌بن حفص الزاهد، ابوالعباس العابدالبشتی و کان من الاَبدال و جرّب مرة بعد اخری انه کان مُجابَ الدعوة و تُوُفِّیَ رضی‌الله عنه سنة اربع و ثمانین و ثلثمائة و دفن فی بیته.
[۲۰۶۰] عبیدالله‌بن علی‌بن عبیدالله‌بن داود القاضی، ابوالقاسم الداودی المصری سکن بنیسابور.
[۲۰۶۱] عبیدالله‌بن محمدبن ابراهیم‌بن جبرئیل، ابوبکر النیسابوری.
[۲۰۶۲] عبیدالله‌بن ابی‌ذرین‌بن ابی‌رجا النیسابوری.
[۲۰۶۳] عبیدالله‌بن محمدبن عبدالرحمن بن مخلد الدهان البلخی.
[۲۰۶۴] عبیدالله‌بن منصوربن عبدالله الکلاحی المصری الشاعر.
[۲۰۶۵] عبیدالله‌بن محمد المتکلم النیسابوری، ابونصر.
[۲۰۶۶] عبدالرحمن‌بن محمدبن محمدبن حامد، ابوالقاسم الزاهد البلخی.
[۲۰۶۷] عبدالرحمن‌بن محمدبن جعفربن احمدبن سعید، ابومحمدبن ابی‌بکر الجرجانی و کان ابوه جرجانیا و هو نیسابوری.
[۲۰۶۸] عبدالرحمن‌بن احمدبن حمدویه المؤذن، ابوسعیدبن ابی‌حامد النیسابوری.
[۲۰۶۹] عبدالرحمن‌بن محمدبن عبدالله‌بن مهران، ابومسلم الحافظ الزاهد البغدادی.
[۲۰۷۰] عبدالرحمن‌بن محمدبن محبوربن حفص‌بن ابراهیم التمیمی النیسابوری الدهان.
[۲۰۷۱] عبدالرحمن‌بن محمدبن حمدان القاضی، ابومحمد الجرجانی.
[۲۰۷۲] عبدالرحمن‌بن علی‌بن محمدبن یحیی‌بن عبدالرحمن، ابوالفضل التمیمی

النیسابوری و کان من وجوه نیسابور ثروة و شهامة و مروّة.

[۲۰۷۳] عبدالرحمن‌بن محمدبن حسکا، ابوسعید الحاکم الفُزی.

[۲۰۷۴] عبدالرحمن‌بن محمدبن جعفر الواعظ، ابونصر العقیلی النیسابوری.

[۲۰۷۵] عبدالرحمن‌بن الحسن‌بن یعقوب الصوفی، ابوالقاسم‌بن الحسن الحداد النیسا[۴۵b]بوری.

[۲۰۷۶] عبدالرحمن‌بن حمدون‌بن تجار الفقیه، ابوالولید النیسابوری.

[۲۰۷۷] عبدالرحمن‌بن ابراهیم‌بن محمدبن یحیی، ابوالحسن‌بن [ابی] اسحق المزکی النیسابوری.

[۲۰۷۸] عبدالرحمن‌بن عبدالله‌بن یعقوب‌بن سمعویه، ابوسعید النیسابوری.

[۲۰۷۹] عبدالرحمن‌بن احمدبن جعفر، ابوالقاسم الشیبانی النیسابوری.

[۲۰۸۰] عبدالرحمن‌بن محمدبن الحسین الصوفی النیسابوری، ابوالقاسم الحجاج حج نیّفاً و ثلثین حجةً مدفون فی مقبرة الحسین‌بن معاذ و هومات بنسا. حُمِلَ تابُوتُه الی نیسابور.

[۲۰۸۱] عبدالرحمن‌بن محمدبن محمدبن داود السجزی، ابومحمد النیسابوری.

[۲۰۸۲] عبدالرحمن‌بن علی‌بن محمد الترمذی، ابوالقاسم صاحب الترمذ.

[۲۰۸۳] عبدالرحمن‌بن محمدبن عبدالرحمن الواعظ، ابوبکر السرخسی.

[۲۰۸۴] عبدالرحمن‌بن محمدبن الحسن، ابومحمد النصرآبادی النیسابوری.

[۲۰۸۵] عبدالرحمن بن حمدان الصیدلانی الرمجاری النیسابوری.

[۲۰۸۶] عبدالرحمن‌بن عبدالله‌بن احمدبن اسحق وَجَدُّهُ امام اهل [الحدیث] ابوبکر محمدبن اسحق و هو نیسابوری.

[۲۰۸۷] عبدالرحمن‌بن محمدبن احمدبن بالویه، ابومحمد المزکی النیسابوری.

[۲۰۸۸] عبدالرحمن‌بن احمدبن محمدبن ابرهیم من اولاد سعدبن عباده الخزرجی الانصاری رضی‌الله عنه، ابومحمدبن ابی‌عمرو العماری النیسابوری.

[۲۰۸۹] عبدالرحمن‌بن الحسن‌بن علی، ابوسعید.

[۲۰۹۰] [عبدالرحمن] احمدبن علی الصفّار النیسابوری.

[۲۰۹۱] عبدالواحدبن احمدبن محمدبن عمربن عبدالرحمن القُرَشی، ابوعمرو المُنکَدِری.

[۲۰۹۲] عبدالواحدبن محمدبن الشاه، ابوالحسین الصوفی الشیرازی.

[۲۰۹۳] عبدالواحدبن احمدبن القسم من ولد عبدالرحمن‌بن عوف و هو ابن ابی الفضل المتکلم الاشعری.

[۲۰۹۴] عبدالواحدبن محمدبن عبدالرحمن، ابوالحسن النیسابوری.

[۲۰۹۵] عبدالواحدبن علی‌بن عبدالله، ابوالیسار المروزی.

[۲۰۹۶] عبدالواحدبن عبدالعزیزبن الحارث التمیمی، ابوالحسن الواعظ الحنبلی.

[۲۰۹۷] عبدالصمدبن احمدبن الحسین‌بن علی الزبیری، ابوذر القاری النیسابوری.

[۲۰۹۸] عبدالصمدبن محمدبن حیویه البخاری، ابومحمد الحافظ النیسابوری.

[۲۰۹۹] عبدالحمیدبن عبدالرحمن‌بن الحسین القاضی‌بن القاضی، ابوالحسن‌بن ابی سعید النیسابوری و کان من افراد زمانه و من الذین به افتخار [46a] اهل زمانه لااهل نیسابور خاصة توفی ببخارا رضی‌الله عنه حمل تابوته الی نیسابور.

[۲۱۰۰] عبدالعزیزبن احمدبن محمد[بن] اسحق، ابواحمد الورّاق النیسابوری.

[۲۱۰۱] عبدالعزیزبن عبدالملک‌بن نصر الاموی، ابوالاصبع الاندلسی.

[۲۱۰۲] عبدالصمدبن محمدبن محمدبن اسحق الزاهد الصوفی، ابونصربن ابی احمد الصفار النیسابوری.

[۲۱۰۳] عبدالعزیزبن الحسن‌بن احمد الدارکی الاصبهانی، ابوالقاسم الفقیه.

[۲۱۰۴] عبدالعزیزبن محمدبن الحسن الفقیه، ابوالفضل البصروی.

[۲۱۰۵] عبدالعزیزبن محمدبن الحنری الدامغانی، ابومحمد التاجر.

[۲۱۰۶] عبدالعزیزبن محمدبن محمدبن اسحق، ابومحمد المعدل النیسابوری.

[۲۱۰۷] عبدالمؤمن بن عبدالملک، ابونصر الدهستانی.

[۲۱۰۸] عبدالرحیم‌بن محمدبن یحیی القاضی النیسابوری.

[۲۱۰۹] عبدالوهاب‌بن حمزةبن نصر، ابوابرهیم الجرجانی.

[۲۱۱۰] عبدالجلیل‌بن مذکوربن ثابت، ابومحمد السعدی.

[۲۱۱۱] عبدالملک‌بن محمدبن ابرهیم، ابوسعیدبن ابی‌عثمان الواعظ الزاهدبن الزاهد النیسابوری و قد صنف فی علوم الشریعة و دلائل النبوة و فی سیر العباد و الزهاد کتباً و صارت تلک المصنفات فی بلاد المسلمین تاریخاً للنیسابور.

[۲۱۱۲] عبدالملک‌بن احمدبن الحسین، ابومحمد الصیدلانی.

[۲۱۱۳] عمربن محمدبن مسعود الفقیه، ابوحفص الاسفراینی.

[۲۱۱۴] عمربن احمدبن عبدالله الآجُری، ابوحفص البصری.

[۲۱۱۵] عمربن احمدبن عمر، ابوحفص الزاهد النیسابوری.

[۲۱۱۶] عمربن عبدالعزیزبن محمدبن الحسن المنصوری.

[۲۱۱۷] عمربن محمدبن محمدبن داود، ابوسعید النیسابوری.

[۲۱۱۸] عمربن احمدبن ابرهیم‌بن عبدویه المسعودی، ابوحازم‌بن ابی‌الحسن العبدوی النیسابوری.

[۲۱۱۹] عثمان‌بن محمدبن مسعود الاسفراینی، ابویحیی الفقیه.

[۲۱۲۰] عثمان‌بن عمران‌بن الحارث المقدسی، ابوعمرو الصوفی.

[۲۱۲۱] علی‌بن احمدبن ابرهیم البوسنجی، ابوالحسن الصوفی الزاهد الورع.

[۲۱۲۲] علی‌بن احمدبن الحسن الفقیه، ابوالحسن المعروضی.

[۲۱۲۳] علی‌بن احمدبن عبدالعزیز الجرجانی، ابوالحسن المحتسب.

[۲۱۲۴] علی‌بن احمدبن علی‌بن نصیر التاجر، ابوالحسن [46b] المعدل النصیر النیسابوری.

[۲۱۲۵] علی‌بن اسمعیل‌بن عبدالله، ابوالقاسم المطوعی النیسابوری رحمه‌الله خرج مرتین الی طرسوس وَ عَزَلَ الروم عنها بعد غزواته بخراسان.

[۲۱۲۶] علی‌بن احمدبن علی، ابوالحسن‌بن ابی‌بکربن علی الرواسی.

[۲۱۲۷] علی‌بن احمدبن فیروز الجلاب، ابوالحسن الصیرکی النیسابوری.

[۲۱۲۸] علی‌بن احمدبن بختیار، ابوالحسن النیسابوری.

[۲۱۲۹] علی‌بن احمدبن اسد التمیمی، ابوالحسن الاخباری.

[۲۱۳۰] علی‌بن احمدبن محمدبن الحسین الانماطی، ابوالحسن الروعی.

[۲۱۳۱] علی‌بن احمدبن واصل المستملی، ابوالقاسم الواصلی الزوزنی.

[۲۱۳۲] علی‌بن احمدبن محمدبن احمدبن عیسی، ابوالحسن الطرسوسی.

[۲۱۳۳] علی‌بن احمدبن [ ] الادیب الکاتب النحریر، ابوالفتح البشتی.

[۲۱۳۴] علی‌بن احمدبن محمدبن اسمعیل، ابوالحسن البخاری القاضی.

[۲۱۳۵] علی‌بن بنداربن الحسین‌بن علی الصوفی، ابوالحسن الصیرفی الزاهد النیسابوری.

[۲۱۳۶] علی‌بن بشربن علی الصوفی، ابوالحسن القزوینی.

[۲۱۳۷] علی‌بن بکران‌بن علی الوراق، ابوالحسن الواسطی.

[۲۱۳۸] علی‌بن حبدل القزوینی، ابوالحسن الصوفی.

[۲۱۳۹] علی‌بن جعفر الکاتب، ابوالحسن الفارسی.

[۲۱۴۰] علی‌بن جعفربن عبیدالله الطوسی، ابوالحسن النوقانی.

[۲۱۴۱] علی‌بن حمشادبن سختویه، ابوالحسن النیسابوری محدث عصره بنیسابور و له تصانیف توفی فی شوال سنة ثمان و ثلثین و ثلثمائة و دُفِنَ فی مقبرة المصلی رحمه‌الله.

[۲۱۴۲] علی‌بن الحسن‌بن احید البلخی، ابوالحسین.

[۲۱۴۳] علی‌بن الحسن‌بن المثنی العنبری، ابوالحسن الصوفی الطبری.

[۲۱۴۴] علی‌بن الحسن‌بن عبدالرحمن القاضی، ابوالحسن البخاری السردری.

[۲۱۴۵] علی‌بن الحسین‌بن علی الطوسی، ابوالحسن التاجر.

[۲۱۴۶] علی‌بن الحسین‌بن محمویه، ابوالحسن الصوفی الزاهد.

[۲۱۴۷] علی‌بن رشیق الصوفی، ابوالحسن البغدادی.

[۲۱۴۸] علی‌بن صالح‌بن سلیمان النمیری، ابوالقاسم البصری.

[۲۱۴۹] علی‌بن عیسی‌بن ابرهیم‌بن عبدویه الحیری النیسابوری، ابوالحسن الوراق.

[۲۱۵۰] علی‌بن عمربن نصر الدقاق، ابوالحسن البغدادی.

[۲۱۵۱] علی‌بن عبدالله‌بن محمد الأُوْدَنی، ابوالحسن النیسابوری.

[۲۱۵۲] علی‌بن عبدالملک‌بن سلیمان الفقیه الطرسوسی، ابوالحسن.

[۲۱۵۳] علی‌بن عبدالعزیز القاضی الجرجانی.

[۲۱۵۴] علی‌بن الفضل‌بن محمد الخزاعی، ابوالحسن‌بن [۴۷a] فضلان النیسابوری.

[۲۱۵۵] علی‌بن الفضل‌بن العباس الفقیه، ابوالحسن الشاشی.

[۲۱۵۶] علی‌بن القاسم‌بن العباس‌بن الفضل، ابوالحسن الزازی.

[۲۱۵۷] علی‌بن محمدبن ایوب‌بن یزید، ابوالحسن الصنعی.

[۲۱۵۸] علی‌بن المومل‌بن الحسن، ابوالقاسم النیسابوری.

[۲۱۵۹] علی‌بن محمدبن احمد الطوسی، ابوالحسن‌بن ابی‌احمد.

[۲۱۶۰] علی‌بن محمدبن اسمعیل، ابوالحسن الکارزی الطوسی.

[۲۱۶۱] علی‌بن محمدبن الحسن المقری، ابوالحسن الجرجانی الخبازی.

[۲۱۶۲] علی‌بن محمدبن احمدبن دلویه.

[۲۱۶۳] علی‌بن محمدبن احمدبن دلویه المذکر، ابوالحسن الخانقاهی النیسابوری.

[۲۱۶۴] علی‌بن محمدبن العباس الصوفی الرازی.

[۲۱۶۵] علی‌بن محمدبن عبدالله الصوفی، ابوالحسن القزوینی.
[۲۱۶۶] علی‌بن محمدبن ابراهیم‌بن حمدان، ابوالحسن الفارسی.
[۲۱۶۷] علی‌بن محمدبن علی، ابوالحسن الرمجاری النیسابوری.
[۲۱۶۸] علی‌بن محمدبن کهمس ابوالحسن العجلی النیسابوری و کان معوج الرجلین و یرکب حماراً قصیراً و لاتخلف عن السماع فیکتب فی السماع علی العـجلی و حماره.
[۲۱۶۹] علی‌بن مضارب‌بن ابراهیم، ابوالقاسم القاری النیسابوری.
[۲۱۷۰] علی‌بن مأمون العابد، ابوالحسن النیسابوری.
[۲۱۷۱] علی‌بن محمدبن معاذ، ابوسعید المولقابادی النیسابوری.
[۲۱۷۲] علی‌بن محمدبن ابراهیم، ابوجعفر القشیری.
[۲۱۷۳] علی‌بن محمدبن محمود الفامی النیسابوری، ابوالحسن.
[۲۱۷۴] علی‌بن محمدبن ابراهیم، ابوالحسن الفقیه النیسابوری.
[۲۱۷۵] علی‌بن محمدبن اسمعیل النجاری.
[۲۱۷۶] علی‌بن محمدبن عبدالرحمن، ابوالحسن الساکنی.
[۲۱۷۷] علی‌بن محمدبن احمدبن موسی القاضی، ابوالقاسم‌بن ابی‌عبدالله الرازی.
[۲۱۷۸] علی‌بن محمدبن الحسین الصوفی، ابوالحسین البصری.
[۲۱۷۹] عمروبن محمدبن منصور العدل، ابوسعید الجنجرودی النیسابوری الختن و قیل له الختن لانه ختن ابی‌بکر محمدبن اسحق‌بن خزیمة.
[۲۱۸۰] عمروبن اسحق‌بن ابراهیم‌بن احمد، ابومحمد السکنی البخاری محدِّثُ عصره ببخارا.
[۲۱۸۱] عیسی‌بن زیدبن عیسی الطالبی، ابوالحسن العقیلی العلوی النیسابوری الادیب سکن فی رستاق پشت.
[۲۱۸۲] عمران‌بن موسی‌بن الحصین، ابوموسی الخبوشانی.
[۲۱۸۳] عباس‌بن الحسین‌بن احمد الرازی، ابوالفضل الصفار.
[۲۱۸۴] عباس‌بن محمدبن العباس البغدادی، ابومحمد الجوهری. [۴۷b]
[۲۱۸۵] عمّاربن محمدبن مخلدبن حبیب، ابوذر البغدادی.
[۲۱۸۶] عصم‌بن العباس‌بن احمد الضبی، ابومحمد الهروی.
[۲۱۸۷] عاصم‌بن الحسین‌بن یحیی الاصبهانی، ابوالحسین الورّاق.

[۲۱۸۸] عُیَیْنَة بن علی، ابوبکر البشتی النیسابوری.

[۲۱۸۹] عطیه‌بن سعید، ابومحمد الاندلسی.

[۲۱۹۰] عوام‌بن محمدبن حامد القرشی، ابونصرالنیسابوری.

[۲۱۹۱] عتبة‌بن خیثمة‌بن محمدبن حاتم القاضی الامام الادیب، ابوالهیثم النیسابوری.

[۲۱۹۲] فارس‌بن عیسی الصوفی البغدادی.

[۲۱۹۳] فتح‌بن عبدالله الفقیه، ابونصر السندی النیسابوری.

[۲۱۹۴] فایق‌بن عبدالله الرومی الخاصة و انما قیل له الخاصة لاختصاصه بالسلطان.

[۲۱۹۵] الفضل‌بن محمدبن العباس الواعظ، ابوالعباس الهروی.

[۲۱۹۶] الفضل‌بن محمدبن نصیر الاصبهانی.

[۲۱۹۷] الفضل‌بن محمدبن ابراهیم المعدل، ابوالعباس‌بن ابی‌الفضل المزکی النیسابوری.

[۲۱۹۸] الفضل‌بن محمدبن الفضل، ابوالهیثم التاجر النیسابوری.

[۲۱۹۹] قاسم‌بن‌احمدبن محمدالمزکی، ابوذرالنیسابوری وکان شیخ‌نیسابور فی عصره.

[۲۲۰۰] قیس‌بن طلحة‌بن احمد الفارسی، ابومازن.

[۲۲۰۱] قاسم‌بن عبدالله‌بن محمد العدوی، ابونصر الجوهری النیسابوری.

[۲۲۰۲] قتاده‌بن محمدبن احمدبن عمر النیسابوری.

[۲۲۰۳] کثیربن احمد الوزیر، ابومنصور العمید القاینی یتولی بنیسابور نیفا و ثلثین سنة و مات بها فَحُمِلَ الی قاین.

[۲۲۰۴] کامل‌بن احمدبن محمدبن جعفر المفید النیسابوری.

[۲۲۰۵] لیث‌بن طاهربن اللیث، ابونصرالنیسابوری.

[۲۲۰۶] لیث‌بن نصربن جبرئیل البخاری، ابونصر الفقیه.

[۲۲۰۷] محمدبن احمدبن محمدبن زید المعدل، ابوعلی‌بن حیکان النیسابوری.

[۲۲۰۸] محمدبن احمدبن بالویه الحلاب، ابومحمد المحدث النیسابوری.

[۲۲۰۹] محمدبن احمدبن بُطَّة الاصبهانی، ابوعبدالله.

[۲۲۱۰] محمدبن احمدبن سعید، ابوجعفر الرازی.

[۲۲۱۱] محمدبن احمدبن محمدبن عقبة القاضی، ابواحمد الحنفی المروزی.

[۲۲۱۲] محمدبن احمدبن عبدالله، ابوالحسن الصفار النیسابوری.

[۲۲۱۳] محمدبن احمدبن زکریا، ابوالحسن‌بن زکریّا کان من افاضل شیوخنا و هو نیسابوری و مدفون بمقبرة شاهنبر.

[۲۲۱۴] محمدبن احمدبن الحسن الحیری النیسابوری، ابوالطیب المنادیلی.

[۲۲۱۵] محمدبن عبداللّه‌بن محمد الفقیه، ابوبکر البخاری ثم الأُوْدَنِی.

[۲۲۱۶] محمدبن احمدبن محمدبن الحسین المعادی، [۴۸a] ابوالحسن الادیب النیسابوری.

[۲۲۱۷] محمدبن احمدبن محمدبن اُبَیّ الحیری، ابوبکربن ابی الحسین الغازی النیسابوری.

[۲۲۱۸] محمدبن احمدبن شعیب‌بن هارون، ابواحمد الشعیبی العدل النیسابوری.

[۲۲۱۹] محمدبن احمدبن اسحق‌بن ابراهیم الصیدلانی، ابوعمروبن ابی‌بکر العدل المتطبّب النیسابوری.

[۲۲۲۰] محمدبن احمدبن حمدون‌بن الحسن‌بن یزید، ابوالطَیِّب المذکر النیسابوری.

[۲۲۲۱] محمدبن احمدبن اسحق، ابوعمرو الصغیر و لقد کان کبیراً فی‌العلوم و العدالة و هو نیسابوری.

[۲۲۲۲] محمدبن احمدبن بشر الصوفی، ابومنصور الحیری النیسابوری.

[۲۲۲۳] محمدبن احمدبن حمدان، ابوعمروبن ابی‌جعفر الحیری النیسابوری.

[۲۲۲۴] محمدبن احمدبن موسی الجامعی، ابوحبیب المصاحفی النیسابوری.

[۲۲۲۵] محمدبن احمدبن حمشاد، ابوالعباس الدّقاق النیسابوری.

[۲۲۲۶] محمدبن احمدبن حمدون الصوفی، ابوبکر الفَرّاء النیسابوری مدفون فی مقبرة جنیدابیّه.

[۲۲۲۷] محمدبن احمدبن عبدالرحمن، ابوبکر الزیقی النیسابوری.

[۲۲۲۸] محمدبن احمدبن عبداللّه‌بن احمد الفقیه، ابوزید المروزی.

[۲۲۲۹] محمدبن احمدبن منه السمسار النیسابوری.

[۲۲۳۰] محمدبن احمدبن بالویه المعدل، ابوعلی النیسابوری.

[۲۲۳۱] محمدبن احمدبن هارون الریوندی، ابوبکر الشافعی النیسابوری.

[۲۲۳۲] محمدبن احمدبن محمد النیسابوری و هو الملقب بزبارة السید العلوی شیخ الطالبیة بنیسابور بل بخراسان فی عهده رضی‌اللّه عنه مدفون فی مقبرة العلویة بجنب عبداللّه [بن] طاهر الامیر.

[۲۲۳۳] محمدبن احمدبن محمدبن عبداللّه، ابوالحسین‌بن زبارة العلوی ولد السید ابی محمدبن زبارة.

[۲۲۳۴] محمدبن احمدبن بالویه، ابونصربن [ ] جلاب النیسابوری.

[۲۲۳۵] محمدبن احمدبن محمد، ابوبکربن [ابی] الحسین الابریشمی النیسابوری.

[۲۲۳۶] محمدبن احمدبن محمد، ابوسهل ابی‌بشر الحسنوی النیسابوری.

[۲۲۳۷] محمدبن احمدبن علی الادیب التاجر، ابوالحسن‌بن الصفار النیسابوری.

[۲۲۳۸] محمدبن احمدبن عبداللهبن شهمرد، ابوالحسین الفقیه النصرآبادی النیسابوری من محلة نصرآباد.

[۲۲۳۹] محمدبن احمدبن بشر المزکی، ابوعبداللهبن بشرویه النیسابوری شیخ اهل الرأی فی عصره.

[۲۲۴۰] محمدبن احمدبن محمد [۴۸b] الخفاف، ابوعمرو القهندزی النیسابوری.

[۲۲۴۱] محمدبن احمدبن جعفر الیزدی.

[۲۲۴۲] محمدبن احمدبن محمدبن محمود، ابوالعباس القبابی النیسابوری.

[۲۲۴۳] محمدبن احمدبن شعیب الفقیه، ابوسعید الخفاف النیسابوری.

[۲۲۴۴] محمدبن احمدبن موسی، ابوالطیّب الرازی.

[۲۲۴۵] محمدبن احمدبن قحطبه، ابوالحسن المروزی.

[۲۲۴۶] محمدبن احمدبن الحسن الفامی، ابواحمد النیسابوری.

[۲۲۴۷] محمدبن احمدبن موسی، ابواحمد المزینانی النیسابوری.

[۲۲۴۸] محمدبن احمدبن [محمدبن] موسی البخاری، ابونصر الملاحمی.

[۲۲۴۹] محمدبن احمدبن حامد، ابواحمد الکرابیسی النیسابوری.

[۲۲۵۰] محمدبن احمدبن محمدبن جعفر، ابوعمروبن ابی‌الحسین البَحِیْری النیسابوری.

[۲۲۵۱] محمدبن احمدبن حاضر الطوسی، ابوبشر الحاضری.

[۲۲۵۲] محمدبن احمد الخالدی النیسابوری.

[۲۲۵۳] محمدبن احمدبن الحسن، ابوالفضل الصایغ النیسابوری.

[۲۲۵۴] محمدبن احمدبن ثابت البزاز، ابوالحسین البغدادی.

[۲۲۵۵] محمدبن احمدبن جعفر، ابونصر الطوسی.

[۲۲۵۶] محمدبن احمدبن عبدوس، ابوالحسن الحاتمی النیسابوری.

[۲۲۵۷] محمدبن احمدبن عبدالاعلی، ابوعبدالله المغربی.

[۲۲۵۸] محمدبن احمد الفقیه، ابوبشر الادیب الشروطی.

[۲۲۵۹] محمدبن احمدبن ابی‌الفوارس، ابوالفتح البغدادی.
[۲۲۶۰] محمدبن احمدبن عبدالوهّاب الواعظ، ابوبکر الاسفراینی.
[۲۲۶۱] محمدبن احمدبن محمدبن یزید، ابوبکر الاصبهانی و لکن ابوبکر نیسابوری و ابوه کان اصفهانیا.
[۲۲۶۲] محمدبن احمدبن الحسین السمسار النیسابوری، ابوطاهر الطاهری.
[۲۲۶۳] محمدبن احمدبن محمدبن خاقان، ابوعبدالله البخاری.
[۲۲۶۴] محمدبن احمدبن یحیی الفقیه، ابوالفضل الترمذی.
[۲۲۶۵] محمدبن‌احمدبن‌محمدالتمیمی، ابوالعباس‌بن ابی‌الحسن السلیطی النیسابوری.
[۲۲۶۶] محمدبن احمدبن عبدالله السکری، ابواحمد المسکی النیسابوری.
[۲۲۶۷] محمدبن احمد[بن] محمد[بن] حفص الحرشی، ابونصر النیسابوری.
[۲۲۶۸] محمدبن احمدبن محمدبن حم، ابوالفضل الجُلُودی النیسابوری.
[۲۲۶۹] محمدبن احمدبن محمد الطوسی ابوبکربن ابی‌تراب المسافری النوقانی.
[۲۲۷۰] محمدبن احمدبن علی، ابوبکر القاضی الفارسی.
[۲۲۷۱] محمدبن احمدبن حسنویه العارف [۴۹a] الزاهد، ابواحمد الحسنوی النیسابوری من کبار مشایخ التصوف مدفون فی مقبرة شاهنبر.
[۲۲۷۲] محمدبن احمدبن محمد[بن] محمود، ابوالحسن المزاحمی النیسابوری تفقّه عند الاستاد ابی الولید.
[۲۲۷۳] محمدبن احمدبن عمرالخفاف، ابونصر النیسابوری.
[۲۲۷۴] محمدبن احمدبن الحامد، ابوالحسن العطّار النیسابوری.
[۲۲۷۵] محمدبن احمدبن سهل، ابوسهل الوراق الزوزنی.
[۲۲۷۶] محمدبن احمدبن عمرویه النیسابوری.
[۲۲۷۷] محمدبن احمدبن علی، ابوالحسن الصبغی الجنجرودی النیسابوری.
[۲۲۷۸] محمدبن احمدبن محمد الفقیه، ابوبکربن ابی‌سعید النسوی.
[۲۲۷۹] محمدبن احمدبن علی‌بن عبدالرحیم، ابوالحسن‌بن ابی‌احمد الصفار النیسابوری.
[۲۲۸۰] محمدبن احمدبن سعید، ابونصربن ابی‌سعید الوالی النیسابوری.
[۲۲۸۱] محمدبن احمدبن علی‌بن شعیب، ابوبکر الکرابیسی النیسابوری من خان الدستی.

[۲۲۸۲] محمدبن احمدبن عبدالله الدَیْبُلی، ابوالعباس الوراق.

[۲۲۸۳] محمدبن احمدبن الحسن‌بن سعید الجرجانی، ابوبکر الوراق.

[۲۲۸۴] محمدبن احمدبن محمدبن عقیل، ابوبکر القطان النیسابوری.

[۲۲۸۵] محمدبن احمدبن سعید الانماطی البخاری، ابومحمد.

[۲۲۸۶] محمدبن احمدبن موسی القاضی، ابوعبدالله الحارثی الداری.

[۲۲۸۷] محمدبن احمدبن یحیی الفقیه، ابونصر السرخسی.

[۲۲۸۸] محمدبن احمدبن بالویه، ابومنصور الکسائی النیسابوری.

[۲۲۸۹] محمدبن احمدبن یعقوب المزکی، ابوعبدالله الادیب.

[۲۲۹۰] محمدبن احمدبن علی‌بن نصیر المعدّل، ابوعبدالله النصیری النیسابوری.

[۲۲۹۱] محمدبن احمدبن عبدوس، ابوبکربن ابی‌علی‌بن عبدوس النیسابوری المزکّی.

[۲۲۹۲] محمدبن ابراهیم‌بن الفضل الهاشمی، ابوالفضل المزکّی النیسابوری و اکثر شیوخ نیسابور فی العدالة.

[۲۲۹۳] محمدبن ابراهیم‌بن عمران‌بن موسی الجوری، ابوبکر النحوی من جور فارس.

[۲۲۹۴] محمدبن ابراهیم‌بن علی‌بن حسنویه الزاهد، ابوبکر الوراق النیسابوری و کان من البکایین من خشیةالله تعالی حتی لقب بالبَکّا.

[۲۲۹۵] محمدبن ابرهیم‌بن الحسن [بن] موسی المناشکی النیسابوری، ابوالعباس المحاملی.

[۲۲۹۶] محمد[بن] [۴۹b] ابراهیم الفامی، ابوبکر النیسابوری.

[۲۲۹۷] محمدبن ابرهیم‌بن نصر، ابوعبدالله الأَرْنَبَوِیّ.

[۲۲۹۸] محمدبن ابرهیم‌بن اسحق البخاری، ابوبکر الصانع.

[۲۲۹۹] محمدبن ابراهیم‌بن ابی‌عمران الامیربن الامیر ناصرالدولة، ابوالحسن النیسابوری.

[۲۳۰۰] محمدبن ابراهیم‌بن حمش، ابوعبد[الله] النیسابوری نزیل نسا.

[۲۳۰۱] محمدبن ابراهیم‌بن یحیی الادیب، ابوعمرو البشتی وانشد فی ذکر اصحاب الحدیث قصیدة بعضها هذا:

وَدَعْ فِکْرَ جُرجان فَانَّ شُیُوخَنا
بِبَلْدَةِ نیسابور اَعْلیٰ فَما الحَزَن؟

فيحيى بن يَحيىٰ لايُقاسُ بِغَيْرِهِ
كَفاكَ بِه عِزّاً اِذا كُنْتَ مُمْتَحَن
و تابعهُم اسحٰق لِلّهِ دَرُّهُ
نَعَم و الرباطيّ فضلهم غير مُكْتَمَن
ابوالأظهرِ المِفْضال ثُمّ ابنُ هاشمٍ
وَ مُسْلم اربابُ الحديث فلاتَحن
فَمَنْ مِثْلُهُم فى حِفْظِهِم وَ مَحَلِّهِم
فآثارُهُم يسغى وتدفع فى المحن
وَ منّا ابن اسحٰق الخزيمى شيخنا
وَ مفخُرنا شيخُ المَشَايخ و الزَمَن
لَقَد كانَ لِلأسلامِ رُكْناً و مَركَزاً
سَقَىٰ الله قَبْراً فيهِ ذاالشيخ مُنْدَفَن
ومِنّا اَبو عَمْروبن نصر رَئيسُنا
بِهِ عُرِفَ العِزُّ الذى اهلُه سكن
وَ نَفْخُر بالسرّاجِ فَخْراً مُواظِباً
و با[لحرشى ا]لحيرى مَنْ اَوْ ضَحُوا السنن
حسين و جارودٌ لنا و مسدد
و عن جعفرين العلم بالحفظ مُقْتَرَن
وَلَمْ اَطمأنْ اِلاّ بذكرِ مُفَضّلٍ
ابى طالب كن بذكره مطمئن
وَ بَعْدُهُم الشوقىّ ثُمَّ مؤمّلٌ
اُثَلِّثُ بالمكى يا حبذا القرن
وَ منّا ابوعثمان ثُمَّ محمد
عتيب ابابكر افردايه ادن
وَ منّا الاديب الأَرْيَحىُّ الذى مَضىٰ
ابوالقاسم الشيخ المذكور وامنن
وَ منّا الفقيهُ البيهقى محمّد
فكيف الطبارى و هو فى اللحدو الكفن

وَ مـــنّا الرئـــيس الفـاضل السيّد الذی
بــــــــنصرته لم یـــــــرتفع رأس [ ]
اَقُـــولُ لَـــهُ وَ القـــولُ مِـــنّی تـــحيّةٌ
سَلامٌ عَلیٰ [الشيخ] الرئيسِ اَبـیالحسـن
وَ مـــنّا مِـــنَ الأحـــياءِ، طَـــالَ بَـقاءُهُم
و دامَ لهم فضل و عمرٌ بـلا شـحن[۵۰a]
کـــمثل اِبـــیبکربن اســحٰق صـــدرِنا
امـــامٌ لأسـبابِ الفـــرايـضِ والسُـنَن
وَ مـــــنّا مِـــــنَ الأصـــحاب قـــاموا منه
هـــوالبـــقی الطـــالب الحـــمد بـــالثمن
لَـــقَد بَـلَغُوا فـی الدّيـن اَشْـرَفَ خـطره
وَ يحيٰیبن مـنصورٍ وَ هُـم سـادَةُ الزَمَـن
وَ حسّـــــانُ سَـيْفالله و الصـــارم الذی
بـــــدين بـــــه و لم يـــفروالم يـــدن[ ]
عَـــــلَيهم صَــــلٰوةالله مـــاذَرَّ شـــارقٌ
و مـا صـاحَ قُـمریٌّ عَـلٰی شُـعَب الفـنن
و کـــــل فـــــقيهٍ حـــاکـــمٍو مـــذَکّـــرٍ
فـــمنا ابـــرهيم المـــدايـــن و الفـــطن.

[۲۳۰۲] محمدبن ابرهيمبن علی النيسابوری، ابوالعباس من رستاق باخَرْز.

[۲۳۰۳] محمدبن ابرهيمبن سعيد، ابوجعفر البوسنجی.

[۲۳۰۴] محمدبن ابرهيمبن [ ]، ابوعثمان الزاهد النيسابوری و کان من الصوفيّة العُـبّاد رحمةالله عليه.

[۲۳۰۵] محمدبن اسحقبن ايوببن يـزيد الصـبغی، ابـوالعـباس اخـو شـيخ ابـوبکر النيسابوری.

[۲۳۰۶] محمدبن ابراهيمبن يحيی، ابوبکر الکسائی النيسابوری.

[۲۳۰۷] محمدبن ابراهيمبن نصر الوکيل، ابوبکر النيسابوری.

[۲۳۰۸] محمدبن ابراهيم، ابوسعيد الاديب النيسابوری.

[۲۳۰۹] محمدبن اسحقبن محمدبن يحيی الاصفهانی.

[۲۳۱۰] محمدبن اسحق‌بن محمد المعدل، ابوالحسن المولقابادی النیسابوری.

[۲۳۱۱] محمدبن اسحق‌بن بشرویه الزاهد من قریة الزاءِ، ابوجعفر الزائی.

[۲۳۱۲] محمدبن اسحق‌بن محمدالسختیانی، ابوالحسن النیسابوری.

[۲۳۱۳] محمدبن بشربن العباس، ابوسعید الکرابیسی النیسابوری المعروف بالبصری.

[۲۳۱۴] محمدبن بکربن بشرالبونی، ابوعبدالله الفقیه.

[۲۳۱۵] محمدبن بسطام[بن] الحسن، ابوجعفر الاستوائی.

[۲۳۱۶] محمدبن جعفربن موسی‌بن جعفربن محمدبن علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب رضی‌الله عنهم، السیّد ابوجعفر الموسوی و کان اَوْحَدُ الاشراف فی عصره.

[۲۳۱۷] محمدبن جعفر[بن] احمدبن موسی الفقیه الادیب، ابوبکربن ابی‌جعفرالمزکّی البشتی.

[۲۳۱۸] محمدبن جعفربن ابرهیم‌بن یوسف، ابوبکر الفامی النیسابوری.

[۲۳۱۹] محمدبن جعفربن محمدبن مطر العدل، ابوعمرو الزاهد النیسابوری.

[۲۳۲۰] محمدبن جعفربن محمود، ابوسعید الهروی.

[۲۳۲۱] محمدبن جعفربن ابرهیم النسوی، ابوجعفر.

[۲۳۲۲] محمدبن جعفربن [۵۰b] الحسین‌بن محمدبن المفید، ابوبکر البغدادی.

[۲۳۲۳] محمدبن الحسن‌بن [ ]، ابوطاهر المحمدآبادی النیسابوری.

[۲۳۲۴] محمدبن الحسن‌بن علی‌بن بکر المعدّل، ابوالحسن النیسابوری.

[۲۳۲۵] محمدبن الحسن‌بن الحسین التاجر العدل، ابوالحسن من اجل مشایخ العلم النیسابوری.

[۲۳۲۶] محمدبن الحسن‌بن احمدبن اسمعیل، ابوالحسن المقری السراج النیسابوری.

[۲۳۲۷] محمدبن الحسن المولقابادی.

[۲۳۲۸] محمدبن محمد الصوفی، ابوالعباس البغدادی ابن الخشاب.

[۲۳۲۹] محمدبن الحسن الفقیه، ابوعبدالله الجرجانی الخَتَن.

[۲۳۳۰] محمدبن الحسن‌بن فورک، ابوبکر الاصبهانی.

[۲۳۳۱] محمدبن الحسن‌بن ثابت، ابوبکر النیسابوری.

[۲۳۳۲] محمدبن الحسین‌بن محمدبن اسمعیل السلمی، ابوالحسن الکرابیسی النیسابوری.

[۲۳۳۳] محمدبن الحسین‌بن محمد، ابوالحسن الجرجانی.

[۲۳۳۴] محمدبن الحسین‌بن محمد، ابوالحسین الماوی النیسابوری.

[۲۳۳۵] محمدبن الحسین‌بن یحیی، ابوجعفر المؤدب البشتی.

[۲۳۳۶] محمدبن الحسین الجرجانی، ابوالحسن الخیاطی النیسابوری الورّاق امام نیسابور.

[۲۳۳۷] محمدبن الحسن‌بن زید، ابواحمد الورّاق الطوسی.

[۲۳۳۸] محمدبن الحسین، ابوعبدالله الانباری الوَضّاحی.

[۲۳۳۹] محمدبن الحسین‌بن داود الحسینی العلوی، ابوالحسن النیسابوری رضی‌الله عنه.

[۲۳۴۰] محمدبن الحسن‌بن داودبن علی، ابو علی الحسنی النیسابوری العلوی رضی‌الله عنه.

[۲۳۴۱] محمدبن الحسین‌بن موسی السمسار النیسابوری، ابوسعید.

[۲۳۴۲] محمدبن الحسین‌بن مهران، ابوالحسن الفقیه النیسابوری.

[۲۳۴۳] محمدبن الحسین‌بن موسی السلمی، ابوعبدالرحمن النیسابوری.

[۲۳۴۴] محمدبن الحسین‌بن محمد، ابوالفضل قاضی المعروف بالحدادی النیسابوری.

[۲۳۴۵] محمدبن الحسین الفقیه، ابوعمرو البسطامی.

[۲۳۴۶] محمدبن حاتم الکشّی.

[۲۳۴۷] محمدبن حیان التمیمی، ابوحاتم البشتی القاضی.

[۲۳۴۸] محمدبن حیکان، ابوالحسن السحوری النیسابوری.

[۲۳۴۹] محمدبن حفص‌بن عمر، ابوالعباس النیسابوری المعروف بالهروی.

[۲۳۵۰] محمدبن حیّان[بن حمدویه] الصوفی، ابوبکر صاحب الاحوال مدفون فی مقبرة الحسین رضی‌الله عنه.

[۲۳۵۱] محمدبن حامدبن محمود [۵۱a] القطان، ابوالعباس الشاماتی النیسابوری.

[۲۳۵۲] محمدبن حامدبن امة النیسابوری.

[۲۳۵۳] محمدبن حامدبن علی، ابوبکر البخاری.

[۲۳۵۴] محمدبن حام‌بن متک النیسابوری، ابوعبدالله الحمال.

[۲۳۵۵] محمد[بن] محمدبن حمدون المعدل، ابوبکر.

[۲۳۵۶] محمدبن حمدون‌بن مالک، ابوعبدالله البغدادی.

[۲۳۵۷] محمدبن حسنویه‌بن سلمویه البغوی، ابوجعفر.

[۲۳۵۸] محمدبن حسّان، ابومنصور القرشی المصنف النیسابوری.

[۲۳۵۹] محمدبن حسان‌بن محمد، ابوعبدالله القرشی النیسابوری.

[۲۳۶۰] محمدبن الخلیل المعدل، ابوعبدالله الاصبهانی.

[۲۳۶۱] محمدبن الخالدبن الحسن، ابوبکر البخاری.

[۲۳۶۲] محمدبن خشنام‌بن احمد، ابوعمرو الکاغذی النیسابوری.

[۲۳۶۳] محمدبن خلف‌بن جعفر السلمی المنّجم.

[۲۳۶۴] محمدبن داودبن سلیمان، ابوبکر النیسابوری شیخ التصوف فی عصره.

[۲۳۶۵] محمدبن[ ]، ابوالعباس الامیر القتبی.

[۲۳۶۶] محمدبن زیدبن علی البلخی، ابوالحسن الکوفی.

[۲۳۶۷] محمدبن سلیمان الحنفی العجلی الامام، ابوسهل الصعلوکی الفقیه الادیب اللغوی النحوی الشاعر المتکلم المفتی الصوفی الکاتب العروضی العلامة النیسابوری رضی‌الله عنه وَ اَرضاهُ.

[۲۳۶۸] محمدبن احمدبن سلیمن‌بن محمد، ابوجعفر الابزاری النیسابوری و ابزار قریة علی فرسخین‌من البلد.

[۲۳۶۹] محمدبن سلیمان‌بن بلال، ابوبکر المقری النمیری النیسابوری.

[۲۳۷۰] محمدبن سهل‌بن ابرهیم‌بن سهل، ابوعبدالله التاجر النیسابوری.

[۲۳۷۱] محمدبن سعیدبن محمد الکرابیسی النیسابوری.

[۲۳۷۲] محمدبن سیما القطان النیسابوری.

[۲۳۷۳] محمدبن شعیب‌بن جبریل، ابوبکر المؤدّب.

[۲۳۷۴] محمدبن سادل السجزی، ابونصر الادیب.

[۲۳۷۵] محمدبن صالح‌بن هانی المیدانی، ابوجعفر النیسابوری الوراق.

[۲۳۷۶] محمدبن صالح‌بن علی، ابوعبدالله البشتی النیسابوری.

[۲۳۷۷] محمدبن صالح‌بن محمدبن سعید القحطانی، ابوعبدالله الاندلسی.

[۲۳۷۸] محمدبن صالح‌بن علی[بن] العباس المطلی، ابوالحارث.

[۲۳۷۹] محمدبن طلحة‌بن منصوربن هانی، ابوبکر النیسابوری.

[۲۳۸۰] محمدبن طاهربن محمد، ابوطاهر الصوفی النیسابوری.

[۲۳۸۱] محمدبن [طاهربن] علی الا[صبها]نی، ابویعلی.

[۲۳۸۲] محمدبن طاهر [51b]بن الحسين، ابوالحسن النيسابورى.

[۲۳۸۳] محمدبن طاهربن محمد، ابونصر الوزيرى النيسابورى.

[۲۳۸۴] محمدبن طاهربن يحيى، ابوالحسين الفلقى النيسابورى. و فلق قرية على نصف فرسخ من البلد كبيرة عامره.

[۲۳۸۵] محمدبن ظفربن محمد العلوى الحسينى المصنف العالم النيسابورى رضى‌الله عنه.

[۲۳۸۶] محمدبن عبداللهبن احمد، ابوعبدالله الصفار الاصبهانى محدث عصره بخراسان و كان مُجابُ الدعوة [لم يَرفَع رَأسَهُ اِلىٰ السَماءِ كمابلغنا نيّفاً و] اربعين سنة. تُوُفِّىَ رضى‌الله عنه فى سنة تسع و ثلثين و ثلثمائة و دفن فى داره فى سكّة العنبى.

[۲۳۸۷] محمدبن عبدالله التاجر، ابوعبد الرحمن النيسابورى.

[۲۳۸۸] محمدبن عبداللهبن دينار العدل، ابوعبدالله النيسابورى.

[۲۳۸۹] محمدبن عبداللهبن بالويه، ابوجعفر الشاماتى النيسابورى.

[۲۳۹۰] محمدبن عبداللهبن محمد، ابوبكر النيسابورى.

[۲۳۹۱] محمدبن عبداللهبن محمد ابوعبدالله المزنى اخو الشيخ المزنى، تُوُفِّىَ بنيسابور.

[۲۳۹۲] محمدبن عبداللهبن محمدبن صبيح العمرى النيسابورى، رضى‌الله عنه.

[۲۳۹۳] محمدبن عبداللهبن محمد الرازى، ابوالحسين.

[۲۳۹۴] محمدبن عبداللهبن حمشاد الغازى، ابوبكر النيسابورى.

[۲۳۹۵] محمدبن عبداللهبن محمدبن بشر المزنى، ابوالحسين الهروى.

[۲۳۹۶] محمدبن عبداللهبن عبدالعزيز، ابوبكر الرازى.

[۲۳۹۷] محمدبن عبداللهبن قريش الورّاق الرِيْوَنْجى النيسابورى.

[۲۳۹۸] محمدبن عبداللهبن ابرهيم، ابوالحسن السليطى النيسابورى.

[۲۳۹۹] محمدبن عبدالله [بن] محمد[بن نعمان، ابوالعباس] الأسفراينى.

[۲۴۰۰] محمدبن عبداللهبن ابرهيم، ابوسعيد الزاهد المروزى.

[۲۴۰۱] محمدبن عبداللهبن حمشاد، ابومنصور النيسابورى.

[۲۴۰۲] محمدبن عبداللهبن الحسن الشُعَيْرى النيسابورى.

[۲۴۰۳] محمدبن عبدالله الشيبانى، ابوبكربن ابى‌الحسن المعدل النيسابورى.

[۲۴۰۴] محمدبن عبدالله البزاز البخارى.

[۲۴۰۵] محمدبن عبداللهبن یعقوب، ابوبکر النیسابوری و یعرف بالنسال.

[۲۴۰۶] محمدبن عبداللهبن شنویه الهمدانی.

[۲۴۰۷] محمدبن عبداللهبن [محمّدبن] الحسین الفقیه، ابوبکر الصبغی النیسابوری.

[۲۴۰۸] محمدبن عبداللهبن احمد البوسنجی، ابوبکر الواعظ الصوفی.

[۲۴۰۹] محمدبن عبدالله [بن] الفضل الفارسی، ابوعبدالله الوراق.

[۲۴۱۰] محمدبن عبداللهبن اسمعیل، ابوجعفر، الادیب الرئیس النیسابوری.

[۲۴۱۱] محمدبن عبداللهبن محمد، ابوبکر الفارسی.

[۲۴۱۲] محمد و علی ابناءِ عبداللهبن محمد الأُوْدَنی النیسابوری.

[۲۴۱۳] محمدبن عبداللهبن ادریس، ابوعبدالله.

[۲۴۱۴] محمدبن عبداللهبن [۵۲a] حمشاد، ابوسعید الحاسب النیسابوری.

[۲۴۱۵] محمدبن عبداللهبن حمدون ابوسعید النیسابوری.

[۲۴۱۶] محمدبن علیبن الحسن الحسینی مولده بهمدان و منشاؤه بعراق رضیالله عنه.

[۲۴۱۷] محمدبن علیبن الحسین، ابوعلی الاسفراینی.

[۲۴۱۸] محمدبن علیبن الخلیل الرمجاری، ابوبکر التاجر النیسابوری.

[۲۴۱۹] محمدبن علیبن عمر، ابوعلی البُرْنَودِی النیسابوری.

[۲۴۲۰] محمدبن علیبن احمد الجلاب، ابومنصور الفارسی.

[۲۴۲۱] محمدبن علیبن محمدبن الحسن الطوسی.

[۲۴۲۲] محمدبن علیبن الحسن، ابوالطیب الخیاط النیسابوری و کان مجاب الدعوة.

[۲۴۲۳] محمدبن علی الدمشقی، ابوبکر.

[۲۴۲۴] محمدبن عبدالله الکلاتی، ابواحمد النیسابوری.

[۲۴۲۵] محمدبن علی الادیب، ابوالعباس الکرخی.

[۲۴۲۶] محمدبن علیبن اسمعیل، ابوبکر القفال الشاشی امام عصره بماوراء النهر.

[۲۴۲۷] محمدبن علیبن الحسین، ابوبکر المؤدب النیسابوری.

[۲۴۲۸] محمدبن علی [بن] عبدالله الزوزنی.

[۲۴۲۹] محمدبن علیبن محمدبن یحیی النیسابوری.

[۲۴۳۰] محمدبن علیبن مؤمل النیسابوری.

[۲۴۳۱] محمدبن علی العلوی، ابوجعفر الیمانی.

[۲۴۳۲] محمدبن علیبن عمرو الاصبهانی، ابوسعید.

[۲۴۳۳] محمدبن علی‌بن الحسن، ابوبکر المروزی.

[۲۴۳۴] محمدبن علی [بن] سهل، ابوالحسن الما سرجسی.

[۲۴۳۵] محمدبن علی‌بن بکر النیسابوری.

[۲۴۳۶] محمدبن علی‌بن محمد، ابوعلی المؤذن النیسابوری.

[۲۴۳۷] محمدبن علی‌بن الرزاد، ابوعبدالله البصری.

[۲۴۳۸] محمدبن علی‌بن محمد الرازی، ابوالحسن القامی النیسابوری.

[۲۴۳۹] محمدبن عبیدالله‌بن محمد، ابوبکربن عبید النیسابوری.

[۲۴۴۰] محمدبن عبیدالله [بن]ابرهیم [بن] بالویه، ابوالقاسم النیسابوری.

[۲۴۴۱] محمدبن عبدالرحمن‌بن محمد، ابوالحسین‌بن ابی القاسم النیسابوری.

[۲۴۴۲] محمدبن عبدالرحمن‌بن محمد، ابوالعباس حافِدُ ابی‌العباس الدغُولی السرخسی.

[۲۴۴۳] محمدبن العبّاس بن احمد الضبّی، ابوعبدالله الهروی الوجیه الرئیس العالم رضی‌الله عنه.

[۲۴۴۴] محمدبن العباس [بن] محمدبن العباس‌بن حمویه، ابوبکر الصیدلانی النیسابوری.

[۲۴۴۵] محمدبن العباس [ابن] اُختِ محمدبن جریر،ابوبکر الادیب الخوارزمی.

[۲۴۴۶] محمدبن العباس‌بن محمدبن قوهیار، ابوبکر الکسایی النیسابوری.

[۲۴۴۷] محمدبن عیسی‌بن محمد، ابوصالح‌بن عیسی احد مشایخ خراسان.

[۲۴۴۸] محمدبن علی‌بن عبدل، ابواحمد الجرجانی.

[۲۴۴۹] محمدبن عیسی‌بن محمدبن عبدالرحمن، ابواحمد الجلودی النیسابوری [52b] من کبار عبّاد الصوفیه.

[۲۴۵۰] محمدبن عبدالعزیز [بن] عبدالله‌بن ابرهیم، ابوعلی الزَغُوری النیسابوری.

[۲۴۵۱] محمدبن عبدالعزیزبن علی الخشّاب، ابوالحسین.

[۲۴۵۲] محمدبن عبدالعزیزبن علی، ابوبکر الجرجانی.

[۲۴۵۳] محمدبن عبدوس المقری، ابوبکر المفسر.

[۲۴۵۴] محمدبن عمربن قتادةبن مَطَر، ابوالحسن الرمجاری النیسابوری.

[۲۴۵۵] محمدبن عبدان، ابوعبدالله خادم الجامع بنیسابور النیسابوری.

[۲۴۵۶] محمدبن عمربن محمد الاسفراینی، ابوبکر الفقیه.

[۲۴۵۷] محمدبن عبدوس‌بن الحسین، ابوعبدالله السمسار النیسابوری.

[۲۴۵۸] محمدبن عون‌بن اسحق المروزی، ابوسعید الزاهد.

[۲۴۵۹] محمدبن عبدوس بن حاتم، ابونصر الدهان النیسابوری.

[۲۴۶۰] محمدبن الفضل‌بن محمد الکرابیسی، ابواحمد الوراق النیسابوری و کان من المعروفین بطلب الحدیث فی الشرق و الغرب.

[۲۴۶۱] محمدبن الفضل‌بن محمد[بن] اسحق المذکر، ابوسعید المقری النیسابوری.

[۲۴۶۲] محمدبن الفضل‌بن العباس الشافعی، ابوالفضل النیسابوری.

[۲۴۶۳] محمدبن الفضل‌بن محمدبن اسحق‌بن خزیمة، ابوطاهر النیسابوری.

[۲۴۶۴] محمدبن الفضل[بن] محمد الادیب البلخی الربیع

[۲۴۶۵] محمدبن الفضل‌بن محمد الفقیه، ابوبکر اهل بخارا.

[۲۴۶۶] محمدبن الفضل‌بن لولو الحلوانی، ابوالحسین.

[۲۴۶۷] محمد[بن] الفتح الانماطی، ابوالعباس المعدل.

[۲۴۶۸] محمدبن القسم‌بن عبدالرحمن، ابومنصور الصنعی النیسابوری.

[۲۴۶۹] محمدبن القسم‌بن محمدبن الحسین الکرابیسی النیسابوری.

[۲۴۷۰] محمدبن القاسم[بن] محمدبن بشربن سالم الفارسی، ابوبکر.

[۲۴۷۱] محمدبن کافوربن کافور مولی احمدبن حذیفة.

[۲۴۷۲] محمدبن محمدبن محمدبن عبداللّه‌بن خالد البغدادی، ابوجعفر التاجر مُحَدِّثُ خراسان فی عصره.

[۲۴۷۳] محمدبن محمدبن یوسف، ابوالنضر الامام الطوسی.

[۲۴۷۴] محمدبن محمدبن الحسن الشیبانی، ابواحمد النیسابوری.

[۲۴۷۵] محمدبن محمدبن یوسف المقری،ابوبکر البخاری اللحیانی.

[۲۴۷۶] محمدبن محمدبن محمش، ابوطاهر الزیادی النیسابوری.

[۲۴۷۷] محمدبن محمدبن احمدبن عبدالله السلمی الحنفی، ابوالفضل الوزیر عالم مرو رحمه‌الله.

[۲۴۷۸] محمدبن محمدبن علی العطار، ابوسعید النیسابوری.

[۲۴۷۹] محمدبن محمدبن احید، ابوبکر البلخی.

[۲۴۸۰] محمدبن محمدبن احمدبن اسحق، ابوالحسن الحربی النیسابوری.

[۲۴۸۱] محمدبن محمدبن جعفر، [۵۳a] ابوبکر النیسابوری.

[۲۴۸۲] محمدبن محمدبن‌جعفربن مطر، ابواحمدبن ابی عمرو المعدل النيسابوری.

[۲۴۸۳] محمدبن محمدبن احمدبن اسحق القاضی، ابواحمد الحافظ امام عصره و صنف علی کتابی مسلم [و] البخاری و علی کتاب ابی عیسی الترمذی و صنّفَ کتاب «الأسامی و الکنی» و «العلل» و «المُخَرَّجُ علی کتاب المُزَنی» و کتاب «الشروط» و صنف «الشرح و الأبواب». تُوُفِّیَ رَحِمَهُ‌الله یوم الخمیس الرابع و العشرین من ربیع‌الاوّل سنة ثمان و سبعین و ثلثمائة و هو ابن ثلث و تسعین سنة و صلّی علیه الرئیس فی دیوان الجیش و دفن فی داره.

[۲۴۸۴] محمدبن محمدبن حامد الترمذی.

[۲۴۸۵] محمدبن محمدبن عبدان، ابوسهل‌بن ابی‌عبدالله النیسابوری.

[۲۴۸۶] محمدبن محمدبن الحسن الکارزی و هی قریة علی فرسخ من البلد.

[۲۴۸۷] محمدبن محمدبن اسحق‌بن النعمان العدل، ابواحمد الصفار النیسابوری.

[۲۴۸۸] محمدبن محمدبن عبدوس المقری، ابوعمر و الزاهد الانماطی النیسابوری.

[۲۴۸۹] محمدبن محمدبن‌الحسین الترمذی، ابوسهل.

[۲۴۹۰] محمدبن محمدبن یعقوب الحافظ المقری، ابوالحسین الحجاجی النیسابوری.

[۲۴۹۱] محمدبن محمدبن اسمعیل‌بن منصور الفامی، ابوبکر النیسابوری.

[۲۴۹۲] محمدبن محمدبن عُبَیدالله‌بن عمرو [ابوعبدالله] الجرجانی.

[۲۴۹۳] محمدبن محمدبن علی النسوی، ابواحمد المعروف بالبغدادی.

[۲۴۹۴] محمدبن محمدبن یحیی‌بن عامر الفقیه، ابوالحسین الاسفراینی.

[۲۴۹۵] محمدبن محمدبن داود السَجْزی العدل، ابوبکر.

[۲۴۹۶] محمدبن محمدبن عبدالله، ابوالحسین‌بن ابی‌عبدالله المزنی الهروی.

[۲۴۹۷] محمدبن محمدبن اسحق الثقفی، ابوعمرو [بن] ابی‌العباس السراج النیسابوری.

[۲۴۹۸] محمدبن محمدبن[ ]، ابوزرعة الکشی.

[۲۴۹۹] محمدبن محمدبن الحسن‌بن علی‌بن الحسین السری‌بن یزدجردبن سیبویه‌بن شاپور الذی بنا نیسابور، الفقیه الحاکم، ابوالحسین الصفّار النیسابوری.

[۲۵۰۰] محمدبن محمدبن شاذه الزاهد، ابوالخیر الکرابیسی النیسابوری.

[۲۵۰۱] محمدبن محمدبن احمد، ابوعمرو الفامی النیسابوری.

[۲۵۰۲] محمدبن محمدبن علی‌بن الحسن‌بن قتیبة.

[۲۵۰۳] محمدبن محمدبن احمد الفقیه، ابوسعید المطوعی النیسابوری.

[۲۵۰۴] محمدبن محمدبن سمعان الحیری، ابومنصور المذکر النیسابوری.
[۲۵۰۵] محمدبن محمدبن احمدبن عثمان البغدادی، ابوبکر الطرازی.
[۲۵۰۶] محمدبن محمدبن سعید المعدل، ابوطاهربن الکسکری النیسابوری.
[۲۵۰۷] محمدبن محمدبن سعد الأنماطی النیسابوری و یعرف بابی الحسین المدنی.
[۲۵۰۸] محمدبن محمدبن اسحق [53b] السعدی، ابواحمد الهروی.
[۲۵۰۹] محمدبن محمدبن رجا الامین، ابونصر الزمام علی الضی النیسابوری.
[۲۵۱۰] محمدبن محمدبن احمد المعدل السرّاج، ابوبکر النیسابوری.
[۲۵۱۱] محمدبن محمدبن عبداللهبن محمدبن صبیح العمری النیسابوری.
[۲۵۱۲] محمدبن محمدبن الحسین الکرابیسی، ابوعبدالله الخالدی.
[۲۵۱۳] محمدبن محمدبن عبدالله المطّوعی، ابومنصور النیسابوری.
[۲۵۱۴] محمدبن محمدبن احمدبن انس، ابونصربن ابیالفضل الصَرّام النیسابوری.
[۲۵۱۵] محمدبن محمدبن احمدبن عبدالله السلمی النیسابوری.
[۲۵۱۶] محمدبن محمدبن احمدبن اسحق، ابواحمد الکرابیسی النیسابوری.
[۲۵۱۷] محمدبن محمدبن اسمعیل الزاهد، ابونصر الکرابیسی النیسابوری.
[۲۵۱۸] محمدبن محمدبن سهلبن ابرهیم النیسابوری، ابونصر امام اهل الرأی بخراسان.
[۲۵۱۹] محمدبن محمدبن احمد المروزی، ابوالفضل الرّوحی.
[۲۵۲۰] محمدبن محمدبن الفضل الخفاف، ابوعمرو القهندزی النیسابوری.
[۲۵۲۱] محمدبن محمدبن ابراهیمبن سیمجور.
[۲۵۲۲] محمدبن محمدبن عزیزبن محمد، ابوالحسن دوست.
[۲۵۲۳] محمدبن محمدبن عبداللهبن ادریس، ابوعبدالله الاسترابادی.
[۲۵۲۴] محمدبن محمدبن[ ]، ابوعمرو الرازی.
[۲۵۲۵] محمدبن محمدبن عبدالرحمن النیسابوری، ابوبکر.
[۲۵۲۶] محمدبن المؤملبن الحسین الماسرجسی النیسابوری و کان احد وجوه خراسان رضیالله عنه مِنْ اِنشاده:

وَ ما حالاتُنا اِلّا ثلاثٌ
شبابٌ ثم شیبٌ ثم موتُ

وَ مِنْ اِنشادِهِ فی وقتِ دُخولِهِ علٰی بَعْضِ الوُزَراء:

اَلَــمْ تَــرَاَنّــى اَزُورُ الوَزيــر
وَ اَمْـــدَحُهُ ثُـــمَّ اَســتَغْفِرُ
وَ اُثـنـى عَـلَيهِ وُ يُـثنى عَـلَىَّ
وَ كُـــلٌّ بِـــصاحِبِه يَشْــخرُ

[۲۵۲۷] محمدبن موسی‌بن عمران الفقیه، ابوالحسن الصیدلانی.

[۲۵۲۸] محمدبن محمدبن موسی [ ] الحسین‌بن [ ] الثعلبی، ابوالحسن الکوفی.

[۲۵۲۹] محمدبن موسی‌بن عمران، ابوجعفر المؤذّن الطوسی.

[۲۵۳۰] محمدبن موسی‌بن القاسم، ابوسعید الدَبّاس النیسابوری.

[۲۵۳۱] محمدبن نصرویه‌بن [ ] البغدادی، ابوعبدالله البزاز.

[۲۵۳۲] محمدبن نصر الطبری، ابوعبدالله الفقیه.

[۲۵۳۳] محمدبن الولید، ابوالعباس الزوزنی.

[۲۵۳۴] محمدبن هشام، ابوعبدالله المروزی.

[۲۵۳۵] محمدبن یعقوب‌بن یوسف الاموی مولاهم، ابوالعباس الاَصَمّ النیسابوری رضی‌الله عنه و ارضاه مدفون فی مقبرة شاهنبر.

[۲۵۳۶] محمدبن یعقوب‌بن یوسف الشیبانی، ابوعبدالله الاخرم الحافظ و کان یعرف بابن الکرمان و لکن هو نیسابوری و له تصانیف کثیرة و هو صدر اهل الحدیث فی زمانه رضی‌الله عنه و ارضاه.

[۲۵۳۷] محمدبن یعقوب النحوی [۵۴a] الاصبهانی.

[۲۵۳۸] محمدبن یعقوب‌بن اسحق ابومصعب الاسفراینی.

[۲۵۳۹] محمدبن یوسف‌بن حمدان، ابوجعفر التاجر النیسابوری.

[۲۵۴۰] محمدبن یوسف[بن] ریحان البخاری الامیر، ابوالفضل.

[۲۵۴۱] محمدبن یوسف‌بن ابرهیم الموذن، ابوعبدالله الدقاق النیسابوری.

[۲۵۴۲] محمدبن یوسف‌بن یعقوب، ابوسعید السوسی.

[۲۵۴۳] محمدبن یحیی‌بن محمدبن احمد الحسنی العلوی النیسابوری رضی‌الله عنه.

[۲۵۴۴] محمدبن یحیی‌بن سعدان المودب، ابوبکرالبشتی.

[۲۵۴۵] [محمدبن] یحیی بن محمدبن عبدالله العنبری، ابوالعباس‌بن ابی‌زکریّا النیسابوری.

[۲۵۴۶] محمدبن یزیدبن محمد العدل اخو عبدالله الزاهد النیسابوری.

[۲۵۴۷] منصوربن احمدبن هارون الفقیه المزکی، ابوصادق النیسابوری.
[۲۵۴۸] منصوربن محمدبن احمدبن حرب القاضی، ابونصر البخاری.
[۲۵۴۹] منصوربن عبدالله‌بن خالد الذُهلی، ابوعلی.
[۲۵۵۰] منصوربن عبدالرحمن‌بن الحسین، ابواحمد النیسابوری.
[۲۵۵۱] مکی‌بن احمدبن سعدویه البردعی، ابوبکر.
[۲۵۵۲] مسیّب‌بن محمدبن مسیب، ابوعمرو [بن] ابی عبدالله الارغیانی.
[۲۵۵۳] موسی‌بن محمدبن موسی، ابوالمشعر المالینی.
[۲۵۵۴] معبدبن جمعة‌بن خاقان الادیب المطوعی الطبری.
[۲۵۵۵] موفق‌بن محمدبن الجراح الادیب، ابوسعید الهروی.
[۲۵۵۶] محمودبن الحسین‌بن محمود، ابوحامد القطان النیسابوری.
[۲۵۵۷] محمودبن محمدبن محمود، ابومحمد المطوعی من اهل فراوه.
[۲۵۵۸] [معتزبن] عبدالله [بن] حمزة‌بن حبه، ابومنصور الدهقان القندیشتنی النیسابوری.
[۲۵۵۹] منصوربن عبدالله‌بن حمزه، ابونصربن ابی‌نصر النیسابوری.
[۲۵۶۰] معاذبن محمد [بن] الحسین المعدل، ابوالحسن الانماطی المعروف بالمعاذی النیسابوری.
[۲۵۶۱] مِنَّةُ المّنان‌بن محمدبن سلمویه، ابورشید العدل النیسابوری.
[۲۵۶۲] مطهربن محمدبن حاتم‌بن عبدالله، ابوعلی النیسابوری.
[۲۵۶۳] مسلم‌بن عبدالعزیز الیمانی، ابوعبدالله الخصیب.
[۲۵۶۴] نوح‌بن بلح‌بن احمد، ابوحاتم النیسابوری.
[۲۵۶۵] نصربن محمدبن احمدبن یعقوب، ابوالفضل الطوسی.
[۲۵۶۶] نصربن حاتم‌بن بُکَیْربن [ ]، ابواللّیث الشالوسی.
[۲۵۶۷] النضربن محمدبن احمدبن محمد، ابوالقاسم المحمی النیسابوری.
[۲۵۶۸] نصربن محمدبن عبدالملک الصوفی الاندلسی.
[۲۵۶۹] النعمان‌بن محمدبن محمودبن احمدبن الحسن الطوسی، ابوالحسن التُروغْبَذی النیسابوری.
[۲۵۷۰] النعمان [بن محمد بن محمود] الجرجانی، ابونصر.
[۲۵۷۱] ناصربن محمدبن ابی‌المعالی المروزی.

[۲۵۷۲] نعیم‌بن الحسین الجرجانی، ابوالحسین التاجر.

[۲۵۷۳] ناصربن عبدالرحمن‌بن ناصر، ابونعیم الجرجانی.

[۲۵۷۴] ولیدبن احمدبن محمد[بن] الولید، ابوالعباس الزوزنی. [۵۴b]

[۲۵۷۵] ولیدبن بکربن مخلدبن ابی‌زیاد العمری ، ابوالعباس الفقیه المالکی الاندلسی.

[۲۵۷۶] هارون‌بن احمدبن هارون، ابوسهل الاستراباذی.

[۲۵۷۷] هارون‌بن محمد[بن] هارون الصوفی، ابوسهل الحمامی النیسابوری.

[۲۵۷۸] هارون‌بن محمد الآزادواری الجُوَینی، ابوموسی.

[۲۵۷۹] هبةالله‌بن الحسن الادیب النحوی العلامة، ابوبکر الفارسی.

[۲۵۸۰] هشام‌بن محمدبن بکر، ابونصر السرخسی.

[۲۵۸۱] لاحق‌بن الحسن‌بن عمران، ابوعمرو الوراق البغدادی.

[۲۵۸۲] یحیی‌بن منصوربن یحیی[بن] عبدالملک، ابومحمد الحاکم العالم الدَیِّن النیسابوری الجرودی.

[۲۵۸۳] یحیی‌بن محمدبن عبدالله‌بن العنبربن عطا مولا ابی خرقا السلمی، ابوزکریا العنبری النیسابوری.

[۲۵۸۴] یحیی‌بن محمدبن احمدبن محمد الحسینی العلوی، ابومحمد[بن] ابی‌الحسین‌بن ابی [جعفر] زباره النیسابوری رضی‌الله‌عنه.

[۲۵۸۵] یحیی‌بن محمدبن سهل الاسفراینی، ابوزکریا.

[۲۵۸۶] یحیی‌بن محمدبن احمد المقری، ابوبشر القطان النیسابوری قریب محمدبن اسحق.

[۲۵۸۷] یحیی‌بن عمروبن صالح‌بن محمدبن یحیی، ابوزکریا البشتی.

[۲۵۸۸] یحیی‌بن احمدبن محمد، ابوعمرو المَخْلَدی النیسابوری.

[۲۵۸۹] یحیی‌بن اسمعیل‌بن یحیی المزکی، ابوزکریا الحربی النیسابوری.

[۲۵۹۰] یحیی‌بن یحیی‌بن عبدالله، ابوزکریا المَحمودی البخاری.

[۲۵۹۱] یحیی‌بن محمدبن احمدبن[ ] المذکر الطوسی، ابوزکریا.

[۲۵۹۲] یحیی‌بن محمد[بن] یحیی المعدل، ابوالقاسم الصیدلانی النیسابوری.

[۲۵۹۳] یحیی‌بن زکریابن الشاه السرخسی، ابومنصور.

[۲۵۹۴] یحیی‌بن احمدبن[ ] ابوزکریابن ابی‌طاهر السکری النیسابوری.

[۲۵۹۵] یحیی‌بن عبدالرحیم‌بن یحیی، ابوزکریا الحیری النیسابوری.

[۲۵۹۶] یحیی‌بن عثمان الواعظ السحری، ابوزکریا.

[۲۵۹۷] یوسف‌بن یعقوب‌بن اسحق.

[۲۵۹۸] یوسف‌بن احمدبن سلیمان الدیرعاقولی.

[۲۵۹۹] یوسف‌بن یعقوب‌بن ابرهیم البغوی، ابویعقوب.

[۲۶۰۰] یوسف‌بن اسحق الفقیه، ابوالحسین الجرجانی.

[۲۶۰۱] یوسف‌بن اسمعیل‌بن یوسف، ابویعقوب الساوی.

[۲۶۰۲] یوسف‌بن محمدبن محمدبن یوسف، ابوالجراح الطوسی.

[۲۶۰۳] یعقوب‌بن [احمدبن محمدبن] یعقوب الخسروجردی، ابویوسف البیهقی.

[۲۶۰۴] یعقوب‌بن محمدبن اسحق‌بن یزید، ابویوسف المذکر النیسابوری.

[۲۶۰۵] یاسین‌بن محمدبن محمدبن یاسین، ابویوسف النیسابوری. [55a]

[تکملهٔ مشایخِ مؤلّف]

[۲۶۰۶] قال الحاکم الامام ابوعبدالله الحافظ النیسابوری: وقع الفراغ بعون‌الله و حسن تقدیره [فی] شهر رمضان سنة ثمان و ثمانین و ثلثمائه. فذکرت بعد الاربعین سنة منها شیوخی و اخوانی الذین استفدت عنهم حدیثاً او حکایة او انشاداً او جزواً من العلوم الی هذا الشهر فَعلّقت وفاةَ مَن تُوُفِّیَ من هذا الوقت:

[۲۶۰۷] عبیدالله‌بن محمدبن عبدالله، ابوالفضل الفامی النیسابوری.

[۲۶۰۸] ابوعلی‌بن ابی‌الصامت‌بن ابی‌محمد النیسابوری.

[۲۶۰۹] محمدبن احمدبن محمد السختیانی النیسابوری.

[۲۶۱۰] العباس‌بن ابی‌القاسم الرمکی الوزیر النیسابوری.

[۲۶۱۱] عبدالواحدبن محمد، ابوالوفا البزاز النیسابوری.

[۲۶۱۲] محمدبن محمدبن علی‌بن سهل‌بن مصلح الفقیه، ابوبکر الماسرجسی النیسابوری.

[۲۶۱۳] ابوبکربن محمدبن محمدبن علی‌بن بکر النیسابوری.

[۲۶۱۴] عبدالعزیزبن عبدالله [بن] محمدبن عبدالعزیز، ابوعمرو النیسابوری المعروف بابی عبدالله الهروی.

[۲۶۱۵] یحیی‌بن یحیی‌بن احمدبن ابی‌زکریا، [ابو] عمرو المخلدی النیسابوری.

[۲۶۱۶] محمدبن الحسین‌بن الحسن الاصبهانی المقری.

[۲۶۱۷] مهدی‌بن محمدبن محمد، ابوسلمة الصیدلانی النیسابوری.

[۲۶۱۸] محمدبن عبدالله، ابوالعباس الزاهد السختیانی النیسابوری.

[۲۶۱۹] عبدالرحمن‌بن محمدبن احمد، ابوالقاسم‌بن ابی‌بکر المسکی التاجر النیسابوری.

[۲۶۲۰] عبدالله‌بن احمدبن محمد الماسرجسی النیسابوری، ابومحمد.

[۲۶۲۱] محمدبن احمدبن عبدالله‌بن سلیمان السلیطی، ابوعمرو النیسابوری ختن ابی‌بکربن اسحق.

[۲۶۲۲] محمدبن عبدالاعلی‌بن محمدبن[ ] ابوبکر الشاهد النیسابوری.

[۲۶۲۳] محمدبن احمدبن حبیب، ابوسهل المقری النیسابوری.

[۲۶۲۴] ابراهیم‌بن محمد الاصبهانی، ابواسحق.

[۲۶۲۵] محمدبن محمدبن الفضل، ابوحاتم القهندری.

[۲۶۲۶] فاطمة امّ علی بنت ابی‌جعفر النیسابوری.

[۲۶۲۷] محمدبن محمدبن [55b] عبدالله‌بن محمد، ابوسهل [الضّبی] ابن اخی‌الحاکم المصنف النیسابوری.

[۲۶۲۸] محمدبن عبدالرحمن‌بن‌ابرهیم، ابوالحسین النیسابوری.

[۲۶۲۹] ابوعلی الحسین‌بن شیخ الرئیس ابی‌الحسین النیسابوری.

[۲۶۳۰] علی‌بن عبدالله [بن] محمدبن جعفر، ابوالحسن البیشکی.

[۲۶۳۱] احمدبن عبدالحمیدبن عبدالرحمن النیسابوری.

[۲۶۳۲] محمدبن احمد، ابوبکر الفرائضی البطحی النیسابوری.

[۲۶۳۳] عبدالله‌بن محمد[بن] عبدالله‌بن الرومی‌بن محمد الحیری النیسابوری، ابوعبدالله.

[۲۶۳۴] سعیدبن محمدبن سعید، ابوعثمان السکری النیسابوری.

[۲۶۳۵] ابوالقاسم علی‌بن محمدبن علی الجرجانی.

[۲۶۳۶] عبدالرحمن‌بن محمدبن محمدبن حمد، ابوسعید النیسابوری.

[۲۶۳۷] الحسن‌بن داود[بن] رضوان، ابوعلی الفقیه السمرقندی.

[۲۶۳۸] عبدالله‌بن احمد المذکر، ابوالحسین الحنبلی و هو ابن بنت علی الجنابدی.

[۲۶۳۹] محمدبن علی‌بن الفضل‌بن محمد الخزاعی، ابونصر النیسابوری.

[۲۶۴۰] محمدبن علی‌بن الحسین الخلقانی المعروف بابی نصر القصار.

[۲۶۴۱] محمدبن القاسم، ابومنصور المنادی النیسابوری.

[۲۶۴۲] محمدبن احمدبن محمد، ابوبکر المقری النیسابوری.

[۲۶۴۳] عبدالرحمن‌بن محمدبن محمدبن احمد، ابوالقاسم المزکی النیسابوری.

[۲۶۴۴] الحسین‌بن محمدبن ابرهیم، ابوعلی النسوی.

[۲۶۴۵] ابوسهل‌بن ابی‌بشربن محمد[بن] هارون النیسابوری.

[۲۶۴۶] ابوسهل‌بن ابی‌القاسم النیسابوری.

[۲۶۴۷] ابوبکر محمدبن محمدبن حمش النیسابوری.

[۲۶۴۸] محمدبن ابی‌اسحق الکیّال المطوعی الجرجانی.

[۲۶۴۹] محمدبن محمدبن احمد المعدل، ابوعبدالله شیخ اهل الرأی النیسابوری.

[۲۶۵۰] یحیی‌بن یحیی‌بن عبدالرحمٰن، ابواحمد النیسابوری.

[۲۶۵۱] عبدالله‌بن محمدبن احمد الصوفی الزاهد، ابوالعباس السختیانی النیسابوری.

[۲۶۵۲] یحیی‌بن عبدالرحمن، ابی‌زکریا العاصمی النیسابوری.

[۲۶۵۳] طغرل الترک مولی الشیخ العمید.

[۲۶۵۴] محمد[بن احمدبن عبدالله]، ابوعمرو السلیطی النیسابوری.

[۲۶۵۵] السید ابوالفضل احمدبن محمد الحسینی العلوی النیسابوری.

[۲۶۵۶] محمدبن عبدالاعلی بن محمد، ابوبکر الفقیه النیسابوری.

[۲۶۵۷] ابواسحق محمود التاجر الاصبهانی.

[۲۶۵۸] ابوسهل‌بن حبیب المقری.

[۲۶۵۹] ابوعمروبن علی الانماطی.

[۲۶۶۰] عبدالرحمن‌بن عبدالله‌بن حمدون، ابوسعید.

[۲۶۶۱] ابونصر العصلی العارضی.

[۲۶۶۲] محمدبن احمدبن سهل، ابوسهل الدستی.

[۲۶۶۳] علی‌بن محمد المذکّر، ابوالحسن المهرانی.

[۲۶۶۴] عبدالله‌بن محمدبن علی، ابومحمد النیسابوری.

[۲۶۶۵] عبدالله‌بن محمدبن عبدالله، ابوالقاسم المطوّعی النیسابوری المعروف بالحُرْضی.

[۲۶۶۶] محمدبن عبدالله‌بن [۵۶a] محمد، ابونصرالصوفی الانماطی النیسابوری.

[۲۶۶۷] علی‌بن محمدبن احمد، ابوالحسن السلیطی النیسابوری.

[۲۶۶۸] علی‌بن محمدبن احمدبن الحسن، ابوالحسن المعاذی النیسابوری.
[۲۶۶۹] ابراهیم‌بن احمدبن حمزة، ابواسحق الوزیر.
[۲۶۷۰] الحسین‌بن علی‌بن الحسین الجوری النیسابوری.
[۲۶۷۱] محمدبن الفضل‌بن محمدبن یعقوب النیسابوری.
[۲۶۷۲] شیبة‌بن محمدبن احمدبن [شعیب]، ابومحمد الشعیبی النیسابوری.
[۲۶۷۳] عاصم‌بن یحیی النیسابوری.
[۲۶۷۴] ابراهیم‌بن محمدبن ایوب الفقیه، ابواسحق الطراخی النیسابوری.
[۲۶۷۵] محمدبن احمدبن حاتم، ابوحاتم الطوسی.
[۲۶۷۶] ابوعمرو الحمویی احمدبن ابی‌الفراتی الاستوائی.
[۲۶۷۷] احمدبن منصوربن عبدالله [القَنْدیشْتَنِی] اخوالمعتز النیسابوری.
[۲۶۷۸] عبدالرحمن‌بن محمد، ابوسعید الشریفی الصوفی النیسابوری.
[۲۶۷۹] محمدبن عبدالله‌بن احمدبن محمد، ابوالفضل‌بن الرئیس النیسابوری.
[۲۶۸۰] محمدبن احمد، ابوبکر الحمویی الفقیه النیسابوری.
[۲۶۸۱] محمدبن احمدبن حمویه، ابوالحسن الرئیس بابیورد.
[۲۶۸۲] الحسن‌بن محمدبن شادان الشاهد،ابومحمد النیسابوری.
[۲۶۸۳] محمدبن احمدبن معاد، ابوبکر الفامی النیسابوری.
[۲۶۸۴] عبدالرحمن‌بن عبدالله‌بن الشیخ ابی‌بکر علی‌بن محمد الغازی.
[۲۶۸۵] ابوالحسن القطان الجرجانی.
[۲۶۸۶] عبدالحمیدبن محمد المذکر الخانقاهی، ابوالقاسم.
[۲۶۸۷] ابوسهل البقال الواعظ.
[۲۶۸۸] اسمعیل‌بن الشیخ ابی‌علی العبدوی النیسابوری.
[۲۶۸۹] علی‌بن محمدبن عبدالله‌بن محمدبن عبدالله، ابوالحسن الحداد النیسابوری.
[۲۶۹۰] علی‌بن محمد، ابوالحسین‌بن غلکان الخیاط النیسابوری.
[۲۶۹۱] عبدالله‌بن محمدبن علی الصفار، ابومحمد الشاهد.
[۲۶۹۲] محمدبن احمد المولی، ابونصر النیسابوری.
[۲۶۹۳] محمدبن علی‌بن الفضل الخزاعی، ابوبکر النیسابوری.
[۲۶۹۴] محمدبن علی الطبری، ابوجعفر البلادری الشریف.
[۲۶۹۵] ابوجعفربن ابی‌محمد العلوی.

[۲۶۹۶] العباس‌بن محمدبن علی‌بن معدویه ابوجعفربن ابی‌الحسن صهر الحاکم المصنف النیسابوری.

[۲۶۹۷] ابوسهل‌بن ابی‌بشر.

[۲۶۹۸] محمدبن هارون التاجر.

[۲۶۹۹] عبدالرحمن[بن] عبدالله‌بن علی‌بن محمدبن سختویه النیسابوری.

[۲۷۰۰] محمدبن علی المذکر، ابوجعفر الجوردی.

[۲۷۰۱] ابوسهل‌بن مهران العدل النیسابوری.

[۲۷۰۲] ابوسعد الفلاحی الفقیه و توفی سنة اربع مائه.

[۲۷۰۳] محمدبن یعقوب الفقیه الزاهد.

[۲۷۰۴] ابوبکربن مخلد[ا]بن بنت ابی‌بکربن ابی‌عثمان الزاهد النیسابوری.

[۲۷۰۵] احمدبن محمد، ابونصر البالوی النیسابوری.

[۲۷۰۶] یحیی‌بن یحیی[بن] محمدبن عبدالله العنبری [۵۶b] النیسابوری، ابواحمد.

[۲۷۰۷] عبدالله‌بن محمدبن الحسن المهرستان‌بن عمروبن محمدک، ابومنصور.

[۲۷۰۸] فاطمة بنت بکربن محمدبن اسحق‌بن خزیمة سمعت اباها وَ حَدَّثَتْ و تُوُفِّیَتْ رحمهماالله فی رجب سنة اثنین[و] اربعمأئة والله تعالی اعلم. [۵۷a]

[بناءِ نیشابورِ کهن]

[۲۷۰۹] قال الحاکم الامام ابوعبدالله النیسابوری سألنی جماعة من اخوانی ان اذکر بعض ما انتهی الی من بناء المسجد القدیمة بنیسابور و القهندز و المدینة الداخلة و ذکر الأودیة و المحال و الرساتیق و الارباع فلم اجد السبیل الی الاستقصاء فیه بالأسانید فقد اجبتهم ان اذکر بعض ما یمکن ذکره بالاسانید و هذا کلامه و انا الفقیر محمدبن الحسین الخلیفه النیسابوری فتُرِکَ الأسانید اعتماداً علی صحة قوله رضی‌الله عنه و اجتناباً من الاطالة. [۵۷b]

ذکر بناء قهندز و شهر قدیم و مفاخر و اوضاع و محلات و بارو و وادیها و محوّلات نیسابور قدیم و آنچ تعلق به امثال این امور دارد.

[۲۷۱۰] امام حاکم فرمود: اول کسی که قهندز بنا نهاد انوش‌بن شیث‌بن آدم بود، علیه السلام. اساسِ آن بر سنگی بزرگ سفید مدّور املس نهاد و از این جهت در افواه خلق بود که آن را قلعهٔ حجریه یعنی سنگی گفتندی. بعد از آن به مدتی مندرس

شد و چند گاه ماند. ذوالایکه، دوم بار، بنا نهاد بعد از ما به طوفان خراب شد و تا زمان ایرج‌بن افریدون مهمل ماند، از آن جهت که افراسیابِ ساحر با لشکر عظیم بر ملک ایران غلبه کرد و شهرها خراب می‌کرد و اسیر و غارت می‌کرد و در ساحری ماهر بود. دفع او متعذر بود. در اثناء اینکه در ملک ایران می‌گشت به صحراء قهندز رسید. نزول کرد، شهری نبود. به جوانب نظر کرد. میدانی وسیع دید، از اینطرف کوهی قوی، خوش‌منظر. از آنطرف کوهی مقابل. از جوانب جبال و تلال بوصف ایصال وادیها روان چشمه‌ها جاری اشجار مثمره ثمار لذیذه، میدانی مستدیر، جبال محیط. در شگفت افتاد. قلعهٔ اعلاء قهندز بنا کرد و دیوارها احکام کرد و بسی اساس مرتب گردانید و بعضی کسان ساکن کرد. و در زمان ایرجِ افریدون، عمارت آن بیشتر و تمامتر شد.

ذکر حفر خندق قهندز

[۲۷۱۱] امام حاکم فرمود که چون نوبت حکومت به منوچهر رسید به قهندز آمد و در حوالی آن خندق حفر کرد و در جوانب مردم را ساکن کرد و بعضی را درون قلعه‌ای اسکان نمود و اهل مملکتی را به عمارت و رفع دیوارها و توطّن در جانبِ آن تکلیف کرد و آتشکده‌ای در آنجا ساخت و قومی را بر آن خانه موکل کرد و حکم کرد که به چهل روز اهل مملکتی، از عماراتی که گفته بود، فارغ شوند. پس در جوانبِ قهندز اماکن و مساکن پیدا شد و درونِ قلعه مسکون گشت و اجتماع مردم دست داد.

ذکر بناء شهر قدیم

[۲۷۱۲] امام حاکم فرمود که چون هرمز پادشاه شد و ملک او را مسخّر گشت، منجّمان و فال‌گویان او را خبر کردند که فرزندی او را متوقّع است که همهٔ روی زمین را مسخر کند و فرزند در راه بود. هرمز بمرد. مادرش را از حال [۵۸a] پسرش خبر کردند، در محافظهٔ آن پسر قوی جدی می‌نمود. و وزراء پدرش طریقِ وفاداری رعایت نمودند، تاج پدرش می‌فرستادند و مادرش تکیه می‌کرد. آن تاج بر سینهٔ مادر می‌نهادند، یعنی تاج پدر بر سر پسر است. و آنچ مصلحت می‌دیدند، در مملکت جهت آن پسر، حکم می‌کردند و احکام می‌نوشتند و به سلاطینِ زمان از زبانِ آن پسر منشور می‌فرستادند و او را شاپور نام نهاده بودند

یعنی شاهْپسر یعنی پسر پادشاه به قصدِ آنک چون پیدا شود هر نام که جهت خود اختیار کند نامِ او آن باشد. چون بالغ شد نام خود همین اختیار کرد و به شاپور شهرت یافت یعنی شاه‌زاده. و به حسب دنیا عالی همّت بود و رای صایب داشت. ملکِ شرق و غرب او را مسخر شد.

[۲۷۱۳] این شاپور شهر قدیمِ نشابور، در حوالی قهندز، بنا نهاد. و معماران و عمله تعیین کرد و گفت که بر جوانبِ شهر خندق حفر کنند و به اصلِ مملکت پدرش که دیارِ بغداد و مداین است و آن جوانب بود رفت. و ایوانِ مدائن بساخت. و در دیارِ شام شهرِ انبار بنا کرد و شهر کرخ و سجستان در اطراف بصره بساخت. و شهری ساخت فیروزشابور نام نهاد. بعد ما بنیشابور عود کرد و بر حوالی شهر خارج خندق عمارات آغاز کرد انبارده نام نهاد. معماران و عمله مرتّب کرد و تکلیفات شاقّه فرمود. رعایا عاجز آمدند معماران را امر کرد که هر روز پیش از آفتاب به سر کارها روند. هر که از رعایا پیش از آفتاب حاضر نشود زنده در میان خشت و گل دیوار گیرند. و چنان کردند و خلق بر آن رنج قرار گرفتند و بعد از سنین کثیره که جندران و بنیان انبارده منهدم می‌شد، استخوانِ جسد بنی‌آدم از سر تا قدم از میان گل بر خاک می‌افتاد. و آن انبارده ارسدهٔ بنا بود تا قریب زمان سلطان محمود. عمروبن لیث، که والی نشابور بود، خراب کرد. و از خاک آن بازاری مقابل جامع شهر بنا نهاد، چه شهر قوی وسیع بود و اسباب عمارت بغایت متعذر.

ذکر حفر خندق در جوانب شهر قدیمْ

[۲۷۱۴] امام حاکم فرمود که چون شاپور به مملکت در رفته بود، لشگر ترک بار دگر [۵۸b] بر ملک ایران غلبه کردند. چون شاپور باز آمد خلق از آن فتنه فریاد بر می‌آوردند تا به لشکر جرّار به سر آن اتراک رفت و به محاربهٔ و مقاتلهٔ ایشان را از ملک ایران اخراج کرد. و باز به نیسابور آمد، بوقتِ طیبِ هوا و زینت فضا و کثرت غذا و سِعهِ معاش و رتبهٔ ارتیاش و سکونِ غبار و ثمارِ بسیار و عذوبت میاه و استطابهٔ جایگاه فارغ البال منتظم الحال، مملکت مسخر و مهمات مُیَّسر دشمن مقهور و لشکر منصور. اینجا مقام نمود و بناء شهر متصل به قهندز واقامهٔ شهرستان و اخراج ابراج و تشییدِ اساس فرمود و محلات و عمارات به هم

واصل کرد. و خندقِ شهر و قهندز به هم متصل کرد. و بر چار جانبِ شهر چار دروازه مرتب داشت شرقی و غربی و جنوبی و شمالی. و مهندسان را فرمود و طریق بنا به ایشان نمود تا چنان بنا نهادند که چون آفتاب طلوع کردی شعاع آن از هر چار دروازه در درونِ شهر سطوع کردی. و آن از عجایب بناها بود و به وقتِ غروب از هر چار دروازه آفتاب در نظر بودی که پوشیده شدی. همچنین ساختند و بسی زمان بنیان بر آن سان بود و به نام خودشهر را نام نهاد.

[۲۷۱۵] امام حاکم فرمود و آن بناست که تا [این] غایت اثر آن پیدا و علامت آن هویدا است. و در وقتِ حفرِ خندق به وی خبر آوردند که گنجی پیدا شد. اندک اهتمامی نمود و ضبطِ آن به یکی از نوّاب فرمود. گفتند هشتاد خروار زر بود. از آن اهتمام پشیمان و از آن التفات پریشان شد چه آن مقدار راکم داشت و اندک پنداشت و ترسید که بر قصور همّتِ او و فرطِ خسّت حمل کنند اشارتی کرد که همه را نفقه کنند و دیگر ذکر آن نکرد.

ذکر ارتفاعِ زمینِ نشابور به نسبت با بلاد دیگر

[۲۷۱۶] امام حاکم فرمود که در کتبِ متقدمان حکما ثابت است که زمین نشابور ارفع مقام مسکون است و یک دلیل آن است که در دواوین قدیمه نام این شهر ابرشهر نوشتندی، یعنی شهری که به ابر نزدیک است از کمال ارتفاع خصوصیة دارد به ابر او را به ابر اضافت کنند و دیگر دلیل آنک معتدل الهواست نه حارٍّ مُفرط نه باردِ مفرط نه سموم مفسدِ مهلک به خلافِ باقیِ ممالک.

ذکر قری و قنوات که بر حوالی شهر و قهندز بود به ازدیا[د] عمارات در شهر و سور داخل شد و [59a] باغات و بساتین محلات شهر گشت.

[۲۷۱۷] امام حاکم فرمود که شصت دیه، با اسواق و بساتین و مقابر، داخل محلات شهرست و در اطراف شهر اکنون متفرق مشهور به کوچه‌ها و محله‌هاءِ شهر معدود از بنیان بلده، اما:

آن مصر و مملکت که تو دیدی خراب شد
و آن رود مکرمت که شنیدی سراب شد

و نامهای دیه‌ها که یکان‌یکان بود همگنان به عماره همه را جمله ساختند این است:
الزیق، بویاباد و حنانه خشک، شخنهٔ علیا، سخنهٔ سفلی، ماهکاباد، سورین، کوی ذروان، رمجارِ سفلی، رمجار علیا، باغ کبار، دینکاباد، عانکاباد، دودیه یهود، باغک و شهرستانه، سابور و این را نصرآباد گفتندی، بعانحی سفلی، بشماناباد، داربجرد، حیره، طبیرانه، و این را کوی دزدان گفتندی، وافکر سلیط، وافکر معاد، مناشک سفلی، مناشک علیا، خرقن علیاباد، حائطِ محفوظ، باغ بُهله، بزرکواباد، محمدآباد، خول، خندرون، کنار سفلی، رافقه، سمیجرد علیا، سمیجرد سفلی، حفصاباد، تلاجرد علیا، تلاجرد سفلی، جنجرود علیا، جنجرود سفلی، سهل تاشیش، قناة خشانه، قناة حمره علیا، جنرکاباد، عمرویاباد، قناة علیا ازجوری، باب طاق، و مسجد قریة بود، جوری علیا، جوری سفلی، جوسق، سیسنوبه، حایط سلمه، سوانقادر علیا، سوانقادر سفلی، وروهای و فراتاباد، و دستجرد، سهر امقان، قناه جهم از دستجرد، باغین، کرم بکر، فارزشک ورقاب فارس.

[۲۷۱۸] این مجموع قنوات و قری بود بر جوانب شهر. به کثرت عمارت همه محلات و کوچه‌هاءِ شهر شد و باغات و بساتین و مقابرِ آن در محلات داخل گشت و به قضاء ازلیّه در سنهٔ خمس و خمسین و خمسمائة دور و قصور خارجها و داخلها،

توقیعِ اذا زلزلت الارضش کرد
در یک دو سه دم، عالیها سافلها

ذکر محلات شهر و اوصاف و اوضاعِ آن

[۲۷۱۹] و تمامی محلّات چل‌وهفت بود. و یک محلة متوسطه را ــ که نه بزرگ و نه خرد ــ محلهٔ جولاهگان گفتندی. سیصد کوچه زیادت داشت. محلهٔ حیره محلهٔ جامعهٔ فایده بود، اشرف محلات مقام اولیا [59b] و بازارِ حیره اعظم اعظم اسواق شهر بود. و اوّلِ بازار از سرِ حیره بود. و مقطع او قربی روضهٔ سلطان حسین کرمیر و آن یک فرسخ هست تقریباً و تمام پوشیده بود.

[۲۷۲۰] محلهٔ بویاباد، در عمارت و رتبت و جلالت اهل محله مواضع را به آن مثل

زدندی. ابومسلم مروزی رحمه‌الله پیش از ظهور سلطنت در آن محله فرود آمد در کاروان‌سرایی کرین بر زبان او گذشت که «زود باشد که همه خراسان مسخر من باشد.» بعضی جوانان سُفها دنبِ درازگوش او بریدند. چون دید پرسید که «نام این محله چیست؟» گفتند «بویاباد» گفت: «زود باشد که این محله را گندآباد گردانم» و برفت. دیگر بار که آمد والی بود. آن را خراب کرد و همچنان خراب ماند دیگر معمور نشد.

[۲۷۲۱] محلّهٔ ملقاباد پیوستهٔ اعلاء حیره است. محلهٔ میدان زیاد، بغایة بزرگ بود. محلهٔ نصرآباد، اعلاء شهر بود بزرگ وعریض محلِ علما و تجار بود. امام حاکم گفت: چل بازرگان بود در آن محله بوقتِ عبدالله طاهر. به هر عیدی یکی از ایشان اهل شهر را دعوتی کردی که همه خلایق شهر را فرا رسیدی. عبدالله طاهر پرسید که از آن جماعت کدام طعام دهنده‌تر است و طریق‌تر گفتند: حسین‌بن محمد نصرآبادی. او را حاضر کرد و از رسوم دعوت و عادت ایشان پرسید فصلی بگفت در ترتیب دعوت که عبدالله از آن تعجب کرد و جاه و مال و حشمه و دعوه و سخاوه نفس او پیش او اندک نمود. گفت خراب مباد شهری که درو چنین ارباب مروت باشد.

[۲۷۲۲] محلهٔ دیگر بود بزرگ درو مسجدی بود متبرّک و حوضی که به آبِ آن تبرّک جستندی حوض کسلان گفتندی و قصهٔ این محله و حوض مستوفا ذکر خواهد شد به طریق اوضح. محلهٔ الزیق، محلهٔ مناشک علیا و سفلی گوید علی‌حده شهری بود و محلهٔ دیز به وقت فتح شهر صحابه آنجا مسجدی ساختند مبارک. ظلمتِ دیز و اهل آن به نورِ مسجد و اهل آن منطفی گشت. محلهٔ نمدآباد، بزرگ بود. محلهٔ باب ابی‌الاسود، محلهٔ قباب، محلهٔ خولست متصل شادیاخ است غیر از خولست که در ربع مازل است. محلهٔ شادیاخ مکان عبدالله طاهر بود و یعقوب لیث خراب کرد و بساتین ساخت و بعد از آن شهر شد. محلهٔ جلاباد، بزرگ بود متصل بشادیاخ. محلهٔ [۶۰a] تلاجرد، محلهٔ قوی بزرگ بود یک طرف بجلاباد دیگر طرف متصل بجنجرود. محلهٔ حفصاباد. محلهٔ خمز کاباد، محلهٔ بزرگ بود. محلهٔ محمدآباد درو ریاض و حیاض است. محلهٔ فُز، محلهٔ بزرگ معمور بود به علم و هدی و عماره و ارفع محلها بود صاحب دولت و آب و هوای او خوشتر بود و وصف او بیاید. محلهٔ در باغ، و آن باغ ابومسلم بود

صاحب دولة. محلهٔ باب عقیل، محلهٔ باب عسگر همه بازارِ آشپزان و طعام‌فروشان بودی و بازار علافان. محلهٔ باب عَزْره، محلهٔ حرب، محلهٔ باب معاذ، محلهٔ بیدستان درخت بید بسیار بود درو. محلهٔ مُرَبَّعَه، محلهٔ سر پل، محلهٔ ذروان موضع کنارنک بود و او در جاهلیه ملک خراسان بود. اما بعبدالله‌بن عامر او کاغذ و کس فرستاد تا آمدند و خراسان فتح داد. محلهٔ باب معمر، محلهٔ در باغ تلاجرد، محلهٔ میدان حسین و اوصاف بسیار دارد. محلهٔ سمیجرد، محلهٔ الرتعیا، محلهٔ جولاهگان، محلهٔ جوری علیا عیدگاه آنجا بود. درو بساتین و انهار بسیار بود. محلهٔ جوری سفلی، محلهٔ سر کوی، محلهٔ سنجد ستانه، محلهٔ باغ رازیان، اهل علم و تجارهٔ آنجا بسیار بودی. محلهٔ باغک، متصل بود به محلهٔ فُز. عبدالله عامر که فتح کرد آنجا نزول کرد. و مسجد او آنجاست. محلهٔ رمجار، محلهٔ خرکلاباد متصل به رمجار بود و علماء صحابه و تابعین آنجا بودندی. محلهٔ سرواقه طرف مغرب بود محلهٔ کرمانیان.

[۲۷۲۳] در زمان امام حاکم این محلات معمور بوده و اوصاف بسیار هریک رافی الجمله نوشته بود چون حالا نیست نبشته نشد یا قومی را ابومسلم از شهر بیرون کرد محلهٔ داشتند آن نوشته نشد.

ذکر فتح نیشابور بر دست صحابه و تابعین رضوان‌الله علیهم

[۲۷۲۴] و مقصود از کتابت این است و بیانِ مفاخر نشابور در این است و بالله التوفیق. امام حاکم، رحمة‌الله و رضوانه علیه، فرمود که به نقل صحیح از ثِقاتِ اَثبات ثابت شد کی به وقت حکومت عبدالله‌بن عامربن کریزبن حبیب‌بن ربیعة‌بن عبدالشمس، در بصره و حکومتِ سعیدبن عاص، در کوفه، در خلافتِ امیرالمؤمنین عثمان، رضی‌الله عنه، کنارنک ــ که والی [۶۰b] خراسان بود و او مجوسی بود ــ نامه فرستاد به ایشان و ایشان را به خراسان خواند و به فتح وعده داد و گفت که یزدجردِ بی‌مروت، در مرو، کشته گشته. و مقصودِ نامه این بود که اشارت و بشارت ظهورِ نورِ اسلام و سطوع طُلوع شُموس هدایت و احکام سید انام و شفیعِ روز قیام ماحیِ ظلام و هادیِ کرام خواجهٔ کاینات، علیه الصلوة و السلام، به استماع جموع این اماکن و مقام رسیده. بیماران ضلالت، فروماندگانِ تیهِ جهالت، محتاجانِ شفاء هدایت، تشنگانِ شربتِ عنایت،

دل‌زندگانِ عهدِ ازل، کمربستگانِ عبودیّتِ ابد، چشم بر راه و گوش بر آواز منتظرند.

گر یک نظر به سوی منِ خسته می‌کنی
همچون مسیح مرده به دم زنده می‌کنی

ایشان، این خبر به امیرالمؤمنین فرستادند، رضی‌الله عنه، به ایشان نامه فرستاد و وعده خلعتِ جنّت داد که هر کدام سبقت گیرند و در نشرِ نورِ اسلام جِدّ نمایند و به والدو حافِد و ولدو جَد بازنمایند، حکومت در این جهان و درجهٔ جنان در آن جهان او را باشد.

فرمانِ مدینه را ز جا برجستم
احکام همی گفت کمر می‌بستم

عبدالله‌بن عامر سرعت نمود و سعی فرمود و عن‌قریب به آزادوارِ جُوَین نزول کرد و سعیدبن عاص چون به قومس، یعنی ولایت سمنان، رسید ــ و هریک از راهی دنیوی به طلبِ جاهی اُخروی می‌شتافتند ــ خبرِ سبقتِ عبداللهِ عامر شنود، مراجعه فرمود و اهلِ آزادوار به سلمِ اسلام، یعنی به صلاح صلح، درآمدند. و جوینی گند[م] که داشت دریغ نداشت. عبدالله عامر، عبدالله خازم را طلیعهٔ لشگر کرد و با لشگر خود و اهل جوین به رای صایب و فکرِ صواب قصدِ صوبِ نشابور نمود و به فیروزی و به روزی طلایعِ جیوشِ اسلامیان جوانب آن شجاعت و استیلاءِ اسلام به سُکّانِ آن مقام نمود. پس عبداللهِ عامر از عقب رسید با لشگری جرّار و شجعانِ کرّار و در میان دو دروازهٔ جرجان و فارس،

فرو زد به ماهی و بر زد به ماه
بُنِ نیزه و قُبّهٔ بارگاه

و آن نااهلانِ نشابور بر جوانب بُرج و بارَه مُعْرِضِیْنَ عَنِ التَذْکِرة (کأَنَّهُم حُمُرٌ مُسْتَنْفِرةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ۷۴/۵۱) به باطل، برحق، اعتراض کرده و چون خران از شیران اعراض کرده از شرع اجتنابْ و در دینْ ارتیاب نمودند. و [۶۱a] تا نه ماه، شام و سحرگاه مقابله و مقاتله امتداد یافت. بعد ما شبی لشگریان در برجها دریچه‌ها کردند و به قوّت بازو در بارو ثلمه‌ها افکندند و ریشه ریشهای کافران، چون سلمه‌ها، برکندند و چون مدت حمله جمله شهریان تمام شد،

بامداد را فتح الباب دست داد. و چون نه ماه تمام شده بود وَضعِ حَمْلِ اَوْزارِ حرب نمودند و مُسْتَسْلم و مُنقاد گشتند.

روایة اخری

[۲۷۲۵] امام حاکم، رحمه‌الله، فرمود: چون از زمان مجاهده و محاربه تا وقتِ این کتابت سنین کثیره گذشت لاجرم در خبرها اختلاف واقع گشت.

روایتی دیگر چنان است، و این روایت در تواریخ عیان است، که چون مکتوب امیرالمؤمنین عثمان، رضی‌الله عنه، به عبدالله عامر رسید، با لشگری همه کریمان، از راه کرمان، و با جیشی همه موافق و دوستان، به ناحیهٔ قهستان، نزول کرد و بقاع و قلاع آن را به عُدَّت بسیار و مُدّتِ اندک، فتح فرمود و به دست هُداة به هرات، مکتوبات فرستاد، و ایشان را به اتّباع طریقِ رشاد و سداد و سرعتِ خروج به سویِ او واداءِ خراج به او دلالت کرد. جواب فرستادند که «مآلِ آمال و مال، و انتظامِ احوال، و مرجع کبار این دیار اَبَرْشهرِ مشهور، یعنی نشابور است. چون ایشان تابع شوند همه مطیعیم.» و طوس و ابیورد و نسادران تاریخ توابع نشابور بود.

[۲۷۲۶] پس عبدالله‌ِ عامر قصدِ ظاهرِ نشابور مُصَمَّم داشت و اَعلامِ مجاهدهٔ فی سبیل‌الله برافراشت. و چون به حوالیِ اَبرْشهر رسیدند و پوش زره پوشیدند بَرْزان جاهِ طاغی یاغی ــ که در آن زمان والیِ این زمین بود ــ با قوم او آن دولت و صولت بدیدند. او نیز با حمران دیگر از میدان آن مردان به جایگاه و پایگاه خود باز دویدند و بکُره و اجبار دستار چون افسار بر گردنِ زیردستان کرده بر بالاءِ دیوار حصار و دِز قهندز کشیدند، و یک ماه تمام، از صباح تا شام و از اول شام تا بانگ خروس، آواز و خروش جنگ بود. ناگاهی شبانگاهی هوا متغیّر و حرکت متعذّر گشت و غمام بر تمام جوانبِ اَبَر شهر احاطه کرد، و از میغ بی‌دریغ برفها چون تگرگ باران شد، و غموم بر دلهاءِ مؤمنان عموم یافت. اقربا از زبان ضعفا پیش عبدالله‌ِ عامر گفتند که ما غریبیم و از عربیم در برف سَرْما، به سَر ما فرود آمد: [61b] «الحَرُّ یُوذِی و البَرْدُ یَقْتُلُ، لَعَنَ‌الله العَجَمَ یَمُوتُونَ مِن البَرْدِ وَ یَقُولونَ خُنُکَلْ» گرما گریبان چاک کند اما سرما اَبدان هلاک کند.

نی روی سفرکردن و نی جای اقامت

عبداللهِ عامر به اسعافِ حاجاتِ ضُعفا پرداخت و لواء کوچ برافراشت و آن لشگر را به ملاطفه و مکالمهٔ اَحْلی از قند به مرغز [ار]ازغند برد چه او دید که آنجا هوا به اعتدال و مقام بودن را مجال است. چون چند روزی نجح و فیروزی در آن منزل روزی شد، شبی به مقتضای قضا در آن فضا چندان برف بر طرف جویباران مرغزار متراکم شد که از ثُلُوج بُروج اِنَّ اشدَّ البلاء عَلیٰ الانبیاء ثُمَّ عَلیٰ الاولیاء و بَرْد چنان دست بُردی نمود که از خوفِ شرّ او شرر آتش را از جوف آهن و سنگ قوّتِ حرکت نماند.

سرماست چنانک بینی و گوش فسرد
سرماست چنانک دیک در جوش فسرد
گر آتشکی مانده بد در دوزخ
آن نیز پریرودینه و دوش فسرد

ضُعفا دلها از غم بخستند، و سرما و هوای نشابور باز جستند. معتق ــ که یکی از مقرّبانِ عبداللهِ عامر بود ــ گفت: «صواب آن است که به نیشابور رویم، و هرآینه نصرت ما راست، و دل اعداء ما مقهور است، بیرون در خانها با جامها زمستان بگذرانیم، چون ربیع بدیع و روزگار بهار آید به صلح یا به جنگ آن شهر به چنگ آوریم و هرجا فرمایی برویم.» صواب دیدند و باز عبدالله خازم را طلیعهٔ لشگر کردند و عبدالله عامر در آن زمستان به نیسابور باز عبور فرمود، و برزان جاهِ مذکورِ ضالِّ مُضِلّ نسابور را از آن معاود مخافَتِ تمام مراجعه کرد، و قوی ضعیف و سخت سست و حال او نیک بد شد. و آن قلعه‌ها و حصارها، به تأییدِ خدای، در زمانِ قریب همه فتح شد.

[۲۷۲۷] و کنارنک به آستانهٔ عبدالله عامر آمد. و خراج اَبْر شهر، یعنی نشابور و طوس، هفتصدهزار درم ــ که قریب به پانصدهزار مثقال نقره باشد ــ با بسیاری از انواع اشیاء دگر قبول کرد. و چون این فتح دست داد ملوکِ خراسان ــ از هراة و مرو و بلخ و غیر آن ــ دیدند (جاءَ نَصْرُاللهِ والفَتْح وَ رَأَیْتَ الناسَ یَدْخُلُونَ فی دینِالله اَفْواجاً ۲/۱۱۰) و اموالِ کثیره از انواع زر و نقره و افراش و مواشی آوردند و به اضعاف قبول کردند:

آن فوج مسلمان شد تا باد چنین بادا
کفرش همه ایمان شد تا باد چنین بادا [۶۲a]

و عبدالله‌ِ عامر، درون شهر، به بقعهٔ محلهٔ شاهنبر فرود آمد. و آنجا مسجد ساخت و سرایی برای خود بنا نهاد، و خراسان آسان بر ایشان قرار گرفت.

[۲۷۲۸] امام حاکم فرمود، در بیانِ کرامت و شرف عبدالله‌بن عامر، رضی‌الله عنهما، «روی انَّ عامربن کُریزٍ اَتیٰ با بنِه عبدِالله الی النّبی صَلَوٰةُالله و سلامُه عَلَیه و هو ابنُ خمس اوسّت سنین. فقبّل النبی صلواةالله و سلامُه [عَلیه] فی فیه فَجَعَلَ یزدَردُ ریقَ النّبی، صلوات‌الله و سلامه علیه فقال النبی، صلواةالله و سلامه علیه: ان ابنک هٰذالمُسقاً.» قال: فکان یقال «لوان عبدالله قدح حجراً اماه» یعنی یخرج الماء من الحجر من برکته. ترجمه ـ والعلم عندالله ـ آن است که «عامر پسرِ خود عبدالله را به حضرت خواجهٔ ما، صلواةالله و سلامه علیه، برد و او پنج ساله بود یا شش ساله. پس بوسه دادند حضرت خواجهٔ ما، صلواةالله و سلامه علیه، در دهنِ او. آن سعادتمند ازل و ابد. پس شروع کرد، یعنی عبدالله، فرو می‌برد آب دهن حضرت خواجهٔ ما را صلوةالله و سلامه علیه پس فرمود حضرت خواجهٔ ما،صَلَوٰةُالله وَ سَلامُهُ عَلَیه، بدرستی که پسر تو این، هر آینه آب داده شده است.» پس چنان بود که اگر عبدالله سر انگشتی یا سرپایی بر سنگ زدی و خواستی (اِنفَجَرَتْ مِنْهُ اثنتا عَشَرَةَ عَیْناً ۲/۶۰) روان شدی از یک سنگِ سبک ده سنگ آب، از برکتِ آن تربیت.

[۲۷۲۹] امام حاکم فرمود، رحمه‌الله، که چون عبدالله نشابور فتح کرد، عبدالله‌بن طاهر را در نشابور بگذاشت و خود به بصره رفت و پدر خود را باز دریافت بعد ما باز به نشابور بازگشت و در همان حوالی و سرای خود ـ که به شاهنبر ساخته بود ـ نزول فرمود و از نشابور به همه بلاد و اماکن اُمَرا فرستاد و نشابور دار اماره و سلطنت کرد و اموال این ممالک همه بنیسابور آوردندی آنچ به شرع آوردن جایز بود نه به جور.

[۲۷۳۰] بعضی اربابِ تاریخ گفته‌اند که نشابور به جنگ مُسَخَّر شد. و اَصَحّ آن است ـ و بیشتر مشایخ بر آنند ـ که نشابور به صلح فتح شد. و نقل است که عبدالله طاهر چون والی و مطلق العنان شد بر نشابور، خواجگانِ شهر را جمع کرد و مالِ خراج بریشان الزام می‌کرد. و قصد کرد که نواحی شهر و ولایت را مساحت کنند [62b] و زمینها محیاة و موات را ضبط کنند و بر هر جریبی مالی خراجی وضع کنند و در چار ربع، و همه ولایاتی که تعلق به نشابور داشت، چنین کنند.

احمدبن حاج بکر از کبارِ نشابور بود گفت: «تو امیرِ مایی نه شریکِ مایی و این شهر ما به صلح فتح شد نه به قهر و جنگ، آنچ به قهر و جنگ فتح کنند در آن خراج است و آنچ به صلح فتح شد شرعاً خراج نیست. آنچ حاصل کنیم عُشرِ آن به مستحقان رسانیم و معهذا خراجی نیز به تو بدهیم. اما مساحتی، در این ناحیه، پیشتر شده است به اتفاق همهٔ رعایا و سلطان سلیمن‌بن مطر، و در دواوین ثابت است. اگر به آن رضا دادی فَبِها و نِعْمَ، و اگر آن تغییر می‌کنی راضی نیستیم. از شهر بیرون رو و ما را یک سال مهلت ده تا غلاّت خود را برداریم و به حصار بریم و آنچ خواهیم ذخیره نهیم، پس بیا و جنگ کن اگر به قهر و غلبه بگیری و مسخّر کنی مساحت نو کن و هرچ خواهی بکن.» پس عبدالله طاهر توقف کرد و تأمّل نمود و بر مساحتِ سلیمن‌بن مطر برفت و مصالحه کرد با اهل ابرشهر، یعنی نشابور، بر دو بار هزارْ هزارْ درم و دویست هزار درم که تسلیم نمایند مجموع هزارْ هزاروپانصدهزار و چل هزار مثقال نقره باشد.

[۲۷۳۱] امام حاکم، رحمه‌الله، فرمود که به این روایات معلوم شد که نیشابور به صلح فتح شده نه به جنگ. و آنک نشابور همیشه قصبهٔ خراسان بود و دار امارت و سلطنت و مآلِ کبار اماکن و بلاد حُفِظَتْ عَنِ الفُتُور اِلیٰ یَومِ النُشُور. [۶۳a]

مفاخر نیسابور قدیم که برکت آن تا اَبَد بر سُکّانِ این بلد فایض و باقی است.

[۲۷۳۲] از آن جمله آنک چون سلطان اولیا، برهانِ اتقیا، وارِثُ علومِ المُرْسَلین، مهبطُ اسرارِ ربِّ العالمین، ولّی‌الله، صفی‌الله، فلذَةُ کَبِدِ رَسُولِ‌الله، غَوْثُ الاُمّه و کشفُ الغُمّة یَوْمَ الاخْذِ بالنواصِ و اضطرارِ المُذنِبین الیٰ الخلاصِ لامتحان الاعمال بموازینِ الاخلاص حین البحاث و الاستبثاث یوم البعث ــ کما وعدفی المواقف الثلث: عند المیزان و تطایُر الصُحُف و الصراط ببسط بساط الشفاعة و السری بالانبساط ــ سلطانُ المقرّبین یَوم الحَشْرِ و الجَـزا الامام ابوالحسن علی‌بن موسی الرضا، صلوةالله و سلامه علی رسول‌الله و علی آله الائمة المعصومین و اتباعهم اجمعین الی یوم الدین در مدینه در شهورِ ثمان و اربعین و مائة نور مقدس ایشان ظهور یافت و در شهور اربع و تسعین و مائة، به بصره، به

درس حدیث و نشر علم به نصرت دین، آفتاب هدایت ایشان بر اُمت تافت و به تدوین نسخهٔ مبارک صحیفهٔ تقویت ملّتِ حنیفه فرمودند، پس به مقتضای قضای اَزَل و حکم مبرم قدیم لمْ یَزَل به صوب خراسان عزیمت نمودند.

[امام علی‌بن موسی‌الرضا (ع) در نیشابور]

[۲۷۳۳] و در سنة مأتین من الهجرة نشابور به مقدم حضرت ایشان روضاتِ جنان شد و چون بشارت سطوات شعشعهٔ اشعهٔ آن نور بر قطرِ نشابور میان سُکّانِ شهر مشهور شد قطب الانام، کهف العلما، بُرهان المجتهدین این محبِ محبوب حقیقی نه مجازی شیخ ابویعقوب اسحق رَاهُویَه مروزی قُدِّسَ سِرّهُ، شیخ شهر و مقدم ارباب کشف و ولایت بود در کبر سن آن شیخ مسن زین منن به اقدام بر اشغال اِقدام نمود به تأییدِ توفیق غَیْبیّه تا قریهٔ مؤیّدیّه با چند هزار صدیق رفیق در پی پیشوا رفتند.

[۲۷۳۴] و نقل است که حضرت سلطان، صلواةالله علی رسول‌الله و علی آلِهِ، در مِحَفّه بر ناقهٔ عضباء خود سوار بودند و قُدْوَهٔ اهل اُنس و ایناس شیخ محمدبن اسلم طوسی را، قُدِّسَ سِرُّه، در مِحَفّهٔ دیگر اجلاس فرموده بودند ــ فایده، قبرِ این دو بزرگوار، در نشابور، بر کنارهٔ خندق شادیاخ بر طرف راه روضهٔ تلاجرد، در بناء یک صفه قوی به هم قریب است ــ و ان اُسْوَهٔ احرار کمرِ بندگی بسته و به حکمِ مَنْ اَغْبَرَّتْ قَدَماهُ فی سَبیلِ‌الله [63b] حَرَّمَهُ‌الله تَعالیٰ علیٰ النّار دامن تاتتمهٔ ساق برکشیده و شربتِ وعدهٔ کمالِ قُربَت چشیده زمام خطام مرکبِ حضرت امام اولیاءِ مَلِکِ علاّم بر دوش احترام گرفته و نقل است که متوجّه به آن [قدوهٔ] ابرار، ذرّه‌وار، در هواء ولاء از ورا قهقری، به شهر باز آمد. استفادهٔ احکام و استکشافِ اسرار می‌کرد و به زبانِ فصیح و عبارت صریح می‌گفت که «به روز قیام [نزد] ملکِ علاّم جَلَّ جلالُه وسیلهٔ نجاح و وصیلهٔ فلاح من این است که روزی در دنیا خادم و مهارکَش مرکبِ حضرت سلطان خود بوده‌ام.»

[اقامتگاهِ حضرت در نیشابور]

[۲۷۳۵] و چون به نسابور ورود فرمودند در محلهٔ فز، در کوچهٔ بلاس‌آباد، خُدّام مقام اختیار کردند. و در افواه و اسماعِ فقراء مشهور بود که چار سال در نشابور

توطّن فرمودند و العلمُ عِندَالله. و آن آستانهٔ منزل مبارک ــ که مهبط ارواح مقرّبین و مطافِ ملایکهٔ علیین بود ــ مانده. بقاء آن شهر [و] مآلِ اولیا و ملاذِ اصفیا و محلِ اجابتِ دعاء و اشراف آن شهر بود. و خدّام آن آستانهٔ ولایت مرتب و به انواع اعزاز و اکرام موظف می‌بودند.

[حمّامِ سلطان]

[۲۷۳۶] و بعضی از کرامت، که در آن محله واقع شد، آن بود که بر سرِ آن کویجه حمامی خراب و قناتی بایر و محوطه‌ای بود که آن را حمام و قناة و محوطهٔ کهلان گفتندی. اهلِ محله به عمارت حمّام اهتمام کردند، تا به وقتِ التفاتِ خُدّام به استحمام، حاجت به محلات نباشد. و قصد می‌داشتند که چون عمارت تمام شود اسبابِ آب از چاه یا غیر آن پیدا کنند. چون حمّام تمام شد، بی‌حرج و خرج و سعی مُقّنی از قناهِ کهلان، بشتاب، آب روان شد. و حضرتِ سلطان، صلوةالله علی رسول‌الله و علی آله الائمة المعصومین اجمعین، به آن حَمّام در آمدند و به شرف انتسابِ به حضرتِ ایشان متبرک شد. و آن حمّام به نامِ مبارکِ ایشان شرفِ اضافه یافت، «حمّامِ سُلطان» گفتندی. و امام حاکم، از زبانِ خود، نوشته است که «آن حمّام هنوز هست و مُتَبَرّکِ خلق است.»

[درختِ بادامی که حضرت به دستِ خود کاشت]

[۲۷۳۷] و یک کرامت، دیگر آن بود که روزی یک بادام به یکی از خدّام دادند و فرمودند که در طرفی از محوطهٔ کهلان غرس نماید. خادم چنان کرد. غَرَسَ الفِردَوْسَ بِیَدِهِ. سبز شد و در همان تابستان بادام بسیار بار آورد و برگ و شکوفه و پوست و میوهٔ آن درخت سببِ برگ و نوا و صحّت و شفاء مَرْضیٰ آن زمان بودی. تا چون بسی زمان بگذشت ظالمی غاشِم در قهندز حاکم شد و از قُصُورِ عقل خواست که در آن محوطه قصری سازد که محل آن درخت داخل [64a] قصر او می‌بود و درخت [را] نضارت به ذبول بَدَل رفته بود و بعضی اُجَرا و معمار و نجار راگفت تا آن را قطع کنند. عمارت تمام ناشده آن ظالم و معمار و نجار و مزدور ــ و هرکس به آن کار منسوب و بر آن منصوب بود ــ هم در زمانِ اندک مردند. بعد از چند سال حاکمی ظالمی دیگر پیدا شد به عمارت همان قصر

قصد کرد. چون بناء دیوار می‌کندند اصلِ آن درخت در زمین نمود. تمام قصهٔ گذشته با او گفتند. چون دلش سیاه و قصدش تباه بود به عینِ استبصار در آن نگاه نکرد گفت که چون درخت نیست و این در زیر خاک پنهان بوده سهل پنداشت و آن بی اصل، آن اصل را برداشت. عمارت ناساخته او و همه آن اقوام، در اندکی از ایام، هلاک شدند.

[بر کنارِ صُفّه]

[۲۷۳۸] و از فوایدِ مقامِ خُدّامِ ایشان به نشابور یکی دیگر آن است که روزی صاحب دولتی دعوتی ساخت و حضرت سلطان را، صلوةالله و سلامه علی رسول‌الله و علی آله الایمة المعصومین، التماسِ اجابت نمود. وعده فرمودند. و عادت آن عصر آن بود که شریفی که دعوت به جهتِ ایشان بودی صاحب دعوت، پیشتر طفیلیان را بنشاندی، پس آن راکه اوّل مقصود بود آخر حاضر کردی؛ تا انتظار احضار نباشد. آن عزیز، به این معنی، اولیا و اعاظم و علما و اشرافِ آن شهر را جمع کرد. و عادت دیگر آن بود که در مجامع، پیشانِ صفّه‌ها صدر بودی، و بزرگان آنجا مجالس اختیار داشتندی و خُدّام بر کنارِ صفّه‌ها بودندی. چون حضرت سلطان، صلوةالله علی رسول‌الله و عَلیٰ آلِهِ الائمّة المعصومین وَ سَلَّم، رسیدند صوفیان صفوفِ پیشانِ صُفّه‌های صفا، با نیل سعادت و اقبال، استقبال نمودند. حضرت سلطان به متکا و نمارِقِ مصفوفهٔ پیشانِ صُفّه التفات نفرمودند. و کنارِ صُفّه به شرفِ ذیلِ خلعتِ ولایتِ حضرتِ ایشان شرف یافت. از آن حین، تا قیامِ قیامت، در این دیار و سایر اقطار کنارهاءِ صُفه‌ها صدرِ صدور و منازلِ افاضل شد و به تبعیّت آن یک بقعه، سایرِ بقاع ــ که آن نام داشت ــ دولتِ آن مکرمت و تعزّز برداشت.

[مشاهدهٔ باب کعبه]

[۲۷۳۹] و از مفاخر نشابور دیگر آن است که روزی حضرت سلطان، صلوةُالله وَ سلامُهُ عَلیٰ رَسُول‌الله وَ عَلیٰ آله المعصومین، در مجلسی به نماز قصد فرمودند. کسی سؤال کرد که «محراب بر موضع قبله مستقیم هست؟» دست آن کس گرفتند و به انگشتِ [۶۴b] مبارک اشارت فرمودند. بابِ کعبه در مواجهه نموده شد. و

آن محل تا [این] غایت متعیّن است بر طرفِ قبلهٔ شارعِ عام [که] از امام قهندز می‌گذرد واقع است.

[رفتن حضرت رضا (ع) به زیارتِ امامزاده محروق]

[۲۷۴۰] واز مفاخر نشابور دیگر آن است که حضرت سلطان، صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلیٰ رَسولِ الله وَ عَلیٰ آله الایمة المعصومین وَ سلَّم، روزی فرمودند عبارتی که فی‌الجمله حکایت آن این است که «مخدومِ ما اینجا مدفون است به زیارت ایشان رویم.» و به روضهٔ سلطان محمّدِ محروق، در تلاجرد، تشریف آوردند. و آن روضهٔ مقدّسه را زیارت فرمودند. و حال آنک سلطان محمّدِ محروق در مرتبهٔ نَسَب با والِدِ حضرت سلطان، صَلَوٰةُاللّٰه وَ سَلامُهُ عَلیٰ رَسُولِ‌الله وَ عَلیٰ جَمیع آلِهِ الأئمةِ المعصومین، مساوات دارند. و بیانِ هر دو نَسَب چنین ثابت و محقق است: الامام موسی‌بن الامام جعفربن الامام محمدبن الامام زین العابدین علی‌بن الامام امیر المؤمنین ابوعبدالله الحسین‌بن امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین کَرَّمَالله وَجْهَهُمْ. و نسبِ دوم: الامام محمدبن الامام محمدبن الامام زیدبن الامام زین‌العابدین علی‌بن الامام امیرالمؤمنین ابی عبدالله الحسین‌بن امیر المؤمنین و یعسوبُ المسلمین کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُم.

[مزار یکی از سادات]

[۲۷۴۱] و از مفاخر نشابور دیگر آن است که اگر چه ایمهٔ سادات در خاک پاک بسیار روضات دارند اما اگر روضات قرب از عیون اعیان و صدور نشابور پوشیده است مگر آنک در یکشنبه شانزدهم جمادی‌الاولیٰ سنهٔ اثنین و ثلثین و ثمانمائة در قربِ جوارِ روضهٔ تلاجرد، روضهٔ سلطانی از اهل البیت ــ قُدوَهٔ اَولیا و اَصفیا، صَلَوٰةُاللّٰه عَلیٰ رَسُول‌الله وَ عَلیٰ آلِهِ الائمّةِ المَعصومین اجمعین ــ پیدا شد به این لَقَب و نَسَب که مسطور می‌شود، مکتوب بر رَقّی منشور مضبوط در بیتی معمور به خطی مطبوع، موضوع درونِ روضهٔ حضرتِ ایشان:

«هذا قبر الشریف الحسین‌بن ابوعبدالله داودبن علی‌بن عیسی‌بن محمدبن القاسم‌بن الحسن‌بن زیدبن الحسن‌بن علی‌بن ابیطالب کَرَّمَالله وَجْهَهُم دُفِنَ فی تلاجرد العلیا. توفی، رضی‌الله عنه، لیلة الخمیس مِن ربیع الاوّل سنة اثنین و

ثلثمائه من الهجرة» و از در خانقاه تلاجرد به جانبِ شرق بـه مـقدارِ ده ذراع تقریباً روضهٔ مقدّسهٔ ایشان است، رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین. [۶۵a]

[حدیثی که حضرت روایت کرد]

[۲۷۴۲] و از مفاخر شهر قدیم این قصهٔ کریم در السنه مذکور و در افواه مشهور است که حضرتِ سلطان، صَلَوٰةُالله وَ سَلامُهُ علیٰ رَسُولِالله وَ عَلیٰ آلِهِ وَ سَلَّم، در نشابور به منبر بر آمدند. و نقل است که چند هزار دوات و قلم اعیانِ اُمَم مرتّب داشته اقتباسِ انوار اسرار اِفادهٔ ایشان می‌کردند. حضرتِ سلطان این حدیثِ مُعَنْعَن از آباءِ اولیاء اصفیاء خود تا حضرت خواجهٔ کاینات، صَلَوٰةُالله وَ سَلامُهُ عَلَیهِم وَ عَلیٰ آلِهِم الائمة المعصومین اجـمعین الی یـومِ الدیـن، روایت فـرمودند کـه «التَعْظیمُ لأمرالله و الشَفَقَّة عَلیٰ خَلْقِالله.»

[۲۷۴۳] دیگر از مفاخر نشابور آن است که منشاء و مقّر و مظهرِ انوارِ ولایت چند هزار از مقرّبانِ حضرت و ائمهٔ عظام ملت بود، که اسامی نفیسهٔ حـضرتِ بـعضی از ایشان، رضوان‌الله علیهم اجمعین، در این اجـزا و اوراق سـابقه ذکـر شـده. و هریک را از کرامات و مقامات، بسیار بود که این نسخه قابل بیان آن نبود.

[میوهٔ نیشابور در سراسرِ سال]

[۲۷۴۴] و از مفاخر نشابور امام حاکم، رَحِمَهُالله، فرمود کی «از دلائـلِ ارتـفاع بـقاع نیشابور بر بُلدان و اماکنِ قریب و دور آن است که ثمار در هیچ دیار در دورهٔ سال برقرار نماند الا نیشابور کی مثل امرود و سیب و بهی در دوازده ماه، هرگاه که خواهند، فی‌الجمله موجود است. و در قُربِ نه ماه و ده ماه انگور و خربزه، تر و تازه در بیوت و اسواق و دروازه به بها و دریوزه توان یـافت، و از آن ثـمار شربتهای نافع توان گرفت. و در بلادِ شرق این مذکورات اگر باشد زود منقص شود. و به نشابور بر کمال خود باقی ماند، مگر در محافظت مسـاهله نـموده باشند.

[در ستایش نیشابور]

[۲۷۴۵] امام حاکم فرمود که «نشابورست، هوای اوصافی به صحّتِ ابدان وافی، خالی از خطایا، عاری از وبا و اکثرِ بلایا، مصرِ امصار حلید مقدار، عـروسِ بُـلدان،

خزانهٔ خراسان، دار امارت، لطیف عمارت، معدن فتوّت، مخزن مرّوت و موطن ادیبان، مقر سلطان، موضعِ اعلام هدی، مطلع انوار تُقیٰ. رحمت دروی نازل، برکت به او واصل بدل آنکه در سرخس دُنیشها به نیشها تنها خونین کند در نشابور زنبورِ کندو، جهان پرانگبین کند، ریزهٔ او فیروزه، و حصول آن نجز هر روزه، حجر او جوهر، کمر او نقره و زر. نبات او، بر اطراف عیون جبال‌شان، ریباس. بنات او، بر اکناف عیون [65b] رجالشان، زیباش. درو مخافتِ سموم نی، مرض او را عموم نی، سلاطین به امارت آن متفاخر، در انتزاع آن از یکدیگر متظاهر ، منازلِ کُبَرا، مناهِلِ عُظَما، مأوایِ اشراف، مثوای عدل و انصاف، همه‌چیزاو موصوف، سکّانِ او به سخا وجودموصوف. اهل‌کمال را درو مقام، همه کمالات او تمام.» این معانی و اوصاف قدیمه کثرتی داشت ختم شد.

[مقایسهٔ نیشابور و دیگر شهرها]

[۲۷۴۶] امام حاکم فرمود: قومی مردم آنایی تنها رو و هرجایی با پدری و پور از نشابور در فضیلتِ اماکن آنها و تنقیصِ مساکنِ اینها مجادله کردند. آن پور و پدر این قصه مختصر نگرفتند و از بُلدانِ دیگر اکثر را عیب و نقصان بیان کردند: «در سیستان، بادِ او جنوب و اثرِ آن ریگ‌ها در دیده‌ها و جیوب. خانه‌ها از آن خراب و دیه‌ها از آن یباب. سند و هند حرارت شدید دایما اشک و عرق ازیشان پالوده و معاطف بدن به آرْدِ جو آلوده. خوارزم و ترکستان سرمایِ آن وافر و حاجتِ به دود و آتش اکثر سال متکاثر. به مرو و حوالیِ آن از پشه و امثال چنان که به عالم کس نبیند امثالِ آن.» وَعَلیٰ هذا اکثرَ بلادِ عالم مکتوب بود و هریک به فساد منسوب بود ترک کرده شد.

[ذکر وادیهای نیشابور]

[۲۷۴۷] امام حاکم فرمود که میان یکی از نیسابور و دیگری از شهری دور، معارضه شد. غریب گفت: «در شهرِ شما مسافر را تاب نیست و در صحرا راه‌گذری را آب نیست. در بلاد دیگر مثل دجله و جیحون و در اطراف این شهر همه هامون است.» نشابوری گفت: «این سخن هر نادان است و مرا بر صدق خود روشن صد برهان است. از دیزباد ــ که طرفِ ولایت [است]ــ تا کالکاباد ــ که آن

کَنَفِ ناحیه است ــ وادی‌ها و جوی‌ها و چشمه‌ها که بر دیده‌ها عیان است زیاده از سیصد موضع آبها روان است که همه بی سعی انسان است که اگر اکثر آن جمع بودی بیشتر از جیحون و سیحون شدی. و نزد همه عقلا معقول است که از متفرق بودن آن بیش محصول است. و از عین اخضر و آبِ انبوه آن ــ که در کوه است ــ چه مجال مقال است. و مابین دو طرف ولایت زیادت از چهار هزار قناده است، غیر قنواتی که دیه‌ها بر آن مبنی است. و آبِ کاریز شیرین‌تر و پاک‌تر از آب بلادِ دیگر است که بسیار [66a] قاذورات در آن واقع شود تا به خانه‌ها رسد.

[نخستین کاریز]

[۲۷۴۸] و اول کسی که کاریز کَنْد، و بهندیسه آب از زیر زمین بر روی زمین اجرا کرد، پادشاه منوچهر بود. و اجراءِ قنوات نشابور از او شد. و نیز گویند که بعضی از اوضاع کاریز کندن و آبها بر بلندیها بردن، به دولاب و مثلِ آن، ابی‌الریحان حکیمِ خوارزمی اخراج کرد. و اما آن وادیها که به شهر جاری می‌شود و شُربِ باغات و با داخل شهر است: شغانددسر و وادی بوشنقان و خرو است و آنچ داخل نمی‌شود چارست: و عطی رود و وادی شامات، وادی بشفروش، وادی دیزباد.

[رَبْع‌های نیشابور]

[۲۷۴۹] اما اَرباع نشابور چارست: ریوند، مازل، شامات، بشفروش و کیفیت قسمت و مساحت آن است که از چار طرف مسجدِ جامع، به هر طرفی رفتند و تا کنارِ زمین ولایت قری و قنوات را به آن رَبْع نسبت دادند و بـه قـریه‌ای کـه در آن جانب معمور و بیشتر بود اضافه کردند.

[رَبْعِ ریوند]

[۲۷۵۰] اما رَبْعِ ریوند: از حّدِ مسجدِ جامع بود تا مزرعهٔ احمدآباد، اول حدود بیهق، طولِ او سیزده فرسخ عرض او از حدودِ ولایتِ طوس تا حدود بشت. پانزده فرسخ. مشتملِ بر زیاده از پانصد دیه که بعضی را یک قناه بود یا دو یا سه یا

چهار یا پنج. و ریوند که ربع به آن منسوب است قریهٔ کبیرهٔ معموره بود، بانیِ آن انوشروان عادل. درو مسجدی جامع منیع رفیع و خانقاه‌های بسیار. و در اوّلِ اسلام حُکّامِ ماوراءِالنهر سه برادر بودند: محمد و عطریف و مسیّب، هر سه از ریوند. هریک در آن مملکت درم و دینار بسیار زدند و آثارِ آن پیداست.

[رَبْعِ شامات]

[۲۷۵۱] رَبْعِ شامات: از مسجدِ جامع تا حدود پشت. طولِ آن شانزده فرسخ و عرض آن از حدود بیهق تا رُخ، چارده فرسخ. قُرایِ آن سیصد زیاده بود. راه فارس و کرمان از سوی قهستان بر آن است.

[رَبْعِ مازُل]

[۲۷۵۲] رَبْعِ مازل: از همه ارباع، قری بیشتر دارد، متنزّهات و مواضعِ تفرّج و تنزّهِ اهل بلدهٔ قُرایِ این رَبْع است. و اکثرِ قُرایِ این متصل بحل است: فَرخک و موسنقان و باغ فرک، در ربیع و خریف مطافِ هر حریف و ظریف است.

[رَبْعِ بُشفروش]

[۲۷۵۳] رَبْعِ بشفروش: ناحیهٔ بزرگتر ولایت است و دیه‌ها بزرگ معمور. به خراسان از آن معمورتر [66b] ناحیتی نیست.

[ولایت‌هایِ نیشابور]

[۲۷۵۴] ذکر ولایات کی از نواحی و اقطار خراسان به نیشابور نسبت دادندی و اشراف و اکابرِ آن را نشابوری خواندندی و آن دوازده ولایت است طول و عرض، یعنی آن از سی فرسخ و بیست و پنج کمتر نباشد. به هر یکی از آن قری و قنوات و باغات و عمارات، ما لا یُعَدُّ و لا یُحْصیٰ.

[۲۷۵۵] منها، ولایت بیهق، بر حدودِ ریوند تا حذاءِ ولایت دامغان، بیست و پنج فرسخ زیاده است و عرض مثل این.

[۲۷۵۶] ولایت جوین، منشأ اولیاء و علما، قری و قنوات در عمارات به حدّ غایات به یکدیگر قریب، چنانچ همه را به مثابهٔ یک ربعِ مسکونِ مملکت توان گفت. اهلِ

دین و دیانت و خداوندان باهوش و همه ایوان‌خانه‌ها رفیع و مهمان‌خانه‌ها وسیع، اصنافِ اشراف و عوامِ ایشان را همّتها عالی و دل اکرام اصناف و اتمام الطاف دلها از ملال خالی.

[۲۷۵۷] ولایت اسفراین، پادشاه قبادبن فیروز چند روز آنجا بود. از خُضرت صحرا و صحّت هوا آن را مهرجان نام نهاد. امام حاکم فرمود، رحمه‌الله، که خواندم در تاریخ و شنیدم از مشایخ آنک پادشاه قباد از برادرش بلاش فرار کرد. سویِ خاقان ترک می‌رفت تا لشگر به مدد ستاند و ملک را از برادر بستاند. راه بر اسفراین بود. به خانهٔ خواجه‌ای نزول کرد. و داعیهٔ تأهل کرد و فرزندِ آن میزبان را به نکاح مهمانی کرد. و او را فرزندی متوقع شد. به جانبِ خاقان رفت و این ضعیفه را به خانهٔ پدرش بگذاشت، اما از او نگذشت. و چار سال به ترکستان توقف کرد، و با لشگری عظیم معاوت کرد و به مهرجان آمد و حلالِ خود را جست. حلالِ او با پسری سه ساله به نزدیک او آمد. نام پسر سلطان انوشیروان، لقب کسری. و به این جهت انوشیروان را در آن دیار نیسابوری گفتندی. و نقل است که این خواجه از قریهٔ فریمان بودند. و اقرباء انوشیروان از آن جهت در اسفراین هستند. بعد ما سلطان حمویه‌بن علی از اولاد او در خراسان سلطان بود. و خود را به اسفراین و قریهٔ فریمان نسبت می‌داد و سپهدار و نامدار لشگرهاءِ شرق بود. و هفتاد کرّت با مخالفانِ دین جهاد کرد و در هفتاد بار آن لشکرها شکسته و ایشان مظفر و منصور بودند. و علماء اسفراین [۶۷a] از حد بیشتراند.

[۲۷۵۸] ولایت خبوشان، و آن را استوا گفتندی تا حدِّ نساوتا اسفراین و ولایت طوس و ارغیان حدِّ آن است. قرایِ کثیرهٔ کبیرهٔ معموره دارد. منابع و مراتع و مزارع بسیار دارد.

[۲۷۵۹] ولایت ارغیان، ولایتی معمور و به کثرت علماء کبار مشهور.

[۲۷۶۰] ولایت پُشت، آن را عربستان خراسان گفتندی، از بس که ادبا و بلغاء آنجا و از آنجا بودندی. یک دیهِ معمورِ آن خارزنج و دیگر کندر که با قهندز بنا کرده‌اند.

[۲۷۶۱] ولایت رُخ، ولایتی قدیم معمور کبارِ بسیار درو قرار گرفته.

[۲۷۶۲] ولایت زوزن، عمارت و علماء آن مستغنی از بیان.

[۲۷۶۳] ولایت خواف، متصل به زوزن. و سلومددیهی است از آن. و یکی است از آن

هفت دیه که با قهندز بنا نهاده‌اند. و ابوقابوس ــ که مدتها مَلِکِ شام بود ــ از سلومد خواف [بود].

[۲۷۶۴] ولایت ازقند، ولایتی معمور درو مرغزارها. موضعِ بودن عبداللهِ عامر. از آنجا به نشابور آمد و فتح شد.

[۲۷۶۵] ولایت جام و باخرز...

[۲۷۶۶] ولایت جاجرم، اول ولایت متصل به جُوَیْن و آخر به جُرجان، درو دیه‌های معمور و بزرگانِ دین و دنیا مشهور.

[کوچهٔ آتشکده و مسجد جامع]

[۲۷۶۷] ذکرِ بناء مسجدِ جامع، چون عبدالله عامر، رضی‌الله عنهما، نشابور فتح کرد آتش‌کدهٔ قهندز را خراب کرد. و به جای آن جامع ساخت. و صحابه به آن درآمدند و به احکام دین فتوی دادند. کسانِ کنارنک آمدند. گفتند که «جزیه قبول کرده‌ایم» تا آتشکدهٔ ایشان خراب نشود. عبدالله عامر ایشان را دور از جامع، مکانی تعیین کرد. آنجا کوچهٔ آتشکده گفتندی. و مسجد بی‌منارهٔ بود تا ابن مهلّب به نشابور آمد، بناءِ مناره فرمود، در قهندز. و امام شهربن حوشب و عکرمه را به جهت فتوی‌دادن بنشاند.

[مسجدی که ابومسلم ساخت]

[۲۷۶۸] اما مسجد جامع بزرگ ومقصورهٔ بزرگ، بلاخلاف، ابومسلمِ مروزی بنا نهاد. مساحت زمین جامع سی جریب بود. و هزار ستون داشت. شصت‌هزار خلق، بیکبار، در وی نماز کردندی. درو آبهای روان و حوض‌های عمیق در وسطِ آن یخدانی ساخته و هر سال از برف مملوّ داشته. و همه تابستان بتبرّک بیماران و غیر [67b] ایشان به آن انتفاع یافته بی‌ثمن. درو درختها ناژ و وتوت، که از هر یکی از آن غالباً چند ستون حاصل شدی، چنان بزرگ. زیاده از صد خادم و فرّاش داشت. و در موضعی ازو، مثل خانه‌ای، مبنی بر دوازده ستون به عمارت ممتاز، شش ستون از مرمر و دو ستون از بیشهٔ طرفِ دجله آورده، به رنگ مهره‌هاء سیاه و سفید و چهار ستون از گچ و خشتِ پخته ساخته، سقف و ستونهای آن به زر تذهیب کرده و قُبّهٔ مُذَهَّب بالای آن مرتب. مقوّمان و مُبصران

بیست‌هزار مثقال زرِ آن را تقدیر می‌کردند. امام حاکم فرمود کی «سقف و ستون و پله‌ها و منابر و صنادیق و مصاحف و قنادیل و حصیرها و فرشها و توابعِ اینها را قیمت کردند به صدهزار مثقال زر رسید. و صدهزار مثقال زر طلا را اوقاف مسجد جامع زیاده بود. و به خراسان منبری احسن‌تر از آن منبر نبود که ابومسلم درین جامع نهاده بود.».

ذکر دو منار جامع

[۲۷۶۹] ابومسلم در جامع منار ساخت. بعد ازو، ارباب مناصب [را] آن منار قصیر و آن بنا به نسبت با جامع حقیر نمود. چون حکومت به منصوربن طلحة‌بن طاهر، برادرزادهٔ عبدالله‌طاهر، رسید آن منار را منهدم ساخت و منار دیگر برافراخت و به بسیاری از اول بلندتر و قوی‌تر و عمارت او به زینت و تذهیب آراسته‌تر کرد و به طریقِ هندسه چنان کردند که در دورهٔ سال از ظلال آن انتقال شب و روز معلوم شدی. بعد از زمان او به حرکتی در ایامی مَیْلی دروی پیدا شد. چون نوبت به عمرولیث رسید آن را نیست کرد و دیگری برداشت و نام و لقب خود بر آن بنگاشت.

[منارجُنبانِ نیشابور]

[۲۷۷۰] بعد از آن چون نوبت به خمار تکین رسید مناری رفع کرد وصیتِ آن دو منار دفع کرد، چنانچ در دنیا ارفع از آن و اعجب و آراسته‌تر و پیراسته‌تر و دایرتر منار در هیچ دیار هیچ نجار ندید. از فوق عالی بام جامع تا سر منار نودوچار ذراع بود. و اجرت استادان بی مزدور خرج عمارت دوهزار مثقال طلا مقرر کرده بودند و به هندسه چنان ترتیب کرده بودند که چون باد آمد فراخورد قوّهٔ باد آن منار حرکت کردی اما نیفتادی و هیچ خشتی و جزئی از [۶۸a] وی فاسد نشدی.

ذکر مسجدهای متبرک شهر قدیم که محلِّ قبولِ طاعات و اجابتِ دعوات بودی

[۲۷۷۱] اول مسجد که صحابه بنا نهادند، به وقتِ فتحِ شهرِ قدیم در موضعِ شاهنبر و در

آنجا نماز گزاردندی. و سنگی قوی بزرگ، جمع صحابه به اتفاق خود، برداشتند و در آن مسجد آوردند و برای علامت بگذاشتند. مسجد محلهٔ فز، در جوار منزلِ خدّامِ سلطان، صَلَوٰةُاللهِ وَ سَلامُهُ عَلیٰ رَسُولِاللهِ وَ عَلیٰ آله الایمّة المعصومین اجمعین. مسجد معروف به مسجد روی بکوه، مسجدی قدیم و عزیز بود. و مسجدِ باب معمر، میان دو مقبره. مسجدِ رجابن معاذبن مسلم. مسجدِ دروازهٔ قهندز، که پیش از فتح نه ماه صحابه در آنجا عبادت کرد[ه]اند. مسجد سرالعار، مسجد که مُصّلیٰ جنیان گفتندی، مسجدِ امام یحیی متصل سرای بستان، مسجدِ ابنِ حَرْب، مسجدِ اَیّوب‌بن الحسن، مسجدِ حمش از اجابتِ دعا، درین مسجد، عجایب بسیار منقول بود.

ذکرمیادین نیشابور

[۲۷۷۲] میدانِ تلاجرد و در صدرِ این میدان قصرِ مطبوعِ مرفوعِ مرغوبِ محبوبِ مزّین بود. هارون‌رشید چون به نیشابور رسید مدّت اَقامت اَو آن کوشک مقام او بود. میدان هانی، میدان حسین‌بن معاذبن مسلم، مجمع سلاطین و میان بلد بود، و میدان زیاد.

ذکر مقابر و قبور کی مزارات نیشابور بود

[۲۷۷۳] مقابر و قبور اولیا و اصفیا در محلات و قُری بیشتر بود از عدد و احصاء امّا آنچ علی‌التعمیم زیارت کردندی از مقابر و قبور بیشتر این است:

[۲۷۷۴] مقابرِ صحابه، در بالای مقبرهٔ حیره و آن را مقبرهٔ نصربن زیاد القاضی گفتندی و سه صحابی در آنجا مدفون‌اند اما آن قبر که سر حلاب است یقین قبر همام‌بن زید است که یقین از صحابهٔ کبار و قدوهٔ ابرار بود و در همین مقبره در حیره روضهٔ شیخ ابی حفص و ابی‌عثمان و زهاد بسیار است و شیخ ابوجعفر مدنی در بالای مقبره است.

[۲۷۷۵] مقبرهٔ تلاجرد مشهد سلطان علوی شهید مقبول ولّی‌الله المقتول فلذةُ کبدِ الرسول، صلوة‌الله و سلامه علیه و علی آله المعصومین اجمعین، [68b] نام و نسب مبارک ایشان بر لوحی مسطور بر سرِ روضهٔ ایشان به این ترتیب است: «هذا قبر الامام محمدبن محمدبن زیدبن علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب

علیه السلام و رضی‌الله عنهم اجمعین.»

[۲۷۷۶] مقبرهٔ سرِ میدان، قبر نصربن زیاد القاضی و امام احمدبن ابراهیم و ابی عبدالله البوشنجی و ابی الولید و ایوب‌بن الحسن الزاهد و امام مسلمِ الحجّاج صاحبِ صحیح و بشربن الحکم و عبدالرحمن بشر و محمدبن عبدالوهاب.

[۲۷۷۷] مقبرهٔ شاهنبر، بسیاری از علما و اولیاءِ تابعین آنجا مدفون‌اند. و در آن مقبره آن امام زکریا[بن] دلویه و ابراهیم‌بن محمد[بن] سفیان و ابوعمروبن نُجَید و ابوالحسن قاضی الحرمین و ابوالعباس الاَصَمّ.

[۲۷۷۸] مقبرهٔ محلّهٔ فز، الشیخ حمدون القصار و ابوعلی الثقفی و عبدالله‌بن منازل و ابوالحسن علی‌بن احمد البوشنجی.

[۲۷۷۹] مقبرهٔ باب معمر، قبر امام احمدبن حرب. و دعا آنجا صباح جمعه مستجاب است شیخ یحیٰی معاذ و بسیاری از علما.

[۲۷۸۰] مقبرهٔ حسین‌بن معاذبن مسلم به باب عَزْره، الحسین‌بن الولید القرشی و حفص‌بن عبدالرحمن و یحیی‌بن یحیی. و براهین روشن است بر آنک دعا به نزدیکِ قبر ایشان مستجاب است. و عبدالله الرماح و یاسین‌بن النضر الباهلی و الحسین‌بن الفضل [و] احمدبن المبارک الزاهد و ابوالعباس السرّاج و ابراهیم‌بن ابیطالب.

[۲۷۸۱] مقبرهٔ امیر عبدالله‌بن طاهر و اولاد و عشیرهٔ او، امام الحدیث محمدبن یحیی الذهلی و بسیاری از ساداتِ علویّه در بالای این مقبره در حظیره‌ای ــ که منسوب است به اهل البیت ــ آسوده‌اند. و در این حظیره است روضهٔ مقدّسهٔ سیدِ شهید الامام ابی جعفر الصوفی و هو محمدبن جعفربن الحسین‌بن علی‌بن عمربن الحسین‌بن امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین کَرَّمَ‌الله وَجْهَهُم. و قبرِ سیّدِ بزرگوار امام جعفربن زباره و دو پسر و احفادِ ایشان، رضوان‌الله علیهم اجمعین.

[۲۷۸۲] مقبرهٔ جلاباد، علماء بسیار و اولیاء کبار در آن مقبره آسوده‌اند از آن جمله: امام اسحق‌بن ابراهیم الحنظلی و امام محمدبن اسلم العابد و محمدبن رافع القشیری و امام احمدبن سعید [69a] الدارمی و ابوزکریا عنبری و بسیاری از علماء. اکثر این اشراف پیش از چهارصد از هجرت بوده‌اند، در قرون اول و بعضی [...] از هجرت بوده‌اند. و بعد از چارصد بزرگان، که بوده‌اند تا پانصدوپنجاه‌وپنج ــ که آن شهر به زلزله خراب کلی شد ــ و بزرگان که بعد از

آن تا ششصدوشصت‌وشش ــ که خرابی شادیاخ شد ــ و بعد از آن در آن شهر دیگر که عدد و حصر این بزرگان مقدور و میسر نیست، یکی از ایشان در این اسامی مذکور نیستند.

فایده
[زلزله‌های نیشابور]

[۲۷۸۳] و بعضی از وقایع نشابور آن است که در حواشیِ تاریخ یمینی که در چارصد و کسری از هجرت نوشته شده آورده که نشابور از ابتداء بناء آن تا این غایت هیژده بار به زلزله خراب شده. و بعد از آن در تاریخ پانصدوپنجاه‌وپنج از [هجرت] شهر قدیم خرابی کلی یافت، قومی که ماندند به محلهٔ شادیاخ اجتماع کردند و شهر ساختند. صدوده سال مجالِ بقاء شهر بود. مجمع افاضل و معدن کرام و عظامِ ایّام بود.

[نامهٔ امام فخر رازی به سید صدرالدین حسینی]

[۲۷۸۴] و در آن ایام بزرگان شادیاخ بر اشراف سایر بلاد فضیلت داشتندی. خصوصاً سیّدِ بزرگوار سید صدرالدین الحسینی که در مراتب علم و عمل لاحِقِ به اوّلین و سابقِ بر آخرین بودند. و از مکارمِ حضرتِ ایشان یکی آن است که امام امت و مقتدای ملّت امام فخر الملّة و الحقّ والدین الرازی، رضوان‌الله علیه، مکتوبی نوشته‌اند به ایشان. بعضی از آن این است: «کُتِبَتْ من هراة، صِینَتْ عَنِ الآفات، رأیتُ فی السِفْرِ الخامِسِ من التورات ان‌الله سُبحانَه قال لموسی: «یا موسی احِبَّ رَبَّکَ بکُلِّ قَلْبِکَ و انَا اُخْبِرُ سیّدی و سَنَدی و مَولای الصدرَ الاجلَّ المبجّل السیّد السَنَد الظاهر الطاهر التقّی النقّی صدرَ الملّة و الدّین شمسَ الاسلام و المُسلمین مَلِکَ السادات افتخارَ العِتْرَةِ الطاهِرة قُدْوَةَ المحققین فی العالم، خصَّه‌الله تعالی من السعادات القدسیّةِ و الکراماتِ العلویة باکملِ درجاتِها و افضلِ غایاتها، بانّی اُحِبُّهُ مِنْ صَمیمِ قلبی و اُحِبُّ مَنْ اَحَبَّهُ» الی آخر المکتوب.

[۲۷۸۵] حاصل کلام، با تخفیفِ اِبرام، آنک فرمود امام که «خواندم در سِفْرِ پنجم از توراة که حق سبحانه و تعالی فرمود موسی را علیه السلام که «ای موسی دوست داری پروردگار خود را به تمام [۶۹b] دلِ خود و من خبر می‌کنم سیّدِ

خود و سَنَدِ خود و خواجهٔ خود را که من ایشان را دوست می‌دارم از صمیم دل خود و دوست می‌دارم آنک ایشان را دوست می‌دارد.» با آنچ در آن مکتوب است از براهین برین معنی.

[زلزلهٔ سال ششصد و شصت و شش]

[۲۷۸۶] بعد ما در شب جمعهٔ سنهٔ ست و ستین و ستمائه این شهر نیز به زلزله خراب شد. هفتاد کس به صحراها ماندند. آن شهرِ سیُم بنا نهادند. آن نیز بچاشتِ یکشنبه آخر جمادی الاوّل سنهٔ ثمان و ثمانمائه به زلزله خراب شد،

اندر سه زمان سه زلزله واقع گشت
بُد پانصد و اند آنک شد شهر چو دشت
شش سال فزون دوم ره از ششصدوشصت
از زلزلهٔ بار سیُم هشتصدوهشت

چون بیانِ اسامی و کرامات و مقاماتِ سادات و اتباعِ حضرتِ ایشان از اولیاء کرام و علماء عِظام مقدورِ مقدار بشر نیست، برین مختصر ختم اولی‌تر.

اللّهُمَّ اغفِر للمؤمنینَ والمؤمنات والمُسلمینَ و المُسلِماتِ الاحیاءِ مِنْهُم و الأموات بحُرمةِ النبی محمدٍ و آله خیرِ البریّات و اَدْخِلهُم برحمَتِکَ فی روضاتِ الجنّات و الحمدُلله ربِّ العالمین، آمین ربَّ العالمین. [۷۰a]

بسم‌الله الرّحمٰن الرّحیم
رَبِّ یَسِرّ وَ تَمِّم

[۲۷۸۷] الحَمْدُللهِ رَبِّ العالَمین والصّلوٰة و السلامُ عَلیٰ حَبیبه و رَسولِهِ مُحَمّدٍ و آلِهِ اَجمَعین. قال‌الله تَعالیٰ (و لا تَحْسَبَنَّ الذین قُتِلوا فی سَبیلِ اللهِ اَمواتاً بَلْ اَحیاءٌ عندَ رَبّهم ۳/۱۶۹) و قال رسول‌الله، صلی‌الله علیه و سلم: «اِنَّ اَولیاءَالله لا یَمُوتُونَ وَ لکن یَنْتَقِلُونَ مِنْ دارٍ الیٰ دارٍ» و قال، صلی‌الله علیه و سلم: «کُنْتُ نَهَیْتُکُم عن زیارة القبور الافَزُوْرُوها.»

[مقابر و مزارهای دیگر]

[۲۷۸۸] بر مقتضیٰ آیه و حدیث چون زیارتِ دوستانِ خدای متضمن ثوابِ بسیار و

فواید بی‌شمار بود، بعضی از احبّه ــ که امتثال التماس ایشان واجب بود ــ درخواست کردند از بندهٔ کمینه احمد[بن] محمدبن حسن[بن] احمد المعروف بالخلیفه النیسابوری تابَ‌الله علیه تا اسامی بزرگان ــ که در نیشابور آسوده‌اند ــ در قلم آورد، وذکر اسامی از جملهٔ بزرگان متعذر بود. از بهرِ آنک نیشابورِ کهنه ــ که محطِّ رحالِ (رجالٌ لاتُلْهِیهِمْ تجارةٌ وَ لابَیْعٌ عَنْ ذِکْرِالله ۲۴/۳۷) بوده چهل و هفت محلّه داشته که یکی از آن محلات متوسط را محلهٔ جولاهگان گفتندی و آن را سیصد کوچه زیادت بودی و هر محله‌ای را مقبره‌هایی بوده. و شصت دیه در رَبَض درآمده بوده و مقابر آن دیه‌ها که مَمْلُوٌّ به اولیا و صُلَحا بوده در میانِ شهر ناپیدا گشته و بعد از خرابی آن شهر به سبب غارات و تاراج مزارات مندرس و قبور منطمس شده و کسی نمانده که گورستانها را بازشناسد، فَکَیْفَ بالقُبور؟ و هر چند چنین بود اما بر موجبِ «اِنْ لَمْ یُدْرَکِ الکّل لَمْ یُتْرَکِ الکُلّ»، اسامیِ این بزرگان ــ که در طبقاتِ شیخ [ابو]عبدالرحمن سُلَمِی و رسالهٔ استاد ابوالقاسم و تذکرهٔ شیخ فریدالدین عطار و تاریخِ امام ابوعبدالله نیشابوری مسطور است که در نشابور آسوده‌اند ــ جمع کرد. حق، سبحانه و تعالی، همگنان را رعایتِ اقوالِ این بزرگان و متابعتِ افعال ایشان کرامت کناد و از برکت و شفاعتِ ایشان [۷۰b] محظوظ گرداناد وَ هُوَ وَلِیُّ الأجابَةِ و التوفیق.

اسامی سادات کبار

[۲۷۸۹] محمدبن محمدبن زیدبن علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب صلوةالله علی رسول‌الله و علی آله الطّیبین الطاهرین، مدفون است به مقبرهٔ تلاجرد. ابوجعفر الصوفی محمدبن جعفربن الحسین‌بن علی‌بن عمربن الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب، محمدبن احمدبن محمدبن عبدالله و پسر بزرگوار او، محمدبن محمد الملقب به زبارة نقیبِ ساداتِ خراسان، این دو شریفِ بزرگ و اولاد و احفادِ ایشان، رضی‌الله عنهم، در مقبرهٔ عبداللهِ طاهرانـد و آن را «گورستانِ‌سادات» گفتندی.

اسامی صحابه رضی‌الله عنهم

[۲۷۹۰] عامربن سلیم الاَسلمی عَلَمدارِ رسول خدای عزوجل، عفان‌بن حبیب، همام‌بن

زیدبن وابصه، این سه صحابی و سه صحابهٔ دیگر ــ که نام ایشان معلوم نیست ــ بیقین در نیشابور آسوده‌اند. و گفته‌اند که ابوبَرْزهٔ اَسْلَمی در نیشابور آسوده است.

اسامی مشایخ طبقات

[۲۷۹۱] ابوحفصِ حدّادِ نیشابوری، ابوعثمانِ حیری نیشابوری، حَمدونِ قصّار نیشابوری، محفوظِ‌بن محمود نیشابوری، ابوعلی ثقفی نیشابوری، یحیی‌بن معاذرازی، ابوالحسن علی الفوشنجی، ابوبکر طمستانی فارسی، عبدالله‌بن مبارک نیشابوری، ابوبکر فنّار نیشابوری، ابوعمروبن نُجَیْد نیشابوری، ابوجعفر احمدبن حمدان نیشابوری، ابو عثمانِ مغربی، ابوالقاسم مغربی، این مشایخ در نیشابور آسوده‌اند. و امام حاکم ابوعبدالله و شیخ سُلَمِی یا یکی از این دو حکم کرده‌اند به وفاتِ ایشان. و ابوالحسن علی‌بن بندار و [ابو] عبدالله النیشابوری المعروف بالرازی و ابوبکر الشَبَهی و ابوالحسین الوّراق و ابوحمزهٔ خراسانی ظاهراً هم در نیشابور آسوده‌اند، و از بهرِ آنک ظهور ولایات ایشان و مسکن ایشان در نیشابور و نیشابور[ی]اند، امّا در این کتب، مذکورِ ذکرِ مدفونِ ایشان نیافتیم. شاه ابوالفوارِس شجاع کرمان خلاف است که در نیشابورست یا در سیرجان. و در این کتب ذکرِ مدفونِ او نیست.

اسامی علماء بزرگ

[۲۷۹۲] امام مُحیی السُنَّه [71a] مُسلِمِ قُشَیْری، امام المذهب اسحق راهُویَه، امام محمدبن یحیی ذهلی، امام محمدبن اسحق خزیمه، احمدبن حرب نیشابوری، محمدبن اسلم طوسی، امام ابوسهل الصعلوکی، امام قاضی الحرمین، امام ابوالعباس الاصمّ، امام نصربن زیاد القاضی، امام محمدبن الهَیثم، امام ابوعلی الکوفی، امام احمد المنکدري، امام ابومحمد حصیری، امام عباس‌بن حَمزَه، امام ابوعبدالله السرّاج، امام ابوالقاسم الواعظ، امام ابوالطیّب الصعلوکی، امام ابوعلی نیشابوری، امام ابویعقوب الکّرامی پنج‌هزار جهود یا بیشتر بر دست او مسلمان شده.

اسامی کسانی که قبورِ ایشان مزارات آن شهر بوده بعضی آن بزرگان و بعضی غیرِ ایشان

[۲۷۹۳] یحییبن یحیی و دعا بر سرِ خاکِ او مستجاب است، احمدبن حرب و دعا بامدادِ جمعه بر سرِ خاک او مستجاب است، ابوحمزهٔ مدینی، علیبن هانیبن قنبر و ظاهر آن است که هانی آنجاست، ابوبکر الزاهد، ابوالحسن الکوفی، ابراهیمبن ابیطالب، ابویعقوب اسحق، ابوعمرو الحیری، ابوعمرو المستملی، ابوعمرو الخفاف، ابوعمرو الزاهد، عباسبن حمزه، ابوسعید الاصمّ، ابوالحسین الخفاف، الحسن الحداد، ابوالولید، ابوالعباس العابد، ابوعبدالله الصفّار، ابوالفضل الواعظ، زکریابن دلویه، ابرهیمبن محمدبن سفیان، عبداللهبن عمر الرمّاح؛ یاسینبن النضر الباهلی، حسینبن الفضل البجلی، بشربن الحکم العبدی، عبدالرحمنبن بشر، محمدبن عبدالوهاب، احمدبن سعید دارمی، ابوزکریا عنبری، بعضی از این بزرگان مجاب الدعوه بودهاند و دعا بر سرِ خاکِ هر یکی از این بزرگان مَرجُوُّ الاِجابه است.

[۲۷۹۴] این بزرگان از متقدماناند اما بزرگانی که بعد از طبقهٔ ششم در این شهر آسودهاند بسیارند، از آن جمله، شیخ عالم ابوعلی دقّاق، استاد ابوالقاسم قُشَیْری، امام احمدِ مَیْدانی، شیخ علیِ مؤذن، امام ابن فورکِ اصبهانی، [71b] امام الحَرَمیْن ابوالمعالی، امام علی واحدی، شیخ فریدالدین عطار، شیخ مُهْمَدِ طبسی، شیخ مجنونِ اولیا، شیخ مجدالدین بغدادی رَزَقَنااللهُ مُتابَعَتَهُم و الانخِراطَ فی سِلْکِهِم بِفَضْلِهِ و کَرَمِهِ و هُوَ اَکْرَمُ الاَکْرَمین و اَرْحَمُ الراحمین و صَلّیالله عَلیٰ نبیِّنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اَجْمَعین.

اسامی بزرگانی که در شهر نشابور مدفوناند. نقل از خطِّ خواجه قطبالدین رحمهالله.

[۲۷۹۵] مقابرِ صحابه رضیالله عنهم در اَعلیٰ حیره و در مقابرِ منسوب به نصربن زیاد القاضی: سید بزرگوار محمدِ محروق ــ صلیالله عَلیٰ رَسولالله و علی آله و سلم ــ وَ هُوَ محمدبن محمدبن زیدبن علیبن الحسینبن علیبن ابیطالب کَرَّمَالله وَجْهَهُ وَ رَضِیَاللهُ عَنْهُم، جوانمردِ معروف بابو شحمه از شُهَدایِ صدرِ پیشین است، تربتِ او محل اجابت دعاست. جوانمرد، عَلَمدارِ حضرتِ

مصطفی بوده است قبر او مشهور است.

[۲۷۹۶] جوانمرد بژدباد او نیز از شهداء صدر اول است، احمدِ حَرْب رحمه‌الله، تربت او و تربت یحیی معاذرازی ــ که از کبار طبقات است رَحِمَهُ‌الله ــ در مقبرهٔ معمر است. شیخ محمدبن اسلم طوسی تربتِ او در راه مزار تِلاجرد است زاهد زمان بوده است و خدمتِ امام علی‌بن موسی‌الرضا را دریافته صَلّی‌الله عَلیٰ رَسُولِ‌الله و علی آلِهِ و سَلَّم و حدیث ازو شنیده. امامِ روایة الحدیث امام مسلم‌بن الحجاج القُشَیْری، تربتِ اودر حوالی ترباباد در شرقی کهن دیز نشابورِ قدیم است رحمه‌الله.

امام ابوبکر [بن] فورک و یحیی‌بن یحیی، در بر حیره هر دو در یک حظیره‌اند از زاهدان و عُبّادِ زمان بوده.

امامُ الحَرَمَیْن عبدالملک ابوالمعالی‌بن الامام ابی‌محمد یوسف الجُوَیْنی رَحِمَه‌الله، تربت او در جوار مزار تلاجرد است.

شیخ محمد فتّال، تربت او در قبلهٔ مقبرهٔ حیره است، رَحِمَهُ‌الله.

شیخ عبدالرحمٰن کوف و شیخ [ابو] عبدالرحمن سُلَمِی و ناصرالدین محمدِ کوف رَحِمَه‌الله. تربتهاءِ ایشان در قبلهٔ مقبرهٔ حیره است.

امام بیان الحق قاضی محمودِ نیشابوری مصنّفِ جمل الغرایب و غیره تربتِ او در جوارِ نماز گاهِ عید در شهرِ شادیاخ رَحِمَهُ‌الله. [72a] قنبر [مولای] امیرالمؤمنین علی کَرَّمَ‌الله وَجْهَهُ، تربتِ او در جوارِ فرت‌آباد.

شیخ علیِ مؤذِّن رَحِمَه‌الله، تربتِ او در جوارِ مقبرهٔ حیره است.

استاد ابوعلی دقّاق و استاد ابوالقاسمِ قُشَیْری و محمدبن یحیی، رَحِمَهُمُ‌الله، در یک حظیره‌اند در شهر قدیم در قبلهٔ کُهن دیز.

شیخ فریدالدین عطار، رحمه‌الله، تربتِ او در شادیاخ است.

شیخ محمد ماسی و امام جمال الاسلام، رحمهماالله، تربتِ هر دو به هم نزدیک است در شادیاخ.

شیخ ابوحفصِ حدّاد و شیخ ابوبکرِ صیدلانی، تربتهاءِ ایشان در راه شارع ادک است در غربیِ عَلَمدار رحمهم‌الله.

شیخ مجدالدینِ بغدادی، که از خوارزم صندوقِ او را نقل نشابور کرده‌اند، تربتِ او در شادیاخ است رَحِمَه‌الله.

شیخ [مهمد] طبسی و تربتِ شاه شجاع کرمانی به هم نزدیک است، رَحِمَهُماالله.
شیخ مجنون اولیا، تربتِ او در مقبرهٔ چل سر.

[۲۷۹۷] مقبرهٔ باب عَزْره فیها حسن‌بن الولید و حفص [بن] عبدالرحمن و عبدالله‌بن عمر الرمّاح و حسین‌بن الفضل و ابوالعباس السرّاج و ابرهیم‌بن ابی‌طالب رضی‌الله عنهم.
شیخ حمدون قصّار و ابوعلی ثقفی و عبدالله مبارک در جوارِ حیره رَحِمَهُمُ‌الله.

[۲۷۹۸] مقبرهٔ عبدالله طاهر: فیها قَبْرُهُ وَ قبْرُ اَولادِهِ و قبرُ امام الحدیث محمدبن یحیی الذُهْلی. ائمّهٔ هیاصِمَه، تربتهاء ایشان در جوار ترخک زرکان ناپیداست قبر ایشان، [ابو] عبدالله الفوشنجی، ایوب‌بن الحسن الزاهد، شیخ محمدبن عبدالوهاب، بشربن الحکم العبدی استاد ابوالولید.

[۲۷۹۹] مقبرهٔ جلاباد: امیر طاهر می‌فرمود که علماء و زهاد آن زمان را در این مقبره دفن می‌کردند فیها اسحق‌بن ابرهیم الحنظلی و محمدبن اسلم و محمدبن رافع القشیری و احمدبن مؤید الروقی و اسحق‌بن المنصور الکوسج و ابوزکریا العنبری رحمةُ‌اللهِ عَلَیْهِم اَجْمَعِین. [72b]

بسم‌الله الرحمٰن الرحیم
رَبِّ یَسِّر

[۲۸۰۰] هٰذه اَسماءُ المَشایخ الذّینَ سَمّاهُم السَلَفُ مَشایخُ الطبقات. نقَلت مِنَ الرسالة التی هی معروفةٌ بطبقاتِ السُلَمی مما جَمَعَهُ الشیخ العالم الربّانی المُحقّق الصَمَدانی [ابو] عبدالرحمن السُلَمِی رحمةالله علیه.

الطبقة الاولی

[۲۸۰۱] منهم: فُضَیْلُ‌بن عیاض، بخاری الاصل. مات فی المحرّم و وفاته سنة سبع و ثمانین و [مائة] و کُنْیَتُهُ ابوعلی.

[۲۸۰۲] و منهم: ابواسحق ابرهیم‌بن ادهم‌بن منصور. مات بالحربر فَحُمِلَ اِلیٰ صور و دفن بها فی الشام.

[۲۸۰۳] و منهم: ذوالنون المصری. قیل مات سنة ثمان و اربعین و مأتین و قیل سنة خمس و اربعین و کُنْیَتُهُ ابوالفیض.

[۲۸۰۴] و منهم: شیخ بشرحافی، مات سنة سبع و عشرین و مأتین ببغداد و دفن بـها و کُنْیَتُهُ ابو نصر.

[۲۸۰۵] و منهم: الشیخ سَرِیِ سَقَطی رَحِمَهُالله، مات سنة احدی و خـمسین و مأتـین و کُنْیَتُهُ ابوالحسن.

[۲۸۰۶] و منهم: الشیخ ابوعبدالله حارث المحاسبی، من بصرة مات ببغداد سنة ثـلث و اربعین و مأتین.

[۲۸۰۷] و منهم: الشیخ ابویزید البسطامی رَحِمَهالله، مات بسنة احدی و ستین و مائتین و اسمه طَیْفور.

[۲۸۰۸] و منهم: الشیخ ابوسلیمان دارانی، مات بسنة خمس عشـرة و مأتـین و اسـمه عبدالرحمن‌بن عطیّه.

[۲۸۰۹] و منهم: الشیخ معروف الکرخی، مات ببغداد سنة مأتین و قیل سـنة احـدی و مأتین و کُنْیَتُهُ ابومحفوظ.

[۲۸۱۰] و منهم: الشیخ حاتم الاَصمّ، مات سنة اربع عشر و مأتین و کُنْیَتُهُ ابوعبدالرحمن و قیل سنة سبع و ثلثین[و] مأتین.

[۲۸۱۱] و منهم: الشیخ احمدبن [ابی] الحـواری، مـات سـنة ثـلثین و مأتـین و کُـنْیَتُهُ ابوالحسن.

[۲۸۱۲] و منهم: الشیخ ابوصالح حمدون‌بن احمد القَصّار، مات بنیسابور سنة احدی و سبعین و مأتین.

[۲۸۱۳] و منهم: الشیخ منصور [بن] عمّار، من اهل مرو و کُنْیَتُهُ ابوالسّری.

[۲۸۱۴] و منهم: الشیخ ابوتراب النخشبی، توفی بالبادیة سنة خمس و اربعین و مأتین و اسمه عسکربن الحصین. [۷۳a]

[۲۸۱۵] و منهم: الشیخ ابوعلی احمد الانطاکی ـــ و قیل ابوعبدالله ـــ مات سنة تسـع و تسعین و مائتین.

[۲۸۱۶] و منهم: فی طبقات السُلَمی الشیخ ابوالقاسم جنید رَحِمَهُالله.

الطبقة الثانیه

[۲۸۱۷] و منهم: الشیخ ابوالقاسم الجُنَیْدبن محمدبن الجنید الخزّاز، علی قول بعض مات، رَحِمَهُالله، سنة سبع و تسعین و مأتین.

[۲۸۱۸] و منهم: الشیخ ابوالحسن النوری، مات ببغداد فی سنة خمس و تسعین و مأتین و اسمه محمدبن احمدبن محمد.

[۲۸۱۹] و منهم: الشیخ ابوعثمان الحیری، اصله من الری ماتَ بنیسابور فی سنة ثمان و تسعین و مأتین و اسمه [سعیدبن] اسمعیل‌بن سعیدبن منصور.

[۲۸۲۰] و منهم: رُوَیْم‌بن احمد، مات بسنة ثلث و ثلثمائه ببغداد و کُنْیَتُهُ ابومحمد.

[۲۸۲۱] و منهم: الشیخ یوسف‌بن الحسین، ماتَ سنة اربع و ثلثمائه و کُنْیَتُهُ ابویعقوب.

[۲۸۲۲] و منهم: الشیخ ابوعبدالله جلا، اصله من بغداد کان بالشام. مات سنة عشرین و ثلثمائه و اسمه احمدبن یحیی.

[۲۸۲۳] و منهم: الشیخ سمنون‌بن حمزه، مات ببغداد بعد الجنید و کُنْیَتُهُ ابوالحسن.

[۲۸۲۴] و منهم: شاه شجاع الکرمانی، مات بنیسابور. قیل سنة ثمان و ثمانین و مأتین و قیل ثلثمائه و کُنْیَتُهُ ابوالفوارس.

[۲۸۲۵] و منهم: الشیخ ابوعبدالله عمر[و]بن عثمان المکّی، مات ببغداد سنة اِحدیٰ و تسعین و مأتین و قیل سنة سبع و تسعین.

[۲۸۲۶] و منهم: الشیخ سهل‌بن عبدالله التُستَری، مات بسنة ثلاث و سبعین و مأتین و قیل سنة ثلاث و ثمانین و مأتین و کُنْیَتُهُ ابومحمد.

[۲۸۲۷] و منهم: الشیخ محمدبن الفضل البلخی، ساکن سمرقند و ماتَ بها سنة تسع عشر و ثلثمائه و کُنْیَتُهُ ابوعبدالله.

[۲۸۲۸] و منهم: الشیخ ابوعبدالله محمد[بن علی] الترمذی.

[۲۸۲۹] و منهم: الشیخ ابوبکر الوّراق، اصله من ترمذ و اقام ببلخ و اسمُهُ محمدبن عمر الحکیم.

[۲۸۳۰] و منهم: الشیخ ابوسعید الخرّاز، هومن بغداد. مات بسنة سبع و سبعین و مأتین و اسمه احمدبن عیسی.

[۲۸۳۱] و منهم: الشیخ علی‌بن سهل الاصفهانی، و کُنْیَتُهُ ابوالحسن.

[۲۸۳۲] و منهم: الشیخ ابوالعباس احمدبن محمدبن مسروق، من اهل الطوس. سکن بغداد و مات بها بسنة سبع و تسعین و مأتین و قیل سنة ثمان.

[۲۸۳۳] و منهم: الشیخ [73b] ابوعبدالله محمدبن اسمعیل، قیل عاش مائة و عشرین سنة و مات بجبل طور سنة تسع و تسعین و مأتین و قیل سنة سبع.

[۲۸۳۴] و منهم: الشیخ ابوعلی الجوزجانی، اسمه الحسن‌بن علی.

[۲۸۳۵] و منهم: الشیخ ابوعبدالله السجزی، من مشایخ خراسان.

[۲۸۳۶] و منهم: الشیخ محمد [والشیخ] احمد ابناءُ ابی‌الورد، من مشایخ العراقیّن.

الطبقة الثالثه

[۲۸۳۷] و منهم: الشیخ ابومحمد الجریری، مات بسنة احدی عشر و ثلثمائه و اسمه احمدبن محمد [بن] الحسین.

[۲۸۳۸] و منهم: الشیخ ابوالعباس [بن] العطا، مات بسنة تسع و ثلثمائة و قیل سنة احدی عشر و اسمه احمدبن محمد [بن] سهل‌بن عطا.

[۲۸۳۹] و منهم: محفوظ‌بن محمود، من اصحابِ ابی‌حفص النیسابوری، مات بسنة ثلاث او اربع و ثلثمائة بنیسابور و دفن بجنب ابی‌حفص.

[۲۸۴۰] و منهم: الشیخ ابوعمرو الدمشقی، مات بسنة عشرین و ثلثمائه، هو [مِنْ اَجَلِّ] مشایخ الشام.

[۲۸۴۱] و منهم: الشیخ محمدبن حامد الترمذی، من مشایخ خراسان و کُنْیَتُهُ ابوبکر.

[۲۸۴۲] و منهم: الشیخ طاهر المقدسی، من اَجَلِّ مشایخ الشام.

[۲۸۴۳] و منهم: الشیخ ابومحمد عبداللهبن محمد الخرّاز، من مشایخ الرازییّن مات قبل العشر و ثلثمائه.

[۲۸۴۴] و منهم: الشیخ بنان‌بن محمد الحمّال الواسطی، ساکن مصر. ماتَ بها فی رمضان سنة ست عشر و ثلثمائه و کُنْیَتُهُ ابوالحسن.

[۲۸۴۵] و منهم: الشیخ ابرهیم‌بن احمد الخوّاص، ماتَ فی جامع الری بسنة احدی و تسعین و مأتین و کُنْیَتُهُ ابواسحق.

[۲۸۴۶] و منهم: الشیخ ابوحمزة البغدادی، مات قبل الجنید سنة تسع و ثمانین و مأتین و اسمُهُ محمدبن ابرهیم.

[۲۸۴۷] و منهم: الشیخ ابوالحسین الوّراق، من مشایخ نیسابور. ماتَ قبل العشرین و ثلثمائه و اسمُهُ محمدبن سعد.

[۲۸۴۸] و منهم: الشیخ ابوبکر الواسطی، اصلُهُ من خراسان استوطن کورةَ مَروْ و مات بها بعد العشرین و ثلثمائه و اسمه محمدبن موسی.

[۲۸۴۹] و منهم: الشیخ ابوالحسن الدینوری، من مشایخ الجبل. اقام بمصر و مات بها بسنة ثلثین و ثلثمائه. اسمُهُ علی‌بن محمدبن سهل.

[۲۸۵۰] و منهم: الشیخ ابوالمغیث حسین‌بن منصور الحَلّاج قُتِلَ ببابِ الطاق ببغداد، یوم الثلثاء [۷۴a] [لِستٍّ بقینَ] من ذی‌القعدة سنة تسع و ثلثمائة.

[۲۸۵۱] و منهم: الشیخ خیر النّساج، اصلُهُ من سامره. اقام ببغداد و کُنْیَتُهُ ابوالحسن.

[۲۸۵۲] و منهم: الشیخ ممشاد الدینوری، من کبار مشایخها. مات بسنة تسع و تسعین و مأتین.

[۲۸۵۳] و منهم: الشیخ ابوحمزة الخراسانی، من نیسابور من محلة ملقاباد. مات بسنة تسعین و مأتین.

[۲۸۵۴] و منهم: الشیخ الصبیحی، من اهل البصره و کُنْیَتُهُ ابوعبدالله مات بالسوس و قبر بها.

[۲۸۵۵] و منهم: الشیخ ابواسحق ابرهیم‌بن داود الرَقّیّ، مات بسنة ست و عشرین و مأتین و قیل ثلثمائه.

[۲۸۵۶] و منهم: الشیخ ابوجعفر احمدبن حمدان‌بن علی‌بن سنان، من مشایخ نیسابور مات فی سنة ست عشرة و ثلثمائة.

الطبقة الرابعه

[۲۸۵۷] و منهم: الشیخ ابوبکر الشبلی، خراسانی الاصل. عاش سبعاً و ثمانین سنة و مات فی ذی الحجة سنة اربع و ثلثین و ثلثمائه ببغداد و اسمه دلف‌بن جحدر.

[۲۸۵۸] و منهم: الشیخ المرتعش، و هو ابو محمدبن عبدالله‌بن محمد النیسابوری من محلة حیره. مات ببغداد سنة ثمان و عشرین و ثلثمائه و قیل من محلة ملقاباد.

[۲۸۵۹] و منهم: ابوعلی الرودباری، توفّی بسنة اثنین و عشرین و ثلثمائه بمصر. و اسمه احمدبن محمدبن ابی‌القاسم.

[۲۸۶۰] و منهم: الشیخ ابوالحسن الاقطع، اصله من المغرب. مات بسنة اربعین و ثلثمائة.

[۲۸۶۱] و منهم: ابوعلی الثقفی، مات بسنة ثمان و عشرین و ثلثمائه بنیسابور. و اسمه محمدبن عبدالوهاب.

[۲۸۶۲] و منهم: ابومحمد عبدالله‌بن محمدبن منازل، من مشایخ نیسابور مات بها بسنة تسع و عشرین اوثلثین و ثلثمائة.

[۲۸۶۳] و منهم: ابوالحسن المزّین، و اسمه علی‌بن محمد. اصله من بغداد. جاوَر مکة و مات بها سنة ثمان و عشرین و ثلثمائه.

[۲۸۶۴] و منهم: الکتّانی و هو محمدبن علی‌بن جعفر الکتّانی اقام بمکة و مات بها بسنة اثنین و عشرین و ثلثمائة و کُنْیَتُهُ ابوبکر.

[۲۸۶۵] و منهم: النهرجوری، و هو ابویعقوب اسحق‌بن محمد اَقامَ بمکة و مات بها سنة ثلاثین و ثلثمائة.

[۲۸۶۶] و منهم: ابوالحسین‌بن بنان، [74b] من مشایخ مصر. مات فی التیه.

[۲۸۶۷] و منهم: ابوعلی الکاتب، من کبار مشایخ المصر[یّین]. مات بسنة نیف و اربعین و ثلثمائة و اسمه الحسن‌بن احمد.

[۲۸۶۸] و منهم: ابوبکر عبدالله‌بن طاهر الابهری، من مشایخ الجبل. قیل مات بقرب الثلثین و ثلثمائه.

[۲۸۶۹] و منهم: [مُظَفَّر] القرمیسنی من مشایخ الجبل، مات فی سنة ثلاثین و ثلثمائه.

[۲۸۷۰] و منهم: ابوالحسین علی‌بن هند الفارسی، من کبار مشایخ الفرس.

[۲۸۷۱] و منهم: ابواسحق [ابرهیم] بن شیبان القرمیسنی.

[۲۸۷۲] و منهم: الحسین‌بن علی [بن] یزدانیار من اهل اُرمیّة مات فی الصفر سنة ثلاث و ثلاثین و ثلثمائه.

[۲۸۷۳] و منهم: محمدبن احمدبن سالم البصری، و کنیته ابوعبدالله.

[۲۸۷۴] و منهم: ابرهیم‌بن احمدبن [المُوَلَّد مِنْ کبارِ] مشایخ الرقّة. و کنیته ابواسحق.

[۲۸۷۵] و منهم: محمدبن علیان النَسَوی، من کبار مشایخ نسا.

[۲۸۷۶] و منهم: ابوبکر احمدبن محمدبن سعدان البغدادی.

[۲۸۷۷] و منهم: ابوسعید الاعرابی، سکن بمکة و مات بها سنة احدی و اربعین و ثلثمائة و اسمه احمدبن [محمدبن] زیاد.

الطبقة الخامسه

[۲۸۷۸] و منهم: ابوعمر[و] الزجاجی، نیسابوری الاصل. توفی بسنة ثمان و اربعین و ثلثمائة.

[۲۸۷۹] و منهم: ابوالعباس السیّاری، من اهلِ مَروْ. توفی سنة اثنتین و اربعین و ثلثمائة و اسمه القاسم‌بن [القاسم‌بن المهدی].

[۲۸۸۰] و منهم: جعفر الخلدی، البغدادی المَولدو المنشأ توفّی سنة ثمان و اربعین و ثلثمائة ببغداد و قبره عند الجنید و کُنْیَتُهُ ابومحمد.

[۲۸۸۱] و منهم: ابوبكر [محمدبن] داود الدينورى الدّقّى، مات بعد الخمسين و ثلثمائة.

[۲۸۸۲] و منهم: عبداللهبن محمد، رازى الاصل مولده بنسابور. مات سنة ثلاث و خمسين و ثلثمائه و كُنْيَتُهُ ابومحمد.

[۲۸۸۳] و منهم: ابوعمرو السُلَمى و هو اسماعيلبن نُجَيدبن احمد السُلَمِى، مات سنة ستّ و ستين و ثلثمائة.

[۲۸۸۴] و منهم: ابوالحسن الفوشنجى، مات سنة ثمان و اربعين و ثلثمائة و اسمه علىبن احمدبن سهل.

[۲۸۸۵] و منهم: ابوعبدالله محمدبن خفيف الشيرازى، و اسمه محمدبن خفيف. مات بسنة احدى و سبعين و ثلثمائة [۷۵a] بشيراز و كانت اُمُّهُ نيسابورية.

[۲۸۸۶] و منهم: ابوعثمان المغربى، من ناحية قيروان. وَرَدَ بنسابور و مات بها سنة ثلث و سبعين و ثلثمائة.

[۲۸۸۷] و منهم: ابوالقاسم النصرآبادى، نيسابورى الاصل و المولد. خرج [فى] آخر عمره الى مكة سنة ست و ستين و ثلثمائة و ماتَ بها سنة سبع و ستيّن و ثلثمائة و اسمه ابرهيمبن محمد.

[۲۸۸۸] و منهم: بنداربن الحسين، من اهل شيراز. مات بسنة ثلث و خمسين و ثلثمائه و كنيتة ابوالحسين.

[۲۸۸۹] و منهم: الحُصْرىّ و هو ابوالحسن علىبن ابرهيم، بصرى الاصل مات ببغداد يوم الجمعة من ذى الحجة سنة احدى و سبعين و ثلثمائة.

[۲۸۹۰] و منهم: ابوبكر الطمستانى الفارسى، ورد بنيسابور و مات بها بعد سنة اربعين و ثلثمائة.

[۲۸۹۱] و منهم: ابوعبدالله التروغبذى، و اسمه محمدبن محمدبن الحسن من مشايخ [طوس] مات بعد الخمسين و ثلثمائة.

[۲۸۹۲] و منهم: ابوالعباس الدينورى، مات بسمرقند بعد الاربعين و ثلثمائة و اسمه احمدبن محمد.

[۲۸۹۳] و منهم: محمدبن احمد [الشَبَهِىّ] و كنيته ابوبكر. مات قبل الستين و ثلثمائة و هو من مشايخ نيسابور.

[۲۸۹۴] و منهم: ابوعبدالله الرودبارى، و اسمه احمدبن عطاءبن احمد. مات سنة تسع و ستين و ثلثمائة.

[۲۸۹۵] و منهم: ابوالحسن‌بن علی‌بن بندار [بن]الحسین الصیرفی، من مشایخ نیسابور. مات سنة تسع و خمسین و ثلثمائة.

[۲۸۹۶] و منهم: ابوعبدالله و ابوالقاسم ابناء احمدبن محمد المقری. فامّا ابوعبدالله مات بسنة ست و ستین و ثلثمائه. و امّا ابوالقاسم ماتَ بنیسابور بسنة ثمان و سبعین و ثلثمائة.

[۲۸۹۷] و منهم: محمدبن احمدبن حمدون الفرّاءِ، من کبار مشایخ نیسابور. مات بسنة سبعین و ثلثمائة.

[۲۸۹۸] و منهم: محمدبن عبد الخالق الدینوری، مات بها و کُنْیَتُهُ ابوعبدالله.

[۲۸۹۹] و منهم: ابومحمد عبدالله‌بن محمد الراسبی.

تعلیقات

ترجمهٔ عباراتِ عربی

آنچه پس ازین می‌آید، ترجمهٔ بندهایی است که اطلاعاتِ موجود در آنها از حدِّ نام پدر و نسبت و سال تولد و وفاتِ اَعلام گذشته و مشتمل بر نوعی اطلاع تاریخی یا جغرافیائی است یا حکمتی و شعری را در خود دارد. برای بعضی از مراجعه‌کنندگانِ این کتاب و با معذرت از ارباب فضل. نیز مراجعه شود به مقدمهٔ مصحح.

[۱۴] **خَیْرُ خُراسان نیسابور:** بهترین خراسان نیشابور است.

[۲۳۷] **اسحق‌بن ابراهیم...**، ساکن نیشابور شد و در آنجا درگذشت، گویند اصل وی مروزی است و بعضی گویند هروی است امّا در نیشابور درگذشته است. عبدالله‌بن طاهر بدو گفت: چرا ترا «راهویه» خوانده‌اند و معنای آن چیست؟ گفت: من در راهِ مکّه زاده شدم و مروزی‌ها مرا راهویه خواندند زیرا در راه زاده شدم. پدرم این امر را ناخوش می‌داشت امّا من آن را ناخوش نمی‌دارم.

[۲۵۹] **احمدبن حرب...** یحیی‌بن زکریّابن حرب گفت، از پدر خویش شنیدم که گفت: پدرم حرب‌بن عبدالله اصفهانی در نیشابور، به سال یکصدوهشتاد درگذشت و فرزندان که بجای نهاد محمد بود که نه ساله بود و احمد که چهار ساله بود و من پس از درگذشت او زاده شدم.

[۲۵۹] **ایوب‌بن‌الحسن...** مسجد او و مسکنش در نصرآباد بود و مسجد اور ا کراماتی است که نقل می‌شود و مُجرّب است و قبر او در سرِ میدان زیاد قرار دارد.

[۴۷۶] **عبدالله‌بن طاهر...** امیر عادل که وفاتش در نیشابور بود و قبر او و نه تن از هفده فرزندانش زیارتگاه است.

[۵۲۲] **امیرالمؤمنین علی‌بن موسی‌بن جعفر...** ابوالحسن الرضا، امام شهید. در سال دویست وارد نیشابور شد و چون به نیشابور درآمد و یک چند در آن اقامت کرد، مأمون در مرو بود. تاآنگاه که فرمان داد او را نزد وی برند. آنگاه بود آنچه بود. و رضا (ع) در سنابادِ طوس شهید شد در تاریخ نه روز مانده از ماهِ رمضان، شبِ آدینه، سال بر دویست و سه هجری و چهل‌ونه سال و شش ماه از عمرش می‌گذشت. رضا رضی‌الله عنه گفت: هرکو مرا، با دوریِ سرایم، زیارت کند، روز رستاخیز در سه جایگاه او را درمی‌یابم و از هولهای رستاخیز می‌رهانم: آنگاه که نامه‌های اعمال از چپ و راست فراز آیند و به هنگام گذر از صراط و در برابرِ میزان.

[۵۳۰] **علی‌بن جمعة‌بن هانی‌بن قنبر:** مولای امیرالمؤمنین علی رضی‌الله عنه و او از کسانی است که در نیشابور زاده شده است. زیرا هانی ساکن نیشابور بود به هنگامی که با جعدة‌بن هبیرة به نیشابور درآمد. و خاندان قنبر، نزدِ ما، در نیشابور، خاندانی بزرگ‌اند و خُطّهٔ ایشان در نیشابور بر دروازهٔ ری قرار دارد.

[۶۰۱] **محمدبن اسلم...** ابوالحسن الطوسی، در نیشابور درگذشت و در کنارِ اسحق‌بن راهویه در گورستان شادیاخ به خاک سپرده شد و این شعر، از شعرهایی است که او می‌خواند:

پزشک با دانش پزشکیش و داروهایش / از دفعِ سرنوشتی که فراز آمده باشد ناتوان است / چون است که پزشک خود به همان بیماری، که در روزگاران گذشته آن را معالجه می‌کرد، می‌میرد / هم آنکه معالجه می‌کرد و هم آنکه معالجه می‌شد و هم آنکه دارو می‌فروخت، همگان هلاک شدند.

[۶۰۳] **محمدبن اسمعیل... البخاری** پیرانه سر به نیشابور درآمد و پنج سال در این شهر اقامت کرد تا آنگاه که آن فترت میان او و شیخ روزگارش محمدبن یحیی ذُهلی رضی‌الله‌عنه اتفاق افتاد و اگر این حادثه روی نداده بود، بخاری از نیشابور بیرون نمی‌رفت. چراکه در آن سکونت گُزیده بود. ابوحسّان مهلّب‌بن سُلَیم کرمینی گفت: «محمّدبن اسماعیل بخاری، در سال دویست و پنجاه و شش، در شب عیدِ فطر، نخستین شب از ماه شوال، نزد ما درگذشت و عمرش شصت و دو سال و ده شب کم بود و تولدش در شوال سال یکصد و نود و چهار بود و او در خانه‌ای تنها بود، چون صبح شد او را مُرده یافتیم» و این در فترتی بود که او را از بخارا بیرون کرده بودند. سبب این کار، حُرَیْث‌بن ابی‌الورقاء بود که به محمدبن یحییٰ ذُهلی متشبث شد و گفت که وی بخاری را از نیشابور بیرون کرد. و او امام عصر است. و گویند

سبب رانده شدن او از بخارا امیر خالدبن احمدِ ذُهْلی خلیفهٔ ظاهریّه در بخارا بود زیرا بخاری از تعلیمِ فرزندان وی سر باززد. بخشایش بیکران خداوند بر او باد!

[۶۷۰] **محمدبن عبدالوهاب...** ابواحمد ادیب فقیه الفراء، و او خردمندترین مشایخ ما بود و ملقب به «حَمَد» بود و دلیل آن این است که ارباب ثروت و اشراف در بلاد ما، بویژه در نیشابور، فرزندان خود را از سرِ دوست‌داشتن و شفقّت بریشان، لقب می‌دهند و «محمد» را به صورتِ «حَمَد» یا «حَمَش» یا جز آن ملّقب می‌کنند.

[۶۷۱] **محمدبن عبدالجبّار حیدی،** ابومسافر نیشابوری. روایت کردند که چون اصمعی به نیشابور درآمد در سرای او، در قصر ــ که در آن روز به نام قصرِ حید در کوی سکش معروف بود ــ وارد شد. و اصمعی گفت: از اعرابی مردی شنیدم که می‌گفت: زینهار بپرهیز از زن زیباروی چرا که با جمال خویش از تو دل می‌رباید و عاشقانش روی در افزونی می‌نهند، آنگاه این شعر برخواند که:

و هرگز چرا خواری دلپذیر و [خوش] نمی‌یابی / مگر اینکه نشانه‌های خورده‌شدن در آن می‌بینی.

[۷۲۱] امام مسلم‌بن حجّاج، آن پیشوا و آن حجّت در شناختِ احادیث «صحیح» از سقیم مسکن وی در بالای محلهٔ رمجار بود و تجارتگاهِ او در خان (= کاروانسرای) محمش و زندگیش، از ضیاعی که در ناحیهٔ استوا داشت، گذران می‌شد. در شب یکشنبه پنج شب باقی مانده از رجب سال دویست و شصت و یک درگذشت، رحمت خدای بر او باد. گورش در سرِ میدان زیاد است. حاکم [مؤلف کتاب] رضی الله عنه گوید: از ابوعمروبن ابی جعفر شنیدم که گفت از ابوالعباس‌بن سعیدبن عقده شنیدم ــ آنگاه که دربارهٔ [مقایسهٔ] محمدبن اسماعیل بخاری و مسلم‌بن حجاج نیشابوری ازو پرسیدم که کدام‌یک داناترند؟ ــ گفت: «محمد عالم بود و مسلم نیز عالم بود.» و من این پرسش خویش را دیگربار تکرار کردم، و او به همین‌گونه پاسخ می‌داد. سپس گفت: ای ابوعمرو! محمدبن اسماعیل بخاری گاه در موردِ اهل شام خطا می‌کند زیراکه او کتابهای ایشان راگرفته و در آنها نگریسته، چه‌بساکه گاه یک تن را با کُنیهٔ او یاد می‌کند و در جای دیگر هم او را با نام نیز می‌آورد و چنان پندارد که این‌ها دو تن‌اند، امّا مسلم، در علل حدیث، بدشواری مرتکب غلط می‌شود زیرا او کتب «مُسْنَدْ» را نگاشته و احادیث «مقاطیع» و «مراسیل» را نیاورده است اینک یادکردِ مصنفاتِ مسلم‌بن حجاج: [نام کتابهای او...]

[۷۳۱] منصوربن طلحة‌بن طاهر، ابوالعباس برادرِ عبداللهِ طاهر و خلیفهٔ مرو و سرخس و

مروالرود و او عالِم بود و در شادیاخِ نیشابور بخاک سپرده شده است و در محلهٔ محمدآباد و از شعرهای اوست دربارهٔ ریشِ انبوه:

ریش انبوه را هیچ معنایی نیست، جز زشتی نام آن و / اگر مرد خردپیشه آن را ببیند از آن روی‌گردان شود و اگر سفیهی در آن بنگرد، برخیزد و بانگ در دهد.

و هم او گفته است در مدیحِ خلیفة الواثق:

آنکو محمد (ص) پیامبر را برانگیخت / هم او خلافت را به امامِ مهتدی بخشید / آنکو به گاه بخشش دریاست و به هنگامِ بَرشدن آتش / که هرگز از راهِ میانینِ عدل منحرف نمی‌شوند / بنوش به شادیِ رویِ شادی، شرابی سرخ چونان ستارهٔ عیّوق یا فرقدان / برنگ رویِ نوجوانی لطیف اندام / که گونه و کفِ دستش از آن رنگ پذیرفته است.

و ابو تمّام در حقِ عبدالله طاهر گفت وصِلهٔ او را نپذیرفت:

ای پادشاهِ مقیم در شهری / زینهار از حوادث روزگار درامان مباش / روزگار بر خاندان برمکیان صیحه‌ای زد / که از تندیِ آن صیحه به روی درافتادند / و با صیحه‌ای دیگر، در پیِ آن، ایشان را نابود کرد / و بر خاندانِ ماهان نیز روزگار فرود آمد / باشد که فردا روز، بر خاندان طاهر صیحه زند / خشمی که از خدای بریشان فرود خواهد آمد.

[۷۶۰] **نصربن زیاد...** او بر مذهب کوفیان [پیروانِ ابوحنیفه] بود و بازماندگان او نیز، همگان، کوفی مذهب‌اند. وی در سال دویست و سیزده قضاء نیشابور را عهده‌دار شد و هفت روز باقی مانده از صفرِ سال دویست و سی و شش درگذشت، در حالی که نودوشش ساله بود.

[۷۷۰] **النضربن محمد...** ابومحمد بیشکی، و بیشک قصبهٔ ناحیهٔ رُخ است و گور او هم‌اکنون در بیشک مزاری است که بزیارت آن می‌روند. یحیی‌بن منصور قاضی گفت که سعیدبن عثمان‌بن عفّان، آنگاه که از راه اصفهان به خراسان درآمد، از راهِ بُشت بود و از آنجا به سوی رُخ آمد و چون در بیشک فرود آمد، بیمار شد. پس در آنجا همسری گزید و خود از آنجا بیرون رفت و آن زن از برای او دختری زاد که نامش را «عین‌نسا» نهادند و آن دختر در بیشک بود تا آنگاه که محمدبن نصر که از علمای وقت بود، با او ازدواج کرد و آن دختر پسری زاد که النضر او را نامیدند و او النضربن محمد بیشکی نیای پدرِ ابوالحسنِ محمی است.

[۸۴۲] **ابراهیم‌بن محمّدبن نوح...** ابواسحق مُزَکّی نیشابوری و کنیهٔ پدرش محمد ابوطالب است از عبدالله‌بن سعید شنیدم که می‌گفت: «همچون ابراهیم‌بن ابی‌طالب هرگز ندیدم و او نیز چون خود هرگز ندید.» روز یک‌شنبه دوّم رجب سال دویست و نود و پنج درگذشت و در مقبرهٔ حسین‌بن معاذ به خاک سپرده شد و از ابوعبدالله محمدبن یعقوبِ حافظ بارها شنیده

شد که می‌گفت: «این شهر ما سه تن از مردان حدیث را بیرون داده: محمدبن یحیی و مسلم‌بن حجّاج و ابراهیم‌بن ابیطالب، که رحمت حق بر همه‌شان باد.» و او را در دانش حدیث تصنیف‌هاست.

[۸۴۳] **ابراهیم‌بن محمود...** ابواسحق مالکی معروف به قطّان و مسجد و مدرسهٔ او معروف به «میان‌دهیّه» است و بعد از او، مالکیان را در نیشابور، دیگر مدرسی نبود.

[۸۵۹] **اسمعیل‌بن احمدبن اسدبن نوح‌بن سامان خدای،** ابوابراهیم، امیر ماضی، والیِ خراسان پیشوای عادل و پرهیزگار و با دیانت در نیمهٔ صفر سال دویست و نود و پنج، در بخارا، درگذشت و روزگار ولایتش بر خراسان هفت سال بود.

[۸۹۱] **ابوالعباس مروزی:** گویند از خراسان رئیسی چون شیخ ابوالعباس مروزی در اندیشه و خرد و هوش بیرون نیامده است.

[۹۲۳] **احمدبن محمد...** الحَرَشی، ابوعمرو حیری، شیخِ نیشابور در روزگار خویش هم در ریاست و هم در عدالت و ثروت و علم و حدیث. درگذشت شیخ جلیل پرهیزگار فرزند پرهیزگار در دهم آذرماه سال سیصد و هفده بود بخشایش خداوند بر او باد و در مُصلای حیره بر او نماز گزاردند.

[۹۳۰] **احمدبن مبارک زاهد،** ابوعمرو مستملی ملقب به «حَمَکویهٔ» عابد وی مستجاب الدعوه بود و راهِبِ عصرِ خویش شب پنجشنبه یازدهم جمادی‌الآخرهٔ سال دویست و هشتاد و چهار درگذشت و شب جمعه به خاک سپرده شد در مقبرهٔ حسین‌بن معاذ رحمت بیکران خداوند بر او باد!

[۹۹۸] **خُلدبن احمد...** پدرش احمدبن خلد در نیشابور درگذشت و گویند خلد در نیشابور زاده شد و ساکن بخارا گردید و او را در آن شهر آثاری است مشهور و ستوده جز آنچه در حقِّ امامِ اهل حدیث محمدبن اسماعیل بخاری جُعْفی کرد که لغزش و مایهٔ زوال فرمانروائی او بود.

[۱۰۱۸] **شُعَیْب‌بن ابراهیم...** می‌گفت که از اعرابی مردی شنودم که می‌گفت:

چه خوش است آبی گُوارا آمیخته با یخ / که سپاس را از ژرفای دل بدر می‌آورد.

[۱۰۹۶] **عباس‌بن حمزه...،** ابوالفضل واعظِ نیشابوری، دوست و مصاحبِ احمدبن حرب و کوچه (= سکّهٔ) منسوبِ به عباس، [در نیشابور] منسوب به اوست و او از اعاظمِ بزرگان است و او را با ذوالنونِ مصری مباحثات بوده است و حالاتی. و او مستجاب الدعوه بوده است. در ماهِ ربیع‌الاول سال دویست و هشتاد درگذشت.

[۱۱۰۳] **امام اهلِ حدیث در روزگار خویش،** محمدبن اسحق‌بن خزیمة... دانشمندِ یگانهٔ پیشوا

که تمام مردم روزگار بر پیشوائی و تقدم او اتفاق نظر دارند. خدای ازو خشنود باد! وی در گنجرود ساکن بود و او استادِ محمدبن اسماعیل بخاری و مسلم‌بن حجّاج نیشابوری و دیگر علمای حدیثِ عصر بود. حاکم گوید از ابوبکر محمدبن علی فقیه چاچی شنیدم که می‌گفت: نزد ابوبکر محمدبن اسحق رفتم، ابوبکر نقاش مقری بغدادی به او گفت: «شنیده‌ام که چون میانِ مُزَنی و ابن‌عبدالحکیم آن واقعه اتفاق افتاد، به مُزنی گفتند که «وی ردّ شافعی می‌کند.» او گفت: «این کار ازو ساخته نیست مگر به یاری محمدبن اسحق نیشابوری» و ابوبکر گفت: «آری چنین بود.» و نیز شنیدم از محمدبن یحیی، هنگامی که زنی نزدِ وی آمد و از مسأله‌ای از مسائل حیض ازو پرسید. محمدبن یحیی بدو گفت: «برو به گنجرود، در آنجا جوانی‌ست که به نام محمدبن اسحق‌بن خزیمة معروف است، این مسأله را ازو بپرس.» و کراماتِ وی مشهور است خدای ازو خرسند باد و خرسندش کناد! وی در ذی قعدهٔ سال سیصد و یازده درگذشت و پسرش ابوالنضر بر جنازهٔ او نمازگزارد و فاصلهٔ میدان حسین تا گنجرود در محل نماز از مردم پر شده بود و در یکی از حجره‌های سرایش او را به خاک سپردند. سپس آن حجره مقبره‌ای شد. بار خدایا بر او ببخشای!

[۱۱۰۴] **محمدبن اسحق...** ابوعبداللّٰه سرّاج نیشابوری محدّثِ عصرِ خویش بود و در سالِ سیصد و سیزده درگذشت این‌چنین خواندم بر گورِ او که در مقبرهٔ حسین‌بن معاذ است بر سمت راست شارع از سوی راستِ یحیی‌بن یحیی.

[۱۱۲۵] **محمدبن اسمعیل...** ابوبکر اسمعیلی نیشابوری، یکی از ارکان علم حدیث در نیشابور هم به لحاظِ کثرتِ احادیث و هم به خاطر سفرها در طلب حدیث و هم به اعتبار شهرت. وی در ذی‌الحجهٔ سال دویست و نود و پنج درگذشت، بخشایش خداوند بر او باد. و گویند هرکس که بعد از هشتاد و نه سالگی از وی سماع حدیث کرده است، سماع وی اعتبار ندارد زیرا وی [درین سالها به بعد] توانائی آن را نداشت که زبانش را جز به «نه» [= لا] گفتن حرکت دهد و چون بدو می‌گفتند: «چنانکه قرائت کرده‌ایم.» می‌گفت: «نه، نه، نه» بجای «آری» سرش را تکان می‌داد.

[۱۱۴۸] **محمدبن جابربن حمّاد مروزی** ابوعبداللّٰه، حافظ فقیه یکی از امامان عصرِ خویش در سنِ کهولت درگذشت (در میانسالی) خدایش بیامرزاد و او از ابن‌عباس این بیت را روایت می‌کرد که:

تو در خورِ آن گفتهٔ پیامبری که روزی گفت / نیکی را نزد خداوندانِ زیبائی بجوئید.

[۱۱۵۱] **محمدبن جعفر...**ابوعبدالله نیشابوری آزادواری و آزادوارقریه‌ای از قرایِ جُوَین است.

وی این شعر را از اعرابی مردی روایت می‌کرد که:

ای شکافندهٔ سپیده‌دمان، تو پروردگارِ منی / و تو خداوندگار منی / تو مرا بسنده‌ای / پس دلِ مرا به «یقین» اصلاح کن / و مرا از اندوهِ روزِ اندوه رهایی ده.

[۱۱۸۹] **محمدبن سعیدبن محمد مروزی،** ابوعبدالله بورقی. وی در نیشابور مجموعه‌ای از احادیثِ «مُنْکَر» را، بروایت از مردمی ناشناخته، روایت کرد و جمعی از مشایخ ما نیز ازو روایت کردند و بعضی ازین کار تن زدند. و او مجموعهٔ بیشماری از احادیثِ «مُنکَر» به نام راویان ثقه جعل کرد و رسواترینِ آنها، این روایت او بود که از بعضی از مشایخ خویش، از طریق فضل‌بن موسی شیبانی از محمدبن عمرو، از ابی سلمه، از ابوهریره، از رسول (ص) ــ بنا بر ادعای خودش ــ که رسول(ص) گفت: «خواهد بود در میانِ اُمّتِ من مردی که او را ابوحنیفه گویند و او چراغِ اُمّتِ من است» این چنین روایت کرد در شهرهای خراسان. و پس آنگاه در بلادِ عراق به اسنادِ خویش روایت کرد و این را نیز بر آن افزود که: «خواهد بود در میانِ اُمّتِ من مردی که او را محمدبن ادریس [= یعنی امام شافعی] گویند، فتنهٔ او، بر امّتِ من، زیان‌آورتر است از فتنهٔ ابلیس.» هرکس به این حدیث از زبان پیامبر روایت کند از جمله کسانی خواهد بود که رسول در حقِ ایشان گفته است: «هرکس از زبان من حدیثی روایت کند که آن حدیث، دروغ بنماید، او خود یکی از دروغگویان است.»

[۱۴۱۰] **بکربن محمد...** ابوالنضر نیشابوری. طاهربن محمدبن فضل‌بن اسحق گفت که «عمویم ابوالنضر در سال سیصد و بیست و سه درگذشت و این بیت ازو روایت می‌شود:

زبانِ مرد نیمی از وجود اوست، و آن نیمهٔ دیگر دلِ مرد است. پس چیز دیگری جز ظاهری از خون و گوشت باقی نماند / چه بسا که مردی را خاموش می‌بینی و مایهٔ شگفتی توست / فزونی و کاستی او در سخن نهفته است.

[۱۴۵۳] **عبدالله‌بن محمدبن صُبَیْح...** و سرای او در کوچه (= سکّهٔ) حمدان است. حاکم رحمة‌الله علیه گوید: سرای پدرم در کوچهٔ حمدان بود و نیز مسجد پدرم که بر آن منارهٔ کهن قرار داشت. پدرم گفت: «برادرِ رضاعی من عبدالله در سال سیصد و پانزده درگذشت.»

[۱۴۶۱] **عبدالله‌بن محمدبن منازل نیشابوری، ابومحمد.** صوفی مجرّدِ راستین و حقیقی نه از روی عادت. وی که خدای ازو خشنود باد در شب پنجشنبه پنجم ربیع‌الاول سال سیصدو سی و یک درگذشت و در مقبرهٔ شاهنبر بخاک سپرده شد او را حالاتی شگفت‌آور بود. ابوعبدالله ملقابادی گفت: با عبدالله‌بن منازل در سفر مکه همراه بودم و ابوعلیِ ثقفی نیز با ما بود. و ما درگفتگوهامان پیوسته از جنیدبن محمد سخن می‌گفتیم و شوقِ دیدار او در دل ما

افزون می‌شد. عبدالله‌بن منازل همچنان خاموش بود. چون به بغداد رسیدیم، من و ابوعلی ثقفی برخاستیم و به عبدالله گفتیم: برخیز به دیدار ابوالقاسم [جنید] رویم. گفت: «شمابروید.» گفتیم: «نمی‌آیی؟» گفت: «نه» و ما در شگفت شدیم. نزدِ جنید رفتیم. دیدارِ او افزون‌تر از آن بود که شنیده بودیم. جنید ما را گفت: «آیا کسی دیگر نیز همراهِ شما هست؟» گفتیم: «آری، یکی از یارانِ ما به نام عبدالله‌بن منازل» گفت: «چرا او نزد ما نیامد؟» گفتیم: «به دلیلی» گفت: «چون به... رفتید ازو بخواهید که همراه شما شود.» گفتیم چنین خواهیم کرد. نزدِ عبدالله رفتیم و آنچه شنیده بودیم، از برای او نقل کردیم و به توصیف آن پرداختیم. او هیچ نگفت. تا آنگاه که روز دیگر آهنگ رفتن نزد جنید کردیم. دیگر بار بدو گفتیم که به زیارت جنید رویم.او سر باز زد. گفتیم: «حال که از آمدن امتناع می‌کنی، ما را خبر ده که چه چیز ترا از دیدار این شیخ بازمی‌دارد؟» گفت: «ناگزیرم که شما را آگاه کنم؟» گفتیم: «آری». گفت: «اگر کار ابوالقاسم جنید از آن گونه است که شما گزارش می‌کنید، پس آنچه ازو می‌شنوید جز بدان نمی‌ماند که مردی طعامی لطیف را تناول کند و آنگاه افزونی و فضلهٔ آن را بدان‌گونه که می‌بینید خارج کند. و هم ازینگونه است علم معرفت همانا که حق تعالی، در خاطر هر که از بندگان خویش که بخواهد، می‌افکند از [الهاماتِ] نیک. سپس آنچه او از دهان برمی‌آورد و حق او را بدان متکلم می‌کند، نیست جز آن پست‌ترین نوع. من اگر، به یکباره بی‌بهره از دیدار جنید باشم، هر آینه مرا خوشتر است تا با گرفتنِ پست‌ترین چیزی از آنچه نیکش بدو داده شده مغبون شوم.» ما از سخنِ عبدالله منازل سخت درشگفت شدیم و از نزدِ او برخاستیم تا رسیدیم به نزدِ جنید. جنید ما را خوشامد گفت و ما داستان را با او درمیان گذاشتیم. جنید گریست، چندان که نزدیک بود بیهوش شود و آن روز خاموش ماند و هیچ سخن نگفت تا آنگاه که ما از نزد وی برخاستیم.

[۱۵۲۸] **محمدبن عبدالوهاب ثقفی، ابوعلی.** آن امامِ پیشوا در فقه و کلام و وعظ و پرهیزگاری و عقل و دین. حاکم گوید: از ابومحمد عبدالله‌بن محمد ثقفی [= پسرش] دربارهٔ نسبتِ جدِّ او جویا شدم گفت: این‌چنین به یاد دارم که جدّم تبارِ خویش را بیان می‌کرد که: من محمدبن عبدالوهاب‌بن عبدالرحمن‌بن عبدالوهاب‌بن عبدالاحدبن اُبَیّ‌بن کعب‌ام و او محمدبن حجاج‌بن یوسف‌بن حکم است و منسوب به مُضَر. و گفت که پدرم عبدالوهاب در عهدِ عبداللهِ طاهر امیر قهستان بود و من در قهستان زاده شدم در سال دویست و چهل‌وچهار. و هم ابومحمد گفت که نیای من ابوعلی رحمة‌الله علیه، شبِ آدینه بیست‌و سوم جمادی الاولی سال سیصدوبیست و هشت درگذشت و روز آدینه او را بخاک سپردند، در مقبرهٔ قُز. و

او هشتادونُه ساله بود. خدای ازو خشنود باد و او را خشنود گرداناد! حالات او مشهور است.

[۱۶۱۹] **محمدبن اسحق...** ابوالحسن نیشابوری از فُضَیْلِ عیاض این شعر را روایت کرد که:

پیش از این چون بیمار می‌شدیم از پزشک یاری می‌طلبیدیم / هلاکِ ما خود بر دست پزشکان فراز آمد / ما چه‌گونه از چیزی که گلوگیرمان شده است رهائی یابیم / حال آنکه آب آشامیدنی گلوی ما را گرفته است.

[۱۶۵۵] **حاکم رضی‌الله عنه گوید:** این بود اسامی مشایخی که مرا سماعِ حدیث ازیشان حاصل نشد ازین طبقه. و اینک به یادکردِ نام کسانی می‌پردازم که به دیدارشان نایل شدم و سماع ازیشان در نیشابور مرا روزی شد، ازین طبقه بر همان ترتیب یاد شده.

[۱۶۵۶] **احمدبن اسحق...** فقیه ابوبکر پیشوای مفتیِ متکلم غازی، رئیس پرهیزگار، یگانهٔ روزگار که خدای ازو خشنود باد! در شعبان سال سیصدوچهل و دو وفات یافت و هشتاد و چهار سال و چند ماه از عمرش می‌گذشت و مناقب او در فقه و اصول و حدیث و سوارکاری بسیار است، وی در همهٔ این شاخه‌ها، بی‌هیچ مدافعی، بر همگان تقدم داشت.

[۱۸۳۰] **اسمعیل‌بن عبدالله...** ابوالعباس ادیب شریف نیشابوری، شیخ خراسان و چشم و چراغِ روزگارانِ خویش که خدای ازو خشنود باد و میکال [نیای او] فرزند عبدالواحدبن جبرئیل‌بن قاسم‌بن بکربن دیواشی است که او شور شاه فرزند سور فرزند شور فرزند سور که [اینان] چهار تنِ از شاهان‌اند فرزند فیروزبن یزدگردبن بهرام چوبین [نسخه بدل: بهرام گور]

[۱۸۴۲] **اسحق‌بن محمشاد زاهد،** ابویعقوبِ کرامی شیخ و پیشوای این فرقه. حاکم رحمهُ‌الله گفته است که از ارباب وثوق شنیدم که افزون بر پنج‌هزار زن و مرد از اهل کتاب و مجوس، در نیشابور، بر دستِ او مسلمان شدند.

[۱۹۱۶] **حسین‌بن یحیی‌بن زکریّا واعظ:** ابوعلی شافعی که خدای ازو خشنود باد! رئیس بُشتقان او را کشت.

[۱۹۲۱] **حسّان‌بن محمد...**ابوالولید قرشی فقیه امام اهل حدیث در خراسان بروزگار خویش وی که خدا ازو خشنود باد در شب آدینه پنجم ربیع‌الاول سال سیصدوچهل و نه درگذشت و در مقبرهٔ نصربن زیاد قاضی ــ که سه تن از صحابه در آنجا مدفون‌اند ــ به خاک سپرده شد و یکی از دانشمندان در مرثیه‌ای که از برای او سروده بود گفت:

بدرود جهان گفت پیشوای این روزگاران و زمانه / ابوالولید آن فقیه و سرور و افتخارِ بزرگ خلایق / آن کانِ همهٔ دانشها و آن کس که انگشت اشارت‌ها، همواره، به سوی اوست. [ترجمهٔ بعضی از کلمات، مورد تردید است].

[۱۹۶۳] **سعیدبن محمدبن سلمهٔ عارف**، ابوعثمان زاهد مغربی وی در قیروان در قریه‌ای به نام کرکنت زاده شد. چهرهٔ یگانهٔ روزگار خویش بود در پرهیزگاری و زهد و شکیبایی. بیش از دهسال مجاور مکّه بود و هیچگاه در موسم حج ظاهر نمی‌شد وی که خدای ازو خشنود باد به سال سیصد و هفتاد و سه درگذشت و در کنار ابوحفص و ابوعثمان، در گورستان حیره بخاک سپرده شد، خدای ازیشان خشنود باد!

[۲۱۹۴] **فایق‌بن عبدالله رومی خاصّه** و ازین روی او را خاصّه خوانده‌اند که وی به سلطان [= منصوربن نوح] اختصاص و ویژگی داشته است.

[۲۲۳۲] **محمدبن احمدبن محمد نیشابوری**، و هم اوست که ملّقب است به «زباره». سیّدِ علوی پیشوای طالبیان نیشابور بلکه همهٔ خراسان در روزگار خویش که خدای ازو خشنود باد وی در مقبرهٔ علویه، درکنارِ امیر عبداللهبن طاهر، بخاک سپرده شده است.

[۲۳۰۱] **این قطعه** که از ترجمهٔ آن صرف‌نظر شده جمعی از علمای حدیث، از اهل نیشابور را نام می‌بَرَد و بدانها فخر می‌کند. صورت درست بعضی ابیات آن نیز بعلت منحصربودن نسخه، به هیچ روی امکان‌پذیر نشد.

[۲۳۸۶] **محمدبن عبداللهبن احمد صفّار اصبهانی**، محدّثِ عصرِ خویش در خراسان و او مستجاب الدعوه بود و چنان که بما رسیده، وی چهل و چند سال سرِ خویش را به سوی آسمان بلند نکرده. وی که خدای ازو خشنود باد در سال سیصدوسی و نُه درگذشت و در سرای خویش، درکوچه [= سکّهٔ] العنبی (؟) بخاک سپرده شد.

[۲۴۸۳] **محمدبن محمد...** ابواحمد حافظ امامِ روزگارِ خویش. وی بر دو کتاب [صحیح] مسلم و بخاری و نیز کتابِ [صحیح] ابوعیسی ترمذی تصنیف کرده و نیز کتاب ***الاسامی و الکنی*** را و کتاب ***العلل*** را و کتاب ***المخرّجُ علی کتاب المُزَنی*** را و نیز ***الشرح و الابواب*** را. روز پنجشنبه بیست‌وچهارم ربیع‌الاول سال سیصد و هفتاد و هشت در سنِ نود و سه سالگی درگذشت و رئیس، در دیوان جیش، بر او نماز گزارد و در سرای خویش به خاک سپرده شد.

[۲۵۲۶] **محمدبن مؤمِل‌بن حسین ماسرجسی نیشابوری**. یکی از چهره‌های برجستهٔ خراسان بود، که خدای ازو خشنود باد. از اِنشادِ اوست:

و نیست حالتِ ما مگر سه حالت / جوانی و پیری و مرگ

و نیز از انشادِ اوست، هنگامی که نزدِ یکی از وزرا رفت:

نمی‌بینی که من به دیدار وزیر می‌روم / و او را می‌ستایم و سپس استغفار می‌کنم / من او را می‌ستایم و او مرا می‌ستاید / و هر یک از ما آن دیگری را به مسخره گرفته است.

[۲۶۰۶] **ابوعبدالله حافظ نیشابوری،** امامِ حاکم فرمود که بپایان رسید به یاری خدای و حُسنِ تقدیرِ او در ماه رمضان سال سیصد و هشتاد و هشت. پس بعد از چهل سال به یادکردِ مشایخِ خویش و برادرانم که ازیشان استفادهٔ حدیث یا حکایتی یا شعری یا کتابی در علوم کرده بودم پرداختم، درین ماه، پس تاریخ وفات هر یک را پس ازین تاریخ یادداشت کردم.

[۲۷۰۹] **امام حاکم،** ابوعبدالله نیشابوری فرمود که جماعتی از برادران از من درخواستند تا آنچه از بنایِ مسجد کهن نیشابور و کهندژ و مدینهٔ داخله (شهر درونی) و یادکردِ وادیها و محلات و رستاق‌ها و رَبعها به من رسیده است بیاورم. راهی به استقصای اسنادِ آن نیافتم. در حدِّ یادِ کرد آنچه ذکرِ آن با اسناد امکان‌پذیر است، اجابتِ ایشان کردم و اینک این گفتار امام حاکم است و من فقیر محمدبن حسین خلیفهٔ نیشابوری‌ام. پس اسناد را، بنابر اعتمادی که بر درستی گفتار او بود، رها کردم، تا از دراز سخنی پرهیز شده باشد، خدای ازو خشنود باد.

[۲۷۲۴] **معرضون عن...** در حالی که از بیم‌دادن روی‌گردان شده بودند (همچون خرانی گریزان از شیرِ درنده ۷۴/۵۱).

[۲۷۲۶] **الحرُّیوذی...** گرما می‌آزارد و سرما می‌کُشَد، خدای این ایرانیان را بکشد که از سرما می‌میرند و می‌گویند: خوشا!» [گویا «خنکا» را که هم بمعنیِ «خوشا» است و هم بمعنی خبردادن از سردی، در نظر گرفته است.]

[۲۷۲۶] **ان اشدالبلاء...** همانا سخت‌ترین آزمونها از آنِ پیامبران است، سپس از آنِ اولیاء.

[۲۷۲۷] **جاءَ نصرالله...** «فرارسید دین خدای و پیروزی و دیدی مردمان را که گروه گروه به دین خدای اندر آیند ۱۱۰/۲)

[۲۷۳۱] **حُفِظَت عن الفتور:** از فَتْرَت‌ها در امان باد!

[۲۷۳۲] **سلطان اولیا بُرهانِ اتقیا:** ... میراث بَرِ دانش پیامبران، فرود آمد نگاهِ الهام پروردگار جهان، ولیِ خداوند، برگزیدهٔ او، پارهٔ جگر رسول خدای، پناهگاه امّت و اندوهزایِ خاطرها، در روز رستاخیز و درماندگیِ گناهکاران از برای رهائی و آزمون و سنجش اعمال به سنجهٔ اخلاص، هنگام انگیزش و جستجو از رازها، آنگونه که خود وعده فرمود که در سه موقف: یکی در برابر میزان و دیگری به هنگام پراکنده‌شدن نامه‌های اعمال و دیگری بر صراط [۵۲۲] بساط شفاعت و بخشندگی بگسترد، آن سلطانِ مُقرَّبانِ حق در روزِ پاداش امام ابوالحسن علی‌بن موسی (ع)...

[۲۷۳۴] **مَنْ اِغبرَّتْ...** هر که در راه خدای، غباری بر قدمهای او نشیند، خدای او را بر آتش دوزخ حرام کند.

[۲۷۳۷] **غَرَسَ الفِردَوْسَ...** با دستِ خویش بهشتی کاشت.

[۲۷۴۲] **التعظیمُ لأمْرِاللّه...** بزرگداشتِ فرمان حق و دوستی کردن با بندگان خدای.

[۲۷۸۷] **الحمدللّه...** حمد خدای را پروردگار جهانیان و درود و سلام بر حبیب او و پیامبر او محمد و خاندانش، خدای تعالی فرمود و «مپندارید آنان را که درراه خدای کشته شدند از مردگان که ایشان زندگانند و روزی داده شده نزدِ پروردگار خویش ۱۰/۶۹)

[۲۷۸۷] **اِنَّ اَولیاءَ اللّهِ...** همانا که اولیای خدای نمیرند، بلکه از سرایی به سرایی دیگر انتقال یابند.

[۲۷۸۷] **کُنْتُ نَهَیْتُکُم...** پیش ازین شما را از زیارتِ گورها بازداشته بودم [اینک گویم که] به زیارت گورها شتابید.

[۲۷۸۸] **رجالٌ لاتُلْهِیهِمْ...** مردانی که هیچ خرید و فروشی آنان را از یادِ خدای باز نمی‌دارد (۲۴/۳۷

[۲۷۸۸] **اِنْ لَمْ یُدْرَکِ الکُلّ...** اگر همهٔ آن را نتوان دریافت از دریافت بخشی از آن نباید تن زد.

تعلیقات عام

[۱۳/۳] **بعضی از اجلهٔ کرام...**: به ***تاریخ بیهق***، ۲۱ و نیز مقدمهٔ همین کتاب مراجعه شود.

[۲/۵] **فَلَمّا نَزَلَتْ...**: تقریباً اغلب مفسرّان، در ذیل این آیه، همین مطلب را نقل کرده‌اند، مراجعه شود به ***تفسیرالقرطبی*** (الجامع لاحکام القرآن)، ۹۳/۱۸ و تفسیر ***کشف الاسرار***، میبدی، ۹۷/۱۰.

[۴/۵] **لو کانَ الدّینُ بالثُرَیّا...**: به صورتهای مختلفِ نقل شده از جمله: لو کانَ الایمانُ مُعَلَّقاً بالثریّا لاتنالَهُ العَرَب لنالَهُ رجالٌ مِنْ فارس. ***کنز العُمّال***، شمارهٔ ۳۴۱۲۹ و نیز ***فیض القدیر*** ۳۲۲/۵.

[۲/۹] **فارس عَصْبَتُنا...**: عیناً به همین صورت در ***کنزالعُمّال*** شمارهٔ ۳۵۱۲۴ آمده و به صورتِ «اَهْلُ فارس هُمْ وُلْدُ اسحق» بشمارهٔ ۳۴۱۳۸ نیز در همان کتاب دیده می‌شود.

[۱/۱۰] **اعظَمُ الناس...**: به همین صورت مراجعه شود به **کنز العُمال** شمارهٔ ۳۴۱۲۶.

[۳/۱۱] **عُزَیْر در آنجا نماز کرد**: با تفاوتهایی مراجعه شود به ***تاریخ بیهق***، ۲۲.

[۴/۱۴] **خَیرُ خراسان...**: به صورتِ «خَیْرُ خراسان نیسابور وَ هَرات ثُمَّ بَلْخ ثُمَ اَخافُ علیٰ الرَی وَ قَزوینَ اَنْ تَغْلبَ عَلَیْهِمُ العَدُوّ» در ***التدوین***، رافعی ۳۱/۱ نیز آمده است و نیز مراجعه شود به ***تاریخ بیهق***، ۲۲ به صورتِ «خیرُ بلادِ خراسان نیسابور.» در بابِ احادیث مربوط به فضایلِ شهرها و ولایات، نزدیک به آنچه در متن ما آمده است مراجعه شود به **ترجمهٔ فتوح**، اعثم، ۲۶۲ به بعد.

[۳/۱۵] **ما مِنْ اَحَدٍ مِنْ...**: با اندکی تفاوت در ***تاریخ بیهق***، ۲۲ نیز آمده است.

[۷/۱۷] **درخت صنوبر**: کلمهٔ [صنوبر] افزوده از ***الانسابِ*** سمعانی است ۴۳۳b و از آنجاکه درین

مورد مثل بسیاری موارد دیگر سمعانی از حاکم نقل کرده، احتمال بسیار زیاد هست که کلمهٔ صنوبر در اصل حاکم بوده باشد.

[۸/۱۷] **کوه اسفار**: صورتِ درستِ نام این کوه پیدا نشد. در ***برهان قاطع*** گوید: اسفار، نام ولایتی است و یاقوت در ***معجم البلدان***، ۱۸۹/۱ می‌گوید: أُسنان من قریٰ هرات.

[۴/۱۸] **یا بُرَیْدَة...**: عیناً به همین صورت مراجعه شود به ***کنزالعمال*** شمارهٔ ۱۲ ـ ۳۵۱۱۱ و نیز یاقوت، در ***معجم‌البلدان***، ۱۱۳/۵ که از حاکم نقل می‌کند و نیز مراجعه شود به ***الکامل فی ضعفاء الرجال***، ابن عدی، ۴۰۲/۱.

[۵/۱۹] **لحد ساختن**: بجای ساختند، ظاهراً غلطِ کاتب است ولی اگر غلط نباشد قابلِ توجیهِ دستوری است، زیرا شواهد بسیار زیادی وجود دارد که در این موارد از شکل مصدری استفاده می‌شده است. در ترجمهٔ (حُمِّلوا التوریٰةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلوها ۶۲/۵) در ***لسان التنزیل*** ۶۰، آمده است: داده **شدن** توریة، یعنی فرموده **شدن** به عمل توریة. و در ***طبقات الصوفیه***، انصاری، چاپ حبیبی، ۱۳۴۱ صفحهٔ ۴۶ آمده: «وقتی قومی آمده بودند از یمن قرآن می‌**شنیدن** و می‌گریستند.» برای تفصیل بحث و شواهد بیشتر مراجعه شود به مقالهٔ نگارنده در نقدِ ***لسان التنزیل***، ***راهنمای کتاب***، سال نهم شمارهٔ سوم (شهریور ۱۳۴۵) صفحات ۳۰۰ـ۲۹۲.

[۲/۳۳] **ابرشهر**: ۲۷۱۶

[۲/۳۵] **شابورتَرَه**: در اصل نشابور تره بود که براساس ***اللُّباب***، ۲/۲ و ***الانساب***، ۳۲۴ b و ***معجم‌البُلدان***، ۳۰۴/۳ اصلاح شد.

[۱/۴۴] **در قریهٔ بایشان**: شاید تصحیف فاشان است که از قرای معروفِ مَروْ بوده است و عده‌ای از علما از آنجا برخاسته‌اند. ***معجم البلدان***، ۲۳۱/۴.

[۲/۴۵] **ما ناهیه**: در باب هویّت تاریخیِ این شخص، نتوانستم به جایی برسم، بی‌گمان، اگر افسانه هم هست، افسانه‌ای است بسیار کهن که در عصرِ الحاکم، شهرت داشته است و این قسمت بعید است که افزودهٔ محمدبن حسین خلیفه باشد. در کتاب ***طبقات الاسماء المفرده***، ابوبکر بردیجی که جای اینگونه نامهاست، ازین نام خبری نیست. تنها حدسی که می‌توانم بزنم این است که «ماناهیه» صورتی دیگر از «ماهویه» و «مابه» است که نامِ اصلیِ سلمان فارسی است. اگرچه با احوالِ او تطبیق نمی‌کند. در باب نام او، ***التدوین***، ۷۰/۱ و ***تاریخ دمشق***، ۲۸/۱۰ دیده شود.

[۱/۱۹۶] **کوچهٔ صرّامین**: عبدالغافر فارسی از مسجد صرافین معروف به مسجد اصبهانی در

السیاق، شمارهٔ ۳۸۷ یاد می‌کند آیا یکی از این دو تصحیفِ آن دیگری است؟

[۳۷۹ و ۳۸۰] **معتیاباد و معینابادی**: مُسلّماً تصحیفِ یک کلمه است در محلّات و قرای نیشابور چنین جا و نسبتی نیافتم. شاید با سکهٔ مفتی، *سیاق*، شمارهٔ ۶۴۵، بی‌ارتباط نباشد.

[۶/۵۲۲] **مَنْ زارَنی علی بُعدداری...**: عیناً از طریقِ صدوق نیز در *عُیُون اخبار الرضا*، ۲۵۸/۲ چاپ نجف، نقل شده است.

[۲/۵۳۰] **قنبر**: در بابِ خاندان قنبر در خراسان و نیشابور، مراجعه شود به شمارهٔ ۱۶/۲۷۹۶.

[۵۴۹] **زیادآباد**: در *تاریخ بیهق* ۳۵ زیادآباد آمده ولی در یاقوت و مراصد نیست.

[۵۶۹] **اسفنج**: از قرای ارغیان در ناحیهٔ نیشابور *لباب* ۴۴/۱.

[۳/۶۰۱] **اِنَّ الطَبیبَ بِطِّبِهَ...**: گویندهٔ شعر معلوم نیست ولی ثعالبی، در *التمثیل و المحاضره*، ۱۸۲ آن را نقل کرده است.

[۶۰۴] **خوش**: یکی از قرای اسفراین، *لباب* ۳۹۴/۱.

[۱/۶۶۹] **یُعْرَف بَحَمش**: مقایسه شود با شمارهٔ ۶۷۰ همین متن و نیز این گفتهٔ مؤلف صاحب *تاریخ بیهق*، ۱۵۱ که از متنِ مؤلف ما نقل می‌کند: «حاکم ابوعبدالله الحافظ در *تاریخ نیشابور* یاد کند که اهلِ نیشابور و نواحیِ آن را محمد را از طریق تعظیم و عِزّ حمک خوانند و حمش خوانند.» و این نکته را علی‌بن زید در شرحِ حالِ ابراهیم‌بن محمد مغیثی آورده که در خاندان او چندین حمک وجود دارد. استاد فرای در مقدمهٔ *The Histories of Nishapur*, P 12 می‌گوید «از جمله مطالب جالب درین کتاب صورتِ نامهایی است که دارد از قبیلِ صورتِ محمش برای محمد (از جمله ورق ۹۲ و در صفحات دیگر مکرّر) که ممکن است ویژهٔ ناحیهٔ نیشابور باشد.» ولی ظاهراً در موارد دیگر حمش است و اینجا هم غلط کاتب است به صورت: ملقب ـمحمش.

[۲/۶۷۱] **قصرِ حید**: از توضیح مؤلف ما دانسته می‌شود که قصر حید در کوی (سکهٔ) سکش ۲/۶۷۱ قرار داشته و در عصرِ اصمعی (متوفی ۲۱۵) به همین نام خوانده می‌شده است. عبدالغافر فارسی در *السیاق*، چاپ آقای محمودی، شمارهٔ ۱۴۹۲ در شرح حال ابوبکر حیدی می‌گوید: لهم خطّة بنیسابور تعرف بقصر حید. و در شرحِ حالِ ابوبکرِ جوهری، همانجا، شمارهٔ ۶ می‌گوید: «شیخ عدل ثقة، من محلة الرمجار و الیهم یُنسبُ خطّتهم قصر» که ازین عبارت احتمالاً می‌توان دریافت که قصر حید در محلهٔ رمجار قرار داشته است. نیز مراجعه شود به *السیاق*، تلخیص اول ۷۹b و ادامهٔ آن در ۸۸a که در صحافی نسخه اوراق بهم‌خوردگی پیدا کرده و استاد فرای آن را تنظیم نکرده است.

[۲/۶۷۱] **سکة سِکِش**: به کسر سین و کاف و در آخر شین، سمعانی بعنوان محله‌ای در نیشابور و ابن‌اثیر به عنوان سکّه‌ای در نیشابور از آن یاد کرده‌اند و عده‌ای از علمای منسوب به آنجا را نام بُرده‌اند. ***الانساب*** ۳۰۱a و **اللباب** ۵۴۸/۱ و جای شگفتی‌ست که یاقوت آن را به کسر سین و سکون کاف ضبط کرده است **معجم *البلدان*** ۲۳۱/۳.

[۵/۶۷۱] **وَلَنْ تصادف مرعی...**: گویندهٔ بیت را نیافتم و افتادگی مصرع اول را در [ ] قرار دادم.

[۴/۷۳۱] **لَیْسَ للّلحْیَةِ الکثیفَةِ...**: گویندهٔ شعر را نیافتم. مصراع دوم در اصل: «عم النواد» بود که به «غمّ الفؤاد» اصلاح شد پیشنهاد از استاد حسینعلی محفوط محقق عراقی است به نقل استاد فرای در *The Histories of Nishapur*, P 18

[۹/۷۳۱] **اِنَّ الذّی بَعَثَ النَّبیَ**: بیت دوم در اصل چنین بود: قمران اجدي و ناران سطا، صورتِ متن، پیشنهاد اصلاحی استاد فرای است. در *The Histories of Nishapur*, P 18 و شاید حدس استاد حسینعلی محفوظ باشد. با اینهمه من ازین پیشنهاد راضی نیستم به دلیل فعل «لایعدلانِ» به صورت تثنیه در مصراع دوّم.

[۱۸/۷۳۱] **یا اَیُّها الملِکُ المقیمُ**: تا آن‌جا که من جُستم در دیوان ابوتمّام این شعر را نیافتم و در جاهای دیگر هم به‌نظرم نرسید. احتمالاً متنِ ما تنها سندی است که از وجود این شعرِ ابوتمام و شأنِ نزول آن خبر می‌دهد و در آن بخش از زندگی ابوتمام که مرتبطِ با ایران و خراسان است دارای کمال اهمیّت است و گویا تاکنون هیچ یک از محققان دربارهٔ ابوتمّام به این شعر و موضوع آن توجه نکرده‌اند.

[۷۵۳] **الفرعری**: ظاهراً تصحیف نام دیگری است. درین ناحیه چنین روستائی نیافتم. شاید فرغول که سمعانی باحتمال آن را از قرای دهستان دانسته است. **لباب** ۲۰۷/۲.

[۲/۷۷۰] **بیشک... و هی قصبة الرُّخ**: بیشک، به کسر باء و به فتح شین، همانطور که مؤلف ما می‌گوید و یاقوت نیز آورده است قصبهٔ ناحیهٔ رُخ بوده است و بازاری داشته ولی یاقوت تصریح می‌کند که در آنجا منبر (مسجد جامع بعنوان مرکزیّتِ شهری) وجود نداشته. مؤلف ما از مزار النضربن محمد بیشکی که در آنجا قرار داشته و زیارتگاه بوده است یاد می‌کند و علی‌بن زید بیهقی می‌گوید: «امام عهد، سفیانِ ثوری، مدتی در بیشک، قصبهٔ رخ، متوطن بود و آنجا آرام گرفت و محمیان از وی حدیث روایت کنند، در وقتی که در بیشک متوطن بود.» استاد بهمنیار در تعلیقاتِ ***تاریخ بیهق*** نوشته است: «در بخش رخ ــ که اکنون از توابعِ تربتِ حیدریه است ــ محلی به نام بیشک نیست و از اسامی دیه‌ها، که بدین نام مشابهت دارد، یکی بزک، به کسرِ اول و سکون ثانی است که اهل قلم بسق، بر وزنِ عِشق، نویسند...»

معجم‌البلدان ۱/ ۵۲۸ و ***تاریخ بیهق*** ۲۶۴ و تعلیقات آن ۳۳۰.

[۱/۷۹۹] **جوربَد**: یا کوروَی، از قرایِ اسفراین، ***معجم‌البُلدان***، ۱۸۰/۲.

[۸۴۳] **مدرسهٔ میان دهیه**: مراجعه شود به The Patricians of Nishapur p. 49.

[۸۷۷] **دِیوره**: در *لباب* ۴۴/۱ به صورت دیور آمده است به عنوان قریه‌ای از رستاق نیشابور.

[۱/۸۹۱] **ابوالعباس مروزی**: اگر این شخص که حاکم نیشابوری هوش و خرد و اندیشهٔ او را در میانِ خراسانیان می‌ستاید، همان ابوالعباس مروزی باشد که در ردیف نخستین شاعران پارسی‌زبان و در اوایل قرن سوم می‌زیسته بدین طریق می‌توانیم نام و نشان بیشتری از او بدست آوریم و بدانیم که وی که کنیه‌اش ابوالعباس است نامش احمدبن سعیدبن مسعود است مراجعه شود به: *لباب‌الالباب*، ۲۱.

[۱/۹۱۶] **من بامله بلخ**: به تعلیقاتِ اعلام در همین شماره رجوع کنید.

[۱/۹۳۵] **بوزجان**: شهرکی میان هرات و نیشابور، *لباب* ۱۵۱/۱.

[۲/۹۵۸] **بالوز**: قریه‌ای در سه فرسنگی نسا، *لباب* ۹۲/۱.

[۱/۹۷۹] **اَرتیان**: از قرای ناحیهٔ استوا (قوچان) *لباب* ۳۱/۱.

[۹۹۲] **اَبزار**: قریه‌ای در دو فرسنگیِ نیشابور *لباب* ۱۹/۱.

[۳/۱۰۱۸] **ما اَطْیَبَ الثَلْجُ...**: گوینده را نیافتم.

[۱/۱۰۵۸] ***بُزدیغَر***: از قرای نیشابور بوده است *لباب*، ۱۱۹/۱.

[۳/۱۱۴۸] **انت بشرط النبی...**: عجلونی در ***کشف‌الخفا***، ۱۳۶/۱، ذیل همین حدیث این بیت را بدینگونه آورده است:

اَنْتَ شَرْطُ النّبیِ اِذْ قالَ یَوْماً　　　فابتَغُوا الخَیْرَ فی صِباحِ الوُجوهِ

[۳/۱۱۵۱] **یا فالقَ الأَصباحِ...**: گوینده را نیافتم.

[۲/۱۱۸۰] **جنیدابیه**: درین مورد آشکارا جنیدابیه است و در ۲۲۲۶ جنبداللّه که در یک مورد بعنوانِ محله و جایی که منزل یکی از علما در آنجاست از آن سخن رفته و در جای دیگر مقبرهٔ جنیدابیّه که مرتبط با همان محلّه است. در جایِ دیگر ازین محله و گورستان اطلاعی بدست نیامد. ظاهراً ربطی به جنبد که از قرای نیشابور بوده و دیگری نیز به همین نام در رستاق بست نیشابور، ندارد. در باب جنبد ***المشترک***، یاقوت، ۱۰۸ و ***معجم‌البلدان*** ۱۶۸/۲ و ***یتیمةالدهر*** ۵۰/۴ که در آنجا بغلط جنید خوانده شده است. یکی از محلاّت معروف نیشابور، که سرای مؤلف این کتاب، در آنجا بوده است، بابِ جنید نام داشته و یاقوت از حاکم داستانی دربارهٔ سرای او درین محلّه نقل می‌کند. شاید بااین نام مرتبط باشد. **معجم‌الادباء** شمارهٔ ۶۳۹.

[۲/۱۱۸۹] **مَناکیر...**: جَمعِ مُنْکَر و مُنکر حدیثی است که راوی ضعیفی آن را روایت کند در جهتِ مخالفِ روایتی که از راوی ثقه نقل شده است، بعضی حدیث منکر را بمعنی شاذّ تلقی کرده‌اند. ***علوم الحدیث و مصطلحاته***، ۲۱۴ و ***منهج النقد فی علوم الحدیث***، ۱۰۴.

[۵/۱۱۸۹] **سَیَکونُ فی امّتی رَجُلٌ یُقالُ لَهُ اَبوحَنیفه...**: مجعولیّتِ آن چندان رسواست که در هیچ مجموعه‌ای از «موضوعات» هم نمی‌توان یافت.

[۷/۱۱۸۹] **سَیَکونُ فی امّتی رَجُلٌ یُقالُ لَهُ محمّدبن اِدریس...**: از رسواترین «موضوعات» است و طبیعی است که در هیچ جای دیگری نقل نشده باشد.

[۹/۱۱۸۹] **مَنْ حَدَّثَ عَنّی بحدیثٍ یَریٰ اَنّه کَذِبٌ...**: حدیثی است بسیار مشهور مُسلم و ابن ماجه و ترمذی آن را روایت کرده‌اند مراجعه شود به ***فیض القدیر*** ۱۱۶/۶ و نیز ***منهج النقد فی علوم الحدیث***، ۲۷.

[۱/۱۱۹۲] **جُندَ فَرْج یا جُنْدَ فرگ**، قریه‌ای در یک فرسنگی نیشابور ***لباب*** ۲۴۰/۱.

[۱۲۰۷] **دبیر**: مقایسه شود با دویر ۴۶۴ و مراجعه شود به ***لباب*** ۴۱۰/۱.

[۱۲۳۷] **رباط فراوه**: مراجعه شود به ***احسن‌التقاسیم*** چاپ بیروت، ۲۵۰.

[۱/۱۳۸۷] **سکهٔ خدام**: یکی از کوچه‌های نیشابور، ***لباب***، ۳۴۹/۱.

[۱۳۹۷] **مدرسه ابواسحق بسطامی**: مراجعه شود به The Patricians of Nishapur, p. 250.

[۱۴۲۱] **نمدآباد**: مراجعه شود به ۵/۲۷۲۲.

[۱۴۳۰] **بار**: از قرای نیشابور که عده‌ای از علما از آنجا برخاسته‌اند. ***لباب***، ۸۷/۱.

[۲/۱۴۳۷] **الشاهد**: شاهد نوعی مقام و شغل بوده است از نوع قاضی و این عنوان را در موردِ بعضی از علما در کتابهایی از نوع انساب سمعانی می‌توان دید. سمعانی در شرح حال ابوالعباس‌بن کلثوم سکشیِ الشاهد، می‌گوید: «و کان یشهد بنیسابور نیفاً و خمسین سنة.» ***الانساب*** ۳۰۱ a.

[۱۴۶۵] **سکهٔ نوند**: مراجعه شود به ***الانساب*** ۵۷۲a ک محل خانقاه سلمی و بوسعید را در آنجا تعیین می‌کند.

[۱/۱۴۸۳] **بُغُوخَک**: از قرای نیشابور، ***لباب*** ۱۳۳/۱.

[۱۵۱۳] **فرندآباد**: از قرای نیشابور، ***لباب*** ۲۰۹/۲.

[۱۵۱۶] **کوران**: از قرای اسفراین، ***لباب*** ۵۷/۲.

[۱۵۴۹] **شَرْمَغُول**: قلعه‌ای با حصار، در چهار فرسنگیِ نسا. ***مراصدالاطلاع*** ۷۹۳/۲.

[۱۶۵۳] **المُکاتَب**: این کلمه به صیغهٔ اسم مفعول، یعنی به ضمِّ میم و فتحِ تاء است و به معنی

نایب حاکم است در قریه‌ها و سواد. کسی که قاضی با او در فیصله دادنِ خصومت‌ها مکاتبه می‌کند. و این عنوان، در نواحی نیشابور بیشتر، رواج داشته است. *اللباب*، ۱۷۲/۳ و *الانساب* ۵۴۰ b.

[۳/۱۶۱۹] **وَ كُنّا نَسْتَطِبُّ اِذا مَرِضْنا**: بیت اول این قطعه در *امثال و حکم*، محمدبن عبدالقادر رازی، ۱۹۵ به این صورت و بدون نام گوینده، آمده است:

وَ کُنّا نستطبُّ اذا مرضنا　　　فصار السُقم من قِبَلِ الطبیب

[۱/۱۶۶۰] **خانقاه ابوبکر اسحق کرّامی**: مراجعه شود به *تعلیقات اسرارالتوحید* ۶۴۳/۲ و نیز منتخب *رونق‌المجالس*، ۷۵.

[۲/۱۷۲۱] **مقبرهٔ باغک**: سمعانی نیز به همین صورت آورده و تصریح دارد که از حاکم نقل می‌کند. صورت تفصیلی مطلب حاکم در آنجاست. *الانساب* ۳۵۲ b ولی در *السیاق*، چاپ آقای محمودی، شمارهٔ ۳۴ این نام به صورت مقبرهٔ بابک آمده است که باحتمال قوی تصحیفِ باغک است.

[۲/۱۷۳۸] **یقال فی رأس الأوقة**: سَرِواقه، شمارهٔ [۲۵/۲۷۲۲]

[۱۷۴۶] زرد: از قرای اسفراین *مراصدالاطلاع* ۶۶۲/۲.

[۲/۱۸۰۲] **سکة خشاوره**: اصل: خشاوزه، اصلاح از *الانساب* ۱۹۹ b و اللباب ۳۷۲/۱.

[۶/۱۹۲۱] **و قد بقی ریبه**: صورت درست این شعر در جای دیگر پیدا نشد.

[۱/۲۲۸۱] **خان‌الدشتی**: از خانها و کاروانسراهای معروف نیشابور بوده است مراجعه شود به *لباب*، ۴۲۰/۱.

[۱/۲۲۹۳] **جورفارس**: جور یا گور نام قدیم فیروزآباد فارس است.

[۳/۲۳۰۱] **وَدَع فکر جرجان**: یافتنِ صورتِ ابیاتِ این قصیده و تحقیق در هویّت بعضی از رجال مذکورِ در آن، برای من مقدور نشد و دلم نخواست که با حدس و گمان تغییراتی در آن بدهم و اسم‌های تصحیف شده را با حدس و گمان مشخص کنم.

[۲۳۱۱] **الزاء**: ظاهراً همان زاه است که از قرای نیشابور است *مراصدالاطلاع* ۶۵۶/۲.

[۲۳۸۳] **فلق**: از قرای نیشابور، *لباب* ۲۲۱/۲.

[۶/۲۴۸۳] **دیوان الجیش**: منظور محلی است که در آن به امور و مسائل لشکر و سپاهیان و پرداخت حقوق و مواجب آنان رسیدگی می‌شده است، چیزی شبیه ارکان حرب و وزارت جنگ، در قدیم. گویا از آن به دیوان الجند نیز تعبیر می‌شده است. دیوان الجیش خراسان، که

متصدی آن را صاحب الجیش می‌خوانده‌اند، در نیشابور قرار داشته است. کتاب ***الخراج و صنعة الکتابة***، از قدامةبن جعفر، چاپ عکسی فؤاد سزگین، ۳ به بعد و ***مفاتیح العلوم***، خوارزمی، ۶۴ به بعد و ***احسن التقاسیم***، لیدن، ۳۳۷.

[۳/۲۵۲۶] **و ما حالاتنا اِلاّ ثلاثٌ...**: بیهقی آن را بدون نام گوینده، آورده است و می‌گوید: اخبرنا ابوعبدالله الحافظ [یعنی حاکم] قال سمعتُ ابابکربن المؤمل یُنْشد: و ما حالاتنا... **کتاب‌الزهد**، ۶۶۸.

[۶/۲۵۲۶] **اَلَمْ تَرَ اَنّی اَزُورُالوَزیر**: بیت دوم آن در ***ترجمهٔ تاریخِ یمینی***، ۱۱۹ آمده است، بدون نام گوینده و تخریج نشده است.

[۸/۲۷۰۹] **محوّلات**: ظاهراً محوّلات را بِمعنی گردشگاه‌ها به کار بُرده است از حولِ بمعنیِ گردش با اینکه چنین مفهومی برای این کلمه در قوامیس معتبر عربی ظاهراً دیده نمی‌شود از جمله رجوع کنید به ***محیط المحیط***، در حول. نکتهٔ قابل یادآوری این که در همین حوزهٔ نیشابور بزرگ و در ربعِ شاماتِ آن منطقه‌ای هست به نام مَحْولات که چندین آبادی دارد و بنا بر ضبطِ فصیح خوافی، در قرنِ نهم محاولات خوانده می‌شده است، ***مجمل فصیحی*** ۱۵۸/۳ و ۲۵۰. نیز حافظ ابرو در ***بخش جغرافیای خراسان***، ۴۱ آیا میان محوّلات در تعبیر مؤلفِ ما با این کلمه رابطه‌ای هست؟ به گفتهٔ یاقوت در بغداد دروازه‌ای بوده است به نام باب مُحَوَّل که می‌گوید از محلات بزرگ بغداد بوده است علّت تسمیهٔ این دو آیا یکی است؟ ***معجم البلدان*** ۳۱۲/۱.

[۴/۲۷۱۳] **کرخ و سجستان در اطرافِ بصره**: یاقوت، ذیل سجستان پس از توصیف سجستان معروف، یعنی سیستان، می‌گوید: ابوالفضل محمدبن طاهر مقدسی گفت که از محمدبن ابی‌نصرِ قلْ هُوَاللّه خوان، شنیدم که می‌گفت: امام ابوداودِ سجستانی (مُحدِّثِ معروف) از قریه‌ای است در بصره به نام سجستان و ربطی به سجستان خراسان ندارد. باز می‌گوید: بعضی از هرویان نیز مرا گفتند، در سال چهارصدو سی و اند که محمدبن یوسف گفته است ابوحاتم سجستانی از کوره‌ای است در بصره که آن را سجستانه خوانند نه از سجستان خراسان» یاقوت می‌گوید همین محمدبن ابی‌نصر گفته است که من از اهل بصره جویا شدم و ایشان قریه‌ای به نام سجستان را نمی‌شناختند، امّا یکی ازیشان گفت نزدیک اهواز قریه‌ای است که نامش شبیه به سجستان است. یاقوت در دنبالهٔ این بحث دلایل دیگری برای ردِّ وجود سجستانی در بصره می‌آورد. امّا همین تصریحِ مؤلفِ ما که خود از قدماست و گفتارش بسیار معتبر می‌تواند تأییدی باشد بر وجود سجستان (یا چیزی شبیه این نام) در

حدود بصره. در مورد کرخِ بصره تردیدی نیست که چنین چیزی بوده است زیرا یاقوت عنوان خاص کرخ‌البصره را جداگانه مورد بحث قرار داده است. **معجم البلدان**، ۱۹۱/۳ و ۴۴۷/۴.

[۱۰/۲۷۱۳] **جندران**: شاید جُدران، بمعنیِ دیوارها. مراجعه شود به ***فرهنگ ایران‌زمین*** ۳۴۸/۱ـ۳۶۲ که در آنجا چنین قرائتی پیشنهاد شده است. در میان اسامی نواحی و قرای پیرامونِ نیشابور شمارهٔ ۱۲/۲۷۱۷ خندرون آمده ولی ظاهراً ربطی به این کلمه ندارد و آن کلمه خود تصحیفِ نام دیگری است. کلمهٔ جندره به معنیِ آرایش صورت زنان و از نوعِ گلگونه در یکی از عناوین **مثنوی**، چاپ نیکلسون، ۳۴۴/۳ آمده است «داستان آن عجوزه که رویِ زشتِ خویشتن را جَنْدَره و گلگونه می‌ساخت...» اگر در عبارت متن ما جندران را به معنیِ نقش بنا بگیریم، در مقابلِ پایه و اساس، شاید بی‌ارتباطی نباشد: «بعد از سنینِ کثیره که جندران و بنیانِ انبارده منهدم می‌شد» در ***دیوان شمس***، نیز جندره به معنیِ آرایش چندین بار به کار رفته است، ***فرهنگ نوادرِ دیوان شمس*** ۲۵۰/۷.

[۶/۲۷۱۳] **انبارده**: ظاهراً از مصدرِ انباردن است بمعنیِ «پُر کردنِ جایِ عمیق به خاک و جز آن» که در بعضی فرهنگ‌ها آمده است، ***لغت‌نامهٔ دهخدا*** دیده شود.

[۱۱/۲۷۱۳] **و آن انبارده ارسدّهٔ بنا بود...**: سُدّه، بمعنیِ دَرِ سرای و سایبانی که بر سرْ درِ سرای قرار دارد، در فرهنگ‌ها آمده است ***محیط المحیط***، در سدّ. شاید: آن انبارده را سُدّهٔ بنا بود تا... یعنی سر دَرِ آن عمارتِ انبارده، تا عصرِ محمود باقی بود.

[۲/۲۷۱۶] **اَبْر شهر**: هم از توضیح مؤلف می‌توان دریافت که صورتِ کهن و اصیلِ این نام اَبْر شهر بوده است، به همان معنیِ سحاب، و هم از وزنِ شعر ابو تمّام که گفته است:

اَیا سَهَری بـلیلةِ اَبْـرَ شـهر ذَمَمْتَ اِلیَّ نَوْماً فی سواها

صورة الارض، ۴۳۱ بنابراین آنچه به صورتِ ایرانشهر، در مورد نیشابور، در کتابها آمده است، ظاهراً تصحیف این کلمه است. در متنِ ***احسن التقاسیم***، چاپ لیدن، همه‌جا ایرانشهر است. هم از متن ما و هم از توضیحاتِ متون کهن جغرافیا دانسته می‌شود که ابرشهر نام ناحیه است و نیشابور شهری است، در ناحیهٔ ابرشهر. و حوزهٔ جغرافیائی ابرشهر (یا به صورتِ مصحّف: ایرانشهر) موردِ اختلاف قدماست. مقدسی می‌گوید: مردمان در این باره اختلاف دارند بعضی آن را بر سراسر این کوره و جابلستان اطلاق می‌کنند و در آن صورت سیستان و پیرامون آن نیز در ابرشهر داخل است و بعضی ابرشهر را نام این کوره می‌دانند و بعضی آن را بر قصبه فقط اطلاق می‌کنند و ما همین را اختیار می‌کنیم زیرا مورد اجماع همگان است... و آن کوره‌ای است پهناور، با رستاق‌های جلیل و ضیعت‌ها و قنات‌ها. ***احسن‌التقاسیم***، لیدن،

۲۹۹. برای تمامی شعر ابوتمام که قطعهٔ هشت‌بیتی بسیار زیبایی است، مراجعه شود به *اخبار ابی تمام* ازصولی، ۲۱۳ در بابِ ریشهٔ نامِ اَبَرشهر، استاد ریچارد فرای در مقدمهٔ *The Histories of Nishapur* P. 9 معتقد است که Aparshahr و Abarshahr بوده است که این شکل، هم در متون ارمنی باقی مانده است و هم در متون عربی و نیز در سکّه‌های عرب ـ ساسانی دوران اُموی. صورت اَبَرشهر در مورد ناحیهٔ نیشابور قابل ارتباط است به عنوانِ مرکز «رساتیق اعلی» یا «اعالی رساتیق» Upper Countries یا ساتراپهای بالاییِ (= اعلی) دورانِ پارتها و سلوکیدها و حتی هخامنشیان و در این باب ارجاع می‌دهد به:

W. B. Hening "*Mittel Iranische*" in B. Spuler, ed. Hand Buch der Orientalistik IV (Leiden 1958) 95

و می‌گوید: احتمال آن نیز هست که میانِ اَبَر شهر Aparšahr و سرزمینِ Aparni، یعنی قبایلِ پارتی حاکم بر منطقه، رابطه‌ای وجود داشته باشد و خود می‌افزاید که البته این حدسی بیش نیست.

[۷/۲۷۱۷] **ماهکاباد**: این نام را به این صورت در جایی نیافتم، شاید تصحیف کلمه‌ای دیگر است قس ۸/۲۷۱۷ قدر مسلّم این است که ماهک از نامهای رایج در نیشابور این عصر است. از جمله نام یکی از دخترانِ امام عبدالکریم قشیری، ماهک بوده است *التحبیر*، ۵۰۶/۱. نیز *لباب‌الانساب*، بیهقی، ۷۰۰، ۷۱۲.

[۷/۲۷۱۷] **سورین**: به گفتهٔ یاقوت قریه‌ای بوده است در نیم‌فرسنگی نیشابور و هم او در جای دیگری می‌گوید سورین محله‌ای است در قسمتِ بالای نیشابور. در نسبتِ سوریانی، *اللباب* ۵۷۶/۱. *الانساب* ۳۱۷ a، باحتمال سوریان را دیهی از دهات نیشابور نوشته‌اند آیا سوریان و سورین یکی است مراجعه شود به **معجم *البلدان*** ۲۷۹/۳.

[۸/۲۷۱۷] **کوی ذروان**: و محلهٔ ذروان با همین املای «ذ» در آغاز شمارهٔ ۱۷/۲۷۲۳ آیا با کوی دروگران (= درودگران) که عربیِ آن الخشابین است نسبتی دارد؟ مراجعه شود به *اللباب*، ۳۷۲/۱ و *الانساب*، ۱۹۹ a که در مورد ابن‌بلال خشّاب می‌گوید او را ازین روی خشّاب گفتندی که در کوی یا محلهٔ الخشّابین نیشابور زندگی می‌کرد و این نسبت را ناخوش می‌داشت. شاید یادآوری این نکته بی‌فایده نباشد که یکی از محلاّت نیشابورِ کهن محله‌ای بوده است به نام «دروان کوس» در شمارهٔ ۱۴۴۳ یکبار آمده است اگر کوس تصحیفِ کوی باشد شاید «دروان کوی» صورتی مغلوب از «کوی دروان» باشد.

[۸/۲۷۱۷] **رمجار سفلی و علیا**: رمجار از محلاّت بسیار مهم و معتبر نیشابور بوده است سمعانی

در *التحبیر*، ۹۴/۱ می‌گوید: رمجار محلّه‌ای است به نیشابور که آن را چارراهک خوانند. آیا میان جار در رمجار و جار در چار رابطه‌ای بوده است؟ قدر مسلّم این است که اظهار نظر ریشه‌شناسانهٔ استاد عبدالحمید مولوی، ***آثار باستانی خراسان***، ۱۱۰/۱ که آن را مُعَرَّبِ زمگار (بزای منقوط) نوشته، ظاهراً اعتبار علمی ندارد.

[۸/۲۷۱۷] **باغ کبار**: شاید باغ کنار ولی اطلاعی در باب این نام در جایی ندیدم. در بلوک زبرگان، به‌روایتِ حافظ ابرو، قریهٔ کبار (بدون‌نقطه) وجودداشته است، ***بخش جغرافیای خراسان***، ۵۷.

[۸/۲۷۱۷] **دینکاباد**: حافظ ابرو ازبلوک رنکناباد و قریه‌ای به همین نام، نام بُرده است، ولی اینکه آن قریه جزء قرای داخلِ سواد نیشابور بوده باشد تردید است ***بخش جغرافیای خراسان*** ۵۶۰.

[۸/۲۷۱۷] **عابکاباد**: شاید با کالکاباد، شمارهٔ ۲۷۴۷ و یا کالماباد شمارهٔ ۱۳۴۸ مرتبط است.

[۸/۲۷۱۷] **دو دیه یهود**: ظاهراً باغک و شهرستانه که در دنبال این نام می‌آید بیان آن دو دیه است ۹/۲۷۱۷ از بعضی اشاراتِ محمدبن منور می‌توان دانست که در نیشابور قرن چهارم و پنجم عدّه‌ای یهودی و مسیحی وجود داشته است ***اسرار التوحید*** ۱۳۱/۱ و نیز مقدمهٔ همان کتاب هفتاد و چهار.

[۹/۲۷۱۷] **باغک و شهرستانه**: ظاهراً بیان همان دو دیه یهود است. ابن‌اثیر در نسبت الباغکی می‌گوید: محله‌ای است در نیشابور، ***اللباب*** ۸۹/۱ و این نسبت در ***الانساب***، چاپ مرگلیوث، ظاهراً افتاده است.

[۹/۲۷۱۷] **سابور و این را نصرآباد گفتندی**: نصرآباد ۲/۲۷۲۱

[۹/۲۷۱۷] **بعایحی سفلی**: حدس می‌زنم صورت اصل آن بُغانِخَیْ بوده است که صورتی است از بُغانِخَذ (که قریه‌ای است شناخته شده مراجعه شود به ***اللباب*** ۱۳۱/۱ و شماره‌های ۵۲۶، ۸۵۰ و ۱۶۲۱ همین کتاب) تبدیل [ی / ذ] در فارسی این عصر، طبیعی است. مقایسه شود [جوربَذ / کوروی] در همین ناحیه. نگاه کنید به ***اسرار التوحید*** ۷۵۳/۲ و ***معجم‌البلدان*** ۱۸۰/۲ و ***جهانگشای جوینی*** ۲۳۳/۲ و ۲۷۸ و ***فرهنگ جغرافیایی*** ۳۷۱/۹.

[۱۰/۲۷۱۷] **بشماناباد**: در باب این محله، اطلاعی بدست نیاوردم.

[۱۰/۲۷۱۷] **داربْجِرد**: یاقوت می‌گوید محلّه‌ای است از محالِ نیشابور، در صحراء در قسمت بالای شهر و جای دیگر از آن به عنوان محلی در نیشابور یاد می‌کند. نکتهٔ قابل یادآوری اینکه یاقوت ذیل دارابجرد ازین محل یاد می‌کند و می‌گوید آن را درابجرد هم می‌گویند و در آنجا ذکر خواهد شد آنگاه در ذیل درابجرد از آن یاد می‌کند. ***معجم‌البلدان*** ۴۱۹/۲ و ۴۴۶.

[۱۰/۲۷۱۷] **حیره**: همان‌گونه که در متنِ ما تصریح شده، یکی از محلات بزرگ و مهم نیشابور بوده است ظاهراً نامیده‌شدن این ناحیه به حیره، به علّت این بوده است که عده‌ای از اهالیِ حیرهٔ کوفه به اینجا مهاجرت کرده بوده‌اند. بنا به نوشتهٔ سمعانی حیره در جهت دروازهٔ مرو، قرار داشته است مراجعه شود به ***معجم‌البلدان*** ۳۳۱/۲ ***تاریخ بیهقی***، ۵۳۲ و ***الانساب*** b ۱۸۲ و ***السیاق*** b ۳ و ***التحبیر***، سمعانی، فهرست و نیز *The Patricians*, P. 13 و نیز مقالهٔ بولیت *Medival Nishapur* P. 79 و نیز تعلیقات ***اسرار التوحید*** ۷۳۹/۲.

[۱۰/۲۷۱۷] **طبیرانه و این را کوی دزدان گفتندی**: ذروان کوی، شمارهٔ ۲۷۲۲.

[۱۰/۲۷۱۷ و ۱۱] **و افکر سلیط / و افکر معاذ**: در صحّت سلیط و معاذِ آن تقریباً تردیدی نیست که منسوب است به دو خانوادهٔ معروف به این نام. مراجعه شود به نسبت السلیطی و المعاذی در لباب و انساب و کتب مشابه. می‌ماند کلمهٔ «وافکر» که ظاهراً فارسی است. در ***برهان قاطع*** «وافکر» را به معنی رودخانه‌ای آورده و استاد معین نوشته است شاهدی برای آن یافت نشد آیا همین «وافکر» نیست که به مناسبتِ مالکیت دو خاندان سلیطی و معاذی به آنها منسوب شده است ***برهان قاطع*** در وافگر.

[۱۱/۲۷۱۷] **مناشکِ سفلی و علیا**: سمعانی به فتح میم و کسرِ شین معجمه آن را ضبط کرده است ولی ابن‌اثیر دربارهٔ حرکتِ شین چیزی نمی‌گوید. یاقوت هم شین آن را مکسور می‌داند. ابن اثیر می‌گوید محلّه‌ای است از محالِ نیشابور و در آنجا دروازه‌ای است که بنام دروازهٔ منشک خوانده می‌شود. مقدسی در شمار محلاّت بزرگ نیشابور که وسعت آنها را برابرِ نیمی از شیراز آن روزگار می‌داند، یکی هم محلهٔ منشک را نام می‌برد. ***اللباب*** ۱۷۹/۳ و ***الانساب*** b ۵۴۲ و ***معجم‌البلدان*** ۲۰۳/۵ ***احسن التقاسیم***، ۲۴۷.

[۱۱/۲۷۱۷] **خرقن علیاباد**: در لباب و انساب و یاقوت به صورتِ خرکن، بعنوان قریه‌ای از قرای نیشابور از آن یاد می‌شود ***اللباب*** ۳۵۷/۱ و ***الانساب*** b/۱ ۱۹۵ و ***معجم‌البلدان*** ۳۶۰/۲ قابل یادآوری است که ابن‌اثیر و یاقوت هر دو از سمعانی نقل کرده‌اند و او هم به قید احتمال این سخن را گفته است.

[۱۱/۲۷۱۷] **حائطِ محفوظ**: اصل حافظ محفوظ ولی باحتمال قوی کلمهٔ نخستین باید حائط باشد که اصطلاحی است (قِس شمارهٔ ۲۷۱۷ حائط سلمه) و در خراسان از دیرباز رواج داشته است و به صورت حَیَطْ و حِیْطَه به کار می‌رود. یکی از محلات قدیمی در مرکز شهر مشهد تا چند سال قبل حیطهٔ حاج کربلایی علی نام داشت. استاد بهمنیار آن را بدین‌گونه تعریف کرده است: «زمینی‌ست در داخل شهر که اطرافِ ان دیوار کشیده باشد و در آن زراعت

کنند، این‌گونه زمینها را امروز در سبزوار حیط، بر وزنِ نمط و در مشهد حیطه، بر وزن بیضه، گویند.» تعلیقات ***تاریخ بیهق***، ۳۳۲ در اصطلاح مترجم مسالک و ممالک اصطخری حائط مفهومی دارد میان دیه و مزرعه ولی گویا دیوار داشتن در آن هم لحاظ می‌شود ترجمهٔ ***مسالک و ممالک***، ۲۴۲، ۲۴۳ شاید یادآوری این نکته بی‌فایده‌ای نباشد که منظور ازین محفوظ احتمالاً محفوظبن محمود نیشابوری است که از بزرگان مشایخ تصوف نیشابور است و از اصحاب ابوحفص حدّاد و حمدون قصّار. تاریخ وفاتش را ۳۰۴ یا ۳۰۳ نوشته‌اند ***طبقات الصوفیهٔ*** سُلَمی ۴ ـ ۳۷۲ و طبعاً این اضافه نباید اضافهٔ ملکیت باشد که با مشایخ تصوف سازگاری ندارد.

[۱۲/۲۷۱۷] **باغ بُهله**: ظاهراً همان است که حافظ ابرو از آن به عنوان قریهٔ مهله (ضبط کلمه در متنِ حافظ ابرو، بنا بر تصریح محققِ کتاب، مشکوک است) یاد می‌کند، در بلوک زبرکان ***بخش جغرافیای خراسان***، ۵۸.

[۱۲/۲۷۱۷] **بزرکوآباد**: شاید برزگرآباد

[۱۲/۲۷۱۷] **محمدآباد**: ۱۱/۲۷۲۲

[۱۲/۲۷۱۷] **خول**: ۶/۲۷۲۲

[۱۲/۲۷۱۷] **خندرون**: آیا تصحیف جَنْدَرْزَن است که احتمالاً صورتِ دیگری از زَنْدَرزن و اَنْدَرزَن است؟ دربارهٔ زَنْدَرْزن از محلاّت شمالی نیشابور مراجعه شود به ***السیاق***، a ۵۷ تلخیص اول و نیز همان کتاب تلخیص دوم a ۱۰۶ و التحبیر ۲۸۸/۲ و تعلیقات ***اسرارالتوحید*** ۷۴۸/۲.

[۱۲/۲۷۱۷] **کنار سفلی**: ۸/۲۷۱۷ باغ کبار؟

[۱۲/۲۷۱۷] **رافقه**: به همین صورت حرفِ بعد از «را» نقطه ندارد شاید با «واقه» و «سرواقه» و «رأس‌واقه» مرتبط باشد. به شمارهٔ ۲۷۲۲ مراجعه شود.

[۴/۲۷۱۷] **آن مصر و مملکت که...**: صورت تغییرشکل یافتهٔ مطلع یکی از قصاید خاقانی‌ست که در مرثیهٔ محمدبن یحییٰ و بلیّهٔ غزها در خراسان سروده است ***دیوان خاقانی***، ۱۵۵.

[۷/۲۷۱۷] **الزیق**: آنچه از انساب و لباب و یاقوت، دانسته می‌شود و نیز از همین متن ما این است که زیق یکی از محلات نیشابور بوده است یاقوت می‌گوید معرّبِ جیک است که محله‌ای است در نیشابور ***معجم البلدان***، ۱۶۴/۳ و در ***الانساب*** a ۲۸۴ جای نسبتِ این کلمه خالی است و معلوم می‌شود که در اصل نسخهٔ سمعانی جای کلمه خالی بوده است زیرا در ***اللباب***، ۵۱۸/۱ نیز ابن‌اثیر که گفتار سمعانی را تلخیص کرده جای ان را خالی گذاشته است.

در فهرست اسامی روستاهای بلوک سر ولایت، بنابر ضبطِ **شهر فیروزه** ۶۸۸ روستایی به نام زیک وجود دارد آیا ارتباطی میان این زیک و آن زیق هست یا نه؟ در جغرافیای حافظ ابرو در بلوکِ زبرکان قریهٔ رتق (بدون نقطه) و نسخه بدلهای زین / ری دیده می‌شود **بخش جغرافیای خراسان**، چاپ ویسبادن، ۵۷ در اسامی دهات بلوک سر ولایت، بنقل **شهر فیروزه** ۶۸۸، روستای زیک هنوزباقی است ولی بعیداست‌که باآن زیک که‌از محلات اصلی‌شهربوده است مرتبط باشد. یکی از دروازه‌هایی که مقدسی از آنها نام می‌برد دروازهٔ «الجیق» نیشابور است.

[۷/۲۷۱۷] **بویاباد:** ۱/۲۷۲۰

[۷/۲۷۱۷] **حنانه خشک:** آیا با باغ خشک که در سیاق، شمارهٔ ۴۲۵ آمده ارتباطی دارد؟ (باغ = جنان ؟) و احتمال ارتباط این کلمه با خشانه قناده ۱۴/۲۷۱۷ نیز وجود دارد

[۷/۲۷۱۷] **شخنهٔ عُلیا و سفلی:** در نسخهٔ اصل شخنهٔ علیا و سخنهٔ سفلی ولی مسلماً هر دو یک کلمه است. حدس می‌زنم که میان شخنه و سوخته (ظ: شوخنه) و شوخنان ارتباطی هست. یکی از دروازه‌های مشهور نیشابور در قرن پنجم دروازهٔ شوخنان بوده است: شیخ ابوسعید در مسیر حرکت از نیشابور به طرفِ میهنه و دشتِ خاوران در بدرقهٔ فرزندانش «تا به دروازهٔ شوخنان بیامد و آنجا بازداشت.» بنابرین، باید گفت که شخنه یا شوخنان در جهتِ دروازه‌ای بوده است که از آنجا به طرف مرو و دشتِ خاوران می‌رفته‌اند. دربارهٔ دروازهٔ شوخنان در متون دیگر اطلاعاتی نیست ***اسرار التوحید*** ۱۴۷/۱ ولی مقدسی در ***احسن التقاسم*** ۲۴۸ چاپ بیروت، از باب خشنان نیشابور یاد می‌کند. بعید نیست که خُشنان مغلوب شُخنان (= سوخنان) باشد و با شخنه مرتبط و همچنین باب سوخته (شوخنه؟) در عبارت اصطخری ***المسالک و المالک***، ۲۵۵.

[۱۲/۲۷۱۷ و ۱۳] **سمیجرد سفلی و علیا:** در هر دو مورد سمیجرد آمده است به تقدیم میم بر یاء. در کتب مورد مراجعه، هیچ‌یک از دو صورت سمیجرد / سیمجرد دیده نشد. تنها صورت سمیجن، آنهم در ماوراء النهر، به روایت سمعانی در ***الانساب*** دیده می‌شود که ربطی به موضوع ما ندارد مگر از لحاظ فقه‌اللّغه.

[۱۳/۲۷۱۷] **حفصاباد:** اصل حقصاباد یکبار دیگر هم این نام آمده است شماره ۲۷۲۲ با اینهمه احتمال آن هست که با احوص‌آباد یکی باشد. احوص‌آباد بنا بر نوشته اصطخری یکی از دروازه‌های نیشابور بوده است که به هنگام خروج به طرف فارس و قهستان ازآنجا می‌گذشته‌اند. سمعانی و ابن‌اثیر و یاقوت از حفص‌آبادهای دیگری یاد کرده‌اند ولی نه در نیشابور ***المسالک و الممالک***، ۲۵۵.

[۱۳/۲۷۱۷] **تلاجرد سفلی و علیا**: تلاجرد، ظاهراً در حدود منطقه‌ای است که محمدآباد و مهرآباد و شادیاخ و «میان» نامیده می‌شده است زیرا مؤلف تصریح دارد که امامزاده محروق در آنجا مدفون است، مراجعه شود به ۴/۲۷۴۰ و ۱۰/۲۷۴۱ ولی یاقوت و ابن‌اثیر و سمعانی از تلاجرد یاد نمی‌کنند. امّا در تلخیص اول *السیاق* a ۲۲ و a ۳ به صورت ثلادحرد و میدان بلادحرد چند بار آمده است (بدون نقطه) مصحح **لباب‌الانساب**، بیهقی ۴۲۵/۱ و ۴۴۲/۲ این کلمه را بلاجرد قرائت و ضبط کرده است.

[۱۳/۲۷۱۷ و ۱۴] **جنجرود سفلی و علیا**: اصل خنحرود / خنجرود: گنجرود، قریه‌ای بوده است (ظاهراً دو تا: سفلی و علیا) بر دروازهٔ نیشابور، در داخل رَبَض. گاه به صورت جنجرود و گاه به صورت جنزرود معرّب شده است. عدهٔ بسیاری از علما منسوب به گنجروداند مراجعه شود به ***الانساب*** ۴۸۸ و نیز ***معجم البلدان*** ۴۸۱/۴ و ***اللباب*** ۲۴۰/۱ و ۵۳/۳ و تعلیقات ***اسرار التوحید*** ۷۵۴/۲.

[۱۴/۲۷۱۷] **سهل تاشیش**: آیا دو نام است یا یکی؟ هیچ نتوانستم سندی بیابم یا حدسی.

[۱۴/۲۷۱۷] **قناه خشانه**: آیا با جنانه خشک مرتبط است؟ به شمارهٔ ۷/۲۷۱۷ مراجعه شود.

[۱۴/۲۷۱۷] **قناة حمره علیا**: چنین نامی بدین صورت نیافتم، شاید با خمزکاباد مرتبط باشد.

[۱۴/۲۷۱۷] **جنرکاباد**: خمزکاباد ۱۰/۲۷۲۲: ظاهراً همان جیزآباد است که سمعانی از آن بعنوان محله‌ای در نیشابور یاد می‌کند، در شرح حال ابوالفضل احمدبن اسماعیل جیزآبادی که گویا با جیج‌آباد، نوعی ارتباط دارد ***التحبیر***، ۴۴۳/۲.

[۱۵/۲۷۱۷] **عمرویاباد**: احتمال اینکه نام اصلی به همین صورت باشد و تصحیفی در آن راه نیافته باشد بسیار زیاد است امّا در جایی آن را نیافتم.

[۱۵/۲۷۱۷] **قناه علیا از جوری**: جوری ۱۵/۲۷۱۷.

[۱۵/۲۷۱۷] **باب طاق**: ظاهراً این همان طاقی است سمعانی می‌گوید: ابوالمعالیِ قشیری (۴۷۷ ـ ۵۵۶) عصر جمعه در آن وعظ می‌کرد در مسجدِ جامعِ جدید که روبروی طاق است. اینک عین عبارتِ او: «کان واعِظاً یَعِظُ عصر الجمعة بالجامع الجدید بنیسابور قبالة الطاق.» مصحح کتاب ***التحبیر*** در حاشیه نوشته: «المراد به طاق جامع نیسابور.» ولی شاید بتوان گفت که مسجد جامعِ جدید روبروی طاق ــ که محله‌ای بوده و در همین متنِ ما هم از آن یاد می‌شود ــ قرار داشته است. ر.ک: ***التحبیر***، ۴۷۸/۱.

[۱۵/۲۷۱۷] **ومسجدقریهٔبود**: آیا «بود» فعل است یامضافِ‌الیه «قریه» احتمال‌دوم‌بسیارزیاد است درآن‌صورت قریهٔ «بود» تصحیف «بوژ» می‌تواندباشد. مراجعه شود به فُز، شمارهٔ ۱۱/۲۷۲۲.

[۱۵/۲۷۱۷ و ۱۶] **جوری سفلی و علیا**: جور بعنوان یکی از محلات نیشابور را سمعانی و ابن‌اثیر و یاقوت نام بُرده‌اند ولی اطلاع بیشتری در این باب نداده‌اند. در باب وسعت و اهمیت محلهٔ جوری مقدسی می‌گوید: شنیدم که ابوعلیِ علوی به ابوسعید جوری می‌گفت: «تو شیخ محله‌ای هستی که اگر مجزّا از نشابور بود، هر آینه به طبل و علم نیاز داشت و به امیری محکم» یعنی خود شهری مستقل بود با تمام ویژگیهای یک شهر. از جمله محلات نیشابور که مقدسی آنها را برابر نصفِ شیراز آن عصر می‌شمارد یکی همین محلهٔ جِوری است. هم‌اکنون در بخش ریوند، روستایی بنام ده جوری وجود دارد. ***اللباب*** ۲۵۰/۱ ***الانساب*** b ۱۴۱ ***معجم‌البلدان*** ۱۸۲/۲ **شهر فیروزه**، ۶۸۱ ***احسن التقاسیم***، ۲۴۷.

[۱۶/۲۷۱۷] **جوسق**: اصل حوسق. در عربی این کلمه را جَوسَق ضبط کرده‌اند. همان کلمهٔ کوشک فارسی است. چند روستا به نام کوشک در بخشِ سر ولایت و تخت جلگهٔ نیشابور هنوز باقی است. معلوم نیست که با این جوسق مرتبط است یا نه؟ **شهر فیروزه** ۶۸۸، ۶۸۷.

[۱۶/۲۷۱۷] **سیسنوبه**: به احتمال بسیار قوی، همان محلّی است که در سفرنامهٔ افضل‌الملک به خراسان در مسیر از نیشابور بطرفِ قدمگاه از آن بعنوان سیشون یاد می‌کند. شاید هم با شیهو (شی هو) در مسیر نیشابور به معدن فیروزه مرتبط باشد در سفرنامهٔ مشهد در مجموعهٔ **سه سفرنامه**، چاپ‌روشنی،۱۷۵ونیز ***سفرنامهٔ خراسان و کرمان***، افضل‌الملک، چاپ روشنی، ۵۰.

[۱۶/۲۷۱۷] **حایط سلمه**: قس حایط محفوظ و توضیح مربوط به آن شمارهٔ ۱۱/۲۷۱۷ به احتمال قریب به یقین رابطه‌ای هست میان این حائط سلمه و دیه سلمی که بر در نیشابور بوده است، بنابر یکی از نسخه‌های ***طبقات الصوفیهٔ*** انصاری، ۱۱۷ که گویا نام دیگر کوجاباد و یا در جوار آن بوده است.

[۱۶/۲۷۱۷] **سوانقادر سفلی و علیا**: سوادنقادر، باحتمال قوی مرتبط است با سوارکاریز یا اسوار کاریز که یکی از دروازه‌های قدیمی شهر بوده است ***احسن التقاسیم***، ۲۴۸.

[۱۷/۲۷۱۷] **وروهای**: شاید تلفظی وصورتی‌از «باروس» باشدکه‌به‌گفتهٔ یاقوت قریه‌ای بر دروازهٔ نیشابور بوده است. ***معجم‌البلدان***، ۳۲۰/۱ تبدیل [و / ب] و [ه / س] بسیار طبیعی است.

[۱۷/۲۷۱۷] **فراتاباد**: فرت‌آباد شمارهٔ ۲۷۹۶.

[۱۷/۲۷۱۷] **دستجرد**: یک دستجردان و یک دستگرد، در بلوکِ در بقاضی نیشابور امروز وجود دارد آیا با این دستجرد رابطه‌ای دارد؟ بسیار بعید است در باب آنها رجوع شود به **شهر فیروزه**، ۶۸۲.

[۱۷/۲۷۱۷] **سهرامقان**: ضبط کلمه مشکوک است و اطلاعی در باب آن بدست نیاوردم.

[۱۷/۲۷۱۷] **قناة جهم از دستجرد**: در اصل حهم.

[۱۷/۲۷۱۷] **باغین**: شاید باغْشَن که امروز به همین نام باقی است.

[۱۷/۲۷۱۷ و ۱۸] **کرم بکر**: باحتمال قوی همان است که به صورتِ کُرُم‌بِه، در مسیر نیشابور به معدن فیروزه نام آن آمده است. **سه سفرنامه**، ۱۷۵.

[۱۸/۲۷۱۷] **فارزشک**: گویا مرتبط است با اوارشک که به صورت آب‌رشک نیز ضبط شده است و دهی است در مسیر نیشابور به مشهد **سه سفرنامه**، ۲۰۰.

[۱۸/۲۷۱۷] **ورقاب فارس**: باحتمال قوی: «درِ قباب و درِ فارس» که دو محله و دو دروازهٔ معروف نیشابور قدیم بوده و مقدسی هم به عنوانِ «درب القباب، دربِ فارس» درکنار هم از آنها یاد می‌کند. ***احسن التقاسیم***، ۲۴۸.

[۳/۲۷۱۸] **در سنهٔ خمس و خمسین و خمسمائه**: این بیت، از قطعه‌ای است از لطف‌الله نیشابوری (متوفیٰ ۸۱۶) که فصیح‌خوافی در ***مجمل فصیحی*** ۱۶۰/۳ به مناسبت زلزلهٔ ۸۰۸ نقل کرده است و تمامی آن چنین است:

شهری که درو فرض بُدی نافلها — در مجمعِ او جمع شدی قافلها
توقیعِ اذا زلزلت الارضش کرد — در یک دو نفس عالیها سافلها

در باب زلزله‌های نیشابور و اینکه سالهای مذکور در این متن از جمله در **قطعهٔ** مذکور در شمارهٔ ۲۷۸۶ آیا با حقیقت تاریخی تطبیق می‌کند یا نه مراجعه شود به

"Earthquakes in the History of Nishapur", by Charles Melville in *Journal of Persian Studies* Vol. XVIII 1980, P. 103-120.

و ترجمهٔ نه‌چندان دقیقِ آن بقلم ترکاندخت ثقة‌الاسلامی و باقر شیرازی، در مجلهٔ ***اثر***، شمارهٔ ۷ـ۹ (بهمن ۱۳۶۱) صفحات ۴۹ـ۷۴.

[۲/۲۷۱۹] **محلهٔ جولاهگان**: در باب این محله در اسناد دیگراطلاعی بدست نیامد.

[۳/۲۷۱۹] **بازارِ حیره**: مراجعه شود به حیره.

[۵/۲۷۲۰] **روضهٔ سلطان‌حسین کرمیر**: حدس می‌زنم که «کرمیر» تصحیفِ «شه‌میر» است و هم‌اکنون بقایای بقعهٔ «شه‌میر» در حدود ۱۰ کیلومتری مسیر جادهٔ نیشابور به کاشمر باقی است و مسلماً از قبل از حملهٔ مغول است. مؤلف شهر فیروزه نوشته است: «زیر این بنا غرفهٔ مربع شکلی از آجُر وجود دارد که بر چهارسوی آن دالان گونه‌هایی آجری ساخته‌اند البته اکنون دروزاهٔ این نقب‌ها مسدودست.» شهر فیروزه، چاپ دوم ۳۶۲ مؤلف شهر فیروزه عکسی نیز از این بنا چاپ کرده و نوشته است: «در شناسائی این ساختمان انجمن آثار ملّی نیز کمکی به نگارنده نکرد. همین قدر آقای سیدمحمدتقی مصطفوی ریاست این انجمن در

پاسخ‌نامه و عکس ارسالیِ من مرقوم داشتند: این بنا باید از بناهای روزگار سلجوقیان باشد.» پایان گفتار آقای گرایلی مؤلف شهر فیروزه. حدسِ شخصی بنده این است که این بنا یکی از خانقاه‌های کرّامیان است و شبیه همین بنادر تون (فردوس کنونی) نیز وجود دارد آنجا هم به نام مدرسهٔ **علیا** معروف است که تصحیفی است از «اولیا» و اولیا نام عمومی فرقهٔ کرّامیه بوده است و گاه به صورت «ولیان» و «اولیائان» و یا «هیاصمه» از ایشان یاد می‌شده است (بکرّات در ***مقامات ژنده‌پیل*** صفحات ۲۲، ۱۱۳، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۹۶، ۳۸۱ و در قسمتِ اضافات آن کتاب ۲۴۸ ـ ۲۵۰) مدرسهٔ عُلیا (= اولیاء) تون نیز مسلماً یکی از خانقاه‌های کرّامیان آن شهر بوده است. نگارنده در باب کرّامیهٔ خراسان و خانقاه‌های ایشان مطالعه‌ای مفرد کرده و نشان داده است که تا اواسط قرن ششم اینان هنوز در بخشهایی از خراسان با عنوانهای دیگری جز کرامی ادامهٔ حیات می‌داده‌اند و دارای قدرت و احترام بوده‌اند، اگرچه از جهاتی نیز تحتِ فشار بوده‌اند. بنا بر تصریح السیاق، چند تن از هیاصمه (عبدالله‌بن محمدبن هیصم و برادرش عبدالسلام‌بن محمدبن هیصم) را در مقبرهٔ حسین دفن کرده‌اند **السیاق**، تلخیص اول ۳۴ b ۵۵ پس می‌توان حدس زد که گورستان هیاصمه احتمالاً در کنار مقبرهٔ حسین‌بن معاذ بوده است، آیا این سلطان حسین کرمیر / شه‌میر / با حسین‌بن معاذ ارتباطی دارد. در آن صورت این مزار شه‌میر ادامهٔ گورستانِ هیاصمه بوده است. در موردِ نام **شه‌میر** یک نفر از عرفای قرن دوم و اوایل قرن سوم، به نام **شاه‌مردان** بوده که فتح موصلی (متوفی ۲۲۰) ازو مطلبی نقل می‌کند. آیا **شاه مردان / شه میر** می‌تواند یکی باشد **گزیدهٔ خانقاهی**، ۲۵۱.

[۱/۲۷۲۰] **بوی‌آباد**: ظاهراً تا قرنها بعد از ابومسلم نام این ناحیه بوی‌آباد بوده است و بعضی از علمای منسوب به آنجا به همین نام بویابادی شهرت داشته از جمله ابوحنیفهٔ بویابادی ***تاریخ بیهق*** ۱۸۵ و اینکه بعضی از معاصران ما تصور کرده‌اند که نام آنجا بعد از ابومسلم به گنداب تبدیل شد، **شهر فیروزه**، ۳۹، ظاهراً سندی ندارد. البته هم‌اکنون در ناحیهٔ مازول دهی به نام جنداب باقی است ***فرهنگ جغرافیائی*** ۱۰۲/۹.

[۱/۲۷۲۰] **کاروانسرای کرین**: ظاهراً اسم خاص است ولی شاید کاروانسرایی گزین، بمعنیِ مجلل و زیبا هم بشود قرائت کرد. گزین را قدما برابرالحسناء بکار می‌برده‌اند. بلخ الحسناء را فردوسی بلخ گزین آورده است، ***شاهنامه*** ۶۶/۶ چاپ مسکو.

[۱/۲۷۲۱] **ملقاباد، پیوستهٔ اعلاء حیره است**: ملقاباد یکی از محلاتِ بزرگ نیشابور و خود دارای چندین محلّه بوده است. ملقاباد در کنار حیره قرار داشته است. و میان این دو محله رودی

خُرد وجود داشته که به گفتهٔ ابوالفضل بیهقی «به وقتِ بهار آنجا سیل آمدی و مسلمانان را از آن رنج بسیار بودی.» سوری‌بن معتز (صاحب دیوان خراسان در عهد سلطان مسعود غزنوی) فرمان داد «تا با سنگ و خشت پخته ریخته کردند و آن رنج دور شد» **تاریخ بیهقی** ۵۳۲ بر درِ این محله گورستانی وجود داشته و مقبرهٔ خاندان معروف بحیری آنجا بوده است. خانقاه ابوعثمان بحیری و خانقاه ابوحامد ملقابادی درین محله بوده است این نام در **تاریخ بیهقی** به صورت بلقاباد آمده که شاید غلط باشد و به صورتهایِ مولقاباد / ملقاباد / بلفاوا (بدون نقطه در ***احسن التقاسیم***، ۳۲۹) نیز ضبط شده است مراجعه شود به **تاریخ بیهقی** ۵۳۲ و ***الانساب*** a ۵۴۵ و ***السیاق***، تلخیص دوم a ۲۳ و ***مراصد الاطلاع*** ۱۳۰۸/۳ و ***معجم‌البلدان*** ۱۹۳/۵ از نوشتهٔ مقدسی می‌توان دانست که همواره عصبیّتی میان دو بخش نیشابور وجود داشته از یک سوی نیمهٔ غربیِ آن که ضمناً بخش بالائی شهر بوده و منسوب به منشِک در یک طرف قرار داشته‌اند و مردمان حیره در یک سوی دیگر. و این عصبیّت، به گفتهٔ مقدسی، از نوعِ عصبیّت‌های مذهبی نبوده است. ***احسن التقاسیم***، ۳۳۶ ولی در عصرِ او تبدیل به نزاع شیعه و کرّامی شده بوده است.

[۱/۲۷۲۱] **محلهٔ میدان زیاد:** منسوب است به زیادبن عبدالرحمن (متوفی ۲۴۷) که درین محله سکونت داشته است. در باب احوال او رجوع شود به شمارهٔ ۳۹۷ همین کتاب و نیز ***تاریخ الاسلام***، ۷۲ـ۲۷۶ (۲۵۰ ـ ۲۴۱)

[۲/۲۷۲۱] **نصرآباد اعلاء شهر بود:** سمعانی نیز بعنوان محله‌ای در قسمت بالای شهر نیشابور از آن یاد می‌کند ابن‌اثیر و یاقوت از آن نام بُرده‌اند ***الانساب***، a ۵۶۰ ***اللباب***، ۲۲۵/۲ و ***معجم‌البلدان***، ۵۴ / ۲۸۷.

[۲/۲۷۲۲] **حوض کسلان:** کهلان شمارهٔ ۲۷۳۶ و ۲۷۳۷.

[۳/۲۷۲۲] **محلهٔ الزیق:** الزیق شمارهٔ ۲۷۱۷.

[۳/۲۷۲۲] **مناشک علیا و سفلی:** ۲۷۱۷

[۴/۲۷۲۲] **محلهٔ دیز:** یکی از کهن‌ترین محلات نیشابور بازماندهٔ قبل از اسلام که دیز (= دز، دژ) شهر در آنجا بوده است.

[۵/۲۷۲۲] **محلهٔ نمدآباد:** سمعانی و ابن‌اثیر و یاقوت به عنوان یکی از محلات نیشابور از آن یاد کرده‌اند یاقوت آن را به «عمارة نمد» تفسیر کرده است ***الانساب*** b ۵۶۸ ***اللباب*** ۲۳۸/۳ ***معجم‌البلدان*** ۳۰۴/۵ ***السیاق***، چاپ محمودی، شمارهٔ ۲۲۵.

[۶/۲۷۲۲] **محلهٔ باب ابی‌الاسود:** محلّه‌ای بوده است در قسمت بالای شهر نیشابور، در راهِ کوه

منسوب به ابوالاسود. شمارهٔ ۸۱۶ دیده شود.

[۶/۲۷۲۲] **محلهٔ قِباب**: محلهٔ قِباب یا گنبدان، به عنوان یکی از محلاّت معروف نیشابور در نوشته‌های سمعانی و ابن‌اثیر و یاقوت دیده می‌شود. سمعانی می‌گوید ابن ماکولا آن را از طریق تاریخ الحاکم بعنوان محله‌ای در نیشابور بر سر راهِ عراق معرفی کرده است در عبارتِ یاقوت این نکته نیز افزوده شده است که بالاترین محله‌ای است بر سر راهِ عراق، ***الانساب***، b ۴۴۰ ***اللباب*** ۲۳۹/۲ و ***معجم‌البلدان*** ۳۰۳/۴ و **سرزمین‌های خلافت شرقی**، ۴۱۰.

[۶/۲۷۲۲] در اصل «**محلهٔ خولست متصل شادیاخ است عنرا حواست که در ربعِ مازل است**»: باحتمال قوی صورتِ اصلی عبارت بدین‌گونه بوده است: «محلهٔ خول است متصل شادیاخ است غیر از خول است که در ربعِ مازُل است» یعنی دو جا به نام **خول** وجود دارد یکی متصل به شادیاخ است و دیگری در ربعِ مازُل به همین نام وجود د ارد. حدس می‌زنم که خول در ۲/۲۷۱۷ نیز همین کلمه است و مربوط به این نام است. در ناحیهٔ غورستان محلی به نام «خول مانی» وجود داشته که منهاج سراج، از آن یاد کرده است آیا میان آن محل و این کلمه ربطی هست؟ مرحوم حبیبی بحثی دارد در بابِ مفهوم خول مانی که مثل اغلبِ فرمایشات او از موهومات است ***طبقات ناصری*** ۱۴۵/۲ و تعلیقات مصحح، ۳۶۴.

[۷/۲۷۲۲] **محلهٔ شادیاخ**: دربارهٔ شادیاخ که یکی از مهمترین و کهن‌ترین بخشهای نیشابور دورهٔ اسلامی است یاقوت مطلبی دارد که خود تصریح می‌کند که از ***تاریخ نیشابور الحاکم*** نقل کرده است. از آن‌جا که این بخش از متنِ ما، از میان رفته، برای تکمیل متن کتاب، عین گفتهٔ یاقوت را ترجمه می‌کنیم بویژه که اطلاعاتی که یاقوت در مورد سرنوشت شادیاخ در دوره‌های بعد بر آن می‌افزاید از مشاهدات شخصی اوست و بسیار اهمیّت دارد.

«شاذیاخ، بعد از ذالِ مکسوره یائی است که در زیر دو نقطه دارد و در آخر آن خاء است... مدینهٔ نیشابور است که نیشابور خود مادرِ همهٔ شهرهای خراسان در عصرِ ماست و شادیاخ در آغاز بُستانی بود از آنِ عبدالله‌بن طاهربن حسین (۱۸۲ ـ ۲۳۰) که پیوستهٔ مدینهٔ نیشابور بود. حاکم ابوعبدالله‌بن البیّع در پایان تاریخ نیشابور خویش چنین آورده است که آنگاه که عبدالله‌بن طاهر بعنوان والی خراسان به نیشابور درآمد و در آن‌جا ساکن شد، از بسیاری لشکرِ او جای بر ایشان تنگ شد، بناچار ساکن سرای مردمان شدند، از راهِ غصب. و مردم ازیشان سختیها می‌دیدند و چنان اتفاق افتاد که یکی از سپاهیان او در سرای مردی ساکن شد که آن مرد را زنی زیبا بود. و آن مرد سخت اهل غیرت بود. بناچار از فرطِ غیرت بر همسر خویش سرای خود را ترک نکرد. یک روز آن مرد سپاهی بدو گفت: برو و اسب مرا آب ده. آن

مرد نتوانست که خلاف فرمان آن مرد سپاهی کند و از سوی دیگر یارای آن را نداشت که همسر خویش را تنها رها کند. بناچار به همسر خویش گفت: تو برو و اسب او را آب ده تا من متاعِ منزل را پاسداری کنم. آن زن رفت و زنی زیبا بود. رفتنِ این زن مصادف بود با برنشستنِ عبداللهبن طاهِر. عبدالله آن زن را دید و او را سخت زیبا یافت و ازین که او به چنین کاری پرداخته در شگفت شد. او را طلبید و بدو گفت: چهره و وضعِ تو می‌نماید که افسارکشیدنِ اسب و آبیاری آن درخورِ تو نیست، داستان تو چیست؟ آن زن گفت: «این کاری است که عبداللهبن طاهِر نفرین شده بر گردن من نهاده است» آنگاه عبدالله را از ماجرا آگاه کرد. عبدالله سخت در خشم شد و لاحول بر زبان آورد و با خود گفت: مردم نیشابور از تو بدیها و سختیها دیدند، ای عبدالله!» سپس عریفانِ لشکر خویش را فرمان داد تا در سپاه آواز دردادند که «هرکس از ایشان در شهر شب را بسر آورد خونش و مالش حلال خواهد بود» و عبدالله خود به شادیاخ رفت و در آنجا سرایی از برای خویش بنا کرد و فرمان داد تا لشکر نیز در پیرامون او سراهای خویش را بنا کنند و بدینگونه شادیاخ آبادان شد و محلّه‌ای بزرگ گردید و پیوستهٔ مدینهٔ نیشابورو از جمله محلاّت نیشابور شد. آنگاه اهالی آنجا، در آنجا، سراها و کاخها بنیاد کردند. آنچه نوشتم مضمون سخنِ حاکم بود و آن را از حافظه نوشتم زیرا اصل کتاب او هم اینک در دسترسم نیست. به همین دلیل، شاعر، عبداللهبن طاهر را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

در شادیاخ به شادی بنوش جام شراب، با افسر شهریاری بر سرت و رها کن «غمدان» را از برای یمن..

آنگاه دولت آلِ‌طاهر سپری‌شد و آن‌کاخ‌ها ویرانه گردید و یکی از شاعران بر آنجا گذشت و سرود:

شادیاخ، آرامگه سلطنت بود / ولی سلطنت از آنجا روی بزوال نهاد...

و دیگری گفت:

آنک آن کاخهای «شادیاخ» است که ویرانه شده است / و «میان» به گونهٔ مزرعه‌ای درآمده است «شادمهر» تهی مانده و آنهمه آبشخورها در زمین رها.

و عوف‌بن محلّم، در شعری طولانی، که در کلمه «میان» تمامیِ آن را خواهم آورد چنین گوید:

سیراب باد از باران، کاخهای شادیاخ و «میان» از پسِ بدرودِ من...

یاقوت آنگاه می‌افزاید که من در سال ششصد و سیزده به نیشابور درآمدم که شادیاخ بود و آن را نیک دیدم و در آنجا مرا واقعه‌ای روی داد... سپس آنگاه که در سال ۵۴۸ غزان به خراسان

درآمدند، و آن کارها را کردند و به نیشابور آمدند و آنجا را ویران کردند و آتش زدند و بگونهٔ مجموعه‌ای از تپّه‌ها آن را رها کردند. آنان که از مردم نیشابور باقی مانده بودند به شادیاخ نقل‌مکان کردند و به آبادانی شادیاخ پرداختند اینک شهرِ معروف نیشابور، در عصر ما، همان شادیاخ است. آنگاه، تتاران، که نفرین خدای بریشان باد! در سال ششصد و هفده آنجا را ویران کردند و هیچ دیواری را، فرو نریخته، نگذاشتند و چنانکه شنیده‌ام ، ویرانه‌هایی ا ست که اشک در چشم‌ها می‌آورد و دلها را به آتش می‌کشد.

گویا بخش مرکزی وبسیار مجللّ شادیاخ را «میان» می‌خوانده‌اند زیرا یاقوت در ذیل این کلمه می‌گوید: جاهایی است که کاخهای آل طاهر درآنجا بوده است. ***معجم‌البلدان*** ۳/ ۷-۳۰۵ و ۲۳۹/۵. در ***تاریخ مبارک غازانی***، روایت دیگری، از داستان عبدالله طاهر و مسألهٔ شادیاخ دارد که در آن بجای عبدالله طاهر، مخاطب، یکی از پادشاهان ترک است و آن پادشاه ترک بعد از شنیدن گفتار آن زن جوان: فرمود که من بَعد هیچ آفریده از حشم در نیشابور فرود نیاید و تمامت اُمرا و اتراک، هر یک جهتِ خود، در حدود آنجا خانه سازند و شادیاخ نیشابور ــ که این زمان [عصر تألیفِ تاریخ مبارک غازانی] شهر است ــ بدان سبب ساختند، ***تاریخ غازان***، ۳۵۹.

[۸/۲۷۲۲] **محلهٔ جلاباد:** سمعانی دربارهٔ جُلاباد نیشابور ***الانساب***، a ۱۴۶ می‌گوید: محلهٔ بزرگی است در نیشابور که آن را گلاباد گویند. ابوحامد فقیه جُلابادی متوفی ۳۳۸ را بر سرِ محلهٔ جُلاباد خانقاهی بود. نیز ***اللباب*** ۲۵۹/۱ دیده شود. گورستان معروفی درین محله بوده است که از همان قرون اولیهٔ اسلامی بسیاری از بزرگان را در آنجا دفن کرده بودند از جمله اسحاق‌بن ابراهیم حنظلی و محمدبن اسلم را ۲۷۹۹.

[۹/۲۷۲۲] **محلهٔ تلاجرد:** محمدآباد، شمارهٔ ۱۱/۲۷۳۲ و تلاجرد ۱۳/۲۷۱۷.

[۹/۲۷۲۲] **محلهٔ حفصاباد:** حفصاباد ۱۳/۲۷۱۷.

[۱۰/۲۷۲۲] **محلهٔ خمزکاباد:** جنرکاباد ۱۴/۲۷۱۷.

[۱۱/۲۷۲۲] **محلهٔ محمدآباد درو ریاض و حیاض است:** محمدآباد نزدیکِ شادیاخ و در کرانهٔ شهر بوده و ظاهراً از مناطق خوش آب‌وهوا. و گویا به همین نام تا قرن سیزدهم باقی بوده است. ابوالفضل بیهقی چند بار ازین محمداباد یاد کرده است یکبار در توصیف باغی که ابوالمظفّرِ برغشی از وزرای سامانیان درین محله داشته و یکبار هم به مناسبت زمینی که ابونصرِ مُشکان درین محلّه می‌خواسته است خریداری کند و ظاهراً نام کهنهٔ این دیه یا یکی از بخشهای آن مهرآباد بوده است زیرا در یک مورد که بیهقی می‌گوید: در نشابور دیهی بود محمدآباد نام داشت و به شادیاخ پیوسته و جایی عزیز است چنانک یک جُفت و اراز آن

ــ‌که به نشابور و اصفهان و کرمان «جریب» گویند ــ زمین ساده به هزار درم بخریدندی و چون با درخت و کشت‌ورزی بودی به سه‌هزار درم...» در همین‌جا یکی از نسخه بدلهای کتاب، بنابر توضیح استاد فیّاض، «مهرآباد» دارد. گویا مهرآباد، در قرون بعد رواج یافته است و مزار میر مخدوم یکی از شهدای حروفیه و از مریدان قاسم انوار در قریهٔ مهرآباد نیشابور بوده است، ***مجالس النفایس***، ۸ یکی از نسخه‌های آثارِ عطار که گویا بر سرِ مزار او که در شادیاخ است کتابت شده است این عبارت دیده می‌شود و اینها قرینهٔ این است که مهرآباد و شادیاخ و محمدآباد بهم پیوسته بوده است. نسخهٔ شمارهٔ ۷۷۰ کتابخانهٔ آستانقدس رضوی، از قرنِ نهم، و ***تاریخ بیهقی***، ۴۵۸، ۶۲۹، ۸۱۰، ۸۱۲ گویا در همین حدود شادیاخ و مهرآباد (محمدآباد) محلّی نیز به نام «میان» وجود داشته که یاقوت از آن یاد کرده و نمونه‌هایی از شعر شعرای عرب‌زبان را دربارهٔ آن نقل کرده و ظاهراً «میان» مرکز شادیاخ و مرکز آبادانی و کاخهای مجلل بوده است. ***معجم‌البلدان*** ۲۳۹/۵. افضل‌الملک، در سفرنامهٔ خویش دربارهٔ محمدآباد می‌گوید: «به محمدآباد در باغ فرود آمدم و به اطراف گردش کردم معلومم شد که قبل از شادیاخ بنای شهر نیشابور در اینجا بوده است. مؤید قول من، قولِ اهالی است که در حوالی و اطراف محمدآباد دهاتی است که آنها را «قطن‌آباد» و «آهنگران» و «ده زرگر» و «فولاد فروش» و «ده سنگ» و «ده نعلی» می‌گویند. کنون در این دهات نه پنبه و نه آهن و نه زرگری و نه فولاد و نه سنگتراشی و نه نعل‌بندی است. پس تسمیهٔ اسامی این دهات ازین جهت است که پیش ازین محلاّت نیشابور بوده و بواسطهٔ بازار حلاّجان (اصل: ملاّحان) و آهنگران و زرگران و فولاد فروشان و سنگ‌تراشان و نعلبندان، پس از خرابی شهر، این دهات به اسم بازارهای شهر نامیده شده است.» ***سفرنامهٔ خراسان و کرمان***، ۴۹.

[۱۱/۲۷۲۲] **محلهٔ فُز**: به ضمّ فاء و تشدیدِ زا محله‌ای در نیشابور که به گفتهٔ سمعانی آن را وزکان / بوزکان (بوژگان، ظاهراً) هم می‌خوانده‌اند. در باب حرکتِ فاء در این کلمه یاقوت می‌گوید: «سمعانی آن را به فتح ضبط کرده و حازِمی به ضم» در صورتی که سمعانی تصریح دارد به مضموم بودن فاء، شاید حازمی به فتح ضبط کرده بوده است که البته اشتباه است. ابن‌اثیر که ***اللباب*** را براساس تلخیص ***الانساب*** فراهم آورده او نیز به ضم فاء تصریح دارد امّا در نسخهٔ چاپی ***اللباب*** بجای بوزکان، بور (بدون نقطه رویِ راء) آمده که احتمالاً غلط مطبعی است. اغلب مورخان نیشابور در عصور متأخر، این کلمه را «قز» ضبط کرده‌اند که غلط فاحش است. مراجعه شود به ***الانساب*** b ۴۲۷ و ***معجم‌البلدان*** ۲۶/۴ و ***اللباب*** ۲۱۴/۲ و برای صورت بوزگان رجوع شود به ***تاریخ بیهقی***، در نامِ سالارِ بوزکان، ۷۳۰ به بعد.

[۱۳/۲۷۲۲] **محلهٔ در باغ**: محلهٔ درباغ تلاجرد ۱۸/۲۷۲۲.

[۱۴/۲۷۲۲] **محلهٔ باب عقیل**: باب عقیل یکی از محلات نیشابور بوده است که متصل به میدان حسین‌بن زیاد بوده است و این نکته را از مطلبی که صدوق در *عیون‌اخبار الرضا* آورده می‌توان فهمید آنجا که می‌گوید: «حمویه صاحبِ جیش خراسان، سالارانِ لشکرِ خویش را، در میدان حسین‌بن زیاد، باب عقیل، سان می‌دید...» *عیون‌اخبار الرضا*، چاپ نجف ۲۹۱/۲ و چاپ غفّاری ۷۰۳/۲ و مقایسه شود با *لباب الانساب*، بیهقی، ۶۹۵.

[۱۴/۲۷۲۲] **محلهٔ باب عسکر**: یا المعسکر یا لشکرگاه، محله‌ای بوده است که در داخل رَبَض قدیم شهر نیشابور قرار داشته است و نزدیک مسجد جامع بوده است و این از توضیحاتِ اصطخری بروشنی دانسته می‌شود *المسالک و الممالک*، ۲۵۴.

[۱۵/۲۷۲۲] **محلهٔ باب عَزْره**: یا دَرِ عَزره یکی از محلاّتِ بزرگ نیشابور قدیم که شمار بسیاری از دانشمندان منسوب بدانجایند و به عنوانِ العَزْری مشهور. مدرسهٔ سوری که یکی از مدارس مهم نیشابور بوده است (از بناهای سوری‌بن المعتز یا محمدبن سورهٔ تمیمی) در این محله قرار داشته است. *الجواهر المضیئه* ۳۶/۱ و *السیاق* تلخیص دوم، ۱۲ و ۳۰، ۳۱ و *الانساب* b ۳۲۵ و b ۳۸۹ و *التحبیر*، ۵۰۱/۱ و *معجم‌البلدان*، ۱۱۸/۴، The Particians, P. 252, و تعلیقاتِ *اسرار التوحید* ۷۴۴/۲.

[۱۵/۲۷۲۲] **محلهٔ حَرْب**: یا سکهٔ حرب یا بابِ حرب که گاه ترجمهٔ فارسی آن را در کتابهای جغرافیای قدیم می‌بینیم به صورت دروازهٔ جنگ. یکی از محلاّت و دروازه‌های مهم نیشابور بوده و گویا از آبادترین محلاّت و دروازه‌های شهر به شمار می‌رفته است. اصطخری می‌گوید: «رَبَض [نیشابور] را دروازه‌هاست، دروازه‌ای که سویِ مرو و بلخ و ماوراءالنهر روند آن را دروازهٔ جنگ خوانند.» مشهدِ خاندانِ معروف صابونی درین محله قرار داشته است. از طرزِ بیانِ متن ما دانسته می‌شود که دیگر در عصرِ مترجم اثری ازین محله باقی نبوده است ولی در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بسیار پُررونق بوده است زیرا وقتی ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷ ـ ۴۴۰) «به سرکوی حرب رسید، دوکان آراسته دید، پُر ریاحین و میوه‌ها نیکو نهاده. و آن جایی عظیم خوش بودی، چنانک در نیشابور هیچ موضع خوشتر و آراسته‌تر از آن نبودی.» *اسرارالتوحید* ۲۱۹/۱ و تعلیقات همان کتاب ۷۵۳/۲ و نیز ترجمهٔ **مسالک و ممالک**، اصطخری، ۲۰۴ و *السیاق*، تلخیص دوم b ۳۹ و a ۴۶.

[۱۵/۲۷۲۲] **محلهٔ باب معاذ**: ۱۵۶۵

[۱۶/۲۷۲۲] **محلهٔ بیدستان**: در باب این محلّه اطلاعی بدست نیاوردم.

[۱۶/۲۷۲۲] **محلهٔ مربّعه**: در اصل، بدون نقطه، فقط تشدید مانندی رویِ «ر» دیده می‌شود و باحتمال قوی همان مربّعه است که برابر کلمهٔ «چهارسوی» است و ظاهراً مهمترین چارسوی نیشابور همان «چهارسوی کرمانیان» یا «مربعهٔ کرمانیّه» بوده است که از مراکز تجاری شهر بوده است. چهارسوی کرمانیان در منتهاالیه یک طرفِ بازارِ اصلی، یعنی راسته‌بازارِ نیشابور بوده است و درست در نقطهٔ مقابل محلهٔ حیره. خانقاه ابوسعید ابوالخیر در حد فاصلِ این دو محله قرار داشته است. از اطلاعاتی که از خلال متون بدست می‌آید در این مربّعه انواعِ دکانها از کاغذفروشی گرفته تا کاک‌پزی وجود داشته است و همچنین چندین خان (یعنی کاروان‌سرای)، در درون این مربعه قرار می‌گرفته است مراجعه شود به ***دُمْیَةُ القصر***، ۲۸۴ ***التحبیر***، ۲۷۲/۱، ***السیاق***، تلخیص اول a ۷۷ و تلخیص دوم b ۱۲۵ و ***الانساب*** a ۴۸۰ ***طبقات الشافعیّه***، سبکی، ۱۸۳/۳ و ***ترجمهٔ مسالک و ممالک***، اصطخری ۲۰۴ و متن عربی ***المسالک و الممالک*** ۲۵۵ و نیز تعلیقات ***اسرار التوحید***، ۷۳۶/۲ به بعد.

[۱۶/۲۷۲۲] **محلهٔ سرِ پُل**: همان است که در متون عربی بعنوانِ «رأس القنطرة» از آن یاد می‌شود به گفتهٔ سمعانی و ابن‌اثیر محله‌ای به نام رأس القنطره وجود داشته که عده‌ای از علما بدان منسوب‌اند. ***اللباب***، ۸/۲ در نسبتِ القنطری و نیز ***الانساب*** b ۴۳۶.

[۱۷/۲۷۲۲] **محلهٔ ذروان**: شمارهٔ ۲/۲۷۱۷.

[۱۸/۲۷۲۲] **محلهٔ باب معمر**: ۱/۲۷۷۹

[۱۸/۲۷۲۲] **محلهٔ در باغ تلاجِرد**: ظاهراً بمناسبتِ دَرِ باغ ابومسلم که در این محله بوده است این قسمت از شادیاخ یا تلاجرد را «دَرِ باغ» می‌خوانده‌اند شمارهٔ ۱۳/۲۷۱۷ دیده شود.

[۱۹/۲۷۲۲] **محلهٔ میدان حسین**: میدان حسین‌بن معاذ ۳/۲۷۷۲.

[۱۹/۲۷۲۲] **محلهٔ سمیجرد**: سمیجرد ۱۲/۲۷۱۷.

[۲۰/۲۷۲۲] **محلهٔ الرتعیا**: ضبط کلمه مشکوک است و اطلاعی در باب آن بدست نیاوردم.

[۲۰/۲۷۲۲] **محلهٔ جولاهگان**: جولاهگان، ۲/۲۷۱۹.

[۲۰/۲۷۲۲] **محلهٔ جوری علیا**: جوری ۱۵/۲۷۱۷ و ۱۶.

[۲۰/۲۷۲۲] **محلهٔ جوری سفلی**: جوری ۱۵/۲۷۱۷ و ۱۶.

[۲۰/۲۷۲۲] **محلهٔ سرکوی**: اطلاعی درباب آن بدست نیامد.

[۲۰/۲۷۲۲] **محلهٔ سنجدستانه**: ابوالفضل بیهقی در مسیر هرات به نیشابور در نزدیکی نیشابور، از سرای سنجد یاد می‌کند و ظاهراً با این محل باید یکی باشد: «امیر به سرای سنجد رسید بر سرِ دو راهِ نشابور و طوس» و چون راه قدیم نیشابور به طوس از میان کوه‌های زشک

بوده‌ست، بسیار طبیعی است که این سرای سنجد در نزدیک نیشابور باشد. **تاریخ بیهقی**، ۸۰۳.

[۲۲/۲۷۲۲] **محلهٔ باغ رازیان**: یا در بافتِ عباراتِ عربی باغ الرازیین، محلهٔ بزرگی بوده است با سکّه‌های (کوچه‌ها)ی متعدد که اولین سکهٔ آن بنام محمدبن رافع قشیری بوده است و ابواسحق بسطامی نیز در آن‌جا مدرسه داشته است و سرای او نیز همانجا بوده است، سرایی که برای اهلِ حدیث ساخته بوده است و مؤلف ما نیز تصریح دارد که اهل علم و تجارت آنجا بسیار بودی. به نوشتهٔ ***الانساب*** 80b خانقاهِ ابن حِبّانِ بُستی (متوفّیٰ ۳۵۴) در محلهٔ باغ‌الرازیین نیشابور بوده است. در ***السیاق*** تلخیص دوم، چاپ آقایِ محمودی، شمارهٔ ۲۳۳ باغ الراز ببر (با تردید) قرائت شده که در اصل نسخه بدشواری قابل قرائت است. شماره‌های ۶۴۶، ۸۲۶، ۱۱۰۷، ۱۳۹۷، از متن حاضر نیز دیده شود. نیز رجوع شود به ***لباب‌الانساب***، بیهقی، ۷۱۰.

[۲۲/۲۷۲۲] **محلهٔ باغک**: مؤلف تصریح دارد که محلهٔ باغک پیوستهٔ محلهٔ فُز است و از کهن‌ترین محلات نیشابور که وقتی عبدالله عامر شهر را فتح کرد در آنجا سکونت گزید و مسجدِ او در آنجا بوده است. قبر ابوالطیب صعلوکی نیز در مقبرهٔ باغک بوده است. شماره‌های ۱۶۰۲ و ۱۷۲۲ نیز دیده شود.

[۲۴/۲۷۲۲] **محلهٔ رمجار**: رمجار شمارهٔ ۸/۲۷۱۷.

[۲۴/۲۷۲۲] **محلهٔ خرکلاباد**: خرکلاباد محله‌ای بوده است در جوارِ یکی از مشاهد نیشابور و این نکته از عبارت بیهقی قابل استفاده است که در مورد سیّدناصربن ابی‌القاسم می‌گوید: «کان بنیشابور فی‌جوارالمشهد الذی بخرکلاباد» ***لباب‌الانساب*** ۶۳۹/۲ مصحح کتاب آن را «نحرکلاباد» خوانده و نوشته است: کذا فی جمیع النسخ.

[۲۵/۲۷۲۲] **محلهٔ سَرِواقه**: محله‌ای بوده است به تصریح مؤلف در جانبِ غربی نیشابور و تردیدی ندارم که این همان است که در شمارهٔ ۱۷۲۸ به صورتِ «رأس الاوقة» آمده است: «یقال: فی رأس الاوقة منزل واحد یَخْرُجُ منه محدّث و شاهد و فقیه» این عبارت تاریخ نیشابور را در شرح حال همین ابوسعیدِ کعبی، سمعانی از حاکم نقل کرده است. در چاپ عکسی مرگلیوث: ***الازفة*** 485 a آمده و در چاپ حیدرآباد ***الازقة*** ۱۲۲/۱۱ ثبت شده و در چاپ بیروت (دارالجنان) ۸۰/۵ ***الأَزِقّة*** مشکول شده است. و مسلماً ربطی به جمع زقاق (أَزِّقه) ندارد. احتمالاً همان «اوقه» یا «واقه» درست است.

[۲۵/۲۷۲۲] **محلهٔ کرمانیان**: همان مربعهٔ کرمانیان است ← مربّعه، شمارهٔ ۱۶/۲۷۲۲ معلوم

نیست که این محله از چه تاریخی به نام کرمانیان شهرت یافته است. قدر مسلم این است که در قرن چهارم و پنجم عدهٔ بسیاری از اهل کرمان در نیشابور زندگی می‌کرده‌اند که احتمالاً روی علاقه به کرمان، نام فرزندان خویش را نیز کرمان، می‌نهاده‌اند. بعضی از علمای نیشابور این عصر، نامشان کرمان است. از تعبیر متن ما دانسته می‌شود که محلهٔ کرمانیان، در حملهٔ مغول بکلی ویران شده بوده است. مراجعه شود به تعلیقات *اسرار التوحید*، ۷۳۸/۲ و مدارک منقول در آنجا.

[۵/۲۷۲۴] **کنارنگ**: مؤلف تصریح دارد که فرمانروای ناحیهٔ اَبْرشهر، یعنی منطقهٔ نیشابور کهن را، قبل از اسلام کنارنگ می‌خوانده‌اند. در فرهنگ‌ها نیز به این مسأله بارها تصریح شده است. ابن‌فقیه در ذکر اسامی پادشاهان محلی ایران، پادشاه نیشابور را **کیان** ضبط کرده است، *البلدان*، نسخهٔ خطی آستان‌قدس رضوی، شمارهٔ ۵۲۲۹، ۱۷۵ b که ظاهراً باید تصحیف **کنار** باشد، زیرا ابن‌خردادبه نیز که به یادکردِ نام پادشاهان محلّی ایران پرداخته ملک نیشابور را **کنار** و در نسخه بدل‌ها کنارنگ، می‌خواند *المسالک و الممالک*، چاپ لیدن ۳۹ (افست مکتبة المثنی) طبری نیز این کلمه را کناری ضبط کرده است *تاریخ الرسل والملوک*، چاپ اروپا ۲۸۸۶/I (افست اسدی، تهران) از آنجا که بنابر اشارهٔ بعضی فرهنگ‌های قدیم میان این کلمه و کلمهٔ «صاحب طرف» و «ملوکِ اطراف» ظاهراً رابطه‌ای هست باید این کلمهٔ کنارنگ در اصل کناریک باشد یعنی منسوب به کنار. نکته‌ای که این موضوع را تأیید می‌کند. صورتِ سُریانی کلمه است که «قنارق» است و شکل کنارکس که به روایت پرو کوپیوس دربارهٔ آن نقل کرده‌اند، سندی دیگر است. نیز مراجعه شود به *برهان قاطع* و تعلیقات استاد معین در کلمهٔ کنارنگ. و *لغت‌نامهٔ* دهخدا در کنارنگ. ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی که از مشوّقان شاهنامه و فردوسی بوده است از تبارِ کنارنگیانِ طوس است. نیز تعلیقاتِ *تاریخ بخارا*، از استاد مدرس رضوی ۳۳۷.

[۱۴/۲۷۲۴] **گر یک نظر به سوی من خسته می‌کنی**: گوینده را نیافتم.

[۲۰/۲۷۲۴] **فرمانِ مدینه را ز جا برجستم**: گویا از شعرهای نسبتاً کهن قرن پنجم وشاید هم قرن چهارم باشد که به صورت:

فرمان تو آمد و ز جا برجستم　　　پیغام همی داد و کمر می‌بستم

در *رَوْحُ الأرواح*، سمعانی ۹۷ نیز دیده می‌شود.

[۲۲/۲۷۲۴] **از آزادوارِ جوین**: به همین نام هنوز باقی است *اللباب*، ۱۵/۱ و *الانساب* ۱۴ b و *معجم‌البلدان* ۵۳/۱.

[۳۰/۲۷۲۴] **دروازهٔ جُرجان و فارس**: دروازهٔ فارس گویا جدا از دروازهٔ گرگان بوده است و در سمتِ رَبْعِ شامات [۳/۲۷۵۱]

[۳۱/۲۷۲۴] **فروزد به ماهی و برزد به ماه**: گوینده را نیافتم.

[۳۹/۲۷۲۴] **وَضْعِ حَمْلِ اوزارِ حَرْب نمودند**: ناظر است به این تعبیرِ قرآنی: «حَتّیٰ تَضَعَ الحَرْبُ اَوْزارها ۴۷/۴) تا جنگ، سختیهای خود را فروگذارد.

[۹/۲۷۲۵] اَبَرْشهر: در اینجا به همین صورت مشکول شده و مخالف است با موارد دیگر و توضیحی که در تعلیقات ۲/۲۷۱۶ جای دیگر داده شده است.

[۱۰/۲۷۲۵] **طوس و ابیورد و نسا در آن تاریخ توابع نیشابور بود**: مراجعه شود به تعلیقات مربوط به ارباع نیشابور شمارهٔ ۱/۲۷۹۴.

[۲/۲۷۲۶] **برزان جاه**: در باب هویّتِ این شخص و صورت درستِ نامِ او اطلاعی بدست نیامد.

[۴/۲۷۲۶] **حمران دیگر**: ظاهراً ناظر است به تعبیر «حُمُرٌ مستنفرهٔ» قرآنی که پیش از این هم بدان اشارت داشت ۲۷۲۴ چه به صورت حُمُر و چه تصحیف حمیر.

[۱۱/۲۷۲۶] **الحَرُّ یُوذِیْ و البَرْدُ یَقْتُلْ**: یعنی گرما آزاردهنده است و سرما کشنده. نفرین خدای برین ایرانیان (عجم) باد که از سرما می‌میرند و می‌گویند: خوشا!» ظاهراً ناظر است به دو مفهوم «خنک» که هم سردی است و هم خوشا.

[۱۲/۲۷۲۶] **و یقولون خُنُکَلْ**: کلمهٔ خنکل به همین صورت مشکول شده است.

[۱۵/۲۷۲۶] **ازغند**: ازقند ۱/۲۷۶۴

[۱۸/۲۷۲۶] **اِنَّ اَشَدَّ البلاء عَلیٰ الأنبیاء**: حدیثی است بسیار مشهور، یعنی «دشوارترین آزمونها (بلاها) از آن پیامبران است آنگاه از آنِ اولیا» و به صورتهای گوناگون نقل شده است مراجعه شود به ***کشف المحجوب***، هجویری ۵۰۴ ***جامع صغیر***، سیوطی ۴۲/۱ و ***کنوزالحقایق*** ۳۰/۱.

[۲۵/۲۷۲۶] **مُعتق که یکی از مقرّبانِ عبدالله عامر بود**: منظور مُعتَق‌بن قلع العشری است که یاقوت در ذیل مَرْجُ الخطباء، دربارهٔ او و همین مسألهٔ فتحِ نیشابور می‌گوید: «مَرْجُ الخُطَباء، مکانی است در خراسان که در آن جماعتی از خطیبان خطبه خواندند و این نام بر آنجا باقی ماند. مداینی گوید: عبداللهبن عامر به ابرشهر آمد و چون گشوده نشد، در مَرْجُ الخطباء، که تا نیشابور یک روز راه است، فرود آمد. پس معتق‌بن قلع العشری، بدو گفت: ای امیر! ما را درین زمستان مکُش که سرما دشمنی‌ست سگ‌خو. به ابرشهر بازگرد، امیدوارم خداوند آن را بر تو بگشاید.» عبدالله به ابرشهر برگشت و شهر را به جنگ گشود. این مَرْجُ الخطباء در ولایتِ اَشْفَنْد یا اَسْبَنْد قرار داشته است. ***معجم‌البلدان*** ۱۰۰/۵ و ۱۹۸/۱.

[۷/۲۷۲۷] **آن فوج مسلمان شد**: صورت تغییرشکل یافتهٔ مطلع یکی از غزلهای سنائی است:

معشوقه بسامان شد، تا باد چنین باد　　کفرش همه ایمان شد، تا باد چنین باد

که مولانا نیز آن را با اندک تصرفی به صورت غزلی دیگر درآورده است ***گزیدهٔ غزلیات شمس***، ۳۷ و ***در اقلیم روشنائی***، تعلیقات ۱۸۹.

[۹/۲۷۲۷] **محلهٔ شاهنبر**: شاهنبر شمارهٔ ۱/۲۷۷۷.

[۷/۲۷۳۰] **احمدبن حاج‌بکر**: شاید همان احمدبن حاج‌بن القاسم العامری از قدما و از اتباع الاتباع است، شمارهٔ ۲۶۲ که در ***تاریخ الاسلام***، ۳۵ (۲۳۱ ـ ۲۴۰) هم احوال او آمده و به تصریح حاکم در نیشابور مسجدی نیز به نام او وجود داشته است.

[۱۱/۲۷۳۰] **سلطان سلیمن‌بن مطر**: شمارهٔ ۴۰۴.

[۲/۲۷۳۱] **قصبهٔ خراسان**: قَصَبَه را بمعنیِ شهر بزرگ به کار بُرده است (محیط المحیط) و در هر ناحیه، مهمترین و بزرگ‌ترین آبادی، قصبهٔ آنجا خوانده می‌شده است و گاه عنوان عَلَم بخود می‌گرفته مثلاً سبزوار را در عصرِ علی‌بن زید قصبه می‌گفته‌اند. تعلیقاتِ استاد بهمنیار بر ***تاریخ بیهق***، ۳۳۵.

[۶/۲۷۳۳] **قریهٔ مؤیّدیه**: یا مؤیدی. مُسلّماً این نام بعدها برین قریه اطلاق شده است و در عصرِ ورودِ حضرت رضا نام دیگری داشته است. ظاهراً نام مؤیّدیّه از نام مؤیدآی ابه است که در نیشابور فرمانروایی داشته و آبادیها و ابنیهٔ دیگری هم به نام او بوده است. ***راحة‌الصدور***، ۸۳ ـ ۱۷۹. این روستا تا عصر غازان باقی بوده است و به گفتهٔ ***تاریخ مبارک غازانی*** «بر آن مقرّر کردند که قیشلامیشی در نشابور کنند، غازان در مؤیدی قشلاغ فرمود.» ***تاریخ مبارک غازانی***، ۲۳.

[۶/۲۷۳۴] **مَنْ اِغْبَّرتْ قَدَماهُ**: حدیثی است بسیار مشهور که اکثر مشایخ آن را نقل کرده‌اند مراجعه شود به ***فیض‌القدیر*** ۳۲۲/۵.

[۱۱/۲۷۲۴] **وصیله**: کذا وظاهراً به‌این‌املا، درعبارت ما، معنی‌مناسبی نَدارد مگر به‌این مناسبت که یکی از معانی وصیله آبادی و سرسبزی است. ***محیط المحیط*** در مادهٔ وصل، دیده شود.

[۱/۲۷۳۵] **کوچهٔ بلاس‌آباد**: در روایات شیعی، کیفیت ورود حضرت رضا (ع) به نیشابور از زبان خدیجه دختر حمدان‌بن بسنده چنین است که چون رضا (ع) به نیشابور درآمد در محلهٔ غربی، در ناحیه‌ای به نام بلاش‌آباد، در سرایِ نیای من بسنده فرود آمد و نیای مرا از آن روی بسنده می‌گفتند که رضا (ع) او را از میان مردم پسندیده بود. چون به سرای ما درآمد، دانهٔ بادامی را غرس کرد در یکی از جوانب سرای، که در یک سال درختی شد و بارآورد و چون مردم این را

دانستند، از بادام آن درخت شفا می‌جُستند...» ***عیون اخبار الرضا***، نجف ۱۳۳۰/۱۹۷۰، ج ۱۳۱/۲ قابل یادآوری است که در متن عربی ***عیون‌اخبار الرضا*** «ناحیة تعرف «بلاشاباذ»» آمده که در اصل احتمالاً «ببلاشاباذ» بوده است باعتبار مادهٔ فعلِ «عرف» که حرف «ب» را لازم دارد. در چاپی که آقای علی‌اکبر غفاری ازین کتاب نشر داده است، تهران، صدوق، ۱۳۷۳، ج ۲۹۲/۲ به این صورت نقطه‌گذاری و مشکول شده است: «ناحیةً تُعْرَفُ بـ «لاشاباذ» در صورتی که بلاشاباد یا بلاس‌آباد مشهور است و در همهٔ اسناد موجود است در باب بلاس‌آباد بیهق نیز رجوع شود به ***تاریخ بیهق*** ، ۲۶۴ متأسفانه خطایی که در نسخهٔ ***عیون‌اخبار الرضا*** بوده به ***بحار الانوار***، ۱۲۱/۴۹ نیز راه یافته است.

[۲/۲۷۳۶] **محوطهٔ کهلان**: کهلان که در متن ما یک‌جا نیز به صورت کسلان آمده ست (و ظاهراً هر دو صورت درست است زیرا در فارسی کهن [س / ه] قابل تبدیل‌اند نظیر [خروس / خروه] و امثال آن) در ***عیون اخبار الرضا*** به صورت کهلان ضبط است چاپ نجف ۱۳۴/۲ و چاپ غفاری ۳۰۰/۲ و نیز در ***بحار الانوار***، ۱۲۳/۴۹.

[۹/۲۷۳۶ و ۱۰] **حمّام سلطان... هنوز هست**: صدوق نیز که معاصر مؤلف ماست می‌گوید: «و هی العین المعروفة بعین کهلان یقصدها الناس الی یومنا هذا» ***عیون اخبار الرضا*** چاپ نجف ۱۳۴/۲ و چاپ غفاری ۳۰۰/۲ آنچه در اینجا باید متنِ هر دو چاپ ***عیون اخبار الرضا*** اصلاح شود این عبارت است: «نزل فی محلة یقال لها الفروینی فیها حمّام و هوالحمام المعروف الیوم بحمام الرضا.» چاپ نجف ۱۳۴/۲ و آقای غفاری آن را بدین صورت مشکول و نقطه‌گذاری کرده است: فی محلة یُقال لها الفَرْوِیْنی، فیها حمّام و هوالحمام المَعْروفُ الیَوْم بحمّامِ الرِّضا(ع)» و چنین ترجمه کرده که: وارد شد در محلّه‌ای که آن را فروینی گویند به حمام رفت. حمامی بود که همین حمّام معروف است و آن را در این زمان حمّام الرضا می‌گویند.» در صورتی که هر دو مصحح، هم آقای غفاری و هم مصحح چاپ نجف عبارت را غلط قرائت کرده‌اند. بر طبق تمام روایات، و از جمله الحاکم، حضرت به محلهٔ «فُز» که از محلاّت بسیار معروف نیشابور بوده است وارد شدند. (در باب «فز» به یادداشت ۱۱/۲۷۲۲ در همین کتاب رجوع شود) عبارت عیون اخبار الرضا چنین بوده است: «نزل فی محلة یقال لها الفُز وَ بُنِیَ فیها حمام و هوالحمام المعروف...» این ضبط غلط در ***بحارالانوار*** ۱۲۳/۴۹ نیز راه یافته.

[۱/۲۷۳۷] **درختِ بادام**: دربارهٔ ظالمی که شاخهای آن درختِ بادام را برکند، صدوق در ***عیون‌اخبار الرضا***، از زبان، نوهٔ بسنده نقل می‌کند که این کار را شخص حمدان‌بن بسنده انجام داد و به همین دلیل نابینا شد و سپس ابوعمروبن حمدان آن درخت را از زمین بدر آورد، در

پیِ آن مالش از میان رفت **عیون اخبار الرضا**، ۱۳۱/۲ نجف و چاپ غفاری ۲۹۳/۲.

[۶/۲۷۴۱] **بررقّی منشور**: اصل: درسی، اصلاح بقرینهٔ آیهٔ قرآن: «و کتابٍ مَسطورٍ فی رَقٍ منشور ۳/۵۲) و سوگند به کتابِ مسطور، در صحیفهٔ گشوده.

[۱۱/۲۷۴۱] **خانقاهِ تلاجرد**: تلاجرد ۱۳/۲۷۱۷.

[۷/۲۷۴۲] **حدیثِ «التَعْظِیمُ لأمرِاللهِ»**: ظاهراً در مجامیع مشهور حدیث اهل سنّت به این صورت، حدیثی نقل نشده است. عجلونی به صورتِ «الشَفَقَةُ عَلیٰ خَلْقِ اللّهِ تعظیمٌ لأمرِاللّه.» و به روایتی دیگر «تعظیمٌ لِوَجْهِ اللّه.» نقل کرده و می‌گوید: در مقاصد گفته است، با این عبارات، بعنوان حدیث شناخته نیست ولی معنای آن درست است و هم صاحب مقاصد گفته که قاری هروی آن را کلام بعضی از مشایخ دانسته آنجا که گفته است: «مدارُ الأمر علیٰ شیئین التعظیمُ لأمرِ اللّه و الشَفَقةُ عَلیٰ خَلْقِ اللّه. **کشف الخفا**، ۱۱/۲ و نیز مراجعه شود به **یادداشت‌های قزوینی**، ۱۲۸/۴ و نیز **چهار مقاله عروضی**، ۲۵ که این عبارت در آنجا فقط نقل شده است.

[۲/۲۷۴۵] **حلید مقدار**: کذا شاید، جلیل مقدار

[۵/۲۷۴۵] **دُنیشها به نیشها**: چنین است در اصل می‌تواند «دُنیشها» یا «دونیشها» خوانده شود ظاهراً یکی از حشراتِ گزنده مقصود است امّا این که چه کلمه‌ای بوده است، روشن نیست.

[۱/۲۷۴۶] **قومی مردم آنایی**: کلمهٔ آنایی در معنایی مناسبِ بافتِ عبارتِ ما، هم‌اکنون در بخشهایی از نیشابورِ کهن (از جمله کدکن) به کار می‌رود به صورتِ اَنایی و شنیده‌ام که در آذربایجان هم بقایای این استعمال از دورهٔ آذری فهلوی وجود دارد، شاید با اندکی تفاوت در تلفظ، به معنی شخص یا چیزِ نابهنجار، برابر abnormal فرنگی. احتمالاً اَ (حرفِ نفی) + ن وقایه + آیین، یعنی شخص یا شیء خارج از آیین و عادت و هنجار؛ غیر عادی.

[۶/۲۷۴۶] **به آردِ جو آلوده**: اصل، «بارد حو الوده» اصلاح از **تاریخ بیهق**، ۳۰ که می‌گوید: «در سند و هند جرب و حصبه باشد، اسافل بآردِ جو و بوخله طلاکنند».

[۷/۲۷۴۶] **سرمای خوارزم**: از همان شعرِ منوچهری که گفت: باد خنک از جانبِ خوارزم وزان است **دیوان منوچهری** ۱۱۹ و نیز اشارت ارباب کتب ادب و جغرافیا می‌توان دانست که خوارزم به سردی شهرت داشته است.

[۷/۲۷۴۶ و ۸] **از پشه و امثال آن**: اصل: ارثه باحتمال قوی اصلاحِ ما قطعیت دارد در **تاریخ بیهق، ۳۰ گوید**: «در مرو سارَخْک و پشه و رشته باشد.» احتمال اینکه «ارثه» صورتی از «از رشته» باشد ضعیف‌تر می‌نماید.

[۸/۲۷۴۶] **اکثر بلادِ عالم مکتوب بود**: پاره‌ای ازین قسمتِ محذوف کتاب، که مترجم می‌گوید: «تَرْک کرده شد.» دربارهٔ قزوین بوده و رافعی آن را نقل کرده است: «و اورد الحاکم ابوعبدالله الحافظ فی تاریخ‌نیسابور: اَنَّ بقزوین میاها اذا داوَم‌الغریبُ علی‌شُربها وَلم‌یُکْثِرِالحرکة انتفخت رِجْلاهُ، حتی لایجد بُدّاً من قطعهما.» *التدوین*، ۵۲/۱ و مراجعه شود به مقدمهٔ متنِ حاضر.

[۵/۲۷۴۷] **دیزباد**: یا دِزباد، که در متون عربی گاه آن را به قصر الریح ترجمه کرده‌اند. دهی‌ست در بخش قدمگاه نیشابور. ابن‌رسته می‌گوید: از نیشابور به دیزباد، راه از ناحیهٔ مشرق می‌رسد به سوادِ نیشابور و در چپاو راستای راه، قریه‌ها و رباط‌هاست تا منتهی می‌شود به دیزباد. *الاعلاق النفیسه*، ۱۷۴ و *البلدانِ* یعقوبی ۲۷۹ و *معجم‌البلدان*، ۴۵۴/۲ و نیز تعلیقاتِ *اسرارالتوحید*، ۷۴۵/۲.

[۵/۲۷۴۷] **کالکاباد**: کالماباد ۱۳۴۸.

[۹/۲۷۴۷] **عینِ اَخْضَر**: همان چشمهٔ سبز، یا چشمهٔ گُلَسْب (در تلفظِ عامّه: چشمه گیلاس) است که در *شاهنامه* (چاپ مسکو ۲۸۳/۷) به صورتِ چشمهٔ سو (= سبز ؟)

ترا چاره آن است کز راه شهد   سویِ چشمهٔ سو گرایی به مهد

آمده است برای تفصیل اطلاعات درین باره *تاریخ نیشابور*، مؤید ثابتی ۳۱-۲۸ و مقالهٔ عبدالحمید مولوی : «چشمه سبز...» در دومین کنگرهٔ تحقیقاتِ ایرانی، ۲ (۱۳۵۲) ۶۴۸-۶۲۲.

[۱۱/۲۷۴۷] **قناده**: به همین صورت، ظاهراً تلفظی از کلمهٔ قنات است که در فرهنگ‌ها دیده نشده است.

[۱/۲۷۴۸] **هندیسه**: اصل: ... یسه؟ یا اندیشه. اگر هندیسه باشد، در آن صورت شکلی است از کلمهٔ هندسه که ظاهراً در فرهنگ‌ها ضبط نشده است.

[۵/۲۷۴۸] **شغابد دسر**: چنین است در اصل. اصطخری می‌گوید: «وَ لَهُم نهرٌ یُعْرَفُ بوادی سغاور (نسخه بدلها: سغادر، سعاوه، بشغاود، سقا، سعَارِد) یُسقی منه بعض البلد و رساتیق کثیرة» و در ترجمهٔ کهن اصخری نیز آمده است: ورودی بزرگ هست کی شهر و روستا را آب دهد، وادی سغاور (نسخه‌بدلها: سقا، سعا) و در ترجمهٔ تستری به نام **ممالک و مسالک**، سغاور (نسخه بدل: سعاود) بدون تردید میان کلمهٔ مورد بحثِ ما و این صورتها رابطه‌ای هست که تقریباً صورتهای [شغاود / شغابد] نزدیکترین و قابل‌قبول‌ترین‌اند و از آنجا که [ب / و] همیشه در تغییر و تبدیل‌اند، هر دو صورت می‌تواند وَجْهِ صحّت داشته باشد. می‌ماند کلمهٔ «دسر» (بدون هیچ نقطه‌ای) یکی از قرای نیشابور قدیم دبیر یا دویر است که به هر دو صورت

در متن ما آمده است (در نسبتِ بعضی از اعلام) آیا شغابذِ دبیر می‌تواند صورت اصلیِ سخن متن باشد. از آنجا که سمعانی به هنگام توصیف این محل، یعنی دبیر، می‌گوید «وقتی سلطان سنجر بدانجا نزول کرده بود، شبی چند در انجا گذراندم» می‌توان فهمید که این دبیر، احتمالاً در کنار رودخانه‌ای بوده است که سپاهیان سنجر بتوانند در آنجا مقیم شوند. احتمال این که میان کلمهٔ موردبحث ما با شاندیز (شغاندیز ؟) که «قصبه‌ای است از دهستانِ بخش طرقبه» و دارای رودخانه‌ای نیز هست بسیار بعید می‌نماید. گرچه نیشابورِ بزرگ، شاملِ آن ناحیه نیز می‌شده است. مراجعه شود به ***المسالک و الممالک***، ۲۵۵ و نیز ترجمهٔ آن ***مسالک و ممالک***، ۲۰۵ و ***ممالک و مسالک***، ۲۷۱ و نیز ۳۰۲ ***الانساب*** b ۲۲۲ و ***اللباب***، ۴۱۰/۱ و شمارهٔ ۱۲۰۷ و ۴۶۴ متن ما. و ***فرهنگ جغرافیائی***، ۲۳۵/۹ همچنین مقایسه شود با بلوکِ ***سیاه دیز*** در ***بخش جغرافیای خراسان*** ۵۶ حافظِ ابرو.

[۵/۲۷۴۸] **وادی بوشنقان**: به صورت پشنگان، بشنقان، بشتقان، بشتنقان و بشنجه نیز دیده می‌شود دیهی است از تفرّج‌گاه‌های نیشابور که هم‌اکنون نیز به همین نام پشنگان باقی است و اهل محل آن را فوشنجان می‌خوانند (به شمارهٔ ۱/۲۷۵۲ در باب منازل رجوع شود) در شعرهای عربیِ قرن چهارم و پنجم ضبطِ این کلمه هم به صورت «بشتقان» و هم «بشتنقان» دیده می‌شود مراجعه شود به سبکی، ***طبقات الشافعیّه*** ۱۸۱/۵ ***معجم‌البلدان*** ۴۲۵/۱ ***السیاق***، تلخیص دوم a ۱۲ و ***تاریخ بیهقی*** ۵۵۱ و حاشیه همان صفحه و ***فرهنگ جغرافیائی***، ۵۹/۹ و ***دمیة القصر***، چاپ حلب ۳۰۰ و چاپ دمشق ۱۴۹۱/۳ و ***احسن التقاسیم***، ۲۴۸ و ترجمهٔ ***تاریخ یمینی*** ۱۶۶ و ***حالات و سخنان ابوسعید***، ۴۰ و ***تذکرهٔ دولتشاه*** ۲۳۹ و تعلیقات ***اسرار التوحید*** ۷۳۵/۲.

[۵/۲۷۴۸] **خَرْوْ**: همان است که امروز به صورت خَرْوِ بالا و پایین وجود دارد در بخش قدمگاه. قدمای جغرافیانویسان همیشه خرو را به نیشابور اضافه می‌کرده‌اند و می‌نوشته‌اند خروِ نیشابور، تا با خَرْوِ دیگری که در دامنهٔ هزارمسجد وجود دارد اشتباه نشود و آن را خَرْوْ جَبَلی یا خَرْوُ الجَبَل می‌خوانده‌اند. ***معجم‌البُلدان*** ۳۶۲/۲ و ***مشیخهٔ سمعانی*** b۲۲۷ و a۲۲۸ و ***التحبیر*** ۲۱۹/۲ و Le strange P. 394 و ***فرهنگ جغرافیایی*** ۱۴۸/۹ و نیز تعلیقاتِ ***اسرار التوحید*** ۷۴۲/۲.

[۶/۲۷۴۸] **و عطی‌رود**: تردیدی ندارم که «وعطی» بجای «وادی» شنیده و کتابت شده است. شواهد بیشماری در دست است که تنها نسخهٔ موجود از این کتاب که اساس این چاپ قرار دارد، بوسیلهٔ کسی کتابت شده که بر او املا می‌کرده‌اند و او از راهِ گوش کلمات را می‌شنیده و

کتابت می‌کرده است (مقدمهٔ مصحح درین باره دیده شود) بنابرین، در اینجا که باید از چهار وادی سخن گفته شود، سه وادی را که عبارتند از وادی شامات، وادی بشفروش، وادیِ دیزباد درست شنیده ولی اولین را وعطی شنیده و کتابت کرده است. اتفاقاً در لهجهٔ نیشابور کلماتی از نوعِ وادی خودبه خود وَدِی تلفظ می‌شوند مثل: عادی / عَدِی. بنابراین وادی را که وَدی تلفظ می‌شود وعطی نوشته است. «وعطی رود» همان «وادیِ درّود» است که رودخانهٔ پُرآبی است به همین نام.

[۶/۲۷۴۸] **وادیِ شامات:** رَبْعِ شامات ۱/۲۷۵۱.

[۶/۲۷۴۸] **وادیِ بشفروش:** رَبْعِ **بشفروش** ۱/۲۷۵۳.

[۶/۲۷۴۸] **وادی دیزباد:** دیزباد شمارهٔ ۵/۲۷۴۷.

[۱/۲۷۴۹] **اَرباع نیشابور:** جمع رَبْع است و رَبْع در اینجا بمعنی محله است، علی‌بن زید بیهقی در توضیحی که در بابِ رَبْع‌های بیهق ـ که دوازده ربع در محدودهٔ خودش دارد ـ می‌گوید: مراد آن است که در کتاب مجمل‌اللغة ابن‌فارس بیارد که الربع محلة القوم. پس هر کجا که قومی آنجا به یکدیگر جمع شوند و بنا و عمارت سازند آن را ربع خوانند. امّا در عجم هرچه منزلگاه خلق بُوَد بر یک سمت آن را محله خوانند آنچه در صحرا و کوه بُوَد آن را ربع خوانند. ***تاریخ بیهق***، ۳۵ ربع‌های نیشابور نیز در جهت صحرا و کوه از مرکز شهر (مسجد جامع) به چهارطرف کشیده می‌شده است. مقدسی در باب تقسیمات جغرافیائی نیشابور بزرگ می‌گوید: قصبهٔ (= شهر اصلی و مرکزی) آن ایرانشهر (صحیح: اَبْرَشهر) است و چهارخان (= رَبْع)ها و دوازده رستاق (ولایت در تعبیر متن ما) و سه خزینه و یک قصر و یک دار (سرای) دارد: خان (ربع)ها عبارتند از: شامات، ریوند، مازل و بشتفروش. رستاق‌ها عبارتند از: بشت، بیهق، کویان (= جوین)، جاجرم، اسفراین، استوا، اسفند، جام، باخرز، خواف، زواه و رخ. و دار عبارت است از زوزن و قصر عبارت است از بوزجان و خزینه‌ها عبارتند از طوس و نسا و ابیورد. ***احسن‌التقاسیم***، لیدن، ۳۰۰ در ***حدودالعالم*** نیز از ربع‌های چهارگانهٔ نیشابور به عنوان خان یاد شده است، ***حدودالعالم*** ، چاپ دکتر ستوده، ۸۹.

[۱/۲۷۵۰] **رَبع ریوند:** سمعانی حدود ربعِ ریوند را بدین‌گون مشخص می‌کند: مجموعه‌ای است از قریه‌ها و چنین می‌پندارم که افزون از پانصد قریه است و شاید هم بیشتر که از حدودِ مسجد جامع آغاز می‌شود تا احمدآباد که آغاز حدودِ بیهق است و چنانکه برآورد کرده‌اند حدود سیزده فرسنگ است و پهنای آن از حدودِ طوس است تا حدودِ بُست و پانزده فرسنگ است ***الانساب***، b ۲۶۵ و a ۲۶۶ و مقدسی دربارهٔ ربع ریوند گوید: ربعی‌ست پاکیزه و والا با

تاکستان‌های بسیار و انگورهای نیکو و میوه‌های خوب و در آنجا گلابی‌یی است که همانندِ آن دیده نشده‌ست، شهری نزه در آنجاست به نام ریوند که نهری از آن می‌گذرد و در آن مسجد جامعی است که از آجر آن را تجدیدبنا کرده‌اند. ***احسن التقاسیم***، ۲۴۸.

[۱/۲۷۵۰] **مزرعهٔ احمدآباد**: احتمالاً همان «احمدآبادِ منزل» است که مرز بیهق و ربعِ ریوند را تشکیل داده است ***تاریخ بیهق***، ۳۵ و ۳۷ و نیز تعلیقات استاد بهمنیار بر همان کتاب، ۳۲۶.

[۱۰/۲۷۵۰] **محمد و غطریف و مسیّب**: علی‌بن زید در ذکر بزرگانی که از ناحیت بیهق برخاسته‌اند می‌گوید: از کاریز محمد، از ربعِ ریوند، غطریف و محمد و مسیّب برخاستند، پادشاهان ماوراءالنهر که سیمِ غطریفی و مسیبی بدیشان بازخوانند ***تاریخ بیهق***، ۲۵۶ و سمعانی در ***الانساب***، در نسبتِ غطریفی می‌گوید: غطریفی که در ماوراءالنهر وجود دارد و عوام آن را عذرفی [در اللباب: عدرفی] خوانند منسوب است به غطریف‌بن عطاء الکندی و در ادامهٔ گفتار می‌گوید: در هم غطریفی که در بخارا و ماوراءالنهر وجود دارد منسوب است به غطریف‌بن عطاء الکندی زیرا وی هنگامی که بعنوان امیر خراسان در سال ۱۷۱ در خلافت رشید، آمد، اهل بخارا ازو درخواستند تا درهمی از برای ایشان ضرب کند که بجای دیگر آن را نبرند و جز در آن ولایت رواج نداشته باشد پس او درهمی ضرب کرد از مجموعه‌ای جواهر که چون آن را بگدازند (اصل: اذا سیل و ظ : سُبِکَ) چیزی از آن به حاصل نیاید. پس او طلا و نقره و آهن و سرب و مس را با مشک درآمیخت و از آن درهمی ضرب کردند. بنابراین غطریفی منسوب به غطریف‌بن عطا است. ***الانساب***، a ۴۱۰ و نیز ***اللباب***، ۱۷۵/۲ سمعانی در جای دیگر از کتاب خویش از دراهم محمدیّه و مسیّبیّه که منسوب به آن دو برادر دیگر است نیز یاد کرده است ***الانساب*** a ۲۶۶ و نیز ***تاریخ بخارا***، ۵۰ و تعلیقات استاد مدرس رضوی، صفحات ۲۳۱ و ۹۹ و تعلیقات صفحهٔ ۲۸۵ و ترجمهٔ ***مسالک و ممالک***، ۲۴۵.

[۱/۲۷۵۱] **ربعِ شامات**: سمعانی که باحتمال قوی در بحثِ از ربعِ شامات متکی به کتاب ***تاریخ نیشابور*** ابوعبدالله الحاکم بوده است می‌گوید: شامات یکی از ربع‌های نیشابور است که از مسجد جامع تا حدودِ بُست را، بدرازا، دست‌کم شانزده فرسنگ، و از حدود بیهق تا حدود رخ را، به پهنا، دست‌کم چهارده فرسنگ، شامل است و بیش از سیصد قریه دارد. ***الانساب***، a ۳۲۷ و مقدسی در موردِ ربعِ شامات می‌گوید: ربعی‌است فراخ با قریه‌های نیکو و کشتزارهای بسیار و آن را «تک‌آب» می‌نامند یعنی آنچه آب بدانجا کشیده می‌شود، زیرا پست‌ترین رستاق‌هاست... در آنجا شهری نیست و نیز میوهٔ بسیار ندارد، بیشتر مزرعه‌هاست. ***احسن التقاسیم***، ۲۴۸.

[۱/۲۷۵۲] **رَبْعِ مازُل:** مقدسی دربارهٔ ربع مازل می‌گوید: ربعی نفیس است و قرایِ عجیبی دارد و از آن ریباس نیکو خیزد و در آن قریه‌ای است به نام بشتقان که عمرولیث آهنگ خریدن یک محله از چهار محلهٔ آن داشت، که سراها در وسطِ بُستانهاست و آب از میانِ آنها می‌گذرد، بیت‌المالِ او برای خریدن آن کفایت نکرد، حال آنکه وقتی وارد نیشابور شده بود با خود هزار حمل بار داشت. ***احسن التقاسیم***، ۲۴۸.

[۲/۲۷۵۲] **متصل بحل است:** مسلماً این کلمه‌ای است که در موارد دیگر به صورت خل / خول آمده مراجعه شود به شمارهٔ ۶/۲۷۲۲.

[۲/۲۷۵۲] **فَرَخْک:** از رهگذرِ شعری که ابونصر قشیری (متوفیٰ ۵۱۴) سروده و نامِ این روستا را در آن بکار بُرده (***انساب***، سمعانی، چاپ حیدرآباد ۲۴۱/۲) می‌توان دانست که تلفظِ آن به سکون خاء بوده است:

یا غرمة الأَیک سلامٌ عَلَیک　　　سلامُ صَبٍّ مستهامٍ اِلَیک
ثَـــلاثَةٌ لَـیْسَ لهــا رابِــعٌ　　　بُشْتَنقانٌ وَ فَـرَخْکٌ و اَیک

همچنین در کتاب ***الشواهد و الامثال***، مجموعهٔ ایا صوفیا 4128 ورق ۱۱۳ در ضمن داستانی این نام را به صورت فَرَخْک مشکول کرده است ولی در یک مورد از کتاب ***السیاق*** تلخیص اول a ۹۶ این کلمه به صورت فرّخک (به تشدید) ضبط و مشکول شده است.

[۲/۲۷۵۲] **بوسنقان:** اصل بوسبقان، که تصحیف بوشنقان (پوشنگان) است ۵/۲۷۴۸.

[۳/۲۷۵۲] **باغ فرک:** در نسخهٔ اصل فاصلهٔ «فر» و «ک» ــ در معیار کاتب این نسخه ــ زیاد است و نشان می‌دهد که فاصلهٔ میان «فر» و «ک» با حرف دیگری پر شده بوده است و به صورت کمرنگی هنوز قابل مشاهده است به این دلیل حدس می‌زنم باغ فرخک (۲/۲۷۵۲) باشد آیا همین «باغ فرخک» نیست که بعلّتِ خوش آب و هوائی بسیار مشهورش اقامتگاهِ ابراهیم ینال، به هنگام ورود به نیشابور بوده و در ***تاریخ بیهقی*** به «باغ خرّمک» تصحیف شده است؟ ***تاریخ بیهقی***، ۷۳۰ و ۷۳۱.

[۱/۲۷۵۳] **رَبْعِ بُشفروش:** یاقوت این کلمه را بُشْتَنْفُروش (به ضم اول و سکون دوم و فتح تاء و سکون نون و ضم فاء و راء و سکون واو) ضبط کرده و می‌گوید «بُشتفروش (بدون نون) نیز خوانده می‌شود، کوره‌ای از اعمال نیشابور است که گشتاسبِ (بشتاسف) مَلِک آن را احداث کرده است و دارای صدوبیست و شش قریه است، بیهقی چنین گفته است.» ***معجم‌البلدان***، ۴۲۶/۱ در قرون اخیر آن را پیش‌فروش تلفظ می‌کرده‌اند و قریه‌ای به این نام هنوز در آنجا باقی است ***سه سفرنامه***، ۱۹۸ و ***سفرنامهٔ خراسان و کرمان***، ۵۰. استاد مولوی، نوشته است که

قسمتی از آن هم‌اکنون از اوقاف آستان‌قدس رضوی است و در مغرب آبادی قدمگاه، ***آثار باستانی خراسان***، ۱۱۸/۱.

[۱/۲۷۵۵] **ولایت بیهق**: یاقوت مرز آن را فاصلهٔ قومس و جوین می‌داند و مشتمل بر سیصد و بیست و یک قریه. علی‌بن زید بیهقی قرای آن را به دوازده ربع تقسیم کرده و به تفصیل تمام آن‌ها را شناسانده است ***معجم‌البلدان***، ۵۳۷/۱ و ***تاریخ بیهق*** ۳۹ ـ ۳۴.

[۱/۲۷۵۶] **ولایت جُوین**: یاقوت حدود آن را از بسطام تا نیشابور تعیین می‌کند و می‌گوید حدود آن متصل است به بیهق در سمت قبله و به جاجرم در جهت شمال و قصبهٔ آن آزادوار است ***معجم‌البلدان*** ۱۹۲/۲.

[۱/۲۷۵۷] **ولایتِ اسفراین**: یاقوت دربارهٔ اسفراین می‌گوید: شهرکی‌ست با بارو از نواحیِ نیشابور در نیمه‌راه گرگان ***معجم‌البلدان*** ۱۷۷/۱.

[۲/۲۷۵۷] **آنجا را مهرجان نام نهاد**: یاقوت نیز می‌گوید نام قدیم اسفراین مهرجان است و این نام را یکی از پادشاهان بر آن نهاده به دلیل سرسبزی و شادابی آن و مهرجان یکی از قرای آنجا نیز هست ***معجم‌البلدان*** ۱۷۷/۱.

[۶/۲۷۵۷] **فرزند میزبان *را* به نکاح *مهمانی کرد***: طرز تعبیر مترجم یا مؤلف قابل تأمل است. طبری داستان قباد و مادرِ انوشروان را با تفصیل زیاد آورده و نام دختر را نینونْدُخت ضبط کرده است و می‌گوید: دختر یکی از اسواران بود. ***تاریخ طبری***، چاپ اروپا، I ۸۸۴ نیز ***تاریخ الیعقوبی***، ۱۳۳/۱.

[۱۰/۲۷۵۷] **انوشروان را نیشابوری گفتندی**: ثعالبی در وصفِ اسفراین می‌گوید: از ویژگیهای آن برآمدنِ بزرگانی است از آنجا مانند انوشروان که پیامبر بدو افتخار کرد و گفت: «من بروزگار شهریار دادگر زاده شدم» و مسقط الرأسِ انوشروان در اسفراین مشهور است. ***یتیمةالدهر***، ۵۰۴/۴.

[۱۲/۲۷۵۷] **قریهٔ فریمان**: ظاهراً همان است که امروز فریمانه خوانده می‌شود، دهی از بخش جغتای سبزوار، ***سه سفرنامه***، ۱۷۳ و ***فرهنگ جغرافیائی***، ۲۸۵/۹.

[۱۲/۲۷۵۷] **سلطان حمویه‌بن علی**: دربارهٔ حمویه‌بن علی، اطلاعات پراکنده در متون تاریخی و جغرافیائی بسیار است، امّا اینکه او خود را از تبارِ انوشروان می‌دانسته، نکتهٔ بسیار مهمی است بویژه که او دارای تمایلات شیعی نیز بوده و در گسترش و رشد دولتِ ایرانی تبارِ ساسانی نقشِ بسیار مهمّی داشته است. شیخ صدوق ازو به عنوان «صاحب جیش خراسان» یاد می‌کند و در متنِ ما نیز که معاصر صدوق است، ازو به «سلطان» تعبیر می‌شود. ثعالبی در

شمارِ مفاخر اسفراین ازو به عنوان ابوجعفر حمویه‌بن علی یاد می‌کند که مایهٔ احیاء دولتِ آلِ سامان شد و چهل جنگ ایشان را، بگونه‌ای اداره کرد که حتی یک درفشِ آن بشکست بازگشت نکرد. ثعالبی از آثارِ عدلِ او در نیشابور و اوقافی که بوجود آورده و آثار خیری که داشته یاد می‌کند. صاحب تاریخ بخارا ازو بعنوان «صاحب وجود خراسان» نام می‌برد. تقریباً یقینی‌ست که خاندان بسیار معروف «حمویه» در خراسان که از میان ایشان رجال بسیاری در حوزهٔ ادب و عرفان و سیاست برخاسته‌اند، همه از منسوبان او و شاید هم از تبارِ اویند. در باب حمویه‌بن علی مراجعه شود به: ***عیون‌اخبارالرضا*** (ع)، ۲۹۱/۲ چاپ نجف، ***احسن‌التقاسیم***، لیدن، ۳۰۰ ***الکامل***، ابن‌اثیر، ۸۰/۸، ۸۷، ۱۱۹، ۱۲۰ و ***یتیمة‌الدهر***، ۵۰۴/۴ و ***تاریخ بخارا*** ۱۳۰ و ***تاریخ‌گردیزی*** ۱۹۲، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۱ و در باب خاندان حمویه مراجعه شود به ***مشیخهٔ خطی***، شمارهٔ ۲۱۴۳ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و ***معجم‌شیوخ ابن عساکر***، ۲۰۷ و ۱۸۹ و ***تاریخ بیهق***، ۳۳۲ و ***طبقات الشافعیه***، ۲۶۵/۴ و ***تمهیدات***، عین‌القضات، ۲۵۸ و ***حالات و سخنان ابوسعید*** ۱۳۸، و ***اسرارالتوحید*** ۸/۲ـ۶۹۷. و ***لباب‌الانساب***، بیهقی ۶۲۲ که از مصاهرتِ خانوادهٔ او با نقباء علویان یاد می‌کند.

[۱/۲۷۵۸] **ولایتِ خبوشان**: خبوشان، خوجان، قوچان. به گفتهٔ ابوالفضل بیهقی و یاقوت، قصبهٔ کورهٔ استوا، از ناحیهٔ نیشابور، خبوشان بوده است که عدّه‌ای از علما منسوب بدانجایند. مراجعه شود به ***معجم‌البلدان***، ۳۹۹/۳ و ***تاریخ بیهقی*** ۸۰۴ و ۸۰۹. قوچان تلفظِ مغولیِ کلمه است.

[۱/۲۷۵۸] **و آن را استوا گفتندی**: استوا یا آستو و استو، در لغت بمعنیِ آفتاب‌گیر است، مشتمل بر نودوسه قریه است که قصبهٔ (= شهرِ اصلی) آن خبوشان است. **حدودالعالم** (عکسی ضمیمهٔ چاپ کابل) a ۱۱ و ***اللباب***، ۵۲/۱ و ***معجم‌البلدان*** ۱۷۵/۱ و ***مراصد الاطلاع*** ۷۱/۱ و ***نزهة‌القلوب***، ۱۵۰.

[۱/۲۷۵۸] ***تا حَدِّ نسا***: نسا یکی از شهرهای باستانیِ ایران بزرگ بوده است میانِ سرخس و مرو. از نسا اکنون جز ویرانه‌ای باقی نمانده است. ***معجم‌البلدان*** ۲۸۲/۵، ***الانساب*** ۵۵۹، حواشیِ بارتلدبر ***حدودالعالم*** ۱۶۷، ***جغرافیای تاریخی***، بارتلد ۱۱۹ـ۱۱۸.

[۱/۲۷۵۹] **اَرْغیان**: به گفتهٔ یاقوت کوره‌ای از نواحی نیشابور مشتمل بر هفتادویک قریه نامِ قصبهٔ آن را راوِنیر نوشته‌اند ***معجم‌البلدان*** ۱۵۳/۱ و ۲۰/۳.

[۱/۲۷۶۰] **ولایتِ پُشت**: که گاه به صورتِ بُست نیز آمده و منسوبین بدانجا را غالباً بُستی نوشته‌اند، کوره‌ای از نیشابور که قصبهٔ آن طُرَیْثیث (ترشیز، بعدها: کاشمر) است. در باب این

نامگذاری بعضی گفته‌اند چون گشتاسب (بشتاسف) آن را بنا نهاد بدین نام خوانده شد و بعضی گفته‌اند چون این ناحیه به منزلهٔ پُشت (= ظَهرْ) برای نیشابور بحساب می‌آید پشت خوانده شده است. ***معجم‌البلدان*** ۴۲۵/۱ و ***السیاق***، تلخیص دوم b ۱۱ و ***ثمار القلوب***، ثعالبی، ۵۹۰ و ***شاهنامه***، چاپ مسکو، ۳۴۶/۹ و تعلیقاتِ ***اسرار التوحید***، ۲/۵-۷۳۴.

[۲/۲۷۶۰] ***و آن را عربستان خراسان گفتندی***: بعلّتِ کثرت حضور قبایل عرب در این ناحیه و نیز بعلّت اشتهارِ ادیبانِ عربی سُرایِ آنجا، ناحیهٔ پشت را عربستان می‌خوانده‌اند و این نکته را از تعبیرات سمعانی و ابن‌اثیر و دیگران هم می‌توان دریافت ***اللباب***، ۴۲۵/۱ ***الانساب***، ۸۲ a.

[۳/۲۷۶۰] **خارْزَنج**: یا خار زَنگْ قریه‌ای در ناحیهٔ بشت نیشابور که عدهٔ بسیار زیادی از دانشمندان و ادیبان از آنجا برخاسته‌اند ***اللباب*** ۳۳۵/۱ و ***الانساب***، ۱۸۴ a.

[۳/۲۷۶۰] **کُنْدُر که با تُهَنْدِز بنا کرده‌اند**: کُنْدُر را از اعمالِ طریثیث (کاشمر امروز) نوشته‌اند اصطخری فاصلهٔ کُنْدُر تا ترشیز را یک روز راه می‌داند و فاصلهٔ کُنْدُر تا گناباد (ینابذ) را دو روز. ***معجم‌البلدان*** ۴۸۳/۴ ***اللباب*** ۵۵/۳ و ***الانساب***، ۴۸۸ b، ***ترجمهٔ مسالک و ممالک***، ۲۲۳.

[۱/۲۷۶۱] **ولایتِ رُخ**: یاقوت از آن به عنوان یکی از رَبْع‌های نیشابور یاد می‌کند و در علّتِ این نامگذاری، از ابوالحسن بیهقی، نقل می‌کند که چون خاکِ این ناحیه سخت است و سرخ، آن را رُخ خوانده‌اند. کورهٔ رخ به گفتهٔ یاقوت صدوشش قریه بوده است و قصبهٔ آن بیشک. ***معجم‌البلدان*** ۳۸/۳ ***اللباب***، ۴۶۳/۱ ***الانساب*** ۲۵۰b جُلگهٔ رُخ هم‌اکنون به‌همین نام باقی است و کدکن مرکز آن است. با اینکه در عصرِ حافظِ ابرو، ظاهراً، بلوک بُرس و کدکن خود در عرض رُخ قرارداشته‌است. ***بخش جغرافیای خراسان*** ۵۹ ونیز ***جغرافیای تاریخی ولایت زاوه***، ۲۲۷-۲۰۷.

[۱/۲۷۶۲] **ولایتِ زُوْزَن**: زوزن ناحیه و نام شهر بزرگی میان هرات و نیشابور بوده است. از شهر زوزن آثاری هنوز باقی است از جمله مسجدی بسیار کهن احتمالاً از قرن ششم. عدهٔ بسیار زیادی از شاعران و ادیبانِ عَرَبی‌سُرای خراسان، ازین ناحیه برخاسته‌اند به همین دلیل آن را بَصْرَهٔ صغیر می‌خوانده‌اند. یاقوت شمارهٔ قرای آنجا را صدوبیست وچهار می‌داند و از آتشگاهی در آن ناحیه خبر می‌دهد که علّت نامگذاری زوزن نیز بدان وابسته است. ***معجم‌البلدان*** ۱۵۸/۳ و ***اللباب*** ۵۱۲/۱ و ***الانساب*** ۲۸۱ a.

[۱/۲۷۶۳] **ولایتِ خواف**: خاف تلفظ می‌شود. یاقوت به عنوان قصبه‌ای بزرگ از اعمالِ نیشابور از آن یاد می‌کند و می‌گوید از یک سوی به پوشنگِ هرات پیوسته است و از سوی دیگر به زوزن و شامل صد قریه است و سه شهر. نام شهرها را سنجان و سیراوند و خرجرد ضبط کرده است. ***معجم‌البلدان*** ۳۹۹/۲ و ***اللباب*** ۳۹۲/۱.

[۱/۲۷۶۳] **سلومد**: امروز سلامه و سلامی خوانده می‌شود و از روستاهای آبادِ ناحیهٔ خواف است. کوشکی قدیمی، حدود نیم‌قرن قبل از این، در آنجا از زیر خاک بیرون آوردند که به همّت مالکِ آن مرحوم قریشی بازسازی و تکمیل شد. از اینکه مؤلف ما، در هزار سال قبل، از قهندز آنجا یاد می‌کند می‌توان حدس زد که شاید این کوشک یافت شده بقایایی از همان قهندز را نیز در خود داشته است. مراجعه شود به ***جغرافیای تاریخی ولایت زاوه***، صفحات ۳۷۹ ـ ۳۷۳ دولتشاه، محمد مظفر، سلطان مقتدر فارس را، از مردم سلومد معرفی می‌کند، ***تذکرهٔ دولتشاه***، ۱۹۲.

[۲/۲۷۶۳] **هفت دیه که با قهندز بنا کرده‌اند**: غیر از سلومد و کُنْدُر که مؤلف بدانها تصریح دارد، از نوشتهٔ سمعانی می‌توان استنباط کرد که یکی دیگر ازین هفت قریه که دارای قهندز بوده‌اند، قریهٔ فرهادجرد از ناحیهٔ اسفند است شمارهٔ ۱/۲۷۶۴ عین عبارت سمعانی چنین است: «[فرهادجرد] وهی من القریٰ السبع القدیمة التی کانت مع القاهندز» ***الانساب*** a ۴۲۸.

[۲/۲۷۶۳] **و ابوقا بوس از سلومدِ خواف** [بود]: علی‌بن زید بیهقی می‌گوید: «ابو قابوس ملک الشام و الروم از دیه سلومد بود از ناحیهٔ خواف.» ***تاریخ بیهق***، ۲۶۴.

[۱/۲۷۶۴] **ولایت ازقند**: مترجم کتاب، با سجعی که در شمارهٔ ۱۵/۲۷۲۶ بوجود آورده و می‌گوید: «به ملاطفه و مکالمهٔ اَحْلیٰ ازقند به مرغز [ارِ] ازغند بُرد» هرگونه احتمالِ دیگری را در قرائت این نام از ما گرفته است، یعنی یقینی است که او، در قرن هشتم، این کلمه را[ازقند / ازغند] می‌خوانده است، ولی باحتمال قوی، خطا می‌کرده است زیرا این کلمه باید ازفند باشد که تغیرشکل یافتهٔ اَسْفَنْد / اَسْپَنْد / اَشْفَنْد است که یکی از ولایت‌ها و به تعبیرِ مقدسی یکی از رستاق‌های دوازده‌گانهٔ نیشابور بوده است و بنا به گفتهٔ یاقوت: کورهٔ بزرگی است از نواحیِ نیشابور که قصبهٔ [= آبادی مهم و مرکزی] آن فرهادِجرد است و مرزِ آن از مَرْجُ الفضاء (صحیحِ آن مَرْجُ الخُطَباء است، دنبالهٔ بحث دیده شود) تا حدودِ زوزن و بوزجان است و هشتاد و سه قریه دارد. یاقوت تصریح دارد که عبدالله‌بن عامر لشکرِ خویش را در همین اَشفند یا اَسفند فرود آورد و چون سرما بریشان فشار آورد به نیشابور بازگشتند. بنابرین کلمهٔ موردِ نظر مؤلف ما چیزی است در حدود اَشْفَنْد / اَزفَند و از آنجا که تبدیل [ف / ق] در اواسط کلمات ظاهراً دیده نشده است باید قرائتِ مترجم را غلط تلّقی کنیم و بگوئیم صورتِ درست کلمه [اَزْفَنْد / اَسْفَنْد / اَشْفَنْد / اَسبَنْد] است. دربارهٔ این رستاق یا ولایت مراجعه شود به ***احسن‌التقاسیم***، لیدن، ۳۰۰ ***معجم‌البُلدان***، ۱۹۸/۱ ولی یک نکته را نباید فراموش کرد که هم‌اکنون در نزدیکی تربتِ‌حیدریه، از ولایتِ زاوهٔ نیشابورِ کهن، روستایی

بنام ازغند وجود دارد که نام آن در متونِ قرن دهم نیز آمده است. شاید مترجم ما نام این روستا را در ذهن داشته و ازفند / اسفند را ازغند قرائت کرده است. در بابِ روستایِ ازغند، که هیچ ربطی به کلمهٔ موردِبحث ما ندارد، مراجعه شود به ***روضة الریاحین***، ۶۱ ـ ۶۰، و ***جغرافیای تاریخیِ ولایتِ زاوه***، ۹۴ ـ ۲۹۱ و در باب مرج‌الفضاء که صحیح آن مَرْجُ الخطباء است، مراجعه شود به ***معجم‌البلدان***، ۱۰۰/۵.

[۱/۲۷۶۵] **ولایتِ جام و باخَرْز**: جام یا زام، در تلّفظِ عربیِ آن، یکی از کوره‌های مشهور نیشابور که قصبهٔ آن بوزجان بوده است. یاقوت علّتِ تسمیهٔ جام را این می‌داند که منطقه شبیه است به جامی از شیشه. و می‌گوید مشتمل بر یکصد و هشتاد قریه است. یاقوت توضیح داده است که سمعانی زام / جام را به دو ناحیه تقسیم کرده است؛ زام و باخرز ولی بعد می‌گوید حق این است که باخرز خود مستقل است و ربطی به جام ندارد. ***معجم‌البلدان***، ۱۲۷/۳، ***اللباب***، ۲۰۵/۱ و ***الانساب*** 267a.

[۱/۲۷۶۶] **ولایت جاجَرْم**: سرزمینی میان نیشابور و جوین و گرگان، شامل بسیاری قریه‌ها و شهری زیبا به همین نام (جاجرم) که جمعی از دانشمندان منسوب بدانجایند. **معجم‌البلدان**، ۹۲/۲ و ***اللباب*** ۲۰۱/۱.

[۱/۲۷۶۷] **آتشکده‌ای که مسجد شد**: قُهَنْدِزِ نیشابور که این آتشکدهٔ مسجد شده، در آن بنا شده بوده است تا عهدِ ارسلان ارغون (متوفّیٰ ۴۹۰) هنوز باقی بوده است و قهندز بر دستِ ارسلان ارغون خراب شده است: ثم خَرَّبَ‌الملک ارسلان ارغون سور مَرْوْ و قلعةَ سرخس و قهندزَ نیسابور. فَخَرَّبَ كُلَّ حِصْنٍ كانَ فی خراسان.» ***اخبارالدولةالسلجوقیّة*** ۸۶ و همین مسجد بوده است که خلیفهٔ سوم مسلمانان عثمان، جامه‌هایی برای آن فرستاده بوده است که تا تاریخ ۳۵۵ (سال تألیف کتاب البدء والتاریخ) هنوز بخشهایی از آن جامه‌ها بجا بوده است. ***آفرینش و تاریخ*** ۸۶۸/۲.

[۳/۲۷۷۰] **هیج نجار ندید**: شاید هیچ جای ندیدند.

[۶/۲۷۶۷] **شهربن حوشب و عکرمه**: شماره‌های ۸۰ و ۹۵ دیده شود.

[۵/۲۷۷۱] **مسجد روی بکوه**: اطلاعی در باب آن بدست نیاوردم.

[۶/۲۷۷۱] **مسجد باب معمر**: ظاهراً در مجاورتِ مقبرهٔ باب معمر بوده است به شمارهٔ ۱/۲۷۷۹ مراجعه شود.

[۶/۲۷۷۱] **مسجد رجابن معاذبن مسلم**: مقدسی، در گزارش آیین‌های ویژه‌ای که در نیشابور دیده است می‌گوید: «یکی از آنها مجلسِ مظالم است که هر یک شنبه و چهارشنبه در حضَرتِ

صاحب الجیش یا وزیر او برگزار می‌شود... و مجلس حکم هر دوشنبه و پنج‌شنبه در مسجد رجاء تشکیل می‌شود و در اسلام همانندی ندارد.» ***احسن‌التقاسیم***، لیدن، ۳۲۸.

[۸/۲۷۷۱] **مسجد سرالعار:** آیا با سوانقادر، سوارکاریز ۱۶/۲۷۱۷ ربطی دارد؟

[۸/۲۷۷۱] **مسجد که مُصلی جنیّان گفتندی:** جای دیگر در باب آن اطلاعی بدست نیامد.

[۸/۲۷۷۱] **مسجد امام یحیی:** منسوب است به یحیی‌بن محمدبن یحیی ذُهْلی که محله و مسجدش بسیار معروف بوده است، شمارهٔ ۷۸۶ و تعلیقات آن دیده شود.

[۹/۲۷۷۱] **مسجد ابن حرب:** منسوب است به احمدبن حرب شمارهٔ ۲۵۹ دیده شود.

[۹/۲۷۷۱] **مسجد ایّوب‌بن الحسن:** این مسجد که منسوب است به ایّوب‌بن الحسن الزاهد، شمارهٔ ۲۹۵ متن حاضر، در محلهٔ نصرآباد بوده و از مساجد بسیار معروف. مراجعه شود نیز به نصرآباد.

[۹/۲۷۷۱] **مسجدحَمَش:** گویا منسوب است به حمش نیشابوری، یعنی ابراهیم‌بن محمدبن عبدالله سلمی، شمارهٔ ۲۲۲.

[۳/۲۷۷۲] **میدان هانی:** ظاهراً منسوب است به هانی‌بن قنبر که خاندان بسیار معروف سلیطیِ نیشابور بدو منسوب‌اند. در قرن ششم چنین مشهور بوده است که قبر قنبر در نیشابور است، در محلّی که به نام مسجد هانی مشهور بوده و هانی از فرزندان قنبر بوده است، بسیار طبیعی است که میدان هانی در جوار همین مسجد بوده باشد. ***تاریخ بیهق***، ۲۵.

[۳/۲۷۷۲] **میدان حسین‌بن معاذ:** بعنوان میدان الحسین شهرت داشته و یکی از مراکز اصلی شهر بوده است: «و سرایِ امارت در جایگاهی‌ست که آن را میدان حسین خوانند» ***ترجمهٔ مسالک و ممالک***، ۲۰۴ و در متن اصطخری میدان الحسنیّین آمده که ظاهراً غلط است و در نسخه بدلهای آن، میدان الحسین است. ***مسالک الممالک*** چاپ لیدن، ۲۵۴ در کتاب ***عیون اخبار الرضا***، ۲۹۱/۲ از چاپ نجف می‌گوید: حمویه، صاحب جیش خراسان، روزی در نیشابور در میدان حسین‌بن یزید (کذا) ایستاده بود تا سالارانِ لشکر خویش را که همراه بودند، در باب عقیل، سان ببیند» ازین تعبیر دانسته می‌شود که باب عقیل پیوستهٔ میدان حسین بوده است. ضمناً در متنِ ***عیون اخبار الرضا*** «باب عقیل» باید به «بباب عقیل» اصلاح شود. در چاپ غفاری نیز چنین است. تردیدی باقی نمی‌ماند که «حسین‌بن یزید» در ***عیون‌اخبار الرضا*** غلط کاتب است و همان حسین‌بن معاذ درست است که دیگر متون تاریخی و جغرافیائی آن را تأیید می‌کنند.

[۴/۲۷۷۲] **میدان زیاد:** چنانکه مؤلف تصریح دارد، شمارهٔ ۲۹۷، این میدان منسوب است به

زیادبن عبدالرحمن، که شرح حال او درین کتاب ۳۹۷ آمده است و نیز در اغلبِ کتبِ رجالی از قبیل *تاریخ‌الاسلام* **ذهبی**، ۲۷۶ (۲۴۰ ـ ۲۵۰)

[۲/۲۷۷۴] **سرحلاب**: چنین است در اصل، بدون نقطه، آنچه مسلم است این است که این محلّه متصل به حیره بوده است.

[۲/۲۷۷۴] **همام‌بن زیدبن وابصه**: در اصل: وایصه بود، اصلاح از *تاریخ بیهق*، ۲۵ که می‌گوید: «از صحابهٔ رسول (ص) بود و در دیه ایزی نشستی و با وی کاسهٔ مصطفی بود.»

[۴/۲۷۷۴] **روضهٔ شیخ ابی‌حفص**: ۲۴/۲۷۹۶

[۴/۲۷۷۴] **روضهٔ ابی‌عثمان**: ۲۸۹۱

[۴/۲۷۷۴] **شیخ ابوجعفر مدنی**: ۲/۲۷۹۳

[۱/۲۷۷۵] **سلطان علویِ شهید**: منظور همان امام‌زادهٔ محروق است که هم‌اکنون زیارتگاه مشهوری است در نیشابور و نام و نشانش بنابر نوشتهٔ متن ما چنین است: محمدبن محمدبن علی‌بن الحسین‌بن علی(ع).

[۱/۲۷۷۶] **مقبرهٔ سرمیدان**: در *السیاق*، شمارهٔ ۱۳۵۲، چاپ آقای محمودی، بعنوان مقبرهٔ رأس المیدان از آن یاد شده و گور علی‌بن محمد نصرآبادی را در آنجا یاد می‌کند.

[۱/۲۷۷۷] **مقبرهٔ شاهنبر**: محلّه‌ای بوده است در قسمت بالای نیشابور کهن. علّتِ این تسمیه را سمعانی و به تبعِ او ابن‌اثیر و دیگران این دانسته‌اند که چون در صدر اسلام، وقتی مسلمانان وارد خراسان شدند، در این محل بسیاری ازیشان شهید شدند آنجا را «شهید انبار» گفتند و بعد «شاهنبر» شد. یاقوت آن را «شاه هنبر» ضبط کرده است. عطار نیز، در شرح حال عبدالله منازل، که به تصریح الحاکم در متنِ ما، در مقبرهٔ شاهنبر مدفون است، می‌گوید: «و خاک او در شهید انبار است» (نیکلسون این کلمه را مشهد انبار خوانده و به تبع او آقای دکتر استعلامی نیز) در یکی از نسخه بدلهای چاپ نیکلسون (نسخهٔ L) مشهد دانیال بوده است. آقای دکتر استعلامی در تعلیقات خود بر تذکره، ذیل «انبار» نوشته‌اند: «گویا از محلّه‌های قدیم در نیشابور بوده است در مآخذ جغرافیایی قدیم خراسان نام آن دیده نشد.» نکتهٔ قابل‌یادآوری در متنِ ما، این است که خلیفهٔ نیشابوری، با همهٔ تصریحِ الحاکم (شمارهٔ ۱۴۶۱) گور عبدالله منازل را در مقبرهٔ «فز» نوشته است شمارهٔ ۲۷۷۸ و ظاهراً بعلت قربِ جوارِ این دو گورستان بوده است. *الانساب*، b ۳۲۸ و *اللباب*، ۹/۲ و *معجم‌البلدان*، ۳۱۶/۳ و *تذکرةالاولیاء*، چاپ نیکلسون، ۱۰۹/۱ و P. 79 و چاپ دکتر استعلامی، ۵۴۲ و ۸۶۸.

[۱/۲۷۷۸] **مقبرهٔ محلهٔ فز**: شمارهٔ ۱۱/۲۷۲۲.

[۱/۲۷۷۹] **مقبرهٔ باب معمر**: یکی از گورستانهای بزرگ نیشابور که عدهٔ زیادی از علما در آن‌جا مدفون‌اند، علاوه بر کسانی که در این کتاب نامشان آمده، مراجعه شود به ***السیاق***، چاپ آقای محمودی، شماره‌های ۱۶۶، ۱۸۴، ۲۴۵ و ***معجم‌الادباء***، شمارهٔ ۲۴۳ در تلخیص دوم ***السیاق*** ۶۳a این کلمه به صورت باب معمّر (با تشدید) مشکول شده است. ظاهراً در مجاورت همین گورستان، یعنی در محلهٔ باب معمر، بازاری نیز به همین نام بعنوانِ «سوقِ باب معمر» وجود داشته که معاملات در آنجا انجام می‌شده است ***لباب الانساب***، بیهقی، ۴۹۹/۲.

[۱/۲۷۸۰] **مقبرهٔ حسین‌بن معاذ**: یا مقبرهٔ حسین، یکی از گورخانه‌های مشهور نیشابور بوده است که بسیاری از بزرگان در آنجا مدفون بوده‌اند از جمله ابوبکر صوفی شمارهٔ ۲۳۵۰ و یحیی‌بن یحیی و ابوالعباس سراج مراجعه شود به ***السیاق***، شماره‌های ۷۶، ۹۵.

[۱/۲۷۸۱] **مقبرهٔ امیرعبدالله‌بن طاهر**: گورستان سادات ۶/۲۷۸۹.

[۲/۲۷۸۱] **حَظیرهٔ اهل‌البیت**: ظاهراً همان دارالعَلَویّه است که در محلهٔ ملقاباد قرار داشته است، ***السیاق*** تلخیص اول، ۴a.

[۱/۲۷۸۲] **مقبرهٔ جلاباد**: جُلاباد شمارهٔ ۸/۲۷۲۲.

[۳/۲۷۸۲] **ابوزکریّا عنبری**: شمارهٔ ۲۵۸۳

[۱/۲۷۸۳] **زلزلهٔ ششصدوشصت وشش**: ۳/۲۷۱۸ دیده شود.

[۲/۲۷۸۴] **سید صدرالدین الحسینی**: بدون تردید همان کسی است که عوفی ازو بعنوان: «الصدر الاجل صدرالملة والدین ملک السادات النیشابوری رحمة‌الله علیه» یاد می‌کند و می‌گوید: «سید اجل صدرالدین، از معارف سادات و صدورِ کبار و فضلای روزگار بود. صاحب دیوان استیفای نیشابور بود و در فضل بغایتی که جملگی افاضل خراسان بتقدم او اعتراف می‌کردند.» از نامهٔ امام فخر نیز همین مفاهیم کاملاً قابل استنباط است. عوفی نمونه‌هایی از شعر فارسی و عربی او را نقل کرده و می‌گوید: «در آخر عمر از شغل استیفا استعفا خواست و بمرادِ دل بنشست و از سرِ منصب برخاست» عوفی از تألیفات او کتابی در تاریخ خوارزمشاهی یاد می‌کند ***لباب‌الالباب***، ۶ـ۱۲۵.

[۳/۲۷۸۶] **زلزلهٔ سال هشتصد و هشت**: در باب این زلزله‌ها به شمارهٔ ۳/۲۷۱۸ مراجعه شود و در باب روایتِ دیگر رباعی منقول در ۲۷۸۶ مراجعه شود به ***تذکرهٔ دولتشاه***، ۱۴۰ که بدین‌گونه آن را نقل کرده است:

اندر سه زمان سه زلزله نازل گشت — بُد پانصد و اند آنکه شد شهر چو دشت
وان زلزلهٔ بار دوم ششصدوسی — و آن زلزلهٔ بار سیوم هشتصدوهشت

[۳/۲۷۸۷] **اِنَّ اَوْلیاءَ اللّهِ لایَمُوتُون...**: برای صورتهای گوناگونِ این سخن که بعنوان حدیث شهرت دارد، ولی گویا اصل آن از اقوال مشایخ صوفیه است مراجعه شودبه تعلیقات ***حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر***، ۱۲۵.

[۴/۲۷۸۷] **کُنْتُ نَهَیْتُکُم عَنْ زِیارَةِ القُبُور**: برای صورتهای دیگر و تکمیل آن که «فانّها ترِقُّ القلبَ و تدمعُ العَیْنَ و تذکّر الاخرةَ وَ لاتَقُولوا هجراً»، مراجعه شود به ***کنزالعمال***، ۶۴۶/۱۵ و در ***تحفة الأحباب و بُغْیَةُالطّلّاب***، سخاوی، آورده که: پیامبر به زیارت گور مادر خویش و گور عثمان‌بن مظعون آمد و آن را با سنگی مشخص کرد و گفت: «نهیتکم عن زیارة القبور ولکن زوروها»

[۳/۲۷۸۸] **احمدبن محمدبن حسن‌بن احمد المعروف بالخلیفه**: مراجعه شود به مقدمهٔ مصحح.

[۱۳/۲۷۸۸] **اِنْ لَمْ یُدْرَک الکُلُّ لَمْ یُتْرَک الکُلّ**: به صورت مالا یُدْرَکُ کُلّهُ لایُتْرَک کلّه مشهور است و عَجلونی می‌گوید: معنی فاتقوا اللّه ما استطعتم است و حدیث نیست ***کشف‌الخفا*** ۱۹۶/۲.

[۳/۲۷۸۹] دربارهٔ ابوجعفر صوفی و احوالِ او و کشته شدنش در بندِ طاهریان و دفن او در مقبرهٔ عبدالله‌بن طاهر، مراجعه شود به ***لبابُ‌الانساب*** ۵۱۰/۲.

[۶/۲۷۸۹] **گورستان سادات**: ظاهراً همان حظیرهٔ اهل‌البیت است. شمارهٔ ۲/۲۷۸۱ و شاید باالدار العلویة که در ***السیاق*** تلخیص اول، a ۴ آمده است نیز یکی باشد و آن در محلهٔ ملقاباد بوده است.

[۲/۲۷۹۰] **همام‌بن زیدبن وابصه**: شمارهٔ ۳۰، نام نیای او در اصل: وایصه بود، اصلاح از ***تاریخ بیهق***، ۲۵.

[۴/۲۷۹۱] **ابوبکر فنّار نیشابوری**: تقریباً یقین دارم که تصحیفِ فرّاء است و ابوبکر محمدبن احمدبن حمدون الفّراء از کبار مشایخِ نیشابور بوده است و از اصحابِ ابوعلی ثقفی و عبدالله منازل و در سیصد و هفتاد درگذشته است، مراجعه شود به ***طبقات الصوفیه***، سُلَمی، ۵۰۷ از آنجاکه قراین بیشماری در دست است که نسخهٔ اساس ما را بر کسی املا می‌کرده‌اند و او می‌نوشته، اینکه فراء را فنّار بشنود بسیار طبیعی است، حتی در رسم‌الخط هم این دو کلمه بسیار بهم نزدیک‌اند. نیز ***هفت اقلیم*** ۲۲۶/۲ دیده شود.

[۲/۲۷۹۳] **ابوحمزهٔ مدینی**: باحتمال بسیار زیاد تصحیف ابوجعفر مدینی است که حاکم دربارهٔ او می‌گوید: الحسن‌بن محمدبن جعفر المدنی الزاهد، ابوجعفر المدفون بمقبرة مولقاباد الذی یُزار و یُرجی الدعاء [۳۲۷].

[۷/۲۷۹۳] **ابراهیم‌بن محمدبن سفیان**: اصل شعبان بود به سفیان اصلاح شد ۸۵۱، ۲۷۷۷.

[۸/۲۷۹۳] **الحسین‌بن الفضل البجلی**: اصل‌الحسن / البحلی (بدون نقطه بود) اصلاح از ۳۴۱.

[۳/۲۷۹۴] **امام احمدِ مَیدانی:** به شمارهٔ ۱۳۳۵ مراجعه شود و به تعلیقات همان شماره در بخش تعلیقاتِ رجالی.

[۳/۲۷۹۴] **شیخ علی مؤذن:** به گفتهٔ نورالدین اسفراینی، وی پیرِ عبدالرحمن اکّاف بوده است. ***کاشف‌الاسرار***، ۴۱ و از تعبیرِ نجمِ‌الدین رازی می‌توان دانست که وی نسبت به شیخ‌محمد کوف نیز سمتِ ارشاد و تقدم داشته است. ***مرصادالعباد***، ۱۰۹.

[۳/۲۷۹۴] **امام ابن‌فورک اصبهانی:** ۲۳۳۰.

[۴/۲۷۹۴] **امام‌الحرمین، ابوالمعالی:** عبدالملک‌بن عبداللّه‌بن یوسف جُوَینی (۴۱۷ـ۴۷۸) بزرگترین چهرهٔ علمی خراسان در عصرِ خویش. دربارهٔ او منابع بیشمار است برای نمونه ***تبیین کذب‌المفتری***، ۲۷۸ ***طبقات‌الشافعیه*** ۱۵۳/۵ و ***فیات‌الاعیان***، ۱۹۷/۳ و ***الانساب***، ۱۵۴b.

[۴/۲۷۹۴] **امام علی واحدی:** ابوالحسن علی‌بن احمد واحدی نیشابوری، از علمای شافعیه و مؤلف «تفسیر» متوفی ۴۶۸ در باب او مراجعه شود به ***تلخیص سِیَر اعلام النُبَلاء***، شمارهٔ ۴۲۶۸ و ***اسباب النزول***، از تألیفات او.

[۴/۲۷۹۴] **شیخ فریدالدین عطار:** فریدالدین محمدبن ابراهیم عطار کدکَنی نیشابوری متوفی ۶۲۷ در باب او مراجعه شود به ***شرح احوال عطار***، از استاد بدیع‌الزمان فروزانفر و مقدمهٔ ***مختارنامه***، چاپ انتشارات توس، صفحات بیست‌وسه تا سی‌وچهار.

[۵/۲۷۹۴] **شیخ مُهَمْدِ طبسی:** به همین صورت در نسخهٔ اصلی آشکارا مشکول شده است و مُسلَّماً ربطی به «محمد» ندارد. در باب هویّت این بزرگ، به هیچ سندی دست نیافتم. یکبار دیگر نام او به صورت شیخ طبسی آمده است که «مُهَمْد» را در [ ] قرار دادم.

[۵/۲۷۹۴] **شیخ مجنون اولیا:** ۲۸/۲۷۹۶.

[۵/۲۷۹۴] **شیخ مجدالدین بغدادی:** ۲۶/۲۷۹۶.

[۴/۲۷۹۵] **جوانمردِ معروف به ابوشحمه:** شاید ابوشحمه تصحیفِ کلمه‌ای دیگر است. از توضیح مؤلف دانسته می‌شود که وی علمدار رسول (ص) بوده است و از شهدای صدرِ اسلام، آنهم در نیشابور. چنین کسی را با این کنیه نیافتم. ابوشحمه کنیهٔ عبدالرحمن‌بن عمربن الخطاب است ولی او چنین مشخصاتی ندارد او همان پسری است که عمر او را جلد کرد، ***تاجُ العروس*** در مادهٔ شحم دیده شود.

[۱/۲۷۹۶] **جوانمردِ بژدباد:** بژدباد ظاهراً صورتی از بوژآباد است که دهی‌ست در رَبْعِ مازُل، حومهٔ نیشابور ***فرهنگ جغرافیایی***، ۹ / ۶۴ و ظاهراً همان است که به صورت کوجاباد در شرح حال ابوحفص حداد، در ***طبقات الصوفیه***، انصاری، ۱۱۳ (نسخه‌بدلها: کوچه‌آباد / سلمی)

آمده است و تبدیل [گ / و / ب] امری است شایع. انصاری می‌گوید «از دیهِ کوجاباد بر درِ نیشابور» به مناسبتِ آمدنِ نامِ این دو جوانمرد در اینجا، استاد فرای در مقدمهٔ The Histories of Nishapur, P 12 می‌گوید: وجود نام «جوانمرد» (از جمله در a ۷۱) نشان می‌دهد که نهضتِ تصوف به گونه‌ای نیرومند، در نیشابور، از همان آغازِ عصر اسلامی، سابقه دارد» دربارهٔ این نظر استاد فرای باید گفت: هیچ ارتباطی میان کلمهٔ جوانمرد و تصوف وجود ندارد و اگر باشد ارتباط آن با فتوت است و نه با تصوف. دلیل اینکه این «جوانمرد»ها به تصوف ارتباطی نداشته‌اند همین که در قرن سوم و چهارم که نیشابور مرکز تصوفِ خراسان، بلکه به واسطهٔ مکتب ملامت، مرکز تصوف عالم اسلامی بوده است، هیچ نامی ازین دو جوانمرد در احوال و اقوال مشایخ نیشابور دیده نمی‌شود.

[۲/۲۷۹۶] **تربتِ یحییٰ معاذ:** عطار نیز محلّ گور یحییٰ معاذ را گورستان معمر نوشته است ***تذکرة الاولیاء***، ۳۱۲/۲.

[۶/۲۷۹۶] ترباباد: بقایای تپّه‌های تُرباباد، به همین نام، هنوز باقی است و در قرنِ اخیر محلِّ کاوشهای باستانشناسان بوده است. برای تفصیل وضعِ آن مراجعه شود به ***شهر فیروزه***، ۹ـ۳۵۷ که عکسی نیز از آن تپه‌ها در آنجا هست.

[۸/۲۷۹۶] **امام ابوبکربن فورک:** ۲۳۳۰ و تعلیقات آن.

[۱۲/۲۷۹۶] **شیخ محمد فتّال:** محمدبن حسنِ فتّالِ فارسی نیشابوری، متوفی ۵۰۸ از بزرگان علمای شیعه در نیشابور قرن پنجم و آغاز قرن ششم، مؤلف کتاب بسیار مشهور ***روضة‌الواعظین*** و کتابهای دیگر. در باب او مراجعه شود به ***فهرست***، منتجب‌الدین، شماره‌های ۳۹۵ و ۵۱۱ از چاپ طباطبائی و محدث اُرموی و ***معالم العلماء***، ابن شهر آشوب، شمارهٔ ۷۶۹ و تعلیقات استاد محدث اُرموی بر کتاب ***النقض*** ۱۴۴ به بعد و نیز مقدمهٔ خرسان بر ***روضة الواعظین***، ۴ـ۱۶.

[۱۳/۲۷۹۶] **شیخ عبدالرحمٰن کوف:** احتمالاً تصحیفِ عبدالرحمن اکّاف یا اکّافی است که از جمله علمایی است که در ذی‌قعده ۵۴۹ در فتنهٔ غُزان در نیشابور به شهادت رسید. چون ناصرالدین محمد کوف، در همین‌جا نامش آمده است، احتمال وجود یک عبدالرحمن کوف ضعیف می‌نماید ۱۳/۲۷۹۶ محمد کوف و اکّافی از معاصران و دوستان و معاشران یکدیگر بوده‌اند. البته یک نفر احمد کوف جزء مریدان ضیاءالدین ابوبکر حاتمی یاد شده است و در همین قرن ششم و اوایل قرن هفتم بوده است. ***مقامات حاتمی*** a ۱۸۲، ***التحبیر*** ۳۹۹/۱ و تعلیقات ***اسرار التوحید***، ۴۵۲/۲.

[۱۳/۲۷۹۶] **شیخ ابوعبدالرحمٰن سُلَمی**: در متن ما در چند مورد: عبدالرحمن که بسیار طبیعی است این‌گونه تغییر در نام او. سلمی بالاترین چهرهٔ تاریخ تصوف در عصر خویش بوده و به لحاظِ اهمیت تألیفات در تاریخ تصوف بی‌نظیر یا کم‌نظیر است وی در نیشابور متولد شد و در همین شهر درگذشت (۳۲۵ـ۴۱۲) از آثار اوست ***طبقات الصوفیّه*** و ***حقایق التفسیر***. دربارهٔ او مراجعه شود به ***تلبیس ابلیس*** ۱۶۴ و مقدمهٔ نورالدین شریبه بر ***طبقات الصوفیهٔ*** او.

[۱۳/۲۷۹۶] **ناصرالدین محمد کوف**: دربارهٔ این شخص که از مشایخ گمنام تصوف خراسان در آستانهٔ حملهٔ مغول است، اطلاع در کتابهای مشهور و رایج مطلقاً وجود ندارد. مُنذری (۵۸۱ـ۶۵۶) سال وفات و دیگر مشخصات او را بدین‌گونه تعیین کرده است: «در سَلْخِ صفرِ سال [ششصدوده] شیخ زاهد ابوعبداللّه محمدبن مسعودبن حسن محتسب، معروف به کوف، در شادیاخ نیشابور درگذشت.» ***التکملة لوفیات النَقَلَة***، ۲۶۹/۲ مجدالدین بغدادی (مقتول در ۶۰۷ یا ۶۱۶) یک‌جا از شیخ محمد کوف بعنوان «شیخنا الصدیق» یاد می‌کند و می‌گوید که کوف مطلبی را از گفتگوی ابوطاهر عطاری (متولد ۴۸۴) و عبدالرحمن اکّافی، برای مجدالدین بغدادی نقل کرده است. ***تحفة البررة***، نسخهٔ مجلس شورای ملی، b ۳۸ و جای دیگر از او بعنوان کسی که با بهرهٔ کم از علوم ظاهری، دارای مکاشفاتِ غیبی بوده است، یاد می‌کند. ***همانجا***، a ۸۹. به تصریحِ **مشیخه** ، خطّیِ شمارهٔ ۲۱۴۳ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران صفحهٔ ۳۱۵، خرقهٔ رضی‌الدین علی لالا از ناصرالدین کوف (اصل: لواف) و او از عبدالرحمن اکاف و او از ابونصرقشیری بوده‌است. بنابر گفتهٔ صاحب مقامات حاتمی محمد کوف جانشینِ ضیاءالدین ابوبکر حاتمی و پدر او، ابوالعلاء سعدالدین حاتمی، در ناحیهٔ رادکان طوس، بوده است. ***مقامات حاتمی***، ۳۳، ۳۲. از تصریحِ نجم‌الدین رازی چنین دانسته می‌شود که کوف اواخرِ عمرِ شیخ علی موذن را درک کرده بوده است. ***مرصادالعباد***، ۱۰۹.

[۱۵/۲۷۹۶] **امام‌بیان الحق قاضی محمود**: عوفی در شرح حال پسرش محمدبن محمود (همان مؤلف تفسیر بصائر یمینی) می‌گوید: «و تصانیف او در انواعِ علوم از اطراف جهان مشهور است.» و یاقوت در معجم‌الادباء از او به عنوان: محمودبن ابی‌الحسن‌بن الحسین النیسابوری الغزنوی یلَقَّبُ ببیان الحق» یاد می‌کند و از تشخص او در لغت و فقه سخن می‌گوید و چند تصنیف ازو را نام می‌بَرَد از جمله «جمل الغرائب» و ایجاز البیان فی‌معانی القرآن و نمونه‌ای از شعر عربی او را نیز می‌آورد. در باب سال وفات او، اطلاعی از اسنادِ قدیمی به دست نمی‌آید ولی از آنجا که پسرش محمد در سنِ پیری و شیخوخیّت به پایمردی میان بهرامشاه و سنجر برخاسته است، به حدس، می‌توان گفت که پدرش از علمای نیمهٔ دوم قرن پنجم و

احتمالاً اوایل قرن ششم بوده است. رجوع شود بـه ***لباب الالباب***، ۲۳۳ و ***معجم‌الادباء***، ۲۶۸۶/۶ و ***کشف الظنون***، ۶۰۱/۱ و ***تفسیر بصائر یمینی***، ۹۱ و ***یادداشت‌های قزوینی***، ۳۶/۴.

[۱۵/۲۷۹۶] **جمل الغرایب**: در اصل: حمل العرابب (بدون نقطه) بود از یاقوت و حاج خلیفه، اصلاح شد. حاج خلیفه کتاب را خود در اختیار داشته و می‌گوید: جمل الغرائب للقاضی بیان‌الحق... المتوفی سنة [جای سال وفات در ***کشف الظنون*** خالی است] جمع فیه غرایب الحدیث و رتب علی‌اربعة و عشرین کتاباً اوله الحمدللّه الذی بحمده ابتداء کل کلام. ***کشف الظنون***، ۶۰۱/۱ واعظ بلخی که کتاب ***جمل الغرایب*** را در اختیار داشته، مطلبی از آن در تفسیرِ حدیث: «اَغِبُّوا العیادَة و أربَعوا» نقل کرده است که از رهگذرِ آن شیوهٔ کارِ مؤلف را تا حدّی نشان می‌دهد. ***فضایل بلخ***، ۱۹۵.

[۱۶/۲۷۹۶] **قنبر مولای امیرالمؤمنین**: علی‌بن زید بیهقی می‌گوید: «قنبر مولی و حاجب امیرالمؤمنین علی، مدتی در بیهق متوطن شد و اینجا تأهل ساخت و خاکش در نیشابور است، اینجا که مسجدِ هانی است. و هانی که آن مسجد به وی بازخوانند، از فرزندان قنبر است و هو هانی‌بن قنبر و من عقبه علی‌بن جمعة‌بن هانی. و سلیطیان از فرزندان ایشان باشند، در نیشابور. و این بیتی معروف است. و قنبر را در سبزوار پسری آمد نام او شادان‌بن قنبر. مسجد شادان در سبزوار به وی نسبت کنند. حاکم ابوعبداللّه الحافظ در جلد ششم از تاریخ [نیشابور] این را یاد کند.» ***تاریخ بیهق***، ۲۵ محققان، بودن قنبر را در نیشابور، مورد تردید، بلکه انکار قرار داده‌اند. مراجعه شود به تعلیقات استاد بهمنیار بر ***تاریخ بیهق***، ۲۹۴.

[۱۷/۲۷۹۶] **فرت‌آباد**: ظاهراً همان است که جای دیگر به صورتِ فراتاباد (شمارهٔ ۲۷۱۷) آمده است. هم از لحاظ صورت و هم به لحاظِ تغییراتِ حروف در زبان فارسی، می‌توان گفت که میان فرت‌آباد و فریاباد که در یک جای دیگر از کتاب ***السیاق***، تلخیص دوم b ۱۰۰ آمده است رابطه‌ای هست و ظاهراً هر سه کلمه به یک صورتِ اصلی بازمی‌گردد (مقایسه شود: اسفندیار / اسفند دات) در همان کتاب یک جای دیگر، ***السیاق*** تلخیص دوم، b ۲۳ در شرح حال ابوالحسن الشجاعی می‌گوید: «او را نخست در بستانش در «فرباباد» (بدون نقطه) دفن کردند بعد به گورستان بالای میدان زیادبن عبدالرحمن انتقال دادند.» آقایِ محمودی، در چاپ خود ازین کتاب، چاپ قم شمارهٔ ۲۴۸ این کلمه را با تردید «قرناباد» قرائت کرده و در فهرست همان کتاب با تردید «فرندآباد» آورده است. ظاهراً صورتِ درستِ آن همان فریاباد است که شکل دیگری است از فرتاباد.

[۱۸/۲۷۹۶] **شیخ علی مؤذن**: ۳/۲۷۹۴.

[۱۹/۲۷۹۶] **استاد ابوعلی دقّاق**: ابوعلی حسن‌بن علی‌بن محّمد، معروف به استاد ابوعلی دقّاق، مُراد و پدرزنِ استاد ابوالقاسم قشیری و از صوفیان بنامِ قرن چهارم. آراء و سخنان او بیشتر از طریقِ شاگرد و دامادش ابوالقاسم قشیری انتشار یافته است. دربارهٔ او مراجعه شود به ***السیاق***، تلخیص اول، a ۴۴ و تلخیص دوم b ۵۳ و ***طبقات الشافعیه***، سبکی، ۳۲۹/۴ و ***کشف‌المحجوب***، ۲۰۴ و ***تذکرة الاولیاء*** ۱۸۷/۲ و ***الشواهد و الامثال***، a ۲۵ و ***معجم‌السفر***، حافظ سِلَفی، شمارهٔ ۱۵۶ و تعلیقاتِ ***اسرار التوحید***، ۶۶۶/۲. نکتهٔ قابل یادآوری دربارهٔ خاکجایِ دقاق این است که خلیفهٔ نیشابوری مزار دقّاق و قشیری و جمعی دیگر را در حظیره‌ای می‌داند، در شهر قدیم، در قبلهٔ کهن‌دیز شمارهٔ ۱۹/۲۷۹۶ و عطار می‌گوید: «هر شب گاهی بر بام خانه شدی ــ آن خانه که اکنون در برابرِ تربتِ اوست و آن را بیت‌الفتوح گفتندی ــ چون بر بام شدی روی به آفتاب کردی...»، ***تذکرةالاولیاء*** ۱۹۸/۱ ازین تعبیر می‌توان دانست که آثارِ سرایِ دقّاق تا عصرِ عطّار هنوز باقی بوده است به نام بیت‌الفتوح.

[۱۹/۲۷۹۶] **استاد ابوالقاسم قشیری**: زین‌الاسلام استاد ابوالقاسم قشیری (۳۷۶ـ۴۶۵) یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تصوف خراسان و از علمای بزرگ اسلام در قرن پنجم صاحب کتاب بسیار معروف ***الرسالة القشیریه*** و تفسیر ***لطایف الاشارات*** است و کتابهای دیگر. در باب او رجوع شود به ***دُمْیَةُ القصر*** ۱۹۴، ***السیاق***، تلخیص دوم، a ۹۷ و تبیین ***کذب المفتری***، ۲۷۱ و ***وفیات الاعیان***، ۲۰۵/۳ و مقدمهٔ استاد فروزانفر بر **ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه**.

[۲۲/۲۷۹۶] **شیخ محمد ماسی**: قرائت کلمه مشکوک است. شاید: ماینی (= مایونی) و مایون و میون درّه‌ای است میان کوهِ نیشابور و طوس و هم‌اکنون سه آبادی نزدیک به هم، به نام مایونِ پایین، مایونِ بالا و مایون درباغ وجود دارد. ***فرهنگ جغرافیایی*** ۳۷۹/۹ و تعلیقاتِ ***اسرار التوحید***، ۷۴۴/۲.

[۲۲/۲۷۹۶] **امام‌جمال‌الاسلام**: جمال‌الاسلام‌نیشابوری ازعلمای قرن‌هفتم وازاستادان‌مستنصریهٔ بغدادازعلمای‌برجستهٔ‌عصردرباب او مراجعه شود به ***الجواهرالمضیئة*** چاپ ریاض، ۳۸۶/۱.

[۲۴/۲۷۹۶] **ابوحفص حدّاد**: عمروبن سَلمه معروف به ابوحفصِ حدّاد از مشایخ بزرگ تصوف و صاحب نظریهٔ ملامت متوفی ۲۷۰ یا ۲۶۷ در باب او مراجعه شود به ***طبقات‌الصوفیه***، سلمی ۱۱۵ و***حلیة‌الاولیاء*** ۲۲۹/۱۰ و***صفة‌الصفوة*** ۱۱۸/۴ و تعلیقات ***اسرارالتوحید***، ۶۵۳/۲.

[۲۴/۲۷۹۶] **ابوبکر صیدلانی**: شماره‌های ۷۱۹، ۱۶۵۷، ۲۴۴۴ دیده شود.

[۲۴/۲۷۹۶] **شارعِ اَدْک**: منظور شارع و طریقی بوده است که بطرفِ اَدْک می‌رفته است و اَدْک جزء بلوک مازول بوده است ***بخش جغرافیای خراسان***، حافظ ابرو ۵۷ و ظاهراً ایک هم تلفظ

می‌شده است و این بر طبق قوانین زبان‌شناسی بسیار طبیعی است که [د / ذ / ی] بهم بدل شوند. در شعری که ابونصر قشیری گفته بشتنقان و فرخک و ایک را در کنار هم آورده و در جغرافیای حافظ ابرو هم این سه در کنار هم معرفی می‌شوند برای شعرِ قشیری ۲/۲۷۵۲.

[۲۵/۲۷۹۶] **غربیِ عَلَمدار**: منظور مزارِ همان علمدارِ حضرت مصطفی است که قبر او مشهور است ۵/۲۷۹۵ و ظاهراً کنیهٔ او ابوشحمه بوده است و از شهدای صدر اسلام. حافظ ابرو، جزء بلوک مازول، از قریهٔ علمدار یاد می‌کند که با همین نام، مرتبط است ***بخش جغرافیای خراسان***، ۵۷.

[۲۶/۲۷۹۶] **شیخ مجدالدین بغدادی**: جامی نوشته است که «چون شیخ مجدالدین را در سنهٔ سبع و ستمائه، و قیل سنهٔ ستّة عشر و ستمائه شهید کردند، خاتونِ وی که از نیشابور بود، وی را به نیشابور نقل کرد و در سنهٔ ثلاث و ثلاثین و ثمانمائة وی را به اسفراین نقل کرده‌اند» ***نفحات‌الانس***، ۴۳۱ علاءالدولهٔ سمنانی نیز به آوردن جسد مجدالدین به نیشابور و تدفین او در آن‌جا اشارت دارد ***تذکرة المشایخ***، چاپ دانش‌پژوه ۱۵۵.

[۲۸/۲۷۹۶] **شیخ مُهَمْدِ طبسی**: ۵/۲۷۹۴.

[۲۸/۲۷۹۶] **تربتِ شاه شجاع**: از عبارتِ سُلَمی چنین استنباط می‌شود که احتمالاً شاه‌بن شجاع در نیشابور مدفون است: «وَرَدَ نیسابور فی زیارة ابی‌حفص و معه ابوعثمان الحیری و مات قبل الثلثمائة.» ***طبقات الصوفیّه***، ۱۹۲ ولی در رسالهٔ کهن ***رسالةُ التصوّف***، شمارهٔ ۴۲۵۱ کتابخانهٔ ملک تهران، می‌گوید: «شاه‌بن شجاع... خراسانی‌الاصل نزیل‌السیرجان وبها قبره.» ***رسالةالتصوّف***، ۶۰ b.

[۲/۲۷۹۸] **ترخک زرکان**: ظاهراً ترخک نام آبادیی بوده است در بخشِ زرکان یا زیرکان که حافظ ابرو از بلوکِ زیرکان یاد می‌کند. ***بخش جغرافیای خراسان***، ۵۷ یک احتمال هم وجود دارد که زرخان / زرکان، قریه‌ای باشد در نیشابور. عوفی از فخرالدین محمد زرخالی سرخسیِ مقیم نیشابور یاد کرده است و علامهٔ قزوینی در برابرِ نسبتِ زرخالی در تعلیقات ***لباب الالباب***، علامت استفهام نهاده است و استاد نفیسی یادآور شده است که «در هفت اقلیم، که اساسِ کار خود را درین مورد از عوفی گرفته، این نسبت زرخانی است.» چون قاعدهٔ نسبت‌های متعدد در قدیم چنین بوده است که به چندجا شخصی را منسوب می‌کرده‌اند پس زرخانیِ سرخسی یعنی اهل سرخسِ مقیمِ زرخان. ***لباب‌الالباب***، ۱۸۳ و ۳ ـ ۶۳۲.

[۲/۲۷۹۸] **ناپیداست قبرِ ایشان**: نشان می‌دهد که در عصر فراهم‌آمدن این ترجمه و تلخیص، قرن هشتم، دیگر هیچ‌گونه اثری از کرّامیان باقی نمانده بوده است با اینکه حدودِ گورستان ایشان

مشخص بوده است، قبرهای ائمهٔ هیاصمه (کرّامیان) دیگر نامعلوم بوده است. شاید مشهد اسحاقیه که یکی از مقابر کرّامیّهٔ نیشابور بوده است، *السیاق*، شمارهٔ ۳۸۶ ، با این محل ترخک زرکان مرتبط بوده باشد.

[۳/۲۷۹۹] **احمدبن المؤید الروقی**: احتمالاً تصحیفِ نام دیگری است. یکی از بزرگان مشایخ صوفیه به نام ابراهیم‌بن احمدبن المولد الرقی است که بعید است در نیشابور مدفون باشد. ***طبقات الصوفیّه***، سُلَمی، ۴۱۰.

[۳/۲۷۹۹] **اسحق‌بن منصور الکوسج**: شمارهٔ ۲۳۸ و تعلیقات آن در بخش تعلیقاتِ رجالی.

[۲۹/۲۷۹۶] از آنجا که «اولیا» غیر از معنیِ رایج آن عنوانِ ویژهٔ مشایخ کرّامیّه و پیروان مذهب محمدبن کرام بوده است، احتمال آن هست که این شخص ازین فرقه باشد. جای دیگر نامش را ندیده‌ام. آنچه مسلّم است این است که وی در شمارِ مجانین عقلاء مذکور در کتاب ***عقلاء المجانین***، حسن‌بن حبیب نیشابوری (متوفی ۴۰۶) نیست. در مقامات حاتمی از یک تن به نام شیخ آجهٔ مجنون، یا شیخ اجهٔ بزرگ، در زنجیرهٔ عُرَفایی که مرید حاتمی (متوفی قبل از حملهٔ مغول) بوده‌اند یاد شده است یعنی در شمارِ اقرانِ کوف و مجدالدین بغدادی آجهٔ مجنون رحمةالله علیه هم از ولایتِ شیخ بوده است و به حضرتِ شیخ اختصاص یافته و خرقه از دستِ شیخ پوشیده و ریاضات کشیده و هم در ولایت مقبور است و او را شیخ آجهٔ بزرگ گویند» ***مقامات حاتمی***، ۲۷.

[۲۹/۲۷۹۶] **مقبرهٔ چل‌سر**: در باب این گورستان نیشابور کهن، جای دیگر اطلاعی بدست نیامد.

[۱/۲۷۹۷] **مقبرهٔ باب عَزْرَه**: باب عَزْرَه، شمارهٔ ۱۵/۲۷۲۲.

[۴/۲۷۹۷] **حمدونِ قصّار**: ابوصالح حمدون‌بن احمدبن عمارهٔ قصّار نیشابوری (متوفی ۲۷۱) شیخ مذهبِ ملامت و مدفون در گورستانِ حیرهٔ نیشابور رک: ***طبقات الصوفیه***، سُلَمی، ۲۹ ـ ۱۲۳ و ***حلیة الاولیاء***، ۲۳۱/۱۰.

[۴/۲۷۹۷] **ابوعلی ثقفی**: شمارهٔ ۱۵۲۸.

[۴/۲۷۹۷] **عبداللّهِ مبارک**: ابو عبدالرحمن عبدالله‌بن مبارک مروزی (۱۱۸ ـ ۱۸۱) از حُفّاظ حدیث و از زُهّادِ قرن دوم در خراسان. وی در فقه تألیفاتی داشته و بنا بر اسناد موجود در غزوِ با رومیان در هیت (نزدیکِ فرات) درگذشته است. آیا جَسَدِ او را به خراسان آورده‌اند و در نیشابور دفن کرده‌اند؟ بسیار بعید است. مراجعه شود به ***تذکرة الحفّاظ*** شمارهٔ ۲۵۳/۱ و ***حلیة الاولیاء***، ۱۶۲/۸.

[۲/۲۷۹۸] **ائمهٔ هیاصمه**: ائمهٔ هیاصمه، عنوان کُلّیِ بزرگان مذهب محمدبن کرام (متوفیٰ ۲۵۵)

است که در عصر غزنوی و آغاز سلاجقه یکی از مهمترین قدرتهای سیاسی و مذهبی بخشهایی از خراسان و بویژه نیشابور بوده‌اند. این تسمیه ظاهراً به این دلیل است که چندین نفر از بزرگان اینان هیصم نام داشته‌اند. و مسلّماً در قرن ششم گورخانهٔ ایشان، در نیشابور، بر جای بوده و حظیره مانندی بوده که دَرِ آن را می‌بسته‌اند و این نکته از بعضی اشارات در مقامات احمد جام ژنده‌پیل روشن می‌شود که: شیخ‌الاسلام [ژنده‌پیل] گفت:... که در نیشابور بودم تا روزی اتفاق افتاد که به زیارتِ استاد اسحق [یعنی اسحق‌بن محمشادِ کرّامی] و امام احمد بجستانی [یعنی امام احمدِ میدانی، شمارهٔ ۱۳۳۵] رویم. چون به دَرِ گورخانهٔ او رسیدیم، در بسته بود. گفتم: «دانشمند احمد! اگر زنده‌ای در بگشای!» در حال در گشاده شد. ***مقامات ژنده‌پیل***، ۱۹۷ و این دو تن یعنی هم استاد اسحق و هم احمد بجستانی از سران فرقهٔ کرّامیّه بوده‌اند و ازین داستان بخشی از روابطِ معنویِ احمدِ جام با بقایای کرّامیه نیز روشن می‌شود.

[۲/۲۸۰۲] **مات بالحربر**: در موردِ محل مرگِ ابراهیم ادهم روایات متعدد است. شاید «الحربر» تصحیفِ «کفر بر یک» است که به گفتهٔ بعضی وی در آنجا درگذشته است. ***الاشارات الی معرفة‌الزیارات***، ۲۹.

تعلیقاتِ مربوط به رجالِ متن

۲۱/ **حکم‌بن عمرو:** ***تاریخ الاسلام***، ۱۲ (۶۰ ـ ۴۱) و ***سیرَ اعلام النُبلاء*** ۴۷۴/۲

۲۳/ **ابوبَرْزَهٔ اسلمی:** ***سیر اعلام النُبلاء***، ۴۰/۳

۲۵/ **الثقفی:** اصل: المثقفی، اصلاح از ***تاریخ الاسلام***، ۲۶۹ (۴۱ ـ ۶۰)

۲۷/ **قیس:** اصل: فیش، اصلاح از ***الاصابة***، شمارهٔ ۷۲۴۲.

۳۰/ **همام‌بن زید:** دربارهٔ او ***تاریخ بیهق***، ۲۵ دیده شود.

۳۱/ **قریط:** اصل: فریط، اصلاح از ***الاصابة***، شمارهٔ ۷۲۶۷.

۱/۴۰ **قُثَم:** اصل: قاسم، اصلاح از ***فتوح البلدان***، ۴۰۲.

۲/۴۰ **حسین:** اصل: حسن، اصلاح از ***تلخیص سیراعلام النبلاء***، شمارهٔ ۳۱۶.

۴۱/ **اوس:** در ***اسدالغابة*** ۱۴۰/۱ می‌گوید: ذکره الحاکم فیمن قدم نیسابور. نیز مراجعه شود به ***تاریخ الاسلام***، ۱۶۰ (۴۱ ـ ۶۰).

۴۵/ **ماناهیه:** در باب هویّت چنین کسی، سندی نیافتم و ظاهراً از محدّث برجسته‌ای مانند الحاکم نقلِ نام چنین صحابی‌یی، قدری غیرعادی می‌نماید. به تعلیقات عام ۲/۴۵ رجوع شود.

۴۸/ **سعدی:** اصل: سعیدی، اصلاح از ***اسدالغابة***، ۵۵/۱، نیز ***الثقات***، ابن‌حبّان، ۵۵/۴.

۵۰/ **زرعة:** اصل: ذرعه، اصلاح از ***تاریخ الکبیر***، بخاری، ۲۴/۲/۱

۵۲/ **ارقم‌بن ارقم:** اصلاح و تکمیل از ***لسان المیزان*** ۳۳۸/۱.

۵۳/ **بشربن حلال:** اصل: بسربن جلال ***تاریخ‌الکبیر*** ۷۱/۲/۱.

۵۴/ **ماعز:** اصل: باعر، اصلاح از ***تاریخ الاسلام***، ۳۵ (۱۲۰ ـ ۱۰۱).

۵۹/ **جرّاح:** اصل: خراج... الحلمی اصلاح از ***تلخیص سیر اعلام النبلاء***، شمارهٔ ۶۵۹ نیز مراجعه شود به ***تاریخ مدینة دمشق***، تلخیص ابن‌منظور ۱۵/۶.

۶۰/ **جُوَیبر:** اصل: ابن سعید، تکمیل و اصلاح از ***تاریخ الاسلام***، ۹۴ (۱۴۱ ـ ۱۶۰).

۶۱/ **التیمی:** اصل: التمیمی، اصلاح از ***تاریخ‌الاسلام***، ۳۳۹ (۱۲۰ ـ ۱۰۱) نیز ***المؤتلف و المختلف***، دارقطنی، شمارهٔ ۵۱۱.

۶۶/ **حضین‌بن المنذر:** اصل: حضیربن المبذر، اصلاح از ***الجرح و التعدیل***، ۳۱۱/۳ و نیز ***الکامل***، ابن‌اثیر، ۱۲۷/۳ و ***التاریخ الکبیر*** ۱۲۸/۱/۲.

۷۱/ **الربیع:** افزوده از ***تلخیص سیر اعلام النبلاء***، شمارهٔ ۹۲۱.

۷۳/ **قاضی هرات:** در باب او مراجعه شود به ***تاریخ الاسلام***، ۴۳۱ (۱۲۱ ـ ۱۴۰).

۷۶/ **سعید:** مراجعه شود به ***تاریخ الاسلام***، ۴۰۱ (۱۴۱ ـ ۱۶۰) و نیز ***الجرح و التعدیل*** ۴۰/۴.

۷۷/ **سلیمان:** در باب او، رک: ***تلخیص سیر اعلام النبلاء***، شمارهٔ ۶۴۲.

۸۱/ **صلت‌بن ایاس:** ***تاریخ الکبیر*** ۲۹۹/۲/۲

۸۲/ ضمرة‌بن سعید: اصل: سفرة‌بن حمید، *تاریخ الاسلام*، ۱۳۵ (۱۴۰ ـ ۱۲۱) و نیز *الجرح و التعدیل* ۴۶۶/۴ البته در الجرح یک نفر ضمرة‌بن حبیب هم هست.

۸۳/ ضحاک‌بن مزاحم: در باب او *فضایل بلخ*، ۶۹ ـ ۶۲ دیده شود و نیز *القند*، ۱۴۸.

۸۵/ سعیدبن عثمان: اصل: سعدبن عثمان.

۸۸/ عامر: *تلخیص سیر اعلام النبلاء*، شمارهٔ ۴۹۴.

۸۹/ علقمة: همانجا، شمارهٔ ۳۹۵.

۹۰/ عطاءبن ابی‌السائب المکّی: عطاءبن السائب الکوفی، *تلخیص سیر اعلام النبلاء*، شمارهٔ ۶۵۵ و نیز *فضایل بلخ*، ۷۳ ـ ۷۱.

۹۴/ عمروبن عبدالله: عمروبن عبدالله السبیعی متوفی ۱۲۸، *تاریخ‌الاسلام*، ۱۹۰ (۱۲۱ ـ ۱۴۰).

۹۵/ عکرمه: حاکم در تاریخ خویش، به نقل یاقوت، به تفصیل ازو یاد کرده بوده است. **معجم‌الادباء**، شمارهٔ ۱۶۲۸.

۹۶/ عباد البصری: *تاریخ الکبیر* ۴۱/۲/۳ و ۴۳.

۹۷/ عِلباء: اصل: علیاء، اصلاح از *تاریخ الاسلام*، ۱۸۱ (۱۰۱ ـ ۱۲۰).

۱۰۴/ مشعث: شاید صحیح آن مطرق‌بن طریف (متوفی ۱۴۲) باشد، *تاریخ الاسلام*، ۲۹۲ (۱۴۱ ـ ۱۶۰) یا مغیث‌بن مطرف، *الجرح و التعدیل* ۳۹۱/۸.

۱۱۲/ نهار العبدی: رجوع شود به *الجرح و التعدیل* ۵۰۱/۸

۱۱۳/ منبّه: اصل: منیّه.

۱۱۵/ لاحق‌بن حمید: لاحق‌بن حمید البصری، *تاریخ الکبیر* ۲۵۸/۲/۴.

۱۱۷/ یحیی‌بن حمید: افزودن نام یحیی به قرینهٔ ردیف نامهاست.

۱۱۸/ یحیی‌بن عقیل: *تاریخ الکبیر* ۲۹۲/۲/۴.

۱۲۰/ ابرهیم‌بن طهمان: اصلاح و افزوده از *تاریخ‌الاسلام*، ۶۰ (۱۷۰ ـ ۱۶۱).

۱۲۱/ النضر: اصل: بصر، اصلاح از *الجرح و التعدیل*، ۴۷۳/۱.

۱۲۲/ المروزی: صاحب *الجواهرالمضیئة*، ۸۰/۱ شرح حال او را از حاکم نقل می‌کند.

۱۲۸/ اصرم‌بن غیاث: مراجعه شود به *تاریخ الاسلام*، ۶۸ (۲۰۱ ـ ۲۱۰) متن و حاشیه.

۱۳۱/ بشار: اصل، بسار، اصلاح از *تاریخ الاسلام*، ۱۱۹ (۲۰۰ ـ ۱۱۹).

۱۳۵/ حسین‌بن الولید: *تاریخ الاسلام*، ۱۱۲ (۲۰۱ ـ ۲۱۰) وقایع ۲۰۳ دیده شود.

۱۳۷/ حمّاد: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۳۱ (۲۱۰ ـ ۲۰۱) و نیز *الجواهرالمضیئة*، ۱۵۰/۲.

۱۳۸/ حفص‌بن عبدالرحمان: صاحب *الجواهرالمضیئة*، ۱۳۸/۲ تفصیل احوالِ او را از حاکم نقل کرده است.

۱۴۱/ حبیب‌بن مهران: *تاریخ‌الکبیر* ۳۲۴/۲/۱.

۱۴۲/ الحکم‌بن عبدالله: *فضایل بلخ*، ۱۵۴ ـ ۱۴۶.

۱۴۳/ خارجة: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۵۷ (۱۶۱ ـ ۱۷۰).

۱۴۶/ زافر: *تاریخ‌الکبیر* ۴۵۱/۱/۲

۱۴۷/ زهیر: اصل: زهیربن محمدبن نسابوری، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۹۵ (۱۶۱ ـ ۱۷۰).

۱۴۹/ سفین‌بن حصین: اصل: حسین، اصلاح از *تاریخ‌الکبیر* ۸۹/۲/۲

۱۵۲/ سلم‌بن سالم: در اصل سالم‌بن سالم، اصلاح از *فضایل بلخ*، ۱۶۰ ـ ۱۵۶.

۱۵۵/ شقیق: *فضایل بلخ*، ۱۴۲ ـ ۱۲۹.

۱۶۰/ واقد: اصل: وافد، اصلاح از *تاریخ‌الکبیر* ۲۱۸/۱/۳.

۱۷۱/ عمروبن هارون: *فضایل بلخ*، ۱۶۲ ـ ۱۶۰.

۱۷۲/ عمربن میمون: تکمیل از *فضایل بلخ*، ۲۹ ـ ۱۲۴.

۱۷۵/ عیسی‌بن موسی: *سیراعلام النبلاء*، ۴۸۷/۸.

۱۷۹/ اللغوی: یاقوت از الحاکم به تفصیل شرح حال او را نقل کرده است، **معجم‌الادباء**، شمارهٔ ۲۱۵۰ و حواشی استاد احسان عباس.

۱۸۰/ فضل: یاقوت شرح حال او را از الحاکم به تفصیل تمام نقل می‌کند، شمارهٔ ۲۱۷۷ **معجم‌الادباء** و حواشیِ استاد احسان عباس دیده شود.

۱۸۲/ قتیبة‌بن سعید: *فضایل بلخ*، ۲۳۹ ـ ۲۳۰.

۱۹۱/ مؤرِّج: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۱۴ (۱۹۱ ـ ۲۰۰).

۱۹۴/ مکی‌بن ابرهیم: *فضایل‌بلخ*، (۲۰۶ ـ ۲۰۲) دیده شود.

۱۹۵/ مُحبَّربن قحدم: اصل: مجیربن مخدم، اصلاح از *تاریخ‌الکبیر*، ۵۹/۲/۴. *ابن ماکولا* ۱۸۷/۷.

۱۹۸/ النضربن شمیل: یاقوت در باب او از الحاکم نقل می‌کند **معجم‌الادباء**، شمارهٔ ۲۲۵۷.

۱۹۹/ وهب‌بن وهب: همان ابوالبختری معروف است،

رک *الجرح و التعدیل* ۲۵/۹ و *سیراعلام النبلاء*، ۳۷۴/۹.

۲۰۱/ هیّاج: اصل: هباح، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۳۹۳ (۱۷۱ ـ ۱۸۰) و *طبقات الاسماء المفرده*، ۱۱۳، شمارهٔ ۳۹۴.

۲۰۲/ یحیی‌بن صبیح: در باب او مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام* ۳۳۴ (۱۶۰ ـ ۱۴۱).

۲۰۶/ ابراهیم‌بن الحارث: اصل: سکن بنسابور بود.

۲۰۹/ السعدی: اصل: السعری، اصلاح از *لسان‌المیزان*، ۷۴/۱ که به تفصیل از تاریخ نیشابور حاکم نقل می‌کند. ولی استاد فرای این نسبت را، بدون هیچ‌گونه سندی و دلیلی، به السُغدی اصلاح کرده است در *The Histories of Nishapur* P. 18.

۲۱۳/ البنانی الطالقانی: اصل السان الطالقان، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۵۱ (۲۰۰ ـ ۱۹۱) و *سیر اعلام النبلاء*، ۳۱/۳ و ۳۹۷/۸.

۲۱۷/ سعدان: اصل: معدان، اصلاح از *سیر اعلام النبلاء* ۳۹۳/۱.

۲۱۹/ شاش: اصل: شاس.

۲۲۱/ اقام: اصل: امام

۲۳۴/ الشالنجی: رجوع شود به *الانساب* ۳۲۶ b.

۲۳۷/ اسحق‌بن ابرهیم: اصلاح و تکمیل افتادگیها از *تاریخ الاسلام* ۹۰ ـ ۸۱ (۲۴۰ ـ ۲۳۱) و *سبکی* ۸۵/۲ و *معجم‌الادباء*، ۲۳۹۹ که مناظرهٔ او را با شافعی از حاکم نقل می‌کند و عبارت فارسی او را در حقِ شافعی.

۲۳۸/ الکوسج: اصل: الکرسج، اصلاح از *سیر اعلام النبلاء*، ۱۶۰/۴ و نیز *تاریخ‌الاسلام*، ۸۲ (۲۶۰ ـ ۲۵۰).

۲۴۰/ الخُشک: اصل: الحشل، اصلاح از *سیر اعلام‌النبلاء* ۴۵/۱۳ و *الانساب* لیدن، ۲۰۰a

۲۴۶/ الحرشی: اصل: الحرش.

۲۴۸/ احمدبن ازهر: مراجعه شود به *تاریخ دمشق* ۱۹/۳.

۲۴۹ احمدبن احجم: *لسان المیزان* ۱۳۴/۱ دیده شود.

۲۵۰/ احمدبن ایوب: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۶ (۲۵۱ ـ ۲۶۰).

۲۵۴/ قطن الکثیری: اصل: قطی، اصلاح از *تاریخ دمشق*، ۳۷/۳ قابل یادآوری است که نسبت او را در آنجا الکبیری خوانده‌اند و غلط است و همان کثیری درست است به اعتبار جدّش کثیر. مراجع زندگی او نیز در آنجا تخریج نشده است.

۲۵۵/ جوّاس: اصل: حواس اصلاح از *تاریخ‌الاسلام* ۳۵ (۲۳۱ ـ ۲۴۰).

۲۵۹/ احمدبن حرب: اصل: و خلف محمداً و لسه لتسع، اصلاح قیاسی است در باب او مراجعه شود به *تاریخ الاسلام*، ۳۶ (۲۳۱ ـ ۲۴۰).

۲۶۲/ احمدبن حاج: در باب او مراجعه شود به *تاریخ الاسلام*، ۳۵ (۲۳۱ ـ ۲۴۰) و *الجواهر المُضیئة*، ۱۵۳/۱.

۲۶۴/ جوّاس: اصل: حواس.

۲۶۵/ الذهلی: اصل: الدنبلی، اصلاح از *الانساب*، ۲۴۱ b در نام نیاکان او و خاندانش.

۲۶۷/ احمدبن سنان: مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۴۵ (۲۵۱ ـ ۲۶۰) و ۴۷ (۲۳۱ ـ ۲۴۰).

۲۷۳/ راهویه: *سبکی* ۵/۲ ـ ۸۴ دیده شود.

۲۷۴/ حمویه: اصل: حموبه بدون نقطه.

۲۷۸/ الحرشی: اصل: الجرسی، *تاریخ‌الاسلام*، ۵۰ (۲۵۱ ـ ۲۶۰) و در آنجا عمروبن ربیعه است ولی از آنجا که تخریج نشده است، دلیلی برای این تغییر وجود ندارد.

۲۸۸/ اللّباد: رجوع شود به *الجواهرالمضیئة*، ۳۲۱/۱ که از حاکم نقل می‌کند و می‌گوید: حاکم در سند خود از جعفربن محمد صادق(ع) روایت کرده است که می‌تواند تمایل او را به شیعه نشان دهد.

۲۹۰/ الصیرفی: اصل: العرای، اصلاح از *تاریخ الاسلام*، ۲۷۹ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) که شخصی را به همین مشخصات می‌آورد.

۲۹۲/ احمدبن نصر: مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۱۵۰ (۲۴۱ ـ ۲۵۰).

۲۹۵/ ایوب‌بن‌الحسن: *الجواهرالمضیئة*، ۴۴۵/۱.

۲۹۸/ اشرف بن محمد: اصل چنین است: قاضی نیسابوری، بدون الف و لام. در باب او *تاریخ الاسلام*، ۸۰ (۲۱۱ ـ ۲۲۰) دیده شود.

۲۹۹/ العتکی: در باب او *الانساب*، ۳۸۳ b دیده شود.

۳۰۵/ بشربن الحکم: *تاریخ الاسلام*، ۱۰۸ (۲۳۱ ـ ۲۴۰) دیده شود.

۳۰۶/ بشربن ابی الازهر: *تاریخ الاسلام*، ۸۳ (۲۱۱ ـ ۲۲۰) و نیز *الجواهرالمضیئة*، ۴۵۶/۱ که از حاکم نقل می‌کند.

۳۰۷/ بشربن القاسم: *تاریخ‌الاسلام*، ۸۸ (۲۱۱ ـ ۲۲۰) و نیز *الجواهرالمضیئة*، ۴۵۱/۱ که از حاکم نقل می‌کند.

۳۱۱/ الغازی: اصل: العاری.

۳۱۸/ ماسرجس: اصل: عیسی سرخسی، اصلاح از *تاریخ الاسلام*، ۱۳۴ (۲۳۱ ـ ۲۴۰).

۳۲۱/ عبدربّه: اصل: عبدربّ، ولی در همین متن در مورد برادرش عبدربّه است، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۲۲۱ (۲۴۱ ـ ۲۵۰).

۳۲۲/ المغیره: اصل: المعیره.

۱/۳۲۷ بمقبره: اصل مقبره.

۲/۳۲۷ یُرجیٰ: اصل: یرجا.

۳۲۹/ الرمجاری: مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة*، ۴۸/۲ که از حاکم نقل می‌کند.

۳۳۱/ المستملی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۰۷ (۲۶۰ ـ ۲۵۱).

۳۳۸/ السلمی: *تاریخ الاسلام*، ۱۴۲ (۲۳۱ ـ ۲۴۰).

۳۴۱/ الحسین‌بن فضل: *سیراعلام النبلاء*، ۴۱۴/۱۳.

۳۴۲/ الحسین‌بن بشر: *تاریخ الاسلام*، ۲۳۶ (۲۴۱ ـ ۲۵۰).

۳۴۳/ المرتقع: کذا! این عنوان را جایی نیافتم افزوده‌ها از نام برادرش در شمارهٔ ۳۷۲ آمده است.

۳۴۴/ القرشی: اصل: القرنین.

۳۴۵/ الحسین‌بن عیسی: *تاریخ الاسلام*، ۲۴۵ (۲۴۱ ـ ۲۵۰).

۳۴۸/ القرشی: اصل: القرنین.

۳۵۲/ حفص‌بن عبدالله: اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۱۵ (۲۱۰ ـ ۲۰۱).

۳۵۶/ حماد: اصل: حماذ.

۳۵۸/ الحکم: مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۱۳۱ (۲۱۱ ـ ۲۲۰).

۳۶۳/ القرشی: اصل: القرسی.

۳۶۴/ حمدان: اصل،محمدان.

۳۷۲/ حسین المرتقع: اصل: حسن بود به قرینهٔ نام برادرش اصلاح شد، ضمناً صورت درست باید حسین [بن عبدالله بن]علی النیسابوری المشهور بابی علی المرتقع باشد. المرتفع یا المرتقع؟

۳۷۵/ حاشد: در اصل: خاشد، اصلاح از *لسان‌المیزان*، ۱۶۲/۲.

۳۷۹/ معیتاباد: کذا.

۳۸۰/ المعینابادی: اصل المغیسابادی، ضبط نسبت مشکوک است. شاید المغیثابادی؟

۳۸۵/ خلف‌بن ایوب: *فضایل بلخ*، ۸۵ ـ ۱۷۸ و نیز *الجواهرالمضیئة*، ۱۷۱/۱ که به تفصیل از حاکم نقل می‌کند.

۳۸۸/ مُحَبَّربن قحدم: اصل: محربن محدم شمارهٔ ۱۹۵.

۳۹۰/ داودبن علی: رجوع شود به *ذکر اخبار اصبهان* ۳۱۲/۱.

۳۹۳/ رجابن‌السندی: *سیرُ اعلام‌النُبلاءِ* ۱۱۲/۱۱.

۳۹۴/ ابوالمضاء: اصل: ابوالمصا، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۳۵ (۲۶۰ ـ ۲۵۱) و *تاریخ دمشق* ۳۱۷/۸.

۳۹۷/ زیادبن عبدالرحمن: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۷۶ (۲۴۱ ـ ۲۵۰).

۴۰۰/ بجر: کذا، شاید بحر؟

۴۰۵/ بِجر: کذا، شاید بجر؟

۴۰۶/ الخفّاف: اصل، الحفاف.

۴۰۷/ شعیب‌بن کیسان: [بن] افزودهٔ ماست و احتمالی‌ست.

۴۱۱/ السجستانی: سبکی،۶/۲ ـ ۲۹۳ دیده شود که از حاکم نقل می‌کند.

۴۱۶/ الفرّاء: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۱۷ (۲۲۱ ـ ۲۳۰).

۴۲۰/ بشر: در *تاریخ الاسلام*، ۱۸۷ (۲۳۲ ـ ۲۴۰) بشیر ضبط کرده است.

۴۲۱/ سهل‌بن عمّار: *سیر اعلام النبلاء*، ۳۲/۱۳ و *الجواهرالمضیئة*، ۲۳۹/۲ که از حاکم نقل کرده است.

۴۲۲/ عمان: شاید عمّار؟

۴۲۵/ سعیدبن الصباح: مراجعه شود به *تاریخ الاسلام*، ۱۶۹ (۲۱۰ ـ ۲۰۱) که می‌گوید: محلّه و خانی (کاروانسرایی) بزرگ در نیشابور، منسوب به او و برادر اوست.

۴۲۸/ الشاشی: اصل، الساسی.

۴۲۹/ الرهاوی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۵۴ (۲۵۱ ـ ۲۶۰).

۴۳۶/ شبیب: اصل: سبب، اصلاح از *تاریخ الاسلام*، ۲۸۷ (۲۴۱ ـ ۲۵۰) در آنجا نسبتِ او المسمعی است.

۴۳۸/ سلمة: مراجعه شود به *تاریخ الاسلام*، ۱۷۸ (۲۱۱ ـ ۲۲۰).

۴۴۲/ السیراسانی: السبراسابی این نسبت را به این شکل نیافتم و طبعاً این شخص را. استاد فرای در برابر

قرائتِ دکتر کریمی که این کلمه را «الخراسانی» خوانده است (صفحهٔ ۲۴ چاپ کریمی) «السرامانی» را پیشنهاد کرده به احتمال اینکه منسوب به یکی از دهات نیشابور باشد به این نام. تا آنجا که نگارنده جستجو کرده است در هیچ جا دهی به این نام وجود ندارد. قرائت کلمه در اغلبِ حروفِ آن مورد تردید است.

۴۴۳/ سختویه: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۴۹ (۲۵۱ ـ ۲۶۰) که در آنجا می‌گوید: مجوسی بود و بر دستِ مأمون در جوانی اسلام آورد.

۴۴۶/ شداد: *فضایل بلخ* ۱۹۶ ـ ۱۸۵ دیده شود و نیز *القند*، ۱۲۲.

۴۴۸/ شریح: به تفصیل احوال او در *تاریخ بیهق* ۱۳۸ آمده است و علی‌بن زید ظاهراً از الحاکم نقل می‌کند مثل بسیاری موارد دیگر.

۴۶۰/ رواد: اصل: داود، اصلاح از *الجرح و التعدیل*، ۱۱۳/۵.

۴۶۲/ الطیسی: شاید الطبسی.

۴۶۸/ مخلد: اصل: محلد مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۹ (۲۵۱ ـ ۲۶۰).

۴۷۱/ الرماح: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۱۹ (۲۳۱ ـ ۲۴۰) دیده شود و نیز شمارهٔ ۱۷۲ همین کتاب و *فضایل بلخ*، ۶۵ـ۱۶۲.

۴۷۲/ النحوی: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۳۰ (۲۳۱ ـ ۲۴۰).

۴۷۵/ العامری: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۴۹ (۲۱۱ ـ ۲۳۰).

۴۸۸/ : اصل: عرابه الساسی. اصلاح از *تهذیب‌الکمال*، ۲۹۴/۱۵ و *التاریخ‌الکبیر* ۱۶۶/۳/۱.

۴۸۹/ طنرطری: کذا و عبارت ظاهراً افتادگی دارد. این شخص بعنوان یکی از جعّالان حدیث در *الانساب*، ۳۵۵ b معرفی شده است. و کلمهٔ طنرطری در دنبال نسبت او و جملهٔ: «علی رساتیق نیسابور مثل..» ظاهراً افتادگی دارد. گویا در دنبالهٔ نسبت او نسبتِ دیگری هم به عنوان طنرطری داشته که سمعانی توضیح می‌دهد این نسبت چیزی است از نوع جوینی و اسفراینی و... «و طنرطیر [ا] علی رساتیق نیسابور».

۴۹۰/ بُراد: اصل: «بر»، اصلاح، از *تاریخ‌الاسلام*، ۳۴۴ (۲۴۱ ـ ۲۵۰) در پای صفحه، مصحح، از *تاریخ‌الکبیر* ۳۸۳/۵ «برد» نقل کرده است.

۴۹۲/ عبیدالله‌بن عبدالله: یک نفر عبیدالله‌بن محمدبن عبدالله‌بن سنان‌بن طغان الترکی الخراسانی السجزی، ابوالهیثم در نیشابور بوده است و با همین شخص هم تطبیق می‌کند در *تاریخ‌الاسلام*، ۲۵۸ (۱۷۱ ـ ۱۸۰) و در آنجا هم تخریج نشده است.

۴۹۳/ العبدی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۹۱ (۲۵۱ ـ ۲۶۰).

۴۹۴/ السعدی: مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة*، ۳۸۵/۲ که از حاکم نقل می‌کند.

۴۹۹/ عبدالوهاب: مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۲۴۹ (۲۱۰ ـ ۲۰۱) که در آنجا از حاکم نقل می‌کند.

۵۰۹/ عبدالسلم: تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۲۴۹ (۲۳۱ ـ ۲۴۰).

۵۱۲/ القشیری: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۲۲ (۲۵۰ ـ ۲۴۱)

۵۱۵/ عمربن عبدالله: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۸۱ (۲۱۰ ـ ۲۰۱) که در آنجا می‌گوید: «حاکم گفته است خطّهٔ ایشان مشهورترین خطهٔ نیشابور در روزگار عبداللّه‌بن عامر بوده است.»

۵۲۲/ ۶ فی ثلث: افزوده از *عیون‌اخبار الرضا*، ۲۵۸/۲.

۵۲۳/ النباتی: اصل: النبانی، پیشنهاد سندی ندارد، حدسی است.

۵۲۴/ صاحبا: کذا. شاید به پدر و پسر هر دو برمی‌گردد.

۵۲۸/ حریز: اصل: حربر.

۵۲۹/ یزید: مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۲۷۸ (۲۲۱ ـ ۲۳۰) که در آنجا نامش مزید است نه یزید.

۵۳۱/ : العبدی: *سیر اعلام النبلاء*، ۳۴۹/۱۰.

۵۳۲/ الدرابْجِردی: مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۲۱۰ (۲۵۱ ـ ۲۶۰).

۵۳۶/ البیهقی: در متن *تاریخ بیهق*، ۱۳۹ نام او حسن است ولی بعد که تکرار شده در نسخه بدل حسین آمده است.

۵۳۹/ الملجکانی: مراجعه شود به *الانساب* b ۵۴۱.

۵۴۰/ علی‌بن سلمه: تکمیل از *الانساب*، b ۵۴۱ و *تاریخ‌الاسلام*، ۲۱۳ (۲۶۰ ـ ۲۵۰).

۵۴۲/ الکوفی: در *تاریخ‌الاسلام*: الکفوی ۲۸۵ (۲۳۰ ـ ۲۲۱) در *سیر اعلام النبلاء* ۵۶۹/۱۰ نام او عثّام و نسبت او کوفی‌ست.

۵۴۳/ البیهقی: درباب او مراجعه شود به *تاریخ بیهق*، ۱۳۹.

۵۴۷/ **علی‌بن محمد:** مراجعه شودبه *تاریخ‌الاسلام*، ۲۱۷ (۲۵۱ ـ ۲۶۰).

۵۴۹/ **الزیادآبادی:** علی‌بن زید بیهقی، در *تاریخ بیهق* ۱۴۴ شرح حال او را آورده و می‌گوید: او از زیادآباد سرناحیت است.

۵۵۶/ **واقد الکلابی:** اصل: وافد الکلاتی، اصلاح از *تاریخ الاسلام*، ۲۸۷ (۲۳۱ ـ ۲۴۰).

۵۶۶/ **عصمة:** مقایسه شود با *تاریخ‌الاسلام*، ۳۵۲ (۲۵۰ ـ ۲۴۱).

۵۸۱/ **غسّان‌بن محمد:** مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة*، ۸/۲–۶۸۷ که از حاکم نقل می‌کند.

۵۸۳/ **الشعرانی:** اصل: السعران، اصلاح از *تاریخ بیهق* ۱۴۰ و *سیر اعلام النبلاء*، ۳۱۷/۱۳ و علی‌بن زید که احوال او را به تفصیلی تمام نوشته نسبش را به باذان، پادشاهِ یمن می‌رساند و می‌گوید: دلیل اینکه او را شعرانی خوانده‌اند این است که «موی دراز داشتی بر سر و روی».

۵۸۴/ **بندش:** در آخر سطر بندس آمده است.

۵۸۶/ **ابونوح:** در باب او *تاریخ‌الاسلام*، ۲۲۶ (۲۶۰ ـ ۲۵۱) دیده شود.

۵۹۹/ **السجزی:** اصل: السبحری، اصلاح از *تاریخ الاسلام*، ۴۳۰ (۳۰۱ ـ ۳۲۰).

۶۰۲/ **محمدبن ابان:** *فضایل بلخ*، (۶ ـ ۲۴۴) دیده شود.

۸/۶۰۳ **حُرَیْث:** اصل: جریب، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۲۷۱ (۲۶۰ ـ ۲۵۱) در شرح حال بخاری و نیز **سبکی** ۲۴۱/۲ ـ ۲۱۲ که از حاکم نقل می‌کند.

۶۰۸/ **اسکاف:** به احتمال قوی اشکاب درست است که از اسامی بسیار رایج در خراسان بویژه ماوراءالنهر است ولی از آنجا که اسکاف، احتمالاً، می‌تواند صورتی از اشکاب باشد، تغییر ندادم.

۶۱۰/ **العبدی:** **سبکی** ۱۸۲/۲ می‌گوید: «وله ترجمة طویلة عریضة ذات فوائد فی تاریخ الحاکم».

۶۱۴/ **الرمانی:** مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۴۱۴ (۲۴۱ ـ ۲۵۰).

۶۱۶/ **محمدبن ازهر:** ظاهراً محمدبن ازهربن حُرَیْث، ابوجعفر که در *تاریخ‌الاسلام*، ۲۳۷ (۲۵۱ ـ ۲۶۰) آمده است هم اوست که مصحح کتاب نتوانسته است او را تخریج کند.

۶۲۱/ **محمدبن افلح:** مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۴۱۵ (۲۴۱ ـ ۲۵۰) که متنِ ما آن را تکمیل می‌کند.

۶۳۴/ **محمدبن الحسن:** مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۲۸۴ (۲۵۱ ـ ۲۶۰).

۶۴۶/ **محمدبن رافع:** *تاریخ‌الاسلام*، ۴۳۰ (۲۴۱ ـ ۲۵۰) و مقایسه شود با **سبکی**، ۶۱/۲.

۶۴۷/ **محمدبن رجا:** *تاریخ‌الاسلام*، ۴۳۲ (۲۴۱ ـ ۲۵۰)

۶۵۰/ **سعیدالحلاّب:** اصل: سعید الحلاف و در ذهبی سعدالجلاّب، *تاریخ‌الاسلام*، ۲۹۰ (۲۵۱ ـ ۲۶۰).

۴/۶۷۰ **حَمَد و حَمَش:** مقایسه شود با *تاریخ بیهق* ۱۵۱ که احتمالاً از الحاکم گرفته.

۶۷۱/ **الحیدی:** اصل: العبدی و... قصر جند و... شکش، اصلاح از *سیاق*، چاپ آقای محمودی شمارهٔ ۶ و ۱۴۹۲ و مراجعه شود به تعلیقات مربوط به قصر حید در همین کتاب.

۶۷۵/ **المروزی:** در باب او *تاریخ‌الاسلام*، ۴۵۸ (۲۵۰ ـ ۲۴۱) دیده شود.

۶۸۵/ **محمدبن عقیل:** *تاریخ‌الاسلام*، ۳۰۴ (۲۶۰ ـ ۲۵۱) دیده شود.

۶۹۲/ **الطالقان:** ظاهراً، و باحتمال بسیار زیاد، همان محمدبن القاسم الطایقانی است که حاکم خود در *المدخل الی الصحیح*، شمارهٔ ۱۹۵، صفحهٔ ۲۱۰ (چاپ ربیع‌بن هادی المدخلی) می‌گوید: «من اهل بلخ حَدَّثَ بنیسابور و فی‌طریق مکة باحادیث موضوعة» نیز رجوع شود به *الانساب* ۳۹۴ b، ذیلِ الطایکانی.

۶۹۳/ **المجاملی:** *تاریخ‌الاسلام*، ۳۱۵ (۲۵۱ ـ ۲۶۰) دیده شود.

۶۹۴/ **محمدبن منصور:** *تاریخ‌الاسلام*، ۲۳۱ (۲۵۱ ـ ۲۶۰) دیده شود.

۶۹۴/ **القرشی:** اصل: القرسی.

۶۹۶/ **الهلالی:** *تاریخ‌الاسلام* ۳۸۶ (۲۲۱ ـ ۲۳۰) دیده شود.

۶۹۷/ **العسّال:** اصل: العسل اصلاح از *اللباب*، ۱۵۳/۲.

۷۰۱/ **واره:** مراجعه شود به *سیراعلام النبلاء*، ۲۸/۱۳.

۷۰۲/ **سان:** کذا شاید بنان / بیان؟

۷۰۵/ **محمدبن النعمان:** تکمیل از *تاریخ دمشق*، ۲۸۳/۲۳.

۷۰۹/ محمدبن هانی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۹۸ (۲۲۱ ـ ۲۳۰) که مصحح در حاشیه می‌گوید: شرح حالِ او را نیافتم.

۷۱۰/ الذُهلی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۳۷ (۲۵۱ ـ ۲۶۰).

۷۱۴/ محمدبن یحیی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۴۳ (۲۵۱ ـ ۲۶۰).

۷۱۵/ السـلمی: *تـاریخ‌الاسـلام*، ۳۴۵ (۲۵۱ ـ ۲۶۰) و *الجواهرالمضیئة*، ۴۰۰/۳ که از حاکم نقل کرده و می‌گوید: «یلقّب محمش».

۷۲۵/ الاسفنجی: *تاریخ دمشق*، ۲۵/۲۶ دیده شود.

۷۲۹/ القُـهَنْدِزی: *تـاریخ‌الاسـلام*، ۳۸۵ (۳۲۰ ـ ۲۱۰) بعنوان الاخوة القهندزیین ازین خانواده یاد می‌کند و مقایسه شود با شماره‌های ۷۳۲ و ۷۳۴ متن حاضر.

۷۳۴/۷۳۲ رزین: اصل: زریـن بـود، اصـلاح از *تـاریخ الاسلام*، ۳۹ (۱۸۱ ـ ۱۹۰) و نیز ۳۵۳ همان جلد، با تفصیل بیشتر.

۷۳۵/ انس: اصل: البس.

۷۴۳/ القلاس: در باب نسبتِ‌القلّاس، مراجعه شـود بـه *الانـساب* ۴۶۷ و *اللباب* ۱۴/۳.

۷۴۴/ مخلدبن مالک: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۹۳ (۲۴۱ ـ ۲۵۰).

۷۵۴/ محمش‌بن عـصام: مـصحح *تـاریخ‌الاسـلام*، ۴۷۲ (۲۶۱ ـ ۲۵۰) مجشربن عصام خوانده و اشتباه است.

۷۵۵/ مهرجـان: مـراجـعه شـودبه *تـاریخ‌الاسـلام*، ۳۶۸ (۲۴۰ ـ ۲۳۱) که از حاکم نقل می‌کند و می‌گوید: «و له عندنا بنیسابور آثارٌ کبیرةٌ مذکورة و کـانَتْ کُتُب المأمونِ اِلیهِ مُتواتِرَة.»

۷۵۸/ نصربن فضاله: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۷۴ (۲۴۰ ـ ۲۵۰).

۷۶۰/ نهیک: اصل: نهبک بن حسل، مـراجـعه شـود بـه *تاریخ‌الاسلام*، ۳۷۳ (۲۳۱ – ۲۴۰) که از حاکم نقل می‌کند و نیز *الجواهرالمضیئة*، ۵۳۷/۳ که از حاکم نقل کرده و نیایِ او را حُسک ضبط کرده است.

۷۶۵/ جمیل: اصل: الحمیل.

۷۷۰/ النضربن محمد: متن مـا نسبت بـه اصـل سـخن الحاکم گویا افتادگی دارد. در *تاریخ بیهق*، ۱۲۶ می‌گوید: «سعیدبن عثمان‌بن عفّان امیر خراسان بود. از راهِ اصفهان بناحیتِ بُشت آمد و از آنجا به ناحیتِ رُخ رفت. چون به قصبهٔ بیشک رسید بیمار شد و آنجا زنی بزنی کرد و او را پسری آمد محم نام کرد. فهو محم بن سعیدبن عثمان‌بن عفّان و دختری آمد او را عین نام کرد و عین در حبالهٔ امام محمدبن النصر البیشکی بود.» و این قسمت را بیهقی از تاریخ نیشابور حاکم نقل کرده است.

۷۷۲/ المؤدب: برای بـقیهٔ نـام و مشـخصات او رجـوع شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۱۹۴ (۲۸۰ ـ ۲۶۱) النضربن سلمةبن الجارودبن یزید، ظاهراً جدِّ شخص شمارهٔ ۷۷۰ است.

۷۷۵/ مریع: اصل: مرتع.

۷۸۴/ السورسی: شاید السورینی که قریه‌ای بوده است در قسمتِ بالای نیشابور، *معجم‌البلدان* ۲۷۹/۳.

۲/۷۸۷ بالقرب: اصل: بالقریب.

۷۹۶/ غانم: اصل غافم.

۸۰۴/ الفرّاء: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۶۵ (۲۲۱ ـ ۲۳۰) دیده شود.

۸۰۹/ اشرس: اصل: اشرش.

۸۱۲/ یاسین‌بن النضر: مقایسه شود با ۲۷۹۳ همین متن و در *تاریخ‌الاسلام*، ۳۶۷ (۲۵۱ ـ ۲۶۰) آمده است امّا مصحح کتاب نتوانسته است آن را از سندی تخریج کند، متنِ ما تکمیل‌کنندهٔ *تاریخ‌الاسلام* است.

۸۱۳/ بشر: اصل: بسر، اصلاح از *تـاریخ‌الاسـلام*، ۴۶۳ (۲۱۰ ـ ۲۰۱).

۸۱۵/ الترک النیسابوری: دربارهٔ او مراجعه شود به *تاریخ بیهق*، ۱۲۶ که دربارهٔ خاندان ایشان فصلی دارد.

۸۲۱/ الانماطی: مراجـعه شـود بـه *تـاریخ‌الاسـلام*، ۱۱۱ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۸۲۲/ العـنبری: *تـاریخ دمشـق*، ۳۴/۴ دیـده شـود و *تذکرةالحفاظ* ۶۷۹/۱.

۸۲۴/ القراء: متن ما القران بـود در *تـاریخ‌الاسـلام*، ۱۵۶ (۳۳۱ ـ ۳۵۰) به صورت القاری آمده است.

۸۲۹/ الواعظ: *تـاریخ‌الاسـلام*، ۴۳۳ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) دیـده شود.

۸۳۵/ الذهلی: *تاریخ‌الاسلام*، ۹۹ (۲۹۱ ـ ۳۰۰) دیده شود.

۸۴۰/ الآزادواری: اصل: الانـاداری، اصـلاح از *اللباب* ۱۴/۱ بـا ایـن تـفاوت کـه کـنیهٔ او در آن‌جـا ابوموسی‌است و ظاهراً درست هم همان است نیز *الانـساب* ۱۴b.

۸۴۲/ ابـرهیم‌بن مـحمد: *تـاریخ‌الاسـلام*، ۹۷ ـ ۹۴ (۲۹۱ ـ ۳۰۰) دیده شود.

۸۴۳/ ابـــرهیم‌بن مـــحمود: *تـاریخ‌الاسـلام*، ۱۰۱ (۲۹۱ ـ ۳۰۰) دیده شود.

۸۴۶/ الأَشَّج: اصل: الاسج.

۸۵۱/ ابرهیم‌بن محمّد: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۲۸ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) دیده شود.

۱/۸۵۴ و ۲ البُشْـتَقانی: اصـل: بسـتبقامی، اصـلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۲۷ (۲۸۱ ـ ۲۹۰).

۸۵۵/ اســـمعیل‌بن اســـحق: *تـاریخ‌الاسـلام*، ۱۲۵ (۲۸۱ ـ ۲۹۰) به تفصیل شرح حال او را دارد.

۸۵۶/ حازم / الاعور: اصل: خادم / الاغور.

۸۶۴/ عماره: ذهبی، در *تاریخ‌الاسلام*، ۵۳۱ (۳۲۰ ـ ۳۰۱). عمار ضبط کـرده است. در ایـنجا متنِ مـا از ذهـبی کامل‌تر است و آن را تکمیل می‌کند.

۸۶۵/ اسحق‌بن ابرهیم: مراجعه شود به *تـاریخ‌الاسـلام*، ۱۱۳ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) و ظاهراً شخص بعدی هم که بـه عنوان اسحق‌بن ابراهیم البشتی از ابـن‌ما کـولا نـقل می‌کند همین است.

۸۶۶/ اسفراینی: سبکی ۹ ـ ۲۵۸که از حا کم نقل می‌کند.

۸۶۷/ اســـحق‌بن حـــمدان: *تـاریخ‌الاسـلام*، ۶۲۴ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۸۷۱/ السامانی: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۸ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۸۷۲/ الصِبْغی: اصل: الصِبعی، بدون نقطه. مراجعه شود به *تلخیص سیر اَعلامِ النبلاء*، شمارهٔ ۳۱۴۷ و **سبکی**، ۹/۳ در شرح حال پسرش احمدبن اسحق.

۸۷۴/ احمدبن ابراهیم: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۵۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) دیده شود.

۸۷۵/ المروزی: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۰۱ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) دیـده شود.

۸۷۷/ قـریة دیـورة: در بـاب ایـن شـخص و نـام قـریهٔ دیورة رجوع شود به **الانساب** ۲۳۸b و ***معجم‌البلدان*** ۵۴۶/۲ و ***تاریخ بیهق***، ۱۴۲.

۸۷۸/ احمدبن حمدون: *تاریخ‌الاسلام*، ۷۴ (۲۳۰ ـ ۲۲۱) دیده شود.

۸۸۰/ احـــمدبن الحســـن: در *تـاریخ‌الاسـلام*، ۵۴۰ (۲۸۱ ـ ۲۹۰) الحسین آورده است.

۸۸۹/ البزّاز: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۹ (۲۸۱ ـ ۲۹۰) دیده شود.

۸۹۰/ احمدبن سهل: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۹ (۲۹۱ ـ ۳۰۰) که مصحح‌کتاب‌میان‌او و شخص‌دیگری‌خلط کرده‌است.

۸۹۱/ ابـوالعباس المـروزی: سـبکی ۵۲/۲ مـی‌گوید: «ابوعبدالله حا کم در طبقهٔ خامسه از تاریخ نیشابور در ترجمهٔ ابوالعباس مروزی گفته است...» و بعد به نقل مطلبی می‌پردازد.

۸۹۳/ احمدبن شعیب: اصلاح و تکمیل از ***تاریخ‌الاسلام***، ۱۰۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) و نیز ***تاریخ دمشق*** ۱۰۰/۳ و **سبکی**، ۱۶/۳ ـ ۱۴.

۸۹۶/ احمدبن علک: در *سیر اعـلام النـبلاء*، ۲۴۳/۱۵ و ۱۶۸/۱۶ شرح حال پسر و نوهٔ او آمده است.

۸۹۸/ احمدبن علی: مصحح تاریخ الاسلام عـبدالله را عبیدالله خـوانـد است و تـخریج هـم نکـرده است مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۵۵۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۸۹۹/ احـــمدبن حـــمدان: اصـــلاح و تکـمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۴۰۲ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) و مراجع مذکور در حواشیِ آن کتاب.

۹۰۱/ احمدبن عقیل: *تـاریخ‌الاسـلام*، ۵۲۸ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) دیده شود.

۹۰۴/ احـــمدبن عـــبدوس: *تـاریخ‌الاسـلام*، ۴۷۳ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) دیده شود.

۹۰۵/ احمدبن عباس: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۶۳ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) دیده شود.

۹۰۷/ السامانی: شاید الشاماتی.

۹۱۰/ احمدبن محمد: *تـاریخ‌الاسـلام*، ۸۲ (۲۹۰ ـ ۲۸۱) دیده شود.

۹۱۱/ السجزی: اصل: السحری، اصلاح و تکمیل از ***سیر اعلام النبلاء*** ۲۹۶/۱۴.

۹۱۳/ الوَبَری: اصل: **الوبری**، تکمیل و اصـلاح از ***لباب*** ۲۶۲/۳ و ***الانساب*** ۵۷۸a و بدون نسبتِ الوَبَری، بقیهٔ اطلاعات در *تـاریخ‌الاسـلام*، ۲۹۷ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) نـیز آمده است.

۹۱۵/ احمدبن محمدبن بکر: یک نفر احمدبن محمدبن بکر نیشابوری در *تاریخ‌الاسلام*، ۸۳ (۲۸۱ ـ ۲۹۰) از مردم همین عصر، آمده است.

۹۱۶/ الذهـــبی: *ســیر اعـــلام النـــبلاء*، ۴۶۱/۱۴ و نـــیز *تاریخ‌الاسلام* ۴۷۳ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) دیده شود در بـاب بـامله/ بـافله کـه در متن مـا بـی‌نقطه و مـبهم است اطلاعی بدست نیامد.

۹۱۷/ الاصبهانی: متن ما، ***تاریخ‌الاسلام*** را تکمیل می‌کند،

۱۱۱، (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۹۱۸/ المنکدری: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۷۳ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۹۲۳/ احمدبن محمد: تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۵۲۹ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) ولی در آنجا نام نیای او بجای یزیدبن مسلم، مسلم‌بن یزید آمده است.

۹۲۷/ ابوزرعة: اصل: ابوررعة.

۹۲۹/ المستملی: *تاریخ‌الاسلام*، ۸۵ (۲۹۰ ـ ۲۸۱).

۹۳۰/ حمکویه: اصل: حملویه، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۸۶ (۲۸۱ ـ ۲۹۰) که در ان‌جا داستان او را با احمدبن عبداللّه خجستانی آورده و بسیار مهم است و احتمالاً مستندِ ذهبی همین تاریخ الحاکم است. استاد فرای بدون ارائهٔ سند آن را به حمدویه اصلاح کرده‌است..*The Histories of Nishapur*, P. 18.

۹۳۲/ احمدبن محمد ماسرجسی: در باب او رجوع شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۴۴۹ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۹۳۳/ احمدبن نصر: ، *تاریخ‌الاسلام*، ۷۸ (۲۹۱ ـ ۳۰۰) دیده شود.

۹۳۴/ احمدبن نصر: در، *تاریخ‌الاسلام*، ۸۰ (۲۹۱ ـ ۳۰۰) و نیز در *سیراعلام النبلاء* ۵۶۴/۱۳ النضر آمده است.

۹۳۵/ الشهید: سبکی، ۴/۲ ـ ۵۳ مطلبی در باب او از تاریخ الحاکم نقل می‌کند در باب پیداشدن جسدش.

۹۳۶/ البردیجی: اصل: البوذنجی، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۵۴ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) و *اللباب*، ۱۱۰/۱ و *ابن‌ماکولا*، ۴۷۹/۱.

۹۳۸/ الیاس‌بن رجا: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۲۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱)

۹۴۳/ جعفربن محمدبن سوار: *تاریخ دمشق*، ۸۲/۶ و نیز *تاریخ‌الاسلام*، ۱۴۳ (۲۸۱ ـ ۲۹۰).

۹۴۴/ جعفربن احمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۱۴ (۲۹۱ ـ ۳۰۰) ولی در آنجا نام نیای او بجای ابوعبدالرحمن، عبدالرحمن است.

۹۴۵/ حصیری: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۱۴ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) دیده شود.

۹۴۶/ جعفربن سهل: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۴ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۹۴۷/ جعفربن محمدبن موسی: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۰۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۹۵۸/ حسن‌بن سفیان: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۱۶ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) نیز سبکی، ۵ ـ ۲۶۳ به نقل از حاکم.

۹۶۰/ کردش: در *تاریخ‌الاسلام*، ۳۱۴ (۲۶۰ ـ ۲۵۱) لقب او را کردَوْس ضبط کرده و برگفتهٔ مصحح آن کتاب، دربن‌گونه موارد، اعتمادی نیست.

۹۶۶/ السَکْسَکِی: مراجعه شود به *اللباب*، ۵۴۹/۱ و *الانساب* b ۳۰۰.

۹۶۷/ نوفل: اصل: توفل.

۹۷۰/ الهمدانی: اصل: المبمدانی؟

۹۷۱/ حسن‌بن بالویه: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۹۷۴/ القبّانی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۶۵ (۲۸۱ ـ ۲۹۰) به تفصیل شرح حال او را دارد.

۹۷۵/ حسین‌بن احمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۳۲ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۹۷۶/ حسین‌بن معاذ: تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۶۶ (۲۸۱ ـ ۲۹۰).

۹۸۹/ الشاشی: اصل الساسی، اصلاح قیاسی است.

۹۹۰/ ارداد: چنین است در اصل.

۹۹۳/ حمدان‌بن محمد: *تاریخ بیهق*، ۱۴۲، می‌گوید از دیه بروقن بود

۹۹۲/ الابزاری: مراجعه شود به *اللباب*، ۱۹/۱ و *الانساب‌المتفقّه*، ۵ که می‌گوید: کرامی‌المذهب است و «روی عنه‌الحاکم و لم یرضه».

۹۹۵/ حم‌بن احمد: در باب پسرش مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۵ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۹۹۸/ خالدبن احمد: *الانساب* b ۲۴۱، دیده شود و نیز *القند*، ۲۲.

۹۹۹/ خُشنام: در *تاریخ دمشق*، ۵۳/۸ نام نیای او را منیب خوانده‌اند و در *تاریخ‌الاسلام*، ۱۶۹ (۲۸۱ ـ ۲۹۰) نام او را به غلط حشنام آورده است هم در متن و هم در فهرست.

۱۰۰۰/ خُشنام‌بن ابی‌معروف: *تاریخ دمشق*، ۵۳/۸ و در *تاریخ‌الاسلام*، (۲۹۱ ـ ۳۰۰) مصحح کتاب نام او را حُشناج ضبط کرده و غلط است.

۱۰۰۱/ داودبن الحسین: در باب او مراجعه شود به *تاریخ بیهق*، ۱۴۵ که به تفصیل آمده است.

۱۰۰۳/ الفَرْهادجِردی: *الانساب*، b ۴۲۶ دیده شود.

۱۰۰۴/ زکریّابن داود: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۷۹ (۲۸۱ ـ ۲۹۰).

۱۰۰۵/ زکریّابن یحییٰ: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۴۷ (۳۰۰ ـ ۲۹۱) و نیز *الجواهرالمضیئة* که از حاکم نقل می‌کند.

۱۰۰۶/ الملابادی: شاید الجلابادی یا الملقابادی، زیرا چنین نسبتی ظاهراً وجود نداشته است.

۱۰۰۷/ زکریّابن دلویه: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۴۷ (۲۹۱ ـ ۳۰۰).
۱۰۰۸/ البرنودی: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۵۳ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۰۹/ زنجویه: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۶۱ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۱۰/ سعیدبن اسمعیل: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۵۳ ـ ۱۴۹ (۲۹۱ ـ ۳۰۰).
۱۰۱۳/ سعیدبن سعد: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۵۳ (۳۰۰ ـ ۲۹۱)
۱۰۱۸/ شعیب‌بن ابرهیم: در *تاریخ‌الاسلام*، ۴۱۷ (۳۲۰ ـ)، به گونه‌ای بسیار مختصر شرح حالش آمده است و تخریج هم نشده است.
۱۰۲۱/ رمیح: اصل: رحیح، اصلاح از *القند*، شمارهٔ ۲۲۳ صفحهٔ ۱۳۸.
۱۰۲۳/ عبدالله‌بن احمد: *الانساب*، ۳۲۹ a.
۱۰۲۸/ عبدالله‌بن بحر: *الانساب*، ۳۷۶ a.
۱۰۲۹/ عبدالله‌بن جعفر: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۷۷ (۲۹۱ ـ ۳۰۰) در آنجا در نام نیاکان او غلاظ را ندارد.
۱۰۳۲/ عبدالله‌بن سلمة: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۷۹ (۳۰۰ ـ ۲۹۱) و نیز *الجواهرالمضیئة*، ۳۱۱/۲ بنقل از حاکم.
۱۰۳۳/ عبدالله‌بن سلیمن: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۱۲ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۳۴/ عبدالله‌بن صالح: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۶۲ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۳۵/ عبدالله‌بن علی: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۱۲ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۳۶/ الکوکبی: اصل: الرکنی بود، اصلاح از *الانساب* ۴۹۰b و *تاریخ‌الاسلام*، ۴۱۸ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۳۷/ عبدالله‌بن قتیبة: *اللباب*، ۱۳۳/۱ و *الانساب*. ۴۴۳a
۱۰۳۹/ عبدالله‌بن محمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۸۰ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۴۰/ التواریخ و العلل: ذهبی نیز می‌گوید: صنف کتاب «التاریخ» و العلل، *تاریخ‌الاسلام*، ۳ ـ ۱۸۲ (۲۹۱ ـ ۳۰۰). نیز *فضایل بلخ*، ۲۹۵.
۱۰۴۳/ عبدالله‌بن محمد: *تاریخ‌الاسلام*، نیای او را عمرو ضبط کرده است ۴۱۹ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۴۴/ القیراطی: *الانساب*، ۴۶۷b و *تاریخ‌الاسلام*، ۲۵۴ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۴۶/ السمنانی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۲۲ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۵۱/ الجرجانی: سبکی، ۳۴۲/۳ بنقل از طبقات وسطی در حاشیه ولی نام او در اصل بوده و جای ترجمه‌اش خالی مانده است. در هر دو کتابِ طبقات کبری و طبقات وسطی، نام او عبیدالله است. مصححان این ترجمه را تخریج نکرده‌اند و سبکی تصریح دارد که از حاکم نقل می‌کند.
۱۰۵۵/ عبدالرحمن‌بن محمد: یک نفر عبدالرحمن‌بن محمدبن عقیل در *تاریخ‌الاسلام*، ۲۱۴ (۲۹۰ ـ ۲۸۱) با کنیهٔ ابوالقاسم و به عنوان اکبرالاخوه، از شاگردان اسحق‌بن راهویه، آمده است. احتمالاً هم اوست.
۱۰۵۶/ عبدالرحمن‌بن الحسین: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۵۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۵۸/ البُزدیغری: رجوع شود به *الجواهرالمضیئة*، ۳۷۸/۲ که از حاکم نقل می‌کند.
۱۰۵۹/ خراش: در *سیر اعلام‌النبلاء* ۵۰۸/۱۳ خراس آمده است.
۱۰۶۲/ عبدالصمدبن هرون: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۱۵ (۲۹۰ ـ ۲۸۱) و نیز *الانساب* ۴۸۶b متن ما ذهبی را تکمیل می‌کند.
۱۰۶۶/ علی‌بن احمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۳۲ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۶۸/ علی‌بن الحسن: در *تاریخ‌الاسلام*، ۲۰۷ ـ ۲۰۸ (۳۰۰ ـ ۲۹۱) علی‌بن الحسین ضبط کرده، ولی در بعضی نسخه‌های آن کتاب هم نام پدرش حسن است.
۱۰۷۱/ علی‌بن الحسن‌بن مهران: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۰۹ (۳۰۰ ـ ۲۹۱) در اینجا نیز ذهبی نام پدر را الحسین ضبط کرده است.
۱۰۸۰/ الُبْرنَوْدِی: در باب او مراجعه شود به ۷۶b *الانساب* و *اللباب* ۱۱۶/۱.
۱۰۸۳/ علی‌بن محمد: اصلاح و تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۵۴۴ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۸۵/ علی‌بن محمدبن العلا: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۸۰ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).
۱۰۸۷/ العمی: اصل: القمی، اصلاح از *الجواهرالمضیئة*، ۶/۴/۲ که عیناً از حاکم نقل کرده و می‌گوید هکذا ذکره فی تاریخ نیسابور.
۱۰۹۱/ الخطمی: مراجعه شود به *اللباب* ۳۸۰/۱، و *الانساب* ۲۰۳b و همین متن حاضر شمارهٔ ۱۲۸۱ که برادرش موسی‌بن اسحق را معرفی می‌کند.

۱۰۹۴/ عمروبن بشر: از *تاریخ‌الاسلام*، ۳۲۳ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) تکمیل شد.

۱۰۹۷/ عمران‌بن موسی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۶۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۱۰۲/ قسم‌بن خلد: در اصل نام نیای او را قطی دارد که با توجه به *سیر اعلام النبلاء* ۵۴۴/۱۳ اصلاح شد به قطن.

۱۱۰۳/ اسحق‌بن خزیمه: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۲۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) و نیز سبکی، که از حاکم نقل می‌کند

۱۱۰۴/ محمدبن اسحق: تکمیل و اصلاح از *تاریخ‌الاسلام* ۴۶۲ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) در **سبکی** ۱۰۸/۳ نیز همان افزودهٔ ذهبی وجود دارد و سال وفات او نیز ۳۱۳است و کنیه را ابوالعباس نوشته است.

۱۱۰۶/ المنتوق: در *تاریخ‌الاسلام*، ۲۵۱ (۳۰۰ ـ ۲۹۱) که مصحح کتاب لقبِ او را بغلط المسوّف خوانده است نیز مراجعه شود به الانساب، ۵۴۸b.

۱۱۰۷/ السجزی: اصل: السجری.

۱۱۱۳/ الصباح: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۵۱ (۳۰۰ ـ ۲۹۱).

۱۱۱۴/ محمدبن اسحق: دربارهٔ او مراجعه شود به **تاریخ بیهق**، ۱۵۸که می‌گوید اهل دیه گلین است.

۱۱۲۴/ محمدبن ابرهیم: در *تاریخ‌الاسلام*، ۲۴۰ (۳۰۰ ـ ۲۹۱) نام نیای او سعد آمده است و یک نفر ابوعبدالله محمدبن ابراهیم‌بن سعید العبدی هم در صفحهٔ ۲۳۵ (۳۰۰ ـ ۲۹۱) آمده است که قابل یادآوری است.

۱۱۲۹/ محمدبن احمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۵۰ (۳۰۰ ـ ۲۹۱).

۱۱۳۲/ محمدبن احمد: در *تاریخ‌الاسلام*، ۲۵۰ ـ ۲۴۹ (۲۹۰ ـ ۲۸۱) نیز جای نام نیای او خالی است فقط محمدبن احمد آمده است و همین شخص است که قاضیِ عمروبن لیث بوده است. تکمیل نام او از *الجواهرالمضیئة*، ۸۲/۳که از حاکم نقل کرده است.

۱۱۴۴/ الردانی: اصل: الزدلفی بود اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۴۵۸ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) در آنجا احمدبن ابی عون آمده که بلحاظ زبان و قواعد ادب درست همان است امّا تصور می‌کنم عَلَم بالغلبه به همین شکل بوده است و از تصرفات فارسی‌زبانان به همین دلیل آن را تغییر ندادم. در نسبت او، ابن ماکولا در *الاکمال* ۲۳۶/۴، الریّانی آورده است و ذهبی الزّدانی، رذان یاریّان به گفتهٔ ذهبی از اعمال نیشابور است حاشیهٔ ذهبی دیده شود. ۴۵۹ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۱۴۷/ محمدبن جمعة‌بن الخلف: در *تاریخ‌الاسلام*، ۴۶۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) خلف بدون «ال» در نسخه اصل ما: الحلف.

۱۱۵۲/ محمدبن حمدان: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۸۶ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۱۶۶/ محمدبن داود: *تاریخ‌الاسلام*، ۹۸ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۱۶۷/ محمدبن دلویه: همانجا، عیناً.

۱۱۷۱/ محمدبن رومی: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۱۷ (۳۰۱ ـ ۳۲۰).

۱۱۷۲/ محمدبن رمیح: اصل: بربع به قیاس دیگر نامهای همین خانواده به رمیح اصلاح شد با اینهمه نام نیای او نوبع مشخص نشد.

۱۱۷۵/ البُزدیغری: اصل: البردیعی اصلاح از **الجواهرالمضیئة**، ۱۵۷/۳ که تفصیل احوال او را از حاکم نقل می‌کند.

۱۱۷۷/ محمدبن زنجویه: *تاریخ‌الاسلام*، ۹۸ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۱۷۸/ الربقبانی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۵۰۱ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) ترجمهٔ او آمده است ولی نسبتِ او را ندارد و ذهبی همیشه به هنگام تلخیص مطالب تاریخ نیشابور، در توجه به اعلام جغرافیایی و ضبط انساب کوتاهی دارد.

۱۱۷۹/ محمدبن سعدویه: مراجعه شود به **تاریخ بیهق**، ۱۵۹که می‌گوید از دیه نزلاباد است.

۱۱۸۰/ محمدبن سفیان: در اصل: سان النیسابوری، اصلاح که به اتکای **تاریخ‌الاسلام**، ۴۴۰ (۳۰۱ ـ ۳۲۰) آمده چندان قطعی نیست در باب جنیدابیه به تعلیقات بخش دیگر کتاب ما مراجعه شود.

۱۱۸۳/ الدّلال: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۴۰ (۳۳۰ ـ ۳۲۱) دیده شود.

۱۱۸۵/ محمدبن سلیمن: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۷۰ (۳۰۰ ـ ۳۹۱) دیده شود.

۱۱۸۹/ محمدبن سعید: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۷۱ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۱۹۲/ جُنْدَ فَرْجی: اصل: جند فرح، اصلاح از *اللباب* ۲۴۰/۱.

۱۱۹۳/ محمدبن شادان: مصحح *تاریخ‌الاسلام*، ۴۲۶

(۳۲۰ _ ۳۰۱) شاذَل خوانده و به *العبر*، ۱۵۰/۲ و *سیراعلام النبلاء* ۲۶۳/۱۴ و *تاج‌العروس* و *شذرات الذهب* ارجاع داده است.

۱۲۰۰/ محمدبن الصباح: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۷۱ (۳۰۰ _ ۲۹۱).

۱۲۰۲/ محمدبن صالح: به‌همان مرجع قبلی مراجعه شود.

۱۲۰۵/ محمدبن طاهر: ذهبی ازو بعنوان محمدبن طاهربن حسین‌بن مصعب‌بن عبداللّه‌بن طاهر یاد می‌کند *تاریخ‌الاسلام*، ۲۷۲ (۳۰۰ _ ۲۹۱).

۱۲۰۷/ محمدبن عبداللّه: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۱۸ (۳۲۰ _ ۳۰۱).

۱۲۲۵/ محمدبن عمرو: مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۱۴۹ (۳۲۰ _ ۳۰۱).

۱۲۲۷/ محمدبن علی: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۶۱ (۳۲۰ _ ۳۰۱) در آنجا نام نیای او را الحسین ضبط کرده‌اند.

۱۲۳۷/ القطّان: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۸۳ (۳۲۰ _ ۳۰۱).

۱۲۴۰/ محمدبن علی: اصلاح از *تلخیص سیر اعلام النبلاء*، ۲۵۸۳.

۱۲۴۱/ الطابی: شاید، الطا [برا]نی درست باشد به قرینهٔ طوسی بودن او و اینکه چنین نسبتی، ظاهراً، جایی دیده نشده است.

۱۲۴۲/ محمدبن علی: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۲۴ (۳۲۰ _ ۳۰۱).

۱۲۴۸/ محمدبن فوز: در *تاریخ‌الاسلام*، ۲۸۹ (۲۹۱ _ ۳۰۰) الفور آمده است.

۱۲۵۰/ محمدبن قبیصه: *تاریخ‌الاسلام* ۱۷۴/۲۳.

۱۲۵۳/ محمدبن کرام: *سبکی*، ۵/۲ _ ۳۰۴ در ذیل احوال ابوسعید دارمی از حاکم نقل می‌کند و نشان می‌دهد که حاکم با تجلیل بسیار ازو سخن گفته بوده است.

۱۲۵۵/ محمدبن محمد: *تاریخ دمشق*، ۱۸۵/۲۳ و *سیر اعلام‌النبلاء* ۴۹۲/۱۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۱۲۵۶/ محمدبن المسیّب: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۰۳ (۳۲۰ _ ۳۰۱).

۱۲۵۷/ محمدبن المنذر: *سیراعلام النبلاء*، ۲۲۱/۱۴.

۱۲۶۵/ محمدبن نصر: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۹۵ (۲۹۰ _ ۳۰۰) دیده شود و نیز *سبکی* ۲۵۵/۲ _ ۲۴۶ که از حاکم نقل می‌کند.

۱۲۶۶/ المدنی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۲۹۲ (۲۸۱ _ ۲۹۰) متن ما ذهبی را تکمیل می‌کند.

۱۲۶۷/ محمدبن النضر: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۰۱ (۳۰۰ _ ۲۹۱) و نیز *الجواهرالمضیئة*، ۳۸۲/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۱۲۶۸/ محمدبن نصر: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۲۵ (۲۵۱ _ ۲۶۰).

۱۲۷۲/ محمدبن یحییٰ: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۷۰ (۳۲۰ _).

۱۲۷۴/ محمدبن یاسین، ابوبکر: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۰۴ (۳۰۰ _ ۲۹۱).

۱۲۷۵/ محمدبن یاسین ابواحمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۴۴ (۳۲۰ _ ۳۰۱) ازمقایسهٔ نام‌این دوبرادرمعلوم می‌شود که هر دو یک نام دارند و تفاوت آنها در کنیه است.

۱۲۸۱/ الخطبی: اصل : الحطیمی، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۳۱۳ (۲۹۱ _ ۳۰۰) و نیز *الانساب* ۲۰۳b و مقایسه شود با شمارهٔ ۱۰۹۱ متن ما.

۱۲۸۳/ موسی‌بن محمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۱۴ (۳۰۰ _ ۲۹۱).

۱۲۸۵/ موسی‌بن الحسین: در *تاریخ بیهق*، ۱۴۳ می‌گوید از دیه «سدیر» است.

۱۲۸۶/ مضارب‌بن ابرهیم: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۱۲ (۳۰۰ _ ۲۹۱).

۱۲۸۷/ البوزجانی: اصل: النورجانی. از آنجا که چنین نسبتی وجود ندارد و بوزجان یکی از ولایاتِ نیشابور کهن است به بوزجان اصلاح شد در بسیاری متون دیگر نیز بوزجانی به نورجانی تصحیف شده است.

۱۲۹۳/ مسدّدبن قطن: در *تاریخ‌الاسلام*، ۳۱۰ (۳۰۰ _ ۲۹۱) مسور قرائت شده است و ظاهراً غلط است، در همان کتاب ۸۱ (۳۲۰ _ ۳۰۱) به صورت درست آمده است.

۱۲۹۴/ مؤمل: اصل: موقل. اصلاح و تکمیل از *تلخیص سیر اعلام النبلاء* ۳۲۳۳ و نیز *تاریخ‌الاسلام* ۵۹۲ (۳۲۰ _ ۳۰۱).

۱۲۹۵/ هزیمة: شاید هرثمه؟

۱۳۰۷/ هارون‌بن عبدالصمد: در *تاریخ‌الاسلام*، ۳۱۷ (۲۱۸ _ ۲۹۰) و نیز در *الانساب* ۲۵۰b.

۱۳۱۲/ یحییٰ‌بن زکریّابن حرب: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۲۸ (۲۸۱ _ ۲۹۰).

۱۳۱۳/ یحیی‌بن زکریّابن یحییٰ: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۲۶ (۳۲۰ _ ۳۰۱).

۱۳۱۶/ یحیی‌بن مختار: برای تفصیل احوال او رجوع شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۳۳۲ (۲۹۰ ـ ۲۸۱).

۱۳۲۴/ یعقوب‌بن یوسف: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۳۸ (۲۹۰ ـ ۲۸۱).

۱۳۲۶/ یعقوب‌بن اسحق: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۲۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۳۲۷/ حموک: استاد فرای در *The Histories of Nishapur* P. 12 حموک را با جاموک مرتبط کرده و می‌گوید جموک یک نام ایرانیِ کهن است که از ترکی به وام گرفته شده است Yabɣu و می‌گوید: من درین باره مقاله‌ای دارم با این مشخصات:

R. N. Frye: "*Some Early Iranian tittels*" in Oriense 15 (1965) 356.

مصحح این کتاب در اصالتِ رأی و اصابتِ نظرِ استاد فرای تردید دارم و حموک را در ردیف «حمویه» از نام‌های دورهٔ اسلامی رایج در خراسان می‌بینم.

۱۳۲۸/ یوسف‌بن یعقوب: *تاریخ‌الاسلام*، ۹۵ (۳۳۰ ـ ۳۲۱) و نیز ۴۷۱ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۳۳۰/ الماکیانی: دربارهٔ او، *الانساب*، ۵۰۳a دیده شود.

۱۳۳۴/ احمدبن ابراهیم: الانساب، a ۱۴۹، و *تاریخ‌الاسلام*، ۵۲۷ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۳۳۵/ احمد میدانی: دربارهٔ او *تاریخ‌الاسلام*، ۴۸۸ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) و *الانساب* ۶۶a دیده شود. وی به عنوانِ بجستانی در *الانساب* آمده و ظاهراً از مشایخ کرامیّه بوده است.

۱۳۴۳/ احمدبن حمدویه: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۸۸ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) بنا بر نقل ذهبی از خاندان فامی است.

۱۳۴۸/ احمدبن السری: تاریخ‌الاسلام، ۱۴۴ (۳۳۰ ـ ۳۲۱) و در موردِ کالماباد *تاریخ بیهق*، ۳۶ دیده شود.

۱۳۵۴/ الجلودی: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۲۷ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۱۳۵۵/ احمدبن علی: در مورد سال وفات او، در اصل روی خمس خط کشیده شده است، در باب او *تاریخ‌الاسلام*، ۴۸۹ (۳۲۰ ـ ۳۰۱)

۱۳۵۸/ احمدبن محمّد: در باب او مراجعه شود به *الانساب*، در الشرقی و نیز *اللباب* و *تاریخ‌الاسلام*، ۱۶۵ (۳۰۰ ـ ۲۹۱) عبارت «منسوبة الیه» را بقرینه افزودم. در **سبکی** ۲/۳ ـ ۴۱ نیز نام نیای او حسن است.

۱۳۶۰/ احمدبن محمدبن سعید: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۰۷ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۳۶۵/ السجزی: اصل: السحری، چون نسبت السحری نبود، اصلاح شد و حدسی است

۱۳۶۷/ زنجویه: اصل: ربحویه، اصلاح قیاسی است در مورد نسبتِ او، المـوارینی هیچ اطلاعی بدست نیاوردم و ظن متاخم به یقین دارم که تصحیف کلمه‌ای دیگر است.

۱۳۶۸/ الشاشی: اصل: الساسی بود، تصحیح قیاسی است.

۱۳۶۹/ بشربن الحکم: اصل: بسرالحکیم بود، اصلاح قیاسی است مراجعه شود به شمارهٔ ۳۰۵ همین کتاب.

۱۳۷۰/ الخداشی: اصل: الحداسی، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۲۲۰ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۱۳۷۳/ الخشّاب: اصل: الجشّاب، *تاریخ‌الاسلام*، ۲۷۸ (۳۳۰ ـ ۳۲۱) دلیل نسبتِ الخشّاب را آورده است و نیز *اللباب* ۳۷۲/۱ که می‌گوید وی ازین نسبت ناخشنود بود.

۱۳۸۴/ الکُردی: مصحح *تاریخ‌الاسلام*، ۲۰۰ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) نام نیای او را سعد آورده است.

۱۳۸۷/ الخدامی: در باب او مراجعه شود به *الانساب*، ۱۹۰b و *الجواهرالمضیئة*، ۹۸/۱ که از حاکم نقل کرده است.

۱۳۹۰/ مرشد: چنین است اصل، شاید: مرثد؟

۱۳۹۲/ قمیصه: شاید قبیصه.

۱۳۹۹/ ابراهیم‌بن عبدالله: اصل: و لقب عبدبن عبدوس که غلط است اصلاح از ذهبی. نسبت الحرشی را که در نیشابور نسبتی‌ست بسیار رایج مصحح ذهبی الحرسی آورده است. در نام نیا کان او، در اصل احمدبن جعفر بود به احمدبن حفص اصلاح شد، *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۸ (۳۲۱ ـ ۳۳۰).

۱۴۰۰/ اسمعیل‌بن ابرهیم: نام نیای او در اصل عمال بود که به عمار اصلاح شد با توجه به *تاریخ‌الاسلام*، ۵۵۷ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۴۱۰/ ۱ و ۲ ابوالنضر: در اصل، در سطر اول، ابونصر

بود و در سطر دوم ابوالنصر به ابوالنضر اصلاح شد که قاعده‌ای عامّ است که وقتی این کنیه با الف و لام باشد باید به ضاد، کتابت شود نه به صاد. این قاعده را در سراسرِ کتاب اعمال کردیم.

۱۴۱۱/ بکربن عبدالله: اصل: ابوبکر بود که به ابی‌بکر اصلاح شد و نسبتِ او نیز در اصل الحنال بود، اصلاح از *اللباب* ۲۷۳/۱.

۱۴۱۴/ جعفربن محمد: اصل: بحربن التمیمی بود، اصلاح از ذهبی *تاریخ‌الاسلام*، ۵۳۴ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۴۱۵/ الغازی: مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۵۳۳ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۴۱۶/ الحسن‌بن محمد: اصل: الحسین بود، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۴۹۱ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۴۱۸/ النصرآبادی: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۸۰ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۴۲۲/ القَنْطَری: *اللباب*، ۸/۳ و *تاریخ‌الاسلام*، ۵۳۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۴۳۵/ الضبّی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۹۲ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۱۴۳۶/ قطّان: مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة*، ۲۹/۲ که با نسبتِ الشاماتی از حاکم نقل می‌کند.

۱۴۳۷/ حامدبن محمود: اصل: ابی‌العباس‌بن کلیم، اصلاح به کلثوم از *اللباب* ۵۴۹/۱ و *الانساب*، ۳۰۱a و در مورد نسبت الشاهد به تعلیقات بخش دیگر مراجعه شود.

۱۴۴۰/ البرنودی: دربارهٔ او *الانساب*، ۷۶b دیده شود.

۱۴۴۲/ زکریّابن محمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۵۳ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۴۴۳/ دروان کوس: شاید دروان کوی با کوی ذروان شماره‌های ۲۷۲۲ و ۲۷۲۳ مرتبط باشد به تعلیقات شمارهٔ ۸/۲۷۲۲ مراجعه شود.

۱۴۴۴/ سلیمان‌بن داود: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۰۶ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) دیده شود.

۱۴۴۶/ سفیان‌بن محمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۰۵ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۱۴۴۷/ الدیز: اصلاح قیاسی است، اصل: الدیر.

۱۴۴۹/ الراوسانی: *معجم‌البلدان*، ۱۹/۳ دیده شود.

۱۴۵۰/ الفِلَقی: اصل: البلغی، اصلاح از *اللباب*، ۲۲۱/۲ و *الانساب* ۴۳۱a.

۱۴۵۱/ عبداللّه‌بن محمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۹۳ و ۵۱۸ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۴۵۳/ عبداللّه‌بن محمدبن صبیح: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۹۶ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) بسیار مختصر و بدون تخریج.

۱۴۵۴/ عبداللّه‌بن الفضل: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۴۹ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) دیده شود.

۱۴۵۶/ الدَهّان: مقایسه شود با شمارهٔ ۱۰۳۹ و *تاریخ‌الاسلام*، ۴۸۰ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۴۵۷/ عبداللّه‌بن محمد: در *تاریخ‌الاسلام*، ۱۵۰ (۳۳۰ ـ)، نام نیای او و اصل آمده است.

۱۴۶۰/ [عبدالله‌بن] محمد: افزوده در [ ] قیاسی است از طریق ردیف نام‌ها.

۱۴۶۱/ عبداللهِ منازل: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۵ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) و این مطلب که حاکم دربارهٔ او نقل می‌کند، ظاهراً در هیچ‌یک از متونِ رجالی و عرفانی نیامده است.

۱۴۶۲/ البُرْدِیغَری: اصل: البرلعری، اصلاح از *الانساب* ۷۹.

۱۴۴۶/ الداغونی: *الانساب*، ۲۱۹b و *اللباب* ۴۰۶/۱ ولی در آن دو کتاب نسبتِ البحاری را ندارد.

۱۴۶۵/ عبدالله‌بن حمشاد: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۰۷ (۳۱۰ ـ) دیده شود که مصحح نتوانسته است او را تخریج کند متن ما کاملتر است نیز رک: *الانساب* ۵۷۲a.

۱۴۶۸/ الوَبَری: دربارهٔ او، *الانساب* ۵۷۸a دیده شود.

۱۴۷۵/ عبدالله‌بن یعقوب: اصل: عبدالله‌بن اسحق‌بن یعقوب الکرمانی و غیره[!] اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۲۰۲ (۳۵۰ ـ ۳۳۰) و تلخیص *سیر اعلام النبلاء*، شمارهٔ ۳۰۵۷.

۱۴۷۶/ الشرقی: مصحح تاریخ‌الاسلام، نام نیای او را الحسن خوانده که اعتمادی بر ضبطِ او نیست، *تاریخ‌الاسلام*، ۲۳۰ (۳۳۰ ـ ۳۲۱) ضمناً مصحح سندی برای تخریج این نام نیافته است مقایسه شود با شمارهٔ ۱۳۵۶ چاپ حاضر.

۱۴۸۱/ عبیدالله‌بن یعقوب: *تاریخ‌الاسلام*، ۹۰ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۴۸۴/ بُغُوخَک: دربارهٔ او و نام قریهٔ بُغُوخَک مراجعه شود به *الانساب*، ۸۶a و *اللباب* ۱۳۳/۱.

۱۴۸۹/ الاسترابادی: سبکی، ۷/۳ ـ ۳۳۵ به نقل از حاکم.

۱۴۹۳/ ابن علک: اصل: علل، اصلاح و تکمیل از *سیر اعلام النبلاء*، ۲۴۳/۱۵.

۱۴۹۴/ القنارزی: در باب او *الانساب*، ۴۶۲a دیده شود.

۱۴۹۶/ الزیقی: مراجعه شود به *الانساب*، ۲۸۳b.

۱۴۹۸/ علی بن ابرهیم: *تاریخ الاسلام*، ۹۰ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) دیده شود.

۱۵۰۲/ السنجانی: سبکی، ۴۴۴۵/۳ از حاکم نقل کرده و در آنجا نام پدرش «حسن» است و همچنین در *اللباب*، ۵۶۹/۱ و *معجم البلدان*، ۲۶۳/۳.

۱۵۰۶/ الطلحی: سبکی، ۲۹۲/۵ نوشته: «نزیل نیسابور. فقیه ادیب، شاعر. قال الحاکم» و بعد هیچ مطلبی نقل نمی‌کند نه در طبقات کبری و نه در طبقات وُسطی.

۱۵۰۹/ عبدوس: *تاریخ الاسلام*، ۱۰۵ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۵۱۰/ عمرو بن عبداللّه: *تاریخ الاسلام*، ۱۰۹ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۵۱۲/ المحّمدآبادی: *تاریخ الاسلام*، ۴۳۶ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۵۱۳/ الفرندآبادی: *تاریخ الاسلام*، ۱۹۳ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۱۵۱۴/ عباس بن محمد: اصل فوهبار، اصلاح از *تاریخ الاسلام*، ۷۶ (۳۳۱ ـ ۳۵۰).

۱۵۲۳/ الکوکبی: مراجعه شود به *الانساب* ۴۹۰ b.

۱۵۲۷/ محمد بن احمد: تکمیل از *تاریخ الاسلام*، ۴۹۹ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۵۲۸/ محمد بن عبدالوهاب: *تاریخ الاسلام*، ۲۳۸ (۳۳۰ ـ ۳۲۱) و نیز سبکی، ۶/۳ ـ ۱۹۲ که به تفصیل از حاکم نقل می‌کند.

۱۵۳۰/ محمد بن محمد: *تاریخ الاسلام*، ۱۶۳ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۱۵۳۲/ الخلیل: اصل: الجلیل، اصلاح و تکمیل از *تاریخ الاسلام*، ۸۰ (۳۵ ـ ۳۳۱).

۱۵۳۳/ محمد بن حمدون: *تاریخ الاسلام*، ۶۱۱ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۵۳۴/ محمد بن عمرو: *تاریخ الاسلام*، ۱۶۳ (۳۳۰ ـ ۳۲۱) در ذهبی تخریج نشده است.

۱۵۳۵/ محمد بن سعید: *تاریخ الاسلام*، ۱۷۹ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۱۵۳۶/ محمد بن عبداللّه: *تاریخ بیهق*، ۱۱۹ و *تاریخ الاسلام*، ۵۰۱ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۴۵۰/ السمذی: *الانساب*، ۳۰۷ a.

۱۵۴۱/ محمد بن حمویه: *تاریخ الاسلام*، ۴۶۶ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۵۴۴/ المروزی: *الانساب*، ۵۳۴ a و *تاریخ الاسلام*، ۲۱۵ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۱۵۴۷/ محمد بن شریک: *تاریخ الاسلام*، ۱۹۶ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۱۵۴۹/ محمد بن عمران: اصل: السر مغولی، اصلاح از *الانساب*، ۳۳a و *تاریخ الاسلام*، ۸۲ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۵۵۰/ الاهباری: اصل چنین است: اهسباری، *تاریخ الاسلام*، ۱۶۲ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۱۵۵۳/ المسکی: در *تاریخ الاسلام*، ۵۵۱ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) المسبکّی خوانده و غلط است و تخریج هم نکرده است. رجوع شود به *الانساب* ۵۳۰ a و *اللباب* ۱۳۸/۳.

۱۵۵۴/ الجباخانی: الانساب، ۱۲۰ a دیده شود.

۱۵۶۶/ محمد بن عمرو: مقایسه شود با *تاریخ الاسلام*، ۱۶۲ (۳۳۰ ـ ۳۲۱) و نیز همان کتاب ۵۰۱ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۵۶۷/ الاکارعی: دربارهٔ او *الانساب*، ۴۷ a و *اللباب* ۶۵/۱ دیده شود.

۱۵۶۸/ الزورآبدی: *الانساب*، ۲۸۰ a و *تاریخ الاسلام*، ۵۲۰ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۵۷۰/ محمد بن ابرهیم: در *تاریخ الاسلام*، ۵۴۵ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۵۷۱/ محمد بن اسحق: اصل: محمد بن اسحق بن محمد بن. بن را حذف کردم در *تاریخ الاسلام*: محمد بن اسحق بن ابرهیم. شاید در اصل: ابرهیم بن محمد بوده است. *تاریخ الاسلام* ۳۵۸ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۵۷۸/ الصایغ: اصل: الصانع، اصلاح قیاسی است چون نسبتِ دیگری در این شکل وجود ندارد.

۱۵۷۹/ السیسمرآبادی: دربارهٔ او *الانساب*، ۳۲۲ a و *اللباب* ۵۸۷/۱ دیده شود.

۱۵۸۴/ الشخنانی: چنین نسبتی را نیافتم ولی مسلماً محله‌ای در نیشابور به نام شخنان وجود داشته است مراجعه شود به تعلیقات مربوط به شخنه در بخش دیگر تعلیقات شمارهٔ ۷/۲۷۱۷.

۱۵۸۶/ البیلی: *الانساب*، ۱۰۰b و نیز *تاریخ الاسلام*، ۲۸۸ (۳۳۰ ـ ۳۲۱) دیده شود.

۱۶۰۳/ محمد بن الحسن: اصل: انبب ابی‌سعد. دریـن ترجمه احتمال افتادگی می‌رود.

۱۶۰۸/ النوبندجانی : اصل: **الموبند حانی**، اصلاح از *اللباب*، ۲۴۱/۳.

۱۶۱۵/ الدغولی: در باب او مراجعه شود به *الانساب*، ۲۲۷b و *تاریخ الاسلام*، ۱۷۸ (۳۳۰ ـ ۳۲۱) در سطرِ دوم متن ما عبارت اصل چنین بود: مستفید اعلی‌بن محمد.

۱۶۱۹/: اصل: **بخبر**.

۱۶۲۲/ محمدبن عبیدالله: *تاریخ الاسلام*، ۲۷۲ (۳۳۰ ـ ۳۲۱) نیز مقایسه شود با **سبکی** ۱۸۸/۳ که نام پدر و نیاکان او را به گونهٔ دیگر دارد.

۱۶۳۶/ الورای: کذا، شاید الوراق.

۱۶۳۹/ الکشی: اصل: الکشتی، اصلاح از *تاریخ الاسلام*، ۵۷۲ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) در ذهبی کنیهٔ او ابونصر است.

۱۶۴۱/ موسی‌بن العباس: *تاریخ دمشق*، ۲۹۳/۵ دیده شود.

۱۶۴۲/ مکی‌بن عبدان: *تاریخ الاسلام*، ۱۸۱ (۳۳۰ ـ ۳۲۱).

۱۶۴۳/ البردعی: اصل المردعی.

۱۶۴۴/ الزمی: دربارهٔ او رجوع شود به *اللباب* در مادهٔ زمی، ۵۰۸/۱ و نیز *الانساب*، ۲۷۸ b که از الحاکم نقل کرده‌اند.

۱۶۴۶/ یحییٰ‌بن محمود: *تاریخ الاسلام*، ۵۵۳ (۳۲۰ ـ ۳۰۱) در آنجا تخریج نشده و نام نیای او عبیدالله بجای عبدالله آمده است.

۱۶۴۷/ یحییٰ‌بن محمد: *تاریخ الاسلام*، ۴۸۷ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۶۵۱/ یعقوب‌بن المحمود: *تاریخ الاسلام*، ۴۸۷ (۳۲۰ ـ ۳۰۱).

۱۶۵۶/ احمدبن اسحق: *تاریخ الاسلام*، ۲۵۶ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۶۵۷/ الصیدلانی: *تاریخ الاسلام*، ۱۴۴ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۶۵۸/ احمدبن ابرهیم: *تاریخ الاسلام*، ۴۸۹ (۳۸۰ ـ ۳۵۱) و نیز **سبکی** ۷۸/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۱۶۵۹/ العبدوی: *تاریخ الاسلام*، ۱۸۴ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۶۶۱/ احمدبن ابرهیم: *معجم الادباء*، ۱۷۳.

۱۶۶۴/ الهُذلی: *تاریخ الاسلام*، ۹۱ (۴۰۰ ـ) ۳۸۱ اصل: من سدوس.

۱۶۶۶/ ابوحامد المزکی: *تاریخ الاسلام*، ۱۱۵ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۱۶۶۸/ العفصی: اصل: العصفی، اصلاح از *تاریخ الاسلام*، ۲۷۲ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۶۶۹/ احمدبن بندار: *تاریخ الاسلام*، ۴۷ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۱۶۷۲/ احمدبن الحسن: *تاریخ الاسلام*، ۱۷۳ (۳۸۰ ـ ۳۵۱).

۱۶۷۵/ احمدبن الحسین: به صورت: احمدبن الحسن‌بن بندار ابوبکر الطرسوسی در *تاریخ الاسلام*، ۱۹۳ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) آمده و تخریج هم نشده است و احتمالاً یا غلط کاتب است یا اشتباه مصحح آن کتاب.

۱۶۷۸/ احمدبن حسین‌بن مهران: در *معجم الادباء*، ۲۳۳ تفصیل احوال او آمده است و داستان به خواب دیدنِ وی پس از مرگش و اینکه خداوند ابوالحسن عامری فیلسوف را فدای او از آتش کرد، آمده است و احتمالاً یاقوت این مسأله را از نسخهٔ اصل *تاریخ نیشابور الحاکم* نقل کرده است. نیز *تاریخ الاسلام*، ۲۷ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۱۶۸۰/ الفامی: در *تاریخ الاسلام*، ۹۱ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) بدون تخریج آمده است.

۱۶۸۱/ حسکویه: دکتر کریمی «ـحسکویه» را «محکومه» خوانده و فرای «حسنوبه» پیشنهاد کرده است در صورتی که متن آشکارا «یلقب ـحسکوبه» است و از آنجاکه نام حسکویه درین عصر و در نیشابور رواج داشته ما حسکویه را انتخاب کردیم. برای حسکویه مراجعه شود به *السیاق*، تلخیص دوم ۳۴b، ۸۳a و تلخیص اول ۳۸b و تعلیقات *اسرار التوحید* ۶۷۰/۲.

۱۶۸۲/ احمدبن الحسین: *تاریخ الاسلام*، ۵۳۴ (۳۸۰ ـ ۳۵۱).

۱۶۸۶/ احمدبن الخضر: *تاریخ الاسلام*، ۲۸۹ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۶۹۰ و ۱۶۹۱/ احمدبن محمدبن سعید: در اصل شماره‌های ۱۶۹۰ و ۱۶۹۱ بدین صورت آمده است: احمدبن سلیمن‌بن اسمعیل، ابوالحسین‌بن نوح ابوسعید الحیری النیسابوری و کان من الصالحین، اصلاح از *تاریخ الاسلام*، ۸۴ (۳۵۰ ـ ۳۸۰) نیز **سبکی**، ۴۳/۳ دیده شود که از حاکم نقل می‌کند.

۱۶۹۲/ احمدبن سعید: در *تاریخ الاسلام*، ۲۷۲ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) کنیهٔ او ابوالحسن آمده است.

۱۶۹۴/ احمدبن سهل: *تاریخ‌الاسلام*، ۷۳ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) دیده شود.

۱۶۹۷/ المزنی: **سبکی** ۳۰/ ۱۷ ـ ۱۹ و **الانساب** ۵۲۷b در نام نیای او متن ما باید اصلاح شود: حسّان‌بن عبداللّه‌بن محمدبن عبداللهبن معقل.

۱۶۹۹/ الذُهلی: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۷۳ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) نسبتِ او را مصّحح کتاب الدبیلی خوانده است و سندی هم برای آن ارائه نداده است.

۱۷۰۱/ الطرائفی: سبکی، ۱۷/۳ و **الانساب** ۳۷۰a.

۱۷۰۶/ ابوحامد التاجر: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۳۱ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۷۰۸/ السلیمانی: اصل: السلیمن، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۹۶ (۴۰۱ ـ ۴۲۰) نیز **سبکی**، ۲/۴ ـ ۴۱ به نقل از حاکم.

۱۷۰۹/ عبدوس: در *تاریخ‌الاسلام*، ۳۲۱ (۳۳۱ ـ ۳۵۰) عبدش آمده و در آنجا تخریج نشده است.

۱۷۱۷/ القبّانی: در باب نیای او مراجعه شود به *اللباب*، ۲۴۰/۲ و **الانساب** ۴۴۰b **والتقیید**، ۳۰۲/۱.

۱۷۱۸/ احمدبن کوفی: مراجعه شود به *ذکر اخبار اصبهان* ۱۳۹/۱.

۱۷۲۰/ العَبدی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۳۴۵ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) و نیز ۳۳۷ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) العنزی آورده است.

۱۷۲۱/ ابوالطیّب الصُعلوکی: اصل: حمد و اصلاح از ذهبی، گرچه حمد و محمد یک کلمه است چون در مراجع دیگر هم محمد آمده است از باب احتیاط اصلاح شد مراجعه شود به **الانساب** ۳۵۲b و نیز *تاریخ‌الاسلام*، ۱۴۵ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) نیز **سبکی** ۴/۳ ـ ۴۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۱۷۲۲/ قاضی الحَرَمیْن: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۰ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) و بجای امام الکوفیین عنوان مشابه آن را که شیخ الحنفیّة فی زمانه است آورده است و نیز *الجواهرالمضیئة*، ۵/۱–۲۸۷ که به تفصیل از حاکم نقل می‌کند.

۱۷۲۶/ الطبسی: **سبکی**، ۵۴/۳ ـ ۴۴ شرح حال او را از حاکم نقل کرده است در طبقات وسطیٰ ولی در طبقات کبریٰ جای ترجمهٔ او را خالی گذاشته است.

۱۷۲۸/ الجلابادی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۵۶ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۷۲۶/ السلیطی: **سبکی**، ۵۴/۳ متن طبقات کبری، افتادگی داشته از طبقات وسطی او، از حاکم نقل کرده‌اند.

۱۷۳۱/ البلادری: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۷ (۳۵۰ ـ ۳۱) و نیز *تذکرة الحافظ*، شمارهٔ ۸۶۰

۱۷۳۲/ الاسماعیلی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۷ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) بدون تخریج.

۱۷۳۴/ المزکّی: مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة*، ۲۷۰/۱ که از حاکم نقل می‌کند.

۱۷۳۵/ الخسروجِردی: *تاریخ‌بیهق*، ۱۶۰ که اطلاعات مهم دربارهٔ او دارد.

۱۷۳۷/ المتکلم: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۹ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۱۷۳۸/ الکعبی: در باب رأس الاوقة به تعلیقات شمارهٔ ۲۷۲۲ مراجعه شود. و در باب احمدبن محمد رجوع شود به *الانساب*، ۴۸۵a.

۱۷۴۴/ الصندوقی: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۵۵ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۱۷۴۵/ احمدبن محمدبن بالویه: در *تاریخ‌الاسلام*، ۶۴۲ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) مصحح این کلمه را باکویه آورده و متن راکه بالویه بوده است به حاشیه برده است.

۱۷۴۶/ الزردی: *معجم‌الادباء*، ۴۶۳ دیده شود. در *تاریخ‌الاسلام*، ۵۹ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) **الزودی** خوانده است. بدون تخریج.

۱۷۴۷/ الخارْزَنجی: نام نیای او در اصل خالی است و در تمام مراجع هم که ذکر او رفته نام او ونام پدرش آمده است، فقط. **معجم‌الادباء**، ۶۴۱.

۱۷۴۸/ الزوزنی: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۶۹ (۳۸۰ ـ ۳۵۱) کنیهٔ او ابوحامد آمده است بدون تخریج.

۱۷۵۰/ الحاتمی: *تاریخ‌الاسلام*، ۹۲ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) بدون تخریج، ظاهراً «ابوالحسن» یا «ابوحاتم» خطای کاتب است. **سبکی** ۴۱/۳ در طبقات‌الکبری نام او را آورده و جای زندگینامهٔ او را خالی گذاشته است اما در طبقات‌الوسطی (منقول در حاشیهٔ طبقات کبریٰ) صورت درست نام او را دارد: احمدبن محمدبن حاتم‌الفقیه ابوحاتم‌المزکی من اهل طابران» بعد مطالبی از حاکم دربارهٔ او نقل می‌کند و باز در *همان‌جا* ۴۶/۳ در ذیل نام احمدبن محمدبن عبدوس بن حاتم ــ که در متن خالی است ــ در حاشیهٔ از طبقات وسطی نقل کرده‌اند: «احمدبن محمدبن عبدوس‌بن حاتم الفقیه

ابـو‌الحسـن‌الحـاتمی، قـال‌الحـا کـم کـان مـن علماءالشافعیه» و ازین نکته می‌توان دریافت که در نسخهٔ تاریخ نیشابور حا کم‌که در اختیار سبکی بوده است، همین اختلال که در متن ماست نیز، به نوعی دیگر، ظاهراً وجود داشته است.

۱۷۵۳/ انماطی: مراجعه شود به ***الجواهرالمضیئة***، کـه از حا کم نقل می‌کند.

۱۷۵۵/ البحیری: در اصل، در نام نیای او، یحییٰ‌بن نوح آمـده و در نسـبتِ او نـیز **الحـبری**، اصـلاح از ***تاریخ‌الاسلام*** ۵۶۸ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) ***واللباب*** ۱۰۰/۱ در ذهبی بجای یحییٰ، جعفر آمده است.

۱۷۵۷/ المنصوری: سمعانی شرح حال او را از الحا کم نقل کرده است، ***الانساب*** ۵۴۳b و ***اللباب***، ۱۸۴/۳.

۱۷۶۱/ البَـــغُولَنی: در بـــاب او ***الانســـاب*** ۸۶a و ***تـــاریخ‌الاســـلام***، ۳۱۹ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) و نــیز ۵۷ (۳۸۱ ـ ۴۰۰).

۱۷۶۳/ النخعی: ***تاریخ دمشق***، ۳۹۲/۳ و ***تـاریخ‌الاسـلام*** ۱۵۶ (۳۵۱ ـ ۳۸۰)

۱۷۶۵/ الهـروی: سـبکی، ۴۵/۳ بـه صـورت «احـمدبن محمدبن شـارک، ابـو‌حامدالهـروی الشـارکی» و از حا کم نقل می‌کند.

۱۷۶۶/ الجوبقی: ***اللباب*** ۲۴۷/۱ و ***الانساب*** ۱۴۰b.

۱۷۶۹/ الحازمی: ***الانساب*** ۱۴۹b.

۱۷۷۱/ الخـــفّاف: تکـمیل از ***تـاریخ‌الاسـلام***، ۳۱۲ (۳۸۱ ـ ۴۰۰).

۱۷۷۲/ احمدبن محمد: ***تاریخ‌الاسلام***، ۶۰ (۳۸۱ ـ ۴۰۰).

۱۷۷۵/ الخواری: در ***تاریخ‌الاسلام***، ۵۸۷ (۳۵۰ ـ ۳۸۰) به صورت الحواری الکرابیسی او را آورده ولی تخریج نشده است.

۱۷۷۶/ المناشکی: در ***تاریخ‌الاسلام***، ۶۰۵ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) بدون تخریج آمده است.

۱۷۷۷/ قطّان: مراجعه شود بـه ***الجواهرالمـضیئة***، ۲۶۴/۱ که از حا کم نقل می‌کند.

۱۷۸۰/ الاسماعیلی: ***تاریخ‌الاسلام***، ۳۲۲ (۳۳۱ ـ ۳۵۰).

۱۷۸۲/ المــرادی: در ***تـاریخ‌الاسـلام*** ۳۹۸ (۳۸۱ ـ ۴۰۰) پسرش محمدبن احمدبن مهران مرادی، آمده است.

۱۷۸۳/ الماسرجسی: در ***تاریخ‌الاسلام***، ۶۲۰(۳۵۱ ـ ۳۸۰) بسیار مختصر و بدون تخریج آمده است.

۱۷۸۷/ المذکّر: ***تاریخ‌الاسـلام***، ۳۳۴ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) دیـده شود.

۱۷۹۲/ الفرایضی: دربـارهٔ او ***الانسـاب*** ۴۲۱b و ***اللـباب***، ۲۰۱/۲ دیده شود.

۱۷۹۴/ النصیبی: ***تلخیص سیر اعلام‌النبلاء***، شمارهٔ ۳۶۴۵ و نیز ***تاریخ‌الاسلام***، ۱۱۷ (۳۸۱ ـ ۴۰۰).

۱۷۹۶/ احمدبن هرون: ***تاریخ‌الاسلام***، ۱۷۱ (۳۳۱ ـ ۳۵۰) بدون تخریج و نیز ***الجواهـرالمـضیئة***، ۳۴۳/۱کـه از حا کم‌نقل کرده و نسبتِ او را المزنی خوانده است و مصحّح در حاشیه یادآور شده که در ترجمهٔ پسرش این نسبت المزکی است نیز ***اللباب*** ۱۶۸/۱ و ***الانساب*** ۱۰۳ در التّبان.

۱۷۹۷/ الثقفی: ***تاریخ‌الاسلام***، ۱۸۷ (۳۳۱ ـ ۳۵۰).

۱۷۹۷/ احمدبن یعقوب: در ***تاریخ دمشق*** ۳۲۷/۳نام و نام نیا کـان او چـنین آمـده است: احـمدبن یـعقوب‌بن عبدالجباربن بغاطربن مصعب‌بن سعیدبن مسلمة، ابوبکرالقرشی الاموی الجرجانی.

۱۸۰۲/ ابرهیمک: ***تاریخ‌الاسلام***، ۱۵۶ (۳۳۱ ـ ۳۵۰)بدون تخریج. در نسخهٔ اصل ما: خشاوزه بود که از رهگذرِ ***اللباب*** ۳۷۲/۱ و ***الانساب*** ۱۹۹b اصلاح شد.

۱۸۰۳/ الابـــزاری: اصـــل: الفـــراری، اصـــلاح از ***تـاریخ‌الاسـلام***، ۳۲۱ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) ولی احـتمال آن هست که الفراری تصحیف‌الفزاری باشد و الفـزاری شکلی از الافزاری / الابزاری.

۱۸۰۸/ اللغوی: ***معجم‌الادباء***، ۵۱ دیده شود.

۱۸۱۰/ الفقیه: مراجعه شود به ***الجواهرالمضیئة***، ۷۷/۱که او را با نسبت العزری از حا کم نقل می‌کند.

۱۸۱۱/ ابراهیم‌بن سیمجور: ***الفتح‌الوهبی*** ۱۵۲/۱ به بعد و ***ترجمهٔ تاریخ یـمینی*** ۸۳ بـه بـعد و ***اللـباب*** ۵۸۹/۱ و ***الانساب*** b و ۳۲۳aکه به تفصیل تمام از حا کم نـقل می‌کند و نشان می‌دهد شـرح حـال مـفصلی ازو در تاریخ نیشابور حـا کم بوده است. نـیز شـمارهٔ ۲۲۹۹ متن حاضر.

۱۸۱۲/ ابـــرهیم‌بن عـــصمة: ***تـاریخ‌الاسـلام***، ۲۶۰ (۳۳۱ ـ ۳۵۰).

۱۸۱۴/ الاصبهانی: در ***تاریخ‌الاسـلام***، ۵۳۶ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) بـجای العـدل المـعدّل دارد و ***ذکـر اخـبار اصـبهان***، ۲۰۱/۱.

۱۸۱۵/ اللغوی: معجم‌الادباء، ۹۲.

۱۸۱۶/ الحیری: تاریخ‌الاسلام، ۲۶۰ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) و *الانساب* ۱۸۳a.

۱۸۱۷/ البخاری: تاریخ‌الاسلام، ۱۴۶ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۸۱۸/ ابرهیم بن محمد: تاریخ‌الاسلام، ۲۸۹ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۱۸۲۱/ النصرآبادی: تاریخ‌الاسلام، ۳۶۷ (۳۸۰ ـ ۳۵۱) ذهبی از طریق الحاکم، در اینجا مطلبی در باب نصرآبادی نقل می‌کند که ظاهراً منحصر است.

۱۸۲۲/ المحفوظی: تاریخ‌الاسلام، ۲۹ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۱۸۲۵/ الاسفراینی: سبکی، ۲۶۲/۴ ـ ۲۵۶ به نقل از حاکم.

۱۸۲۶/ ابرهیم‌بن محبب: تاریخ‌الاسلام، ۲۷۴ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) اصل ما محب بود که از طریق ذهبی اصلاح شد و نیز **الاعلام**، ابن ناصرالدین ۴۶۵.

۱۸۲۷/ ابرهیم‌بن مضارب: تاریخ‌الاسلام، ۲۹۴ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۸۲۹/ البخاری مراجعه شود به طبقات ابن قاضی شهبه ۱۳۶/۱ که از حاکم نقل می‌کند.

۱۸۳۰/ اسمعیل‌بن عبدالله: تاریخ بیهق ۱۱۷ و **معجم‌الادباء** ۱۵۰۷ و **تاریخ‌الاسلام**، ۲۹۰ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) دیده شود و نیز تعلیقات استاد احسان عباس، بر معجم‌الادباء نکتهٔ قابل یادآوری در پایان نسب‌نامهٔ او این است که در معجم‌الادباء بهرام چوبین است به جای بهرام جور که در ذهبی و تاریخ بیهق آمده است. نام نیای او در تاریخ بیهق دیواستی است. آنچه در متن ما دیواشی آمده باید به دیواشتی اصلاح شود که یک نامِ سُغدی است مراجعه شود به نظر فرای در the Histories of Nishapur, p. 12-13 دربارهٔ دیواشتی و هم او در همانجا دربارهٔ کلمهٔ سور / شور که در نام نیاکان این شخص آمده است تردید کرده است که آیا šūr یا čūr است و می‌گوید تنها حدسی که می‌توانم بزنم این است که آن را با čūr، در ترکیِ قدیم که در ماوراءالنهر رواج داشته، مقایسه کنیم و به W.B. Barthold, Turkestan (London 1928) p.15. ارجاع می‌دهد برای مقایسه. با اینهمه می‌گوید ریشهٔ این نام بسیار مبهم است.

۱۸۳۱/۱ السلمی: سبکی، ۴/۳ ـ ۲۲۲ که از حاکم نقل می‌کند.

۱۸۳۲/ الشعرانی: اصل: السعرانی، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۳۷۳ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۸۳۳/ الخلالی: اصل: الحلال، اصلاح از ***الانساب*** ۲۱۳b و *اللباب* ۳۹۷/۱ و *تاریخ‌الاسلام* ۳۲۲ (۳۸۰ ـ ۳۵۱) در *تاریخ دمشق*، ۲۳۵/۴ الخلاّل.

۱۸۳۴/ الکوکبی: در ***الانساب*** ۴۹۰b برادرِ او آمده است، شمارهٔ ۱۰۶۳ متن ما نیز دیده شود.

۱۸۳۵/ الطوسی‌الاسماعیلی: سبکی، ۴۰/۳ در شرح حال پدرش احمد که از حاکم نقل می‌کند.

۱۸۴۰/ اسحق‌بن سعید: در ***تاریخ‌الاسلام*** نام پدرش را سعد و نسبتش را الفسوی آورده است و مصحح کتاب می‌گوید در *شذرات* ۸۳/۳ اسعد است.

۱۸۴۲/ اسحق‌بن محمشاد: الانساب ۴۷۷a دیده شود در *تاریخ‌الاسلام*، ۶۰ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) هم نام پدرش محمشاد بوده است ولی ناشر بر طبق اسناد متأخر، به حمشاد بدل کرده است. نیز *لباب‌الانساب* ۵۰۰/۲ که به غلط محمساد و محماد قرائت شده است.

۱۸۴۳/ اسحق‌بن احمد: تکمیل از **معجم‌الادباء**، ۶۲۰ و نیز ***الجواهرالمضیئة***، ۱۴۲/۱ که نام او را بغلط احمدبن اسحاق آورده ولی مصحّح کتاب متوجه شده و اصلاح کرده است.

۱۸۴۸/ الدُخَمْسِینی: الانساب ۲۲۴a و **تاریخ‌الاسلام**، ۳۲۵ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) دیده شود.

۱۸۵۱/ بشربن احمد: تاریخ‌الاسلام، ۴۳۶ (۳۸۰ ـ ۳۵۱).

۱۸۵۲/ بشربن محمد: تاریخ‌الاسلام، ۶۲۱ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) تکمیل از ذهبی در متن ما: «القاضی‌القضات» بود و تعمداً باقی گذاشتیم.

۱۸۵۴/ المراغی: تکمیل از **سبکی**، ۴۸۲/۳ در شرح حال منصوربن اسماعیل تمیمی که تصریح می‌کند حاکم شرح حال او را آورده و شعری ازو.

۱۸۵۵/ جعفربن احمد: در **تاریخ‌الاسلام**، ۶۲۲ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) آمده ولی تخریج نشده است.

۱۸۶۱/ القطّان: تاریخ‌الاسلام، ۲۷۴ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۸۶۲/ الحسین‌بن احمد: ظاهراً الحسن درست است. زیرا در ردیف اسامی چنین است.

۱۸۶۷/ الحرشی: اصل: ابوعلی‌بن ابوعمرو. مراجعه

شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۱۶۳ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۱۸۶۸/ المخلدی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۰ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) نام نیای او را بجای شیبان سنان آورده است.

۱۸۷۲/ القاری: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۷۴ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۸۷۳/ الحسن‌بن حمشاد: تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۴۸ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۸۷۹/ الحسن‌بن عثمان: اصل: الصبی، مراجعه شود به *اللباب* ۱۸۱/۱.

۱۸۸۲/ العلوی‌الواعظ: تفصیل احوال او را بیهقی، در *لباب‌الانساب* ۷۱۲/۲ از تاریخ نیشابور حاکم نقل می‌کند.

۱۸۸۶/ الطبسی: سبکی، ۷/۳-۲۶۵ به نقل از حاکم.

۱۸۹۴/ البخاری: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۶۲ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) اطلاعات مهمی در باب او دارد که احتمالاً از الحاکم گرفته است.

۱۸۹۸/ البیهقی: سبکی، ۲۷۰/۳ می‌گوید: ذهبی به تبعیّت از حاکم او را در شمارِ کسانی که نامشان «حسن» است آورده است ولی سبکی خود نام او را «الحسین» ضبط کرده است. این ترجمه در سبکی، تخریج نشده است.

۱۹۰۰/ الحسین‌بن علی: *تاریخ دمشق* ۱۶۱/۷ و *تاریخ‌الاسلام* ۴۱۹ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) نیز **سبکی**، ۸۰/۳ – ۲۷۶ به نقل از حاکم و می‌گوید بسیار مفصل بوده است.

۱۹۰۱/ الحسین‌بن داود: اصلاح و تکمیل از *لباب‌الانساب*، بیهقی ۷۱۳/۲ که به تفصیل احوال او را تاریخ نیشابور حاکم نقل می‌کند.

۱۹۰۲/ الحسین‌بن حسن: تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۸ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۱۹۰۳/ الحسینک: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۷۱ (۳۸۰ ـ ۳۵۱) کنیهٔ او را ابواحمد ثبت کرده است. در اصل ما: ابومحمد الحسینک‌بن ابوالحسن، کذا. سبکی هم *ابواحمد* دارد **سبکی**، ۵/۳-۲۷۴ که از حاکم نقل می‌کند.

۱۹۰۶/ حارمادوانی: این نسبت را نیافتم و صورت درست آن بر من معلوم نشد. استاد فرای در مقدمهٔ The Histories of Nishapur p.12 می‌گوید یکی از نامهای شگفت‌آور و قابل ملاحظه که **چندین** *بار*، در این متن دیده می‌شود چارپادوانی است (از جمله 41b) و آن را به معنی کسی که رانندهٔ چارپاست ترجمه کرده است: «Four-footed racer» ولی هیچ سندی در این باب ارائه نمی‌دهد. و اینکه می‌گوید: **چندین***بار*، جز همین یک مورد، مورد دیگری وجود ندارد. اصل نسخه: حارمادوانی است.

۱۹۰۷/ الزبیری: اصلاح و تکمیل از *لباب‌الانساب*، ۷۱۴/۲ که به تفصیل از تاریخ نیشابور حاکم نقل می‌کند و در نسخهٔ چاپی نام او را به غلط حسن آورده‌اند.

۱۹۰۹/ الحسین‌بن احمد: تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۵۱۷ (۳۸۰ ـ ۳۵۱).

۱۹۱۱/ البسطامی: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۱۸ (۳۸۰ ـ ۳۵۱) بدون تخریج.

۱۹۱۵/ الرازی: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۴۴ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۱۹۱۷/ الحکیمی: مقایسه شود با **سبکی**، ۳۴/۴-۳۳۳ که شرح حال حسین‌بن حسن *الحلیمی* را از تاریخ حاکم نقل می‌کند و باحتمال قوی متن ما باید به الحلیمی اصلاح شود.

۱۹۱۹/ الحسینی‌العلوی: بیهقی در *لباب‌الانساب*، ۷۱۴/۲ تفصیل احوال او را از حاکم نقل می‌کند.

۱۹۲۱/ القرشی: نیز **سبکی**، ۲۹/۳-۲۲۶ که از حاکم نقل می‌کند.

۱۹۲۲/ حمزة‌بن محمد: بیهقی احوال او را از حاکم نقل می‌کند *لباب‌الانساب* ۷۱۴/۲.

۱۹۲۵/ الطوسی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۲۶ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) بدون تخریج. از آنجا بجای جم (شاید: حم) یرحم آمده است.

۱۹۲۶/ الکاغذی: اصل: الوفاء اصلاح از *السیاق*، تلخیص اول 8b و *تلخیص سیر اعلام‌النبلاء* ۳۲۲۷.

۱۹۲۹/ المناشکی: در *الانساب* 542b ابوحامد احمدبن عبدالله مناشکی آمده است.

۱۹۳۰/ الجُرجانی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۱۱۷ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) الجوزجانی قرائت شده است و ظاهراً اشتباه است در *الجواهرالمضیئة*، ۱۵۵/۱ نسبتِ او البوزجانی آمده و در شمارِ کسانی که حاکم ازیشان سماع داشته است.

۱۹۳۲/ الخطابی: یاقوت، در *معجم‌الادباء* ۴۸۶ و ۱۲۰۷

دوجا نام او را آورده است یک جا به صورتِ حمد و یکجا احمد. منظور همان ابوسلیمان خطابی معروف صاحب اعجازالقرآن است. نیز مراجعه شود به *تلخیص سیراعلام النبلاء* ۳۶۶۰ و *تاریخ‌الاسلام*، ۱۶۵ (۴۰۰ـ ۳۸۱) و نیز *سبکی*، ۹۰ – ۲۸۲ دیده شود.

۱۹۳۴/ الخلیل بن احمد: تکمیل از *معجم‌الادباء*، ۱۲۷۱ و تعلیقات استاد احسان عباس. یاقوت از الحاکم نقل می‌کند.

۱۹۳۷/ البیلی: در اصلِ *تاریخ‌الاسلام* البلی بوده و مصحح کتاب آن را به الشبلی اصلاح کرده است بدون سند و تخریج، *تاریخ‌الاسلام*، ۳۲ (۴۰۰ـ ۳۸۱).

۱۹۴۱/ دعلج‌بن احمد: *تلخیص سیراعلام‌النبلاء* ۳۳۴۴ و *تاریخ‌الاسلام*، ۵۳ (۳۵۱ـ ۳۸۰).

۱۹۴۳/ داودبن محمد: بیهقی به نقل از حاکم احوال او را آورده است، *لباب‌الانساب* ۷۱۵/۲.

۱۹۴۶/ الضبی: اصل: عضم، اصلاح از *سبکی*، ۱۷۵/۳ در نام یکی دیگر از افراد این خاندان نیز *سبکی*، ۳/۳–۲۹۱ به نقل‌از حاکم.

۱۹۴۸/ الاستربادی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۳۷۶ (۳۵۰ـ ۳۳۱) نام او را محمد و نسبتش را الاسدابادی آورده است.

۱۹۴۹/ زیدبن‌الحسین: بیهقی از حاکم نیشابوری، احوال او را نقل کرده است *لباب‌الانساب* ۷۱۵/۲ و در آنجا نام او بغلط الحسن آمده است.

۱۹۵۱/ الشوری: در *تاریخ‌الاسلام*، ۴۴۰ (۳۵۱ـ ۳۸۰) التوزی ثبت شده است.

۱۹۵۲/ السرخسی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۰ (۴۰۰ـ ۳۸۱) و *الانساب* ۲۹۶a و *معجم‌البلدان* ۲۰۹/۳ نیز *سبکی*، ۴/۳–۲۹۳ به نقل از حاکم.

۱۹۵۳/ سلیمن‌بن محمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۴۱ (۳۵۰ـ ۳۳۱).

۱۹۵۴/ العبدی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۹ (۳۵۰ـ ۳۳۱).

۱۹۵۷/ السمرقندی: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۸۰ (۳۵۰ـ ۳۳۱).

۱۹۶۲/ المطوعی: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۷۲ (۳۸۰ـ ۳۵۱) بدون تخریج. نیز *سبکی*، ۳۰۱/۳ و بدون تخریج و با کنیهٔ ابومحمد.

۱۹۶۳/ ابوعثمان‌الزاهد: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۳۹ (۳۵۱ـ ۳۸۰) نام او را سعیدبن سلاّم آورده است و مشهور نیز همان است.

۱۹۶۶/ سعیدبن محمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۰۱ (۴۰۰ـ ۳۸۱).

۱۹۶۹/ الصعلوکی: افزوده‌ها و تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۰۲ (۴۰۱ـ ۴۲۰) و نیز *سبکی*، ۴۰۴/۴–۳۹۳ با نقل‌هایی از حاکم.

۱۹۷۰/ الریوندی: *الانساب* ۲۶۶a.

۱۹۷۲/ المعاذی: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۲۴ (۳۸۰ـ ۳۵۱).

۱۹۷۶/ الاسفراینی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۶۷ (۴۰۰ـ ۳۸۱).

۱۹۷۸/ العجلی: *السیاق*، تلخیص اول ۳۰b و *تاریخ‌الاسلام*، ۳۳۲ (۴۰۰ـ ۳۸۱) و نیز *سبکی*، ۳۰۳/۳.

۱۹۸۳/ طاهربن محمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۴۵ (۳۵۱ـ ۳۸۰).

۱۹۸۴/ البغدادی: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۳ (۴۰۰ـ ۳۸۱) و نیز *سبکی*، ۳۰۴/۳ به نقل از حاکم. جای شگفتی‌ست که سبکی دوبار شرح حال او را آورده، یک بار هم در آغاز طبقهٔ خامسه سبکی، ۵۲/۵–۵۱ و مصححین به این نکته توجه کرده‌اند.

۱۹۸۷/ البیهقی: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۸۰ (۳۵۰ـ ۳۳۱) مصحح نتوانسته است آن را تخریج کند می‌گوید: شاید از تاریخ نیشابور یا تاریخ سمرقند است.

۱۹۸۸/ المولقابادی: *الانساب*، ۵۴۵b.

۱۹۹۰/ ظفربن محمد: در باب او مراجعه شود به *لباب‌الانساب*، بیهقی، ۵۰۹/۲ که تفصیل احوال او را از تاریخ نیشابور حاکم نقل می‌کند.

۱۹۹۱/ الحاجبی: اصل الحاجی، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۴۲۲ (۳۵۰ـ ۳۳۱).

۱۹۹۳/ الصنعی: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۴۰ (۳۵۱ـ ۳۸۰) و نیز صفحهٔ ۵۲۰ که عیناً تکرار شده است.

۱۹۹۵/ الابریشمی: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۱۰ (۳۵۱ـ ۳۸۰).

۱۹۹۹/ الآبَنْدونی : *اللباب*، ۱۳/۱ و *الانساب* ۱۳a و *تاریخ‌الاسلام* ۳۹۷ (۳۸۰ـ ۳۵۱).

۲۰۰۱/ النسوی: ظاهراً همان عبدالله‌بن احمدبن محمد نسائی است که *سبکی*، ۳۰۵/۳ از تاریخ نیشابور حاکم شرح حال او را نقل کرده و از ذهبی، نیز بروایتِ حاکم، تاریخ فوتِ او را ۳۸۲ آورده است. هرچند در نام نیای او با متن ما اختلاف دارد.

۲۰۰۲/ المیکالی: معجم‌الادباء، ۱۵۰۷ و **تاریخ الاسلام**، ۶۴۵ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۰۰۸/ الواعظ: تاریخ‌الاسلام، ۱۸۲ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) نیز **سبکی**، ۳۰۶/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۰۱۴/ الطبری: تاریخ‌الاسلام، ۲۴۳ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۰۱۸/ الصیدلانی: در اصل: عالم، اصلاح از **تاریخ‌الاسلام**، ۳۵۹ (۳۸۰ ـ ۳۵۱).

۲۰۲۲/ المؤذن: اصل: عبداللّه‌بن محمود، اصلاح از **تاریخ‌الاسلام**، ۱۷۴ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۰۲۳/ الکعبی: تاریخ‌الاسلام، ۴۲۳ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۰۲۴/ العدل: تاریخ‌الاسلام، ۳۶۰ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۰۲۵/ الاشقر: رجوع شود به **الجواهرالمضیئة**، ۳۲۸/۲ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۰۲۷/ الطهمانی: الانساب، 374b و **تاریخ‌الاسلام**، ۲۹۸ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) که در حاشیه می‌گوید: «شرح حال او را، که از تاریخ نیشابور بود، نیافتم.»

۲۰۲۸/ الحیری: تاریخ‌الاسلام، ۹۰ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۰۲۹/ الجونی: اصل: الحونی و چنین نسبتی ظاهراً وجود ندارد. در باب الجونی رجوع شود به **اللباب** ۲۵۴/۱ ـ ۲۵۵.

۲۰۳۰/ الرُّخی: الانساب، 250b دیده شود.

۲۰۳۴/ الشیبانی: تاریخ‌الاسلام، ۵۰۱ (۳۸۰ ـ ۳۵۱).

۲۰۳۶/ السِمذی: الانساب، 307a **اللباب** ۵۶۱/۱.

۲۰۳۷/ الحیری: در **تاریخ‌الاسلام**، ۵۷۳ (۳۸۰ ـ ۳۵۱) الحربی خوانده شده است و تخریج نیز نشده است.

۲۰۳۸/ مهیمن: چون این کلمه از اسماءاللّه است نمی‌تواند به‌این‌صورت نام شخص باشد بناچار باید گفت تصحیفِ کلمه‌ای دیگر است یا صورت نامی است فارسی و ایرانی که چندان شناخته نیست.

۲۰۴۱/ المعلم: تاریخ‌الاسلام، ۵۵۷ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) بدون تخریج.

۲۰۵۶/ العنبری: در **تاریخ‌الاسلام**، ۳۹۹ (۳۸۰ ـ ۳۵۱) بدون تخریج و ناقص آمده به صورت عبداللّه‌بن الامام زکریا [بن] یحیی‌بن محمد که افتادگی دارد و متن ما آن را تکمیل می‌کند نیز مراجعه شود به **تاریخ بیهق**، ۱۱۹ ـ ۳۸۱.

۲۰۵۸/ الکلاباذی: در **الجواهرالمضیئة**، ۵۰۱/۲ تفصیل احوال او را از حاکم نقل کرده است.

۲۰۵۹/ البُشتی: تاریخ‌الاسلام، ۷۹ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۰۶۰/ الداودی: در **تاریخ‌الاسلام**، ۵۷۷ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) الدارَوَزدی ثبت کرده و مصحح کتاب می‌گوید: «کذا فی الاصل و در **النجوم الزاهره** ۱۴۸/۴ الواردی».

۲۰۶۱/ عبیداللّه‌بن محمد: تاریخ‌الاسلام، ۷۹ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۰۶۴/ الکلاحی: شاید: الکلاعی.

۲۰۶۶/ الزاهد البلخی: نام او در اصل عبیداللّه آمده و مسلماً اشتباه کاتب است که به قیاس نامهای قبلی، آورده است ولی درست آن همان عبدالرحمن است که از ذهبی نقل کردیم **تاریخ‌الاسلام**، ۱۲۲ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) البته در آنجا عبدالرحمن‌بن محمدبن حامد است و از **تاریخ بغداد** ۲۹۴/۱۰ (شمارهٔ ۵۴۳۰) و **المنتظم** ۳۵/۷ (شمارهٔ ۳۵) تخریج شده است.

۲۰۶۸/ المؤذّن: تاریخ‌الاسلام، ۴۲۰ (۳۸۰ ـ ۳۵۱).

۲۰۶۹/ البغدادی: تاریخ‌الاسلام، ۵۴۷ (۳۸۰ ـ ۳۵۱).

۲۰۷۰/ التمیمی: اصل: محبوب به جایِ محبور، اصلاح از **تاریخ‌الاسلام**، ۳۶۱ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۰۷۳/ القُزی: تاریخ‌الاسلام، ۵۸۸ (۳۸۰ ـ ۳۵۱) دیده شود و نیز **الجواهرالمضیئة**، ۳۹۱/۲ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۰۷۶/ عبدالرحمن‌بن حمدون: نام نیای او به صورت تجار آمده و احتمالاً تصحیف است.

۲۰۷۷/ المزکّی: تاریخ‌الاسلام، ۳۴۳ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) **سبکی**، ۳۲۳ به نقل از حاکم.

۲۰۷۹/ الشیبانی: تاریخ‌الاسلام، ۵۵۸ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) و بجای الشیبانی الاصبهانی.

۲۰۸۶/ عبدالرحمن‌بن عبداللّه: [الحدیث] را بقرینه افزودم، شاید متن مادر نام جدّ او که احمد آمده غلط باشد و درست آن محمّد است. ظاهراً او از احفاد محمدبن اسحق‌بن محمشاد کرّامی است.

۲۰۸۸/ العماری: تاریخ‌الاسلام، ۳۰۲ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۰۹۰/ الصقّار: تکمیل از **تاریخ‌الاسلام**، ۱۴۳ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۰۹۲/ الصوفی: تاریخ‌الاسلام، ۵۳ و ۱۰۰ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۰۹۳/ المتکلّم الاشعری: تاریخ‌الاسلام، ۵۳ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۰۹۸/ البخاری: اصل: حبوبه، اصلاح از **تاریخ‌الاسلام**،

۱۹۳ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) و در همان جلد صفحهٔ ۳۹۹ عیناً تکرار شده است.

۲۱۰۰/ الورّاق: ***تاریخ‌الاسلام***، ۲۶۴ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۱۰۳/ الدارکی: ***تاریخ‌الاسلام***، ۵۵۷ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) در اصل نام او افتادگی داشته و به صورت عبدالعزیزبن عبداللهبن محمدبن عبدالعزیز، ابوالقاسم الدارکی از متون مختلف نقل کرده است. در **سبکی**، ۳۱/۳ ـ ۳۰۳ نیز نام پدر و نیای او همچون ضبطِ ذهبی است و به نقل از حاکم.

۲۱۰۴/ البصروی: مصححانِ **سبکی**، ۵/۳ ـ ۳۳۴ النَضرَوی خوانده‌اند ولی بدون تخریج. سبکی شرح حال او را از حاکم نقل کرده و در اینجاست که از نسخهٔ «تاریخ نیشابور»ی که در نزدِ او بوده است یاد می‌کند.

۲۱۱۵/ الحنری: شاید: الجنزی یا الحیری؟

۲۱۱۴/ الآجُری: اصل: الاحدی، اصلاح از ***تاریخ‌الاسلام***، ۵۲ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) در ذهبی نام نیای او هارون است و نسبتش بغدادی. شاید دو شخص‌اند.

۲۱۲۱/ البوسنجی: ***تاریخ‌الاسلام***، ۳۸۲ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) نیز **سبکی**، ۵/۳ ـ ۳۴۴ به نقل از حاکم.

۲۱۲۲/ المعروضی: در **سبکی**، ۳۴۵/۳ العروضی و بدون تخریج.

۲۱۲۳/ الجرجانی: ***تاریخ‌الاسلام***، ۳۶۱ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۱۲۶/ الرواسی: اصل: الروابنی.

۲۱۲۷/ الصیرکی: کذا و این نسبت را نیافتم ظاهراً تصحیف است. شاید: الصیرفی.

۲۱۳۰/ الروعی: شاید: الدوغی؟

۲۱۳۳/ البشتی: اغلبِ مراجع نام نیای او را یاد نکرده‌اند و گویا علّتِ این امر، اختلافی بوده است که در اسناد قدیم، درین باب وجود داشته. سبکی که از حاکم دربارهٔ او مطالبی نقل می‌کند می‌گوید: «علی‌بن محمد و قیل علی‌بن احمد. ثم قیل، اسم جدّه حسین‌بن یوسف‌بن عبدالعزیز، و قیل الحسن» **سبکی** ۹۶/۵ ـ ۲۹۳ به همین دلیل بوده که تلخیص‌کنندهٔ نسخهٔ ما جای نام نیای او را خالی گذاشته است.

۲۱۳۵/ الصیرفی: ***تاریخ‌الاسلام***، ۱۹۳ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۱۳۸/ علی‌بن حبدل: اصل: حندل؟

۲۱۳۹/ الفارسی: ***معجم‌الادباء***، ۱۶۶۸، از طریق الحاکم نقل می‌کند.

۲۱۴۱/ علی‌بن حمشاد: ***تاریخ‌الاسلام***، ۱۶۵ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۱۴۴/ السردری: مراجعه شود به ***الجواهرالمضیئة***، ۵۵۲/۲ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۱۴۶/ الصوفی: ***تاریخ‌الاسلام***، ۸۰ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۱۴۹/ الورّاق: ***تاریخ‌الاسلام***، ۳۰۱ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۱۵۰/ الدقّاق: ***تاریخ‌الاسلام***، ۴۲۵ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۱۵۱/ الأودنی: اصل: الدورقی، به شمارهٔ ۲۴۱۲ همین متن و نیز ***اللباب***، ۷۴/۱ مراجعه شود.

۲۱۵۳/ الجُرجانی: شرح حال او را یاقوت در ***معجم‌الادباء***، ۱۷۹۶ از حاکم نقل می‌کند و نیز **سبکی**، ۶۲/۳ ـ ۴۵۹.

۲۱۵۸/ علی‌بن المؤمل: ***تاریخ‌الاسلام***، ۴۲۵ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۱۶۰/ الکارزی: اصل: الکارری اصلاح از ***الانساب*** 417a.

۲۱۶۱/ الخبازی: ***تاریخ‌الاسلام***، ۳۶۱ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) بدون تخریج.

۲۱۶۲ و ۲۱۶۳/ علی‌بن محمد: ظاهراً شمارهٔ ۲۱۶۳ تکمیل ۲۱۶۲ است و دو شخص نیست دربارهٔ او مراجعه شود به ***تاریخ‌الاسلام***، ۲۴۶ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۱۶۸/ العجلی: سطر دوم عبارت افتادگی و تصحیف دارد و چون سندی برای آن نیافتم پیشنهاد خاصی بنظرم نرسید شاید: «فیکتب فی السماع علی حماره». در آن صورت «العجلی و» غلط کاتب است.

۲۱۷۱/ المولقابادی: ***تاریخ‌الاسلام***، ۱۰۵ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۱۷۷/ الرازی: اصل: الراری.

۲۱۷۹/ الجنجرودی: در ***تاریخ‌الاسلام***، ۳۰۱ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) به صورت: عمروبن اسحق‌بن السکن، ابومحمدالاسدی البخاری آمد است و مصحح در حاشیه نوشته: شاید از تاریخ بخارا یا تاریخ نیشابور.

۲۱۸۱/ العقیلی: ***تاریخ‌الاسلام***، ۱۵۰ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۱۸۴/ الجوهری: ذهبی نام نیای او را اسرائیل آورده است، ***تاریخ‌الاسلام***، ۴۲۲ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) و تخریجی که مصحح کتاب دربارهٔ او کرده است مشکوک است.

۲۱۸۵/ البغدادی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۱۵۱ (۴۰۰ـ۳۸۱) نیای او، بجای حبیب، جُبَیر خوانده شده است.

۲۱۹۱/ ابوالهیثم: مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة*، ۵۱۱/۲ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۱۹۴/ فایق‌الخاصّة: در *الانساب* ۱۸۵b و *اللباب*، ۲۹/۱ تصریح شده است که حاکم ازو روایت کرده است در این دو کتاب دربارهٔ نسبتِ «الخاصة» دربارهٔ او به تفصیل سخن رفته و سمعانی این اطلاع را از اصل کتاب تاریخ نیشابور الحاکم ظاهراً نقل کرده است.

۲۲۰۵/ لیث‌بن طاهر: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۰۳ (۳۵۱ـ۳۸۰).

۲۲۰۷/ المعدل: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۹۴ (۳۵۰ـ۳۳۱).

۲۲۰۸/ الحلاّب: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۹۳ (۳۵۰ـ۳۳۱) و ۵۶۲ (۳۵۱ـ۳۸۰) دیده شود.

۲۲۰۹/ محمدبن احمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۰۱ (۳۵۰ـ۳۳۱).

۲۲۱۰/ الرازی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۰۶ (۳۵۰ـ۳۳۱).

۲۲۱۲/ الصفّار: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۲۷ (۳۵۰ـ۳۳۱).

۲۲۱۳/ محمدبن احمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۲۵ (۳۵۰ـ۳۸۰) در آنجا تخریج نشده است متن ما ذهبی را تکمیل می‌کند.

۲۲۱۴/ المنادیلی: اصل: المنادلی، اصلاح از *اللباب*، ۱۷۹/۳ و *الانساب* ۵۴۳a و *تاریخ‌الاسلام*، ۲۴۷ (۳۵۰ـ۳۳۱).

۲۲۱۵/ الأودنی: اصل: الاددبی، اصلاح از *اللباب*، ۷۴/۱ نیز **سبکی**، ۱۸۱/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۲۱۸/ شعیبی: مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة* ۲۵/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۲۲۰/ المذکر: اصل: ابوبکر الطبب، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۹۵ (۳۵۱ـ۳۸۰).

۲۲۲۱/ ابوعمروالصغیر: *تاریخ‌دمشق*، ۲۵۷/۲۱.

۲۲۲۳/ الحیری: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۹۸ (۳۵۱ـ۳۸۰) و نیز **سبکی** ۶۹/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۲۲۶/ الفرّاء: اصل: القرّاء، اصلاح از ذهبی، *تاریخ‌الاسلام*، ۵۲۵ (۳۵۱ـ۳۸۰) در مورد اصلاح جنبدالله به جنیدابیّه شمارهٔ ۲/۱۱۸۰ دیده شود.

۲۲۲۸/ المروزی: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۰۳ (۳۵۱ـ۳۸۰) در آنجا نام نیای او بجای احمد، محمد است. **سبکی**، ۷۱/۳ هم محمدبن احمدبن عبداللّه‌بن **احمد** دارد و از حاکم نقل می‌کند با نسبتِ الفاشانی.

۲۲۳۰/ المعدل: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۹۳ (۳۵۰ـ۳۳۱) حاشیه مصحح دیده شود.

۲۲۳۱/ الریوندی: اصل: الدموندی، اصلاح از *المغنی فی‌الضعفاء* که می‌گوید: «شیخ للحاکم مُتَّهمٌ بالوضع.» شماره ۵۲۵۸.

۲۲۳۲/ زباره: مراجعه شود به *لباب‌الانساب*، ۴۹۴/۲ که احوال او را به تفصیل تمام از طریق تاریخ نیشابور حاکم نقل می‌کند و سبب نامیده شدن ایشان به زبّاره و نیز *منتقلة‌الطالبیّین* ۳۳۸.

۲۲۳۳/ محمدبن احمد: تفصیل احوال او را بیهقی از تاریخ نیشابور حاکم نقل کرده است *لباب‌الانساب* ۴۹۶/۲.

۲۲۳۴/ الجلّاب: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۹۳ و ۱۹۴ (۳۵۰ـ۳۳۱) دیده شود که ذهبی، از الحاکم دربارهٔ او نقل مطلب می‌کند و از نسخهٔ اساس همین متن ما. وی متوفی ۳۴۰ بوده است و غیر از ابوعلی محمدبن احمدبن بالویه نیشابوری معدل است که در ۳۷۴ در گذشته در باب او *تاریخ‌الاسلام*، ۵۶۲ (۳۵۱ـ۳۸۰) دیده شود.

۲۲۳۸/ النصرآبادی: مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة*، ۳۸/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۲۳۹/ المزکّی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۲۴ (۳۵۱ـ۳۸۰) و *الجواهرالمضیئة*، ۲۲/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۲۴۰/ الخفّاف: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۹۷ (۳۵۱ـ۳۸۰) بدون تخریج.

۲۲۴۲/ القبابی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۵۰۵ (۳۵۱ـ۳۸۰) به صورت محمدبن احمدبن محمود آمده و تخریج هم نشده است. مصحح نسبتِ او را القبانی خوانده است برای نسبتِ او و نیز جدّ او مراجعه شود به *الانساب* ۴۴۰ b.

۲۲۴۳/ محمدبن احمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۴۸ (۳۵۱ـ۳۸۰) دیده شود و *الجواهرالمضیئة*، ۳۵/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۲۴۸/ الملاحمی: *الانساب*، ۵۴۶b و *اللباب* ۱۹۶/۳ دیده شود.

۲۲۵۰/ البحیری: *الانساب* ۶۷b و *تاریخ‌الاسلام*، ۳۳۶ (۴۰۰ـ۳۸۱).

۲۲۵۱/ الحاضری: *اللباب* ۲۷۰/۱ و هم اوست که به صورت محمدبن احمدبن جعفر الطوسی، در *تاریخ‌الاسلام*، ۵۰۵ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) آمده و تخریج هم نشده است.

۲۲۵۳/ الصایغ: اصل: الصابع که چنین نسبتی جز در شکل الصایغ وجود ندارد.

۲۲۵۶/ الحاتمی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۳۳۷ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) نامش احمد آمده است با اینکه ردیفِ الفبائی آن محمد است. مصحح متوجه افتادگی و نقص نام نشده است.

۲۲۶۳/ البخاری: در *تاریخ‌الاسلام*، ۵۷۹ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) نام نیای او خلقان آمده است که غلط است و خاقان در اسامی ماوراءالنهری بسیار شایع است نیز مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة*، ۵۸/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۲۶۶/ المسکی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۵۷۹ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) بدون تخریج، المکّی خوانده شده است. متن ما درست است به *الانساب* ۵۳۰a مراجعه شود.

۲۲۶۸/ الجُلُودی: اصل: الحلوبی، اصلاح از *اللباب*، ۲۳۴/۱ در لباب بجای حم، احمد دارد ولی در *الانساب* ۱۳۳a و نیز در *تاریخ‌الاسلام*، ۱۰۷ (۳۸۱ ـ ۴۰۰) حم آمده است.

۲۲۷۰/ الفارسی: دو نفر، با این مشخصات، در تاریخ‌الاسلام ذهبی آمده‌اند وفات یکی ۳۶۱ است و وفات دیگری ۳۶۲ یکی حنفی و دیگری شافعی *تاریخ‌الاسلام*، ۲۹۵ و ۲۸۳ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) و مصحح در تخریجات خویش هر دو را عملاً یکی تلقی کرده و به *الوافی بالوفیات* ۴۴/۲ و *وفیات الاعیان* ۲۱۱/۴ و چند مرجع دیگر ارجاع داده است و **سبکی**، ۷۸/۳ به صورت: محمدبن احمدبن علی‌بن شاهویه ابوبکر القاضی الفارسی و از حاکم نقل می‌کند. **سبکی**، در طبقات وسطی آورده بوده است و در حاشیهٔ طبقات کبری نقل شده است نیز مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة*، ۴۹/۳.

۲۲۷۱/ الحسنوی: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۸۰ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۲۷۲/ المزاحمی: اصل: المراحمی، اصلاح از *اللباب* ۱۳۱/۳ و *الانساب*، ۵۲۵b.

۲۲۷۳/ الخفّاف: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۴۷ (۳۳۰ ـ ۲۹۱) بدون تخریج.

۲۲۷۶/ محمدبن احمد: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۸۸ (۳۳۰ ـ ۲۹۱).

۲۲۷۷/ الصبغی: *تاریخ‌الاسلام*، ۸۴ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۲۸۰/ الوالی: شاید: الوالبی.

۲۲۸۱/ الکرابیسی: *اللباب*، ۷۴۲۰/۱ در آنجا خان الدشتی آمده است.

۲۲۸۲/ الدَیْبُلی: *الانساب*، ۲۳۶b، در آنجا محمدبن محمد که گویا غلط است.

۲۲۸۳/ الجُرجانی: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۷ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۲۸۴/ القطّان: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۷۳ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۲۸۴/ الحارثی: اصل: الحارنی و الحارثی نزدیک‌ترین شکل معنی دارِ این نسبت است.

۲۲۸۷/ : السرخسی، اصل: السرخی، اصلاح از **سبکی**، ۹۹/۳ که در حاشیهٔ طبقات الکبری، از طریق طبقات الوسطی، نقل شده است و تصریح دارد که از حاکم نقل کرده است.

۲۲۸۸/ الکسایی: اصل: الکساینی، اصلاح از *الانساب*، ۴۸۲b.

۲۲۹۰/ النصیری: *الانساب*، ۵۶۳a و *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۷ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۲۹۱/ المزکّی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۳۷ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) اصل: ابوبکربن ابوعلی.

۲۲۹۲/ الهاشمی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۸۶ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) گویا هموست که در مجلسِ ابومنصور محمدبن عبدالرزاق، مدعّیِ شد که «علویِ حسینی» است و بعد خلافِ آن ثابت شد. بیهقی این مطلب را به نقل از حاکم نیشابوری آورده است *لباب‌الانساب* ۷۱۵/۲.

۲۲۹۳/ الجوری: *الانساب*، ۱۴۱b و **معجم‌الادباء** ۲۲۹۵ و استاد احسان عباس این نسبت را هم در متن و هم در فهرست الجوزی آورده که باید در چاپِ ایشان اصلاح شود وی اهل جور (گور = فیروزآباد فارس) بوده است.

۲۲۹۵/ المناشکی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۴۴ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۲۹۷/ الأَرْنَبَوی: اصل: الاربندی، اصلاح از *الانساب* ۲۷a که همین شخص را از تاریخ نیشابور حاکم، آورده و می‌گوید: و ظنّی انّها من قری نیسابور.

۲۲۹۸/ الصایغ: اصل: الصانع.

۲۲۹۹/ الامیر ناصرالدوله: منظور همان ابوالحسن

سیمجور امیر خراسان و نیشابور است *الفتح الوهبی*، ۱۵۲/۱ به بعد و **ترجمهٔ *تاریخ یمینی*** ۸۳ به بعد و *الانساب* b و a۳۲۳که به تفصیل از حاکم نقل می‌کند و نیز *اللباب* ۵۸۹/۱.

۲۳۰۰/ النیسابوری: تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۹۴ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) ولی در آنجا حسمش را حسن خوانده‌اند.

۲۳۰۱/ قصیدهٔ اصحاب حدیث: این قصیده، افتادگیها و تصحیفات‌بسیاری داشت‌که بعضی‌از آنهارا باحدس و گمان و تقریب و قیاس اصلاح کردم و در نسخه بدلها مشخصّات آن تغییرات و اصل آنها تعیین شده است. چون در هیچ یک از متون، نشانی ازین قصیده نیافتم بعد از سالها، به همین صورت که می‌بینید آن را نقل می‌کنم تا پیداشدن نسخه‌ای از این قصیده، هر نوع پیشنهادی جنبهٔ استحسانی خواهد داشت.

۲۳۰۶/ الکسایی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۰۸ (۳۸۱ ـ ۴۰۰).

۲۳۰۸/ الأدیب: یاقوت در *معجم‌الادباء* ۲۲۹۶ به تفصیل از الحاکم دربارهٔ او مطلب نقل می‌کند و استاد عباس دربارهٔ او به بغیة الوعاة، ارجاع داده است.

۲۳۱۳/ الکرابیسی: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۳۳ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۳۱۴/ البونی: *الانساب*، b ۹۵ ولی در ضبط انساب غلطهایی در نام او دیده می‌شود.

۲۳۱۷/ البُشتی: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۰۷ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) بدون تخریج در *تاریخ‌الاسلام* ۱۹۵ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۳۱۸/ الفامی: یک نفر با تمام این مشخصات آمده ولی نسبتِ المناشکی است و چون الفامی و المناشکی مانعة الجمع نیست، باید همین شخص باشد.

۲۳۲۰/ الهروی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۳۸۷ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) آمده است و تخریج نشده است. در آنجا کنیهٔ او ابوسعد آمده است.

۲۳۲۲/ البغدادی: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۴۶ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۳۲۳/ المحمدآبادی: جای نام نیای او در نسخهٔ اصل خالی است در *الانساب*، a۵۱۲ و *تاریخ‌الاسلام*، ۱۴۱ (۳۴۰ ـ ۳۵۰) نیز این نام نیامده است. گویا در اصل نسخهٔ الحاکم فقط نام پدرش آمده بوده است و افزودنِ [ابن] اشتباه کاتب است.

۲۳۲۴/ المعدّل: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۴۹ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۳۲۵/ التاجر: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۲۴ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) ذهبی‌محمدبن حسین‌بن منصور آورده و مصحح در پای صفحه یادآور شده که در *شذرات* ۱۷/۳ محمدبن حسن‌بن الحسین‌بن منصور آمده است.» و شذرات ضبط متن ما را تأیید می‌کند.

۲۳۲۶/ السراج: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۶۴ (۳۸۰ ـ ۳۵۱) دیده شود.

۲۳۲۹/ الخَتَن: در باب او *الانساب* a۱۸۹ دیده شود. و نیز **سبکی** ۸/۳ ـ ۱۳۶ بنقل از حاکم و نشان می‌دهد که شرح حال او در تاریخ نیشابور بسیار مفصل بوده است و چندین شعر هم در آنجا نقل می‌کند. در سبکی، بجای «الجرجانی» در نسبتِ او الفارسی الاسترابادی دارد که قابل‌توجیه است.

۲۳۳۰/ ابن فورک: *تلخیص سیر اعلام النبلاء* ۳۷۷۲ و *السیاق*، چاپ استاد محمودی شمارهٔ ۱ و مراجع پای صفحه و اغلب کتب رجالی مربوط به شافعیه بویژه **سبکی**، ۴۳/۴ ـ ۱۴۰ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۳۳۴/ الماوی: شرح حال او را *الجواهر المضیئة*، ۱۴۲/۳ از حاکم نقل کرده است.

۲۳۳۶/ الخیّاطی: اصل: الحناطی، اصلاح از *الانساب* b۲۱۴ و *اللباب*، ۳۸۹/۱ در آنجا کنیهٔ او ابوالحسین است و درست‌تر می‌نماید به مناسبت نام پدر خودش.

۲۳۳۸/ الوضّاحی: اصل: الموضاحی، اصلاح از *اللباب*، ۲۷۶/۳ و *الانساب* b۵۸۴ و نیز *تاریخ‌الاسلام*، ۱۲۵ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) و *المحمّدونَ من‌الشعرا*، ۳۳۴ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۳۳۹/ العلوی: **سبکی**، ۹/۳ ـ ۱۴۸ نسبت او را «الحَسَنی العلوی» آورده و از حاکم نقل می‌کند و چون نسبِ او به امام‌حسن‌بن علی(ع) می‌رسد، ضبطِ سُبکی مرجّح است.

۲۳۴۱/ السمسار: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۶۵ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۳۴۳/ السلمی: *السیاق*، شمار ۴ و مراجع آن و تعلیقات *اسرارالتوحید* ۶۶۱/۲.

۲۳۴۴/ الحدادی: مراجعه شود به *الجواهر المضیئة*، ۱۴۵/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۳۴۵/ البسطامی: *السیاق*، چاپ آقای محمودی، شمارهٔ ۲ و نیز **سبکی** ۴۳/۴ ـ ۱۴۰ بنقل از حاکم.

۲۳۴۶/ الکشی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۷۸ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۳۴۷/ البُشتی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۱۲ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) و نیز سبکی، ۵/۳ ـ ۱۳۱ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۳۴۸/ السحوری: در *تاریخ‌الاسلام*، ۴۵۱ (۳۵۰ ـ ۳۴۰) السنجوری آمده و مصحح می‌گوید: این نسبت را نیافتم و طبعاً به تخریجِ آن هم نپرداخته است. ولی در نیشابور محلهٔ السحور وجود داشته در *السیاق*، شمارهٔ ۹۱۱ در شرح حال ابوبکر کرابیسی می‌گوید: «کانَ یسکن محلة السحور و یقعد علی حانوت فی خان عبدالکریم».

۲۳۴۹/ الهروی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۳۳ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۳۵۰/ الصوفی: تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۲۹ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۳۵۱/ الشاماتی: اصل السامانی، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۴۰۸ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) و شامات یکی از ربع‌های نیشابور است. نام او نیز در نسخهٔ اصل: محمدبن محمدبن حامد بود و از ذهبی اصلاح شد.

۲۳۵۳/ محمدبن حامد: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۷ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) بدون تخریج و نیز *الجواهرالمضیئة*، ۱۱۵/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۳۵۸ و ۲۳۵۹/ محّمدبن حسّان: دو برادرند به یک نام که تفاوت آنها در کنیه است مقایسه شود، *تاریخ‌الاسلام*، ۳۸۲ (۳۸۰ ـ ۳۵۱) و نیز ۱۲۴ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) نسبت ایشان در نسخهٔ اصل ماالقرسی بود. نیز سبکی ۳۵ ـ ۱۳۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۳۶۲/ محمدبن خُشنام: در *تاریخ‌الاسلام*، ۴۴۷ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) حسنام خوانده شده و تخریج ندارد.

۲۳۶۴/ محمدبن داود: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۶۹ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۳۶۵/ القتبی: اصل: القببی.

۲۳۶۷/ الصُعلُوکی: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۲۳ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) نیز سبکی ۷۳/۳ ـ ۱۶۷ که به تفصیل از حاکم نقل می‌کند.

۲۳۶۸/ الأُبزاری: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۰۸ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) دیده شود که گویا مصحح اشتباه کرده است.

۲۳۷۰/ التاجر: مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة*، ۱۱۷/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۳۷۴/ السَجزی: اصل: السحزی.

۲۳۷۶/ البُشتی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۲۶ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۳۷۸/ المطلی: صحیح آن گویا المالکی است، مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۲۱۹ و ۲۲۶ (۳۸۰ ـ ۳۵۱).

۲۳۷۹/ محمدبن طلحه: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۷۱ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) ولی با کنیهٔ ابوعبدالله و بدون تخریج.

۲۳۸۱/ محمدبن طاهر: تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۹۶ (۳۸۰ ـ ۳۵۱).

۲۳۸۳/ الوزیری: *اللباب* ۲۷۳/۳، و *الانساب* ۳۸۳b دیده شود.

۲۳۸۴/ الفِلَقی: اصل: ابی‌طاهر، اصلاح از *اللباب*، ۲۲۱/۲.

۲۳۸۶/ الصفّار: افزوده از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۷۹ (وقایع ۳۳۹) ولی در *الانساب* ۳۵۳a [لم یرفع بصره] دارد. نیز سبکی، ۱۷۸/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۳۸۸/ العدل: در *الجواهرالمضیئة*، ۱۸۸/۳ از حاکم نقل کرده و در حاشیه از منابع دیگر به عنوان المعدل، از جمله از *الوافی بالوفیات* ۳۱۶/۳.

۲۳۸۹/ الشاماتی: اصل: السامانی، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۹۵ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۳۹۰/ محمدبن عبدالله: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۵۹ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۳۹۱/ المزنی: *تاریخ‌الاسلام*، ۸۰ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۳۹۶/ الرازی: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۰۰ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).

۲۳۹۷/ الریْوَنجی: اصل: الریدنحی، اصلاح از *اللباب* ۴۸۶/۱ و *الانساب* ۲۶۵b.

۲۳۹۹/ الاسفراینی: اصلاح و تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۲۵۰ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۴۰۰/ المروزی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۵۹ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).

۲۴۰۱/ حمشاد: اصل، ابوحمشاد، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام* ۱۲۸ و ۱۷۶ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) و نیز سبکی، ۸۱/۳ ـ ۱۷۹ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۴۰۳/ الشیبانی: سبکی ۵/۳ ـ ۱۸۴ به نقل از حاکم به عنوانِ الجوزقی النیسابوری الشیبانی. نیز *تذکرة الحفاظ*، شمارهٔ ۱۰۱۳.

۲۴۰۷/ الصبغی: اصل: صنعی تکمیل و اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۳۰۹ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) و مقایسه شود با سبکی ۷۲/۲.

۲۴۱۲/ الأُودنی: اصل: الدورنی، اصلاح از، *اللباب*، ۷۴/۱ و *تاریخ الاسلام*، ۱۱۰ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۴۱۵/ النیسابوری: نیز سبکی، ۱۷۹/۳ دیده شود.

۲۴۱۷/ الاسفراینی: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۲۸ (۳۸۰ ـ ۳۵۱).

۲۴۱۹/ البُرنَوْدی: تاریخ‌الاسلام، ۱۵۱ (۳۵۰ـ۳۳۱) *اللباب* ۱۱۶/۱ و *الانساب* ۷۶b و *معجم‌البلدان*، ۴۰۳/۱ کلمه را به ذال ضبط کرده‌اند.

۲۴۲۴/ الکلاتی: شاید: الکلابی.

۲۴۲۵/ الکرخی: سبکی، ۱۹۹/۳ الکرجی به (جیم) ضبط کرده است ولی مصحّحان کتاب نوشته‌اند که در *انباه‌الرُّواة* ۱۸۵/۳ هم الکرخی است.

۲۴۲۶/ القفّال: سبکی، ۲۲/۳ـ ۲۰۰ به نقل از حاکم به تفصیل.

۲۴۲۷/ المؤدب: اصل: المودل، شاید: المؤذن؟

۲۴۲۸/ الزوزنی: سبکی، ۴۵/۳ـ ۱۴۳ تحت عنوان محمدبن الحسن‌بن سلیمان، ابوجعفر الزوزنی البحاث، می‌گوید: «و سمّاه الحاکم فی تاریخ نیسابور محمدبن علی‌بنت عبدالله و الصواب ما اوردناه» مصححان *طبقات الشافعیه* نوشته‌اند که در *یتیمة الدهر* ۴۴۳/۴ نام او محمدبن الحسین است. در این صورت باید گفت: احتمالاً دو نفرند که در نظرِ سبکی خلط شده‌اند.

۲۴۳۴/ الماسَرجِسی: تاریخ دمشق، ۹۲/۲۳ و *تاریخ‌الاسلام* ۸۵ (۴۰۰ـ ۳۸۱).

۲۴۳۶/ المؤذن: اصل: المودن.

۲۴۳۷/ الرزاد: کذا؟

۲۴۴۲/ الدغولی: تاریخ‌الاسلام، ۱۷۸ (۳۲۱ـ ۳۳۰) و نیز *الانساب* ۲۲۷b.

۲۴۴۳/ الضّبی: تفصیل احوال او در *الانساب* ۳۹۳a و نیز *تاریخ الاسلام*، ۶۳۴ (۳۵۱ـ ۳۸۰) سمعانی نام او را محمدبن عباس‌بن احمدبن محمّد آورده و ذهبی محمدبن عباس‌بن محمدبن عباس‌بن احمد. نسبتِ او در *الانساب* الضبّی العُصْمی است. سمعانی اطلاعات مهمی دربارهٔ او از تاریخ نیشابور الحاکم نقل کرده است که بسیار خواندنی است.

۲۴۴۵/ الخوارزمی: معجم‌الادباء، ۲۵۴۳ که از الحاکم نقل می‌کند و نیز *الانساب* ۲۰۹b و *تاریخ‌الاسلام*، ۶۸ (۴۰۰ـ ۳۸۱).

۲۴۴۶/ الکسایی: تاریخ‌الاسلام، ۷۶ (۳۵۰ـ ۳۳۱) دراصل: قوهنار بود، اصلاح از ذهبی که می‌گوید: نام جدش قوهیار معاذ بوده است.

۲۴۴۸/ الجرجانی: صاحب *الجواهرالمضیئة*، ۲۶۴/۳ شرح حال او را از حاکم نقل می‌کند، و در آنجا نام نیای او عَبْدَک ضبط شده و توضیح داده که نام عبدک عبدالکریم بوده است.

۲۴۴۹/ الجلودی: *الانساب*، ۱۳۳a و *تاریخ‌الاسلام*، ۴۰۴ (۳۵۱ـ ۳۸۰).

۲۴۵۰/ الزغوری: *الانساب*، ۲۷۶a و *اللباب* ۵۰۵/۳.

۲۴۵۱/ الخشاب: اصل: الحشناب، تصحیح پیشنهادی است چون چنین نسبتی احتمالاً وجود ندارد.

۲۴۵۹/ الدَهّان: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۸۸ (۴۰۰ـ ۳۸۱).

۲۴۶۱/ المقری: مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة*، ۳۰۳/۳ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۴۶۴/ الربیع: اصل: الربع.

۲۴۶۸/ الصنعی: شاید: الصبغی در *تاریخ‌الاسلام*، ۳۶۰ (۳۵۰ـ ۳۳۱) آمده ولی ذهبی آن را العتکی ثبت کرده است.

۲۴۷۳/ الطوسی: اصل: ابوالنصر، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۳۱۱ (۳۵۰ـ ۳۳۱).

۲۴۷۴/ الشیبانی: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۰۹ (۳۵۰ـ ۳۳۱).

۲۴۷۶/ الزیادی: اصل:الزنّاطی،اصلاح از *اللباب*، ۵۱۵/۱ نیز سبکی، ۲۰۱/۴ـ ۱۹۸ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۴۸۱/ ابوبکر النیسابوری: شمارهٔ ۲۴۸۱ عیناً دوبار تکرار شده است. دربارهٔ او مراجعه شود به *تاریخ‌الاسلام*، ۴۴۹ (۳۵۱ـ ۳۸۰).

۲۴۸۲/ ابواحمد النیسابوری: تاریخ‌الاسلام، ۶۰۱ (۳۵۱ـ ۳۸۰).

۲۴۸۳/ القاضی: در فهرست کتابهای او ذهبی بجای الاسامی و الکنی، الاسماء و الکنی دارد. در مورد «الشرح و الابواب» اصل ما: النسوح و الابواب داشت که غلط بود. و بجای دیوان الجیش دیوان الحین.

۲۴۸۵/ ابوسهل النیسابوری: تاریخ‌الاسلام، ۱۲۶ (۳۵۱ـ ۳۸۰) بدون تخریج.

۲۴۸۶/ الکارِزی: اصل: الکازی، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۳۶۱ (۳۵۰ـ ۳۳۱) و *اللباب* ۲۰/۳ و *الانساب* ۴۷۱a.

۲۴۹۰/ الحجاجی: *تاریخ‌الاسلام*، ۴۰۵ (۳۵۱ـ ۳۸۰).

۲۴۹۲/ الجُرجانی: اصل: محمدبن محمدبن عبدالله‌بن عمرو الجرجانی. اصلاح و تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، (۳۵۱ـ ۳۸۰).

۲۴۹۵/ السَجْزی: *تاریخ‌الاسلام*، (۳۵۱ ـ ۳۸۰).
۲۴۹۶/ المزنی: **سبکی**، ۱۸۱/۳۴ ترجمهٔ پدرش را آورده است.
۲۵۰۰/ الکَرابیسی: اصل: شاده. ذهبی دیده شود، *تاریخ‌الاسلام*، ۵۴۹ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).
۲۵۰۴/ الحیری: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۵ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).
۲۵۰۵/ الطــرازی: اصل: الطراری، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۱۱۱ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).
۲۵۰۹/ محمدبن محمدبن رجا: اصل: الامین [یا: الامیر]، ابونصر الزمام علی الفی النیسابوری؟
۲۵۱۳/ المطوعی: مراجعه شود به ***الجواهرالمضیئة***، ۳۲۸/۳ که از حاکم نقل می‌کند.
۲۵۱۵/ السلمی: مراجعه شود به ***الجواهرالمضیئة***، ۳۱۳/۳ که به تفصیل از حاکم نقل می‌کند.
۲۵۱۶/ الکرابیسی: اصل: محمدبن محمدبن احمدبن احمدبن اسحق اصلاح از ***تاریخ دمشق***، ۱۸۵/۲۳.
۲۵۱۹/ الروحی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۱۳ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) تمام اطلاعات متنِ ما را دارد جز الروحی را.
۲۵۲۶/ الماسَرجسی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۴۵۲ (۳۵۰ ـ ۳۳۱) نام نیای او الحسن است.
۲۵۳۵/ الأَصَمّ: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۶۳ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).
۲۵۳۶/ الأَخرم: اصل: احرم، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۳۱۲ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).
۲۵۳۷/ النحوی: یک نفراحمدبن‌یعقوب‌بن‌ناصح‌نحوی اصبهانی‌در ***معجم‌الادباء***، ۵۵۶آمده‌است.شایدیاقوت در یادداشت‌های خود محمد را احمد خوانده است.
۲۵۴۷/ المزکّی: *تاریخ‌الاسلام*، ۵۳۰ (۳۸۰ ـ ۳۵۱) و نیز *الجواهرالمضیئة*، ۵۰۴/۳ که از حاکم نقل می‌کند.
۲۵۵۴/ مسعدبن جمعه: اصل: معید، اصلاح از *تاریخ‌الاسلام*، ۴۵۳ (۳۵۰ ـ ۳۳۱).
۲۵۵۸/ القَنْدیشتَنِی: در باب او مراجعه شود به ***الانساب***، 462b و ***الاعلام***، ابن ناصرالدین ۴۷۳.
۲۵۵۹/ منصوربن عبدالله: اصل: ابونصربن ابونصر.
۲۵۶۵/ الطوسی: در *تاریخ‌الاسلام*، ۷۰ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) کنیهٔ او ابونصر است.
۲۵۶۶/ الشالوسی: اصل: بکر... الشاشی. اصلاح و تکمیل از ***طبقاتِ ابن قاضی شهبه*** ۱۱۹/۱ که از حاکم نقل می‌کند.

۲۵۶۹/ التُرُوغْبَذی: اصل: الروغندی، اصلاح از *الانساب*، 106b و *اللباب* ۱۷۵/۱.
۲۵۷۰/ الجُرجانی: تکمیل از *اللباب*، ۱۷۵/۱ و نیز رجوع شود به *تاریخ‌الاسلام* ۳۴۸ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).
۲۵۷۴/ الزوزَنی: در *تاریخ‌الاسلام* ۶۰۲ (۳۸۰ ـ) فقط به صورت: ولیدبن احمدبن الولید آمده است.
۲۵۷۵/ الاندلسی: *تذکرة‌الحفاظ*، شمارهٔ ۸۹۳ به نقل از حاکم.
۲۵۷۶/ الاسترابادی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۳۱ (۳۵۱ ـ ۳۸۰) بدون تخریج.
۲۵۷۸/ الآزادواری: *الانساب* 14b و *اللباب* ۱۵/۱ ـ ۱۴ و **سبکی**، ۴۸۴/۳ به نقل از حاکم.
۲۵۸۱/ الوّراق: *تاریخ‌الاسلام*، ۸۹ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) با تفاوت در حسین به جای حسن و ابوعمر به جای ابوعمرو.
۲۵۸۲/ الجُرودی: *تاریخ‌الاسلام*، ۶۶ (۳۵۱ ـ ۳۸۰).
۲۵۸۳/ السُلَمی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۱۵ (۳۴۰ ـ ۳۸۱) و ***تاریخ بیهق*** ۱۱۹ و **سبکی**، ۸۶/۳ ـ ۴۸۵ به نقل از حاکم.
۲۵۸۴/ یحیی‌بن محمد: تکمیل و اصلاح از *لباب‌الانساب*، بیهقی ۴۹۶/۲ که از تاریخ نیشابور حاکم نقل می‌کند.
۲۵۸۸/ المخلدی: *تاریخ‌الاسلام*، ۷۱ (۴۰۰ ـ ۳۸۱) اصل: المحلدی بود اصلاح از *اللباب* ۱۱۱/۱ و ذهبی، نیز **سبکی**، ۴۸۴/۳ به نقل از حاکم.
۲۵۸۹/ الحربی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۰۶ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).
۲۵۹۰/ المحمودی: اصل: المحسودی، اصلاح از *اللباب*، ۱۰۷/۱.
۲۵۹۴/ السکّری: **سبکی**، ۴۸۵/۳ به نقل از حاکم. سبکی نیز فقط نام پدرش را آورده و مصححان این ترجمه را تخریج نکرده‌اند.
۲۵۹۵/ الحیری: مراجعه شود به ***الجواهرالمضیئة***، ۵۹۴/۳ که از حاکم نقل کرده و سالِ وفاتِ او را ۳۷۷.
۲۵۹۸/ الدیرعاقولی: اصل: الدیرعالی.
۲۶۰۳/ الخسروجِردی: اصل: یعقوب‌بن محمدبن احمدبن یعقوب ولی روی کلمات رادّه گذاشته‌اند و آن را به همان‌گونه که در متن آورده‌ایم مشخص کرده‌اند، نیز ***تاریخ بیهق***، ۱۹۵ و *اللباب* ۳۷۱/۱ و *الانساب* 199a.
۲۶۰۴/ المذکّر: مراجعه شود به ***الجواهرالمضیئة***، ۶۱۵/۳

که از حاکم نقل می‌کند.

۲۶۰۷/ الفامی: *تاریخ‌الاسلام*، ۱۶۸ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۶۱۰/ الرمکی: ظاهراً صحیح آن الرامکی است، یک نفر ابوالقاسم‌الرامکی در *الانساب*، 244b و *اللباب* ۴۵۳/۱ آمده که‌باحتمال‌قریب‌بیقین‌نیای همین‌شخص‌است.

۲۶۱۵/ المخلدی: اصل: احمدبن ابوزکریا.

۲۶۲۷/ محمدبن محمد: اصل: ابوسهل‌بن اخواالحاکم، اصلاح و تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۲۷۵ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۶۳۰/ البیشکی: *معجم‌البلدان*، در بیشک ۵۲۸/۱.

۲۶۳۴/ السکری: *تاریخ‌الاسلام*، ۲۸۵ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۶۳۷/ السمرقندی: مراجعه شود به *الجواهرالمضیئة*، ۵۴/۲ به نقل از حاکم.

۲۶۵۴/ السلیطی: اصل: محمد ابوعمرو السلیطی. اصلاح و تکمیل از *تاریخ‌الاسلام*، ۲۵۹ (۳۸۱ ـ ۴۰۰).

۲۶۶۱/ العصلی العارضی: کذا و چنین نسبتی را نیافتم. شاید: العفصی.

۲۶۷۲/ الشعیبی: افزوده از *تاریخ‌الاسلام*، ۳۱۵ (۳۸۱ ـ ۴۰۰).

۲۶۷۴/ الطراخی: اصل: الطراحی، سمعانی، در نسبتِ الطزواخی (که منسوب است به طزواخ، یکی از قرای بخارا) می‌گوید: عامّه آن را طراخی می‌گویند. سمعانی چندین نفر از علمای منسوب به طرواخ را معرّفی می‌کند ولی این شخص را نام نمی‌برد. *الانساب*، 370b و *اللباب* ۸۶/۲ نکتهٔ قابل‌یادآوری اینکه سمعانی می‌گوید: «به کسرِ طاء و بعضی هم گفته‌اند فتحِ آن» ولی ابن‌اثیر، در لباب می‌گوید: «به ضَمِ طاء و بعضی هم به فتح گفته‌اند.»

۲۶۷۷/ القَنْدیشْتَنِی: افزوده از *اللباب*، ۷/۳ و *الانساب* 462b در نام نیای او و نیز شمارهٔ ۲۵۵۸ متن ما.

۲۶۸۷/ البقّال: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۶۲ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

۲۶۹۰/ غلکان: شاید: علکان.

۲۷۰۰/ الجوردی: صاحب *الجواهرالمضیئة*، ۲۷۸/۳ می‌گوید: «ذکره‌الحاکم‌فی آخر تاریخ نیسابور و قال: کان مِن اصحاب ابی حنیفه و کان من‌الصالحین. توفّی سنة اربعمأة.»

۲۷۰۲/ الفلاحی: *تاریخ‌الاسلام*، ۳۹۱ (۴۰۰ ـ ۳۸۱).

موارد اصلاحات متن

آنچه در ذیل می‌آید صورتِ اصلیِ بعضی کلمات و عبارات است در نسخهٔ اساس، شامل اغلاطِ فاحشِ متن و موارد ابهام بعضی از کلمات و نیز پیشنهادهای ما برای تغییر. برای دلایل تغییرات، مراجعه شود به تعلیقاتِ مصحّح.

۹/۱ فضا / قضا * ۲/۲ باوفره / باوفرت * ۵/۲ سعود / صعود * ۱/۳ عرض از عرض / غرض از عرض ۲/۴ فصحان / فصیحان * ۹/۴ تایل / تأویل * ۳/۵ کُلَّهُم / کَلَّمَ * ۵/۷ مصطفی‌اند / مصطفی آمد * ۴/۸ یعنی دروی / یعنی روی * ۶/۸ نباشد / نباشند * ۷/۸ این این و قوم / این و قوم * ۸/۸ هرآینه اگر فرا / هر آینه فرا * ۴/۹ فرمودند صلوات‌الله علیه که / فرمودند که * ۶/۹ عصبهٔ / عصبه * ۳/۱۱ عزیز / عُزَیر * ۱/۱۲ خواصّ / خاصّ * ۱۴/۱۲ در تو اعتبار و مندلست / در [قو]مس اعتبار و منزلت است * ۱۰/۱۳ در مسجد / دو مسجد * ۶/۱۸ یقال له / یقال لها * ۱۶/۱۸ ربع‌الاسلامی / ربع‌الاسلام * ۲۶/۱۸ فضله / فضیلت * ۶/۱۹ روزهٔ / روضهٔ * ۲/۲۹ در نسخهٔ اصل روی «ساکن شد و اینجا» خطی نازک کشیده * ۱/۳۶ خخام / خمخام * قوت / شاید: قوم؟ * ۱/۴۰ قاسم / قثم * ۱/۸۵ سعدبن عثمان / سعیدبن عثمان * ۱/۱۱۳ منیّه / منبّه * ۱/۲۰۶ سکن بنسابور بود و توفی / سکن بنسابور و توفی * ۱/۲۱۴ ضاضی / قاضی * ۱/۲۲۱ امام بنسابو / اقام بنسابور * ۱/۲۴۶ الحرش / الحرشی * ۳/۲۵۹ والسه تسع / وله تسع * ۱/۲۶۴ حواس / جوّاس * ۱/۲۷۴ حمونه / حمویه * ۱/۲۹۸ قاضی نیسابوری / قاضی‌النیسابوری * ۱/۳۱۱ العاری / الغازی * ۱/۳۲۲ المعیرة / المغیرة * ۱/۳۲۷ مقبره * بمقبرة * ۲/۳۲۷ یُرجا / یُرجیٰ * ۱/۳۴۴ القرنین / القرشی * ۱/۳۴۸ القرنین / القرشی * ۱/۳۵۷ حماذ / حماد * ۱/۳۶۲ القرسی / القرشی * ۱/۳۶۴ محمدان / حمدان * ۱/۳۸۰ المغیسابادی / المغیثابادی؟ * ۱/۴۰۶ الحفاف / الخفّاف * ۱/۴۶۸ محلد / مخلد * ۱/۴۸۰ المکفون / شاید: المکفوف * ۱/۵۲۴ صاحبا / کذا! یا به پدر و پسر برمی‌گردد یا به دو شماره * ۱/۵۲۸ حریر / حریز * ۲/۵۴۵ سکّة / بسکّة * ۱/۵۸۴ ابن بندس / ابن بندش * ۱/۶۹۵ القرسی / القرشی * ۷/۷۳۱ الشفیه / السفیه * ۲۲/۷۳۱ فارادهم / فابادهم. استاد فرای نیز همین پیشنهاد را داده است. * ۱/۷۳۵ ابس / انس * ۱/۷۳۶ بنیسابور / نیسابور * ۳/۷۶۰ سفر / صفر * ۱/۷۹۶ غافم / غانم * ۱/۸۰۹ اشرش / اشرس * ۲/۸۴۶ الاسج / الاشج * ۱/۸۵۶ خادم ... الاغور / حازم ... الاعور * ۱/۹۲۷ ابوررعة / ابوزرعة * ۱/۹۶۷ تونل / نوفل

* ۱/۹۷۰ المحدانی /الهمدانی * ۱/۹۸۹ الساسی /الشاشی * ۱/۱۰۲۱ رحح /کذا * ۱/۱۰۳۰ البلی /کذا * ۱/۱۰۵۲ البحری /کذا * ۱/۱۰۵۹ خراش /کذا * ۱/۱۱۰۱ التارونی /کذا * ۱/۱۱۰۲ القطی /کذا * ۱۰/۱۱۰۳ ثم شات بعرف بمحمد /ثَمَّ شابٌّ یُعْرَف بمحمد * ۱/۱۱۰۷ السجری /کذا * ۱/۱۱۲۰ المبکل /کذا * ۱/۱۱۲۴ قطبه /کذا * ۱/۱۱۷۲ نریع ابو رمح /کذا * ۱/۱۱۷۶ قمیم /کذا * ۱/۱۲۰۹ الحوار /کذا * ۱/۱۲۸۷ النورجانی /کذا * ۱/۱۲۹۵ هزیمة /کذا * ۱/۱۳۰۹ منخل‌بن قاسم‌القرسی /کذا * ۱/۱۳۶۵ بالسحری /کذا * ۱/۱۳۶۷ رنحویه‌المواربنی /کذا * ۱/۱۳۶۹ بسرالحکیم /کذا * ۱/۱۳۹۲ قمیصة /کذا * ۱/۱۴۰۵ المرحانی /کذا * ۱/۱۴۱۱ ابوعلی‌بن ابوبکر /ابوعلی‌بن ابی‌بکر * ۱/۱۴۳۴ لسام /کذا * ۱/۱۴۶۰ [عبدالله‌بن] افزودهٔ قیاسی است. * ۱/۱۴۴۷ الدیر /الدیز * ۲/۱۴۸۸ تنکش /سکش * ۱/۱۵۲۲ وهی اکبر /و هو اکبر * ۱/۱۵۷۴ الصوام /الصرّام * ۱/۱۵۷۸ الصامع /الصانع؟ یاالصابغ؟ * ۱/۱۶۰۳ انبب ابی‌سعد /کذا * ۱/۱۶۲۸ وکثر /و اکثر * ۱/۱۶۳۶ الورای /کذا * ۲/۱۶۶۰ ابوبکر /ابی‌بکر * ۱/۱۶۶۴ من سدوس /بن‌سدوس * ۱/۱۶۷۲ بنیسابور /نیسابور * ۱/۱۷۷۴ العانی /کذا * ۱/۱۷۸۸ حفان /کذا * ۱/۱۸۴۴ حبر /جبیر * ۱/۱۸۵۲ القاضی‌القضات /قاضی‌القضات * ۱/۱۸۶۷ ابوعمرو /ابی‌عمرو * ۱/۱۸۸۸ ماسرخس /ماسرجس * ۱/۱۸۷۸ الصبی /الضبّی * ۱/۱۸۹۵ مجمع‌الزاهد /مجمع‌الزّهاد * ۲/۱۹۰۳ ابوالحسن /ابی‌الحسن * ۲/۱۹۰۶ بحارمادوانی /کذا * ۱/۱۹۰۷ القرسی /القرشی * ۲/۱۹۱۶ صله زعیم بشقان /قتله زعیم بشتقان * ۱/۱۹۱۹ الحسن /الحسین (بقیاس ردیف اسماء) * ۶۷/۱۹۲۱ وقدبقی ربیه و مصرفه /و قدلقی ربیه و مصرعه * ۷/۱۹۲۱ الصید /السید * ۱/۱۹۴۶ عضم /کذا * ۱/۱۹۹۰ ربارة ... ربارة /زبارة ... زبارة * ۱/۲۰۲۹ الحونی /کذا * ۱/۲۰۴۵ ابی‌العباس /ابوالعباس * ۱/۲۰۶۴ الکلاحی /کذا * ۱/۲۰۷۶ تجار /کذا * ۱/۲۰۹۸ حبونه /حیویه * ۱/۲۱۰۵ الخبری /کذا * ۱/۲۱۲۵ المطوعی /اصل: المطوفی، اصلاح به دلیلِ طرسوس و غزوات * ۱/۲۱۲۷ الصیرکی /کذا * ۱/۲۱۳۰ الروعی /کذا * ۱/۲۱۳۸ حبدل /کذا * ۲/۲۱۶۸ علی‌العجلی و حماره /کذا * ۱/۲۱۷۵ النجاری /کذا * ۱/۲۱۷۶ الساکنی /کذا * ۱/۲۲۰۳ یتولی /کذا * ۱/۲۲۳۱ الدسوسدی /کذا * ۱/۲۲۵۳ الصابع /کذا * ۱/۲۲۸۰ الوالی /کذا * ۱/۲۲۸۶ الحارنی /کذا * ۱/۲۲۹۸ الصابع /کذا * ۱۴/۲۳۰۱ و مفخرنا شیخ قوم‌المشایخ والزمن /و مفحرنا شیخ‌المشایخ والزمن * ۱۵/۲۳۰۱ و لقد کان /لقدکان * ۲۰/۲۳۰۱ و بالحیری من /و با [الحرشی ا]لحیری افزوده قیاسی است و از روی قراین * ۲۱/۲۳۰۱ نیا /لنا * ۲۳/۲۳۰۱ کن بذکره مطمئن (کذا) * ۲۷/۲۳۰۱ عتیب ابابکر افرد ایة ادن /کذا * ۲۹/۲۳۰۱ المذکور و امنن /کذا * ۳۱/۲۳۰۱ الطباری /کذا * ۳۳/۲۳۰۱ رأس [؟] /کذا * ۳۴/۲۳۰۱ والعقول منی تحیت /والقول منی تحیّة * ۳۷/۲۳۰۱ عبر بلا شحن /عمر بلاشجن * ۳۹/۲۳۰۱ الاسباب /لأسباب * ۴۰/۲۳۰۱ قامومنه /کذا * ۴۱/۲۳۰۱ هوالبقی‌الطالب /کذا * ۴۵/۲۳۰۱ یدین به ولم یفروا لم یدن /کذا * ۴۹/۲۳۰۱ فمنا ابرهیم‌المداین و الفطن /کذا * ۱/۲۳۰۶ الکسابی /کذا * ۱/۲۳۳۴ المادی /کذا * ۳/۲۳۶۷ ایضاه /ارضاه * ۳/۲۳۶۷ العروض /العروضی * ۱/۲۳۷۴ سادل‌السخری /کذا * ۱/۲۴۲۴ الکلاتی /کذا * ۱/۲۴۲۷ المودل /المؤدب یا المؤذن؟ * ۱/۲۴۳۷ الرزاد /کذا * ۱/۲۴۵۱ الحشناب /کذا * ۱/۲۴۶۴ الربع /کذا * ۱/۲۴۹۸ محمدبن /محمد * ۱/۲۵۰۹ ابونصرالزمام علی‌الضی /کذا * ۱/۲۵۲۶ الماسر جسی /در اصل: ماسرخسی * ۸/۲۵۲۶و۹ بیت دوم، در اصل: و نثنی عَلَی (!) /بصاحبه نسخر * ۱/۲۵۵۸ حبه /کذا * ۱/۲۵۵۹ ابونصربن ابونصر /ابونصربن ابی‌نصر * ۱/۲۵۶۰ المعادی /المعاذی * ۲/۲۵۸۳ النیسابو /النیسابوری * ۱/۲۵۹۶ السحری /کذا * ۱/۲۶۱۰ الرمکی /کذا * ۱/۲۶۱۵ ابوزکریا عمرو /ابی‌زکریا [ابو] عمرو * ۱/۲۶۴۰ الحلقانی /کذا * ۱/۲۶۶۱ العصلی /کذا * ۱/۲۶۶۸ المعادی /المعاذی * ۱/۲۶۷۴ الطراحی /کذا * ۱/۲۶۹۰ غلکان /کذا * ۱/۲۶۹۲ المولی /کذا * ۱/۲۶۹۶ معدویه /کذا * ۱/۲۷۰۰ الجوردی /کذا * ۴/۲۷۰۹ هذا کلاته امام‌الفقیر /هذاکلامه و اناالفقیر * ۴/۲۷۱۰ بعد ازما به طوفان /کذا * ۷/۲۷۱۰ ساحره /ساحری * ۱۱/۲۷۱۳ و آن انبارده ارسدهٔ بنا /کذا * ۵/۲۷۱۴ و رتبه ارتباش /کذا * ۸/۲۷۱۴ تشبیه /تشیید * ۵/۲۷۱۵ ارتباش /ارتیاش * ۷/۲۷۱۷ سوربن /سورین * ۱۱/۲۷۱۷ حافظ محفوظ /کذا * ۱۲/۲۷۱۷ رافقه * کذا * ۱۶/۲۷۱۷ حوسق /جوسق * ۱۷/۲۷۱۷ حهم /جهم * ۳/۲۷۲۰ سرایی کردن /سرایی کرین * ۵/۲۷۲۱ طریق‌تر /ظریف‌تر؟ * ۷/۲۷۲۱ قضا /فصلی * ۳/۲۷۲۲ مناسک /مناشک *

۶/۲۷۲۲ حولست /کذا * ۷/۲۷۲۲ عنرا حواست /کذا * ۱۶/۲۷۲۲ مرتعّه /مربعّه * ۲۶/۲۷۲۴ و جوینی کند که داشت /و جووینی گندم که داشت * ۸/۲۷۲۵ مآل و مال /مآلِ آمال * ۱۰/۲۷۲۵ درآن دران /درآن * ۴/۲۷۲۶ حمران /کذا * ۵/۲۷۳۰ محیات و موات /کذا * ۵/۲۷۳۳ در کبر منسن ان شیخ من رسین منن باقدام براشغال اقدام نمود بتابید توفیق عینیه تا /درکبرسن آن شیخ مسن زین منن به اقدام بر اشغال اقدام نمود به تأیید توفیق غیبیه تا * ۴/۲۷۳۲ النحاث /البحاث * ۲/۲۷۳۴ غضباء /عضباء * ۲/۲۷۴۰ فرمودند که عبارتی که /فرمودند عبارتی که * ۱۰/۲۷۴۰ بماله باله /ثمانمائه * ۷/۲۷۴۱ درسی /دربیتی (بقرینهٔ آیهٔ قرآن ۵۲/۳) * ۸/۲۷۴۱ در برابر سطرِ «رقی منشور...» در حاشیه این عبارت آمده است: «دوباره شده روضهٔ مقدسهٔ ایشان رضی‌الله عنهم اجمعین» افزوده در حاشیه بخط اصلی است ولی ظاهراً ربطی به متن ندارد. * ۵/۲۷۴۴ بنها /به بها * ۲/۲۷۴۵ حلید مقدار /کذا * ۴/۲۷۴۵ ادیان /ادیبان * ۱۱/۲۷۴۵ موصوف /شاید معروف؟ * ۱/۲۷۴۶و۲ نور /پور * ۶/۲۷۴۶ بدی /بدن * ۷/۲۷۴۶و۸ ارشه /ازپشه * ۱۱/۲۷۴۸ هزاز قناده /هزار قناده * ۴/۲۷۴۹ یا کنار /تاکنار * ۴/۲۷۴۹ بیشتر /مشتهر؟ * ۱/۲۷۵۵ صداء /حذاء * ۱/۲۷۵۶ اسراف /اشراف * ۳/۲۷۵۷ تلاش /بلاش * ۲/۲۷۷۱ گذاردندی /گزاردندی * ۲/۲۷۷۴ وایصه /وابصه * ۳/۲۷۷۶ بسر /بشر * ۳/۲۷۸۰ القصر /النضر * ۶/۲۷۸۱ زیاره /زباره * ۸/۲۷۸۲ ایشا /ایشان * ۳/۲۷۸۴ ایشا /ایشان * ۱۱/۲۷۸۴ ان احبه /مَن احبّه * ۵/۲۷۸۷ اِلاّ فزوروها /اَلا فزوروها * ۳/۲۷۸۸ درخاست /درخواست * ۴/۲۷۸۸ باسامی /تا اسامی * ۹/۲۷۸۸ مقبره‌های /مقبره‌هایی * ۶/۲۸۸۸ رجال رجال /رحالِ رجال * ۲/۲۷۹۰ وایصه /وابصه * ۱۰/۲۷۹۱ امام /امادر * ۷/۲۷۹۲ الکرمانی /الکرامی * ۷/۲۷۹۳ شعبان /سفیان * ۸/۲۷۹۳ باسربن نصر /یاسین‌بن النضر * ۸/۲۷۹۳ الرماخ /الرمّاح * ۸/۲۷۹۳ الیجلی /البجلی * ۳/۲۷۹۴ امامبن /امامابن * ۲۰/۲۷۹۶ دیر /دیز * ۲۲/۲۷۹۶ ماسی /ماینی (مایونی؟) * ۱۵/۲۷۹۶ حمل‌العرایب /جمل‌الغرایب * ۱/۲۷۹۷ حسن /حسین * ۱/۲۷۹۷ جعفر /حفص * ۲/۲۷۹۷ حسن /حسین * ۱/۲۷۹۷ عبدالله عبدالرماح /عبدالله‌بن عمرالرماح * ۲/۲۷۹۸ الزاهدی /الذهلی * ۳/۲۷۹۸ ابوایوب /ایوب * ۴/۲۷۹۸ بسربن /کذا * ۲/۲۷۹۹ رافعی /رافع * ۴/۲۷۹۹ القشیری /العنبری.

فهرست‌ها

فہرست آیات

فہرستِ احادیث و مأثورات

لَوكانَ اِلدينُ بالثُريّا ← فَلَمّا نَزَلَتْ هٰذهِ الآية. [۵]

لَوْكانَ الدينُ عِندَ الثريّا لَتَناوَلَهُ رِجالٌ مِن الفُرْس. [۸]

مامِنْ اَحَدٍ مِنْ اَصحابی يَمُوتُ بأَرْضٍ اِلاّ بُعِثَ قايداً اَوْنُوراً يَوْمَ القيامةِ. [۱۵]

مَنْ اِغْبَرَّتْ قَدَماهُ فی سَبيلِ اللهِ حَرَّمَهُ اللهُ تعالیٰ علی النّارِ. [۲۷۳۴]

مَنْ حَدَّثَ عَنِّی بحديثٍ يُریٰ انّه كذبٌ فَهُوَ اَحَدُ الكاذِبين. [۱۱۸۹]

مَنْ زارَنی عَلیٰ بُعْدِ داری اَتَيْتُهُ يوم القيامة فی ثلٰث مَواطِنَ اُخَلِّصُهُ مِنْ اَهوالها، اِذا تَطايَرَتِ الكُتُب يميناً وَ شِمالاً وَ عِنْدَ اَلصِراطِ وَ عِنْدَ الميزان. [۵۲۲]

نِعْمَ البَلَدُ نَيْسابور. [۱۴]

يا بُرَيْدَة اِنَّهُ سَيُبْعَثُ... بَعْدِی بُعُوثٌ فاذا بُعِثَتْ تلكَ البُعُوث فكُنْ فی بَعْثِ المشرق، ثُمّ كُن فی بَعْثِ خراسان، ثُمَّ كُنْ فی بَعْثِ ارض يقال لها مَرْو، فاذا اَتَيْتَها فَانْزِل مَدِنْيَتَها فانّها بناها ذوالقرنين و صَلّیٰ فيها عُزَيْر. اَنْهارها تَجْرِی بالبَرَكَةِ علی كُلِّ بابٍ منها مَلَكٌ شاهِرٌ سَيْفَهُ يدفعُ السوءَ عَنْ اهلها اِلیٰ يوم القيامة. [۱۸]

يا بُرَيْدَة لايكلّ بَصَرُكَ ولا يَذهَب سَمْعُک اَنْتَ نورٌ لأَهْلِ المَشرِقِ. [۱۹]

يا مُوسیٰ اَحِبَّ رَبَّکَ بِكُلِّ قَلْبِک. [۲۷۸۴]

فهرست شعرهای عربی

وَدَعْ فکرَ جُرجان فـانَّ شـیوخَنا ببلدة نیسابور اَعـلیٰ فما الحَـزَن؟
ابو عمرو بشتی (۲۴ بیت) [۲۳۰۱]

اَنْتَ بشرطِ النّبِی اذقـالَ یـوماً اُطلبُوا الخَـیْرَ فی حِسانِ الوُجُوهِ
از روایت ابن عباس (۱ بیت) [۱۱۴۸]

یا فالق الاصـباح انت رَبّی و انتَ مَــولای و انتَ رَبّی
اعرابی (۲ بیت) [۱۱۵۱]

لَیْسَ لِلّحْیَةِ الکَـثیفَةِ مَـعْنیً غیرُ قُبْح اسمِهِ وَ غمّ الفـؤادِ
منصوربن طلحةبن طاهر (۲ بیت) [۷۳۱]

اِنَّ الذی بــعث النَـبیّ محـمّداً وَهَبَ الخلافة للامـام المـهتدی
منصوربن طلحةبن طاهر (۴ بیت) [۷۳۱]

اِنَّ الطَــبیبَ بِــطبِّهِ وَ دَوائِـهِ لا یَسْتَطیعُ دفاعَ مَـقدورٍ اَتیٰ
از انشاد محمدبن اسلم طوسی (۳ بیت) [۶۰۱]

فهرست شعرهای فارسی

فهرست نامها و نسبت‌ها*

* این کتاب، در اصل دارایِ نظامِ الفبایی دقیقی بوده است و هنوز هم، با اندکی اغماض، نظام الفبایی خود را حفظ کرده است. کتاب براساسِ «طبقات» تنظیم شده و هر طبقه به ترتیبِ الفبایی، از الف تا یا. این فهرست فقط شامل نسبت‌ها و لقب‌هاست و نیز شامل آن دسته از نامها و کنیه‌هایی است که در نظام تدوین مؤلف، قابل یافتن نباشند. برای «مثال» اگر در جستجوی «احمدبن علی اسفراینی قاضی الحرمین» هستید، باید آن را در نظامِ تألیفی کتاب، در طبقهٔ خودش و در حرف الف: احمدبن علی، بجویید. درین فهرست، فقط صورتِ «اسفراینی، احمدبن علی» و «قاضی‌الحرمین، احمدبن علی» را می‌توانید بیابید که نسبت یا لقبِ او را نشان می‌دهد و نیز اسم‌ها و کنیه‌هایی را که در نظامِ موردِ نظرِ مؤلف، در ضمنِ احوالِ اشخاص دیگر آمده‌اند. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به مقدمهٔ مصحح.

چند نسبتِ مشتبه

فهرست نام جای ها

فهرست خاندانها و قبایل و جماعات

فهرست کتابها در متن

مشخصات مراجع

فارسی و عربی

آثار باستانی خراسان: شامل آثار و ابنیهٔ تاریخی جام و نیشابور و سبزوار، عبدالحمید مولوی، مشهد، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴.

آفرینش و تاریخ: مطهربن طاهر مقدسی، ترجمهٔ محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۴.

احسن التقاسیم: للمقدسی المعروف بالبشاری، وضع مقدمته و هوامشه الدکتور محمد مخزوم، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، ۱۹۸۷/۱۴۰۸ و چاپ لیدن، بریل ۱۹۰۶ الطبعة الثانیة.

اخبار ابی تمّام: ابوبکر محمدبن یحییٰ الصولی، حقّقه و علّق علیه خلیل محمودی عساکر و محمد عبده عزّام، المکتب التجاری، بیروت، بدون تاریخ.

اخبار الدلةالسلجوقیة: صدرالدین الحسینی، اعتنی بتصحیحه محمداقبال، لاهور ۱۹۳۳.

الارشاد فی معرفة علماء الحدیث: ابویعلی الخلیل‌بن عبدالله الخلیلی القزوینی، دراسة و تحقیق و تخریج الدکتور محمد سعیدبن عمر ادریس، الریاض، مکتبة الرشد.

اُسدُ الغابة: عزالدین ابوالحسن‌بن الاثیر، مصر، جمعیةالمعارف [افستِ بیروت، داراحیاءالتراث‌العربی].

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید: محمدبن منوّر، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.

الاشارات الی معرفةالزیارات: ابوالحسن علی‌بن ابی‌بکر هروی، عُنِیَتْ بنشره و تحقیقه جانین سوردیل ـ طومین Janine Sourdel-Thomine دمشق ۱۹۵۳.

اشعار پراکندهٔ قدیمترین شعرای فارسی‌زبان: به کوشش ژیلبر لازار، جلد دوم، متن اشعار، تهران انستیتو ایران و فرانسه، ۱۹۶۴/۱۳۴۲.

الاصابة فی تمییزالصحابه: ابن حجر عسقلانی، مصر، از روی نسخهٔ کلکته ۱۸۵۳.

الاعلاق النفیسة: ابن رسته، طبع دخویه، لیدن ۱۸۹۲.

الاعلام بما وَقَع فی مُشتَبِهِ الذّهَبی من‌الأوهام: محمدبن عبدالله المعروف به ابن ناصرالدین الدمشقی، دراسة و تحقیق عبد ربّ‌النبّی محمد مکتبةالعلوم والحکم المدینةالمنوّرة ۱۹۸۷/۱۴۰۷.

الاکمال فی رفع الارتیاب عن المؤتلف و المختلَف من الاسماء و الکُنی و الانساب: ابن ماکولا، اعتنیٰ بتصحیحه الشیخ عبدالرحمن‌بن یحییٰ المعلمی الیمانی، حیدرآباد دکن، ۶ـ ۱۳۸۱/۷ـ ۱۹۶۲.

امثال و حکم: محمدبن عبدالقادر رازی، ترجمه و تصحیح و توضیح از فیروز حریرچی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

الانساب: عبدالکریم‌بن محمدالسمعانی، اعتنی بنشره د.س. مرجلیوث، لیدن، بریل، ۱۹۱۲ مؤسسهٔ اوقافِ گیب و نیز چاپ

حیدرآباد تحقیق الشیخ عبدالرحمن المعلمی الیمانی، ۶ ـ ۱۳۸۲/ ۶ ـ ۱۹۶۲ و چاپ بیروت، دارالجنان، تقدیم و تعلیق عبدالله عمر البارودی ۱۴۰۸/۱۹۸۸.

الانسابُ المتّفَقه: ابوالفضل محمدبن طاهرالمعروف بابن‌القسیرانی، چاپ De Jong بریل، لیدن.

الایضاح: فضل‌بن شاذان نیشابوری، عنی بتحقیق الکتاب السید جلال‌الدین المحدث الارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.

ایضاح المکنون: اسماعیل پاشا بغدادی، عنی بتصحیحه محمد شرف‌الدین یالتقایا و المعلم رفعت بیلگه الکلیسی، ۱۳۶۴/۱۹۴۵.

بحارالانوار: محمدباقر المجلسی، موسسةالوفاء، بیروت، ۱۴۰۳/۱۹۸۳.

بخش جغرافیای خراسان: مراجعه شود به تاریخ حافظ ابرو.

برهان قاطع: محمدبن حسین‌بن خلف تبریزی، باهتمام محمد معین، تهران، زوّار ۱۳۳۰.

بساطین‌الفضلاء ← الیمینی.

البُلدان: ابن‌فقیه همدانی، نسخهٔ خطّیِ آستان قدسِ رضوی شمارهٔ ۵۲۲۹ (عکسی شمارهٔ ۱۶۹۱ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران).

تاج‌العروس من جواهر القاموس: محمد مرتضی الزبیدی، الطبعة الاولیٰ بالمطبعة الخیریّة ۱۳۰۶ هـ. ق.

تاریخ الادب العربی: کارل بروکلمن، نقله الی العربیّة عبدالحلیم النّجار، منشورات جامعة الدول العربیة، الطبعة الثانیة ـ ۱۹۵۹ [افست ایران، قم دارالکتاب الاسلامی].

تاریخ‌الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام: للحافظ شمس‌الدین محمد الذهبی، تحقیق عمر عبدالسلام تَدْمُری بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۹/۱۹۸۹.

تاریخ بغداد: ابوبکر احمدبن علی‌الخطیب‌البغدادی، مکتبةالخانجی بالقاهرة، ۱۳۴۹/۱۹۳۱.

تاریخ بخارا: ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی، ترجمهٔ ابونصر قباوی، تلخیص محمدبن زفر، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، بنیادِ فرهنگِ ایران.

تاریخ بیهق: ابوالحسن علی‌بن زید، به تصحیح احمد بهمنیار، چاپِ دوم، تهران، کتابفروشیِ فروغی.

تاریخ بیهقی: ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیّاض، انتشارات دانشگاهِ فردوسی مشهد، ۱۳۵۶.

تاریخ التراث العربی: فؤاد سزگین، نقله الی العربیة محمود فهمی حجازی و راجعه عرفة مصطفی و سعید عبدالرحیم ۱۴۰۳ ـ ۱۹۸۳ (افست کتابخانهٔ آیةالله مرعشی، قم ۱۴۱۲).

تاریخ جُرجان: حمزةبن یوسفِ سهمی، حیدرآباد دَکَن ۱۳۸۷/۱۹۶۷.

تاریخ حافظ ابرو: مجلد دوم بخش جغرافیای خراسان، تألیف عبدالله‌بن لطف‌الله المدعوّ بحافظ ابرو، تصحیح و مقدمهٔ دوروتیا کراڤولسکی: ڤیسبادن ۱۹۸۲.

تاریخ طبری: محمدبن جریر طبری، تحقیق دخویه، لیدن ۱۹۰۱ ـ ۱۸۷۹ (افست کتابخانهٔ اسدی، تهران).

التاریخ الکبیر: ابوعبدالله محمدبن اسماعیل بخاری، دایرة المعارف العثمانیّة، حیدرآباد دکن ۱۴۰۲/۱۹۸۲.

تاریخ گردیزی: ابوسعید عبدالحَی‌بن ضحّاک گردیزی، بکوشش عبدالحَیِ حبیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

تاریخ مبارک غازانی: رشیدالدین فضل‌الله همدانی به سعی و اهتمام کارل یان، هرتفورد از بلادِ انگلستان، ۱۳۵۸ هـ. ق. ۱۹۴۰ مسیحی.

تاریخ مدینة دمشق، مختصر ـ: اصل تألیف ابوالقاسم علی‌بن حسن، معروف به ابن‌عساکر و تلخیص از ابوالفضل محمدبن مکرَم، معروف به ابن‌منظور، تحقیق جمعی از ادباء دمشق، دارالفکر ۱۴۰۴ ـ ۱۹۸۴.

تاریخ نیشابور: سید علیِ مؤید ثابتی، تهران، انجمن آثار ملّی، ۱۳۵۵.

تاریخ الیعقوبی: احمدبن واضح یعقوبی، نجف، ۱۳۵۸ هـ. ق.

تبیین کذب المفتری فی ما نُسب الی الامام الاشعری: ابن عساکر دمشقی، قاهره، نشر القدسی.

تتمة الیتیمة: ابومنصور عبدالملک ثعالبی نیشابوری، به اهتمام مفید محمد قمیحة، بیروت، دارالکتب العلمیّة ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
التحبیر فی‌المعجم‌الکبیر: عبدالکریم‌بن محمد سمعانی، تحقیق منیرة ناجی سالم، بغداد، مطبعة الارشاد، ۱۹۷۵/۱۳۹۵.
تُحفة‌الاحباب و بُغیَةُالطلّاب فی‌الخططِ والمزارات..: محمدبن عبدالرحمن‌السخاوی، قاهره ۱۳۵۶ هـ. ق. اعاد طبعه معهد تاریخ‌العلوم‌العربیة والاسلامیة فی اطار جامعة فرانکفورت ۱۹۹۲/۱۴۱۲.
تحفة البررة فی المسائل العشرة: مجدالدین بغدادی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورایِ ملّی، به شمارهٔ ۱۴۸ فیلم شمارهٔ ۲۸۲۶ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.
التدوین فی ذکر اهل‌العلم بقزوین: عبدالکریم‌بن محمد الرافعی القزوینی، به اهتمام شیخ عزیزاللّه عطاردی، بیروت ۱۹۸۷/۱۴۰۸ [نام کتاب در روی جلد: التدوین فی اخبار قزوین چاپ شده است.].
تذکرةالاولیاء: فریدالدین عطّار، تحقیقِ رنولد الّن نیکلسون، لیدن، بریل ۷ـ۱۹۰۵.
تذکرة الحُفّاظ: شمس‌الدین محمد الذَهَبی، الطبعة الرابعة، حیدرآبادِ دَکَن ۹۰ـ۱۳۸۸/۷۰ـ۱۹۶۸.
تذکرة الشعراء: دولتشاه سمرقندی، به همّت محمد رمضانی، دارندهٔ کلالهٔ خاور، تهران ۱۳۳۸.
تذکرة المشایخ: منسوب به علاءالدولهٔ سمنانی، باهتمام محمدتقی دانش‌پژوه، در مجموعهٔ سخنرانیها و مقاله‌ها، به اهتمام مهدی محقق و هرمان لندلت، مؤسسهٔ مک گیل، تهران ۱۳۴۹.
تذکرهٔ هفت اقلیم: امین احمد رازی، به کوشش جواد فاضل، کتابفروشی علی‌اکبر علمی، تهران، بدون تاریخ.
ترجمهٔ تاریخ یمینی: ترجمهٔ ناصح‌بن ظفر جُرفادقانی، باهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷.
ترجمهٔ رسالهٔ قشیریّه: ترجمهٔ ابوعلی‌عثمانی، تحقیق استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران مرکزانتشارات‌علمی‌وفرهنگی ۱۳۶۱.
تفسیر بصائر یمینی: معین‌الدین محمدبن محمود نیشابوری، به اهتمام علی رواقی، تهران، بنیادِ فرهنگِ ایران، ۱۳۵۹.
تفسیرُ القُرطُبی: الجامع لاحکام القرآن، ابوعبداللّه محمدبن احمد انصاری قرطبی، افست بیروت داراحیاء التراث العربی.
التقیید لمعرفةالرواة والمسانید: محمدبن عبدالغنی مشهور به ابن نقطه، حیدرآباد دَکَن، ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
التکملةُ لوفیاتِ النَقَلَة: عبدالعزیز المنذری، حقّقه بشار عواد معروف، نجف، مطبعة الآداب ۹۱ـ۱۳۸۸/۷۱ـ۱۹۶۸.
تلبیس ابلیس: ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، عنیت بنشره و تصحیحه و التعلیق علیه للمرّة الثانیة سنة ۱۳۶۸ هجریة ادارة الطباعة المنیریّة بمساعدة بعض علماء الازهرالشریف [افست بیروت، دارالکتب العلمیة].
تلخیص سیر اعلام النبلا: مراجعه شود به تهذیب سیر اعلام النبلاء.
التمثیل والمحاضرة: ابومنصور عبدالملک الثعالبی، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، داراحیاء الکتب العربیّه ۱۹۶۱/۱۳۸۱.
تمهیدات: عینِ‌القضات همدانی، تحقیق عفیف عُسَیْران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
تهذیب سیر اعلام النبلاء: شمس‌الدین محمد الذهبی، اشرف‌علی تحقیق الکتاب شعیب الأرنؤط، هَذَّبه فایز الحُمصی، راجعه عادل مرشد، بیروت، مؤسّسة الرسالة، ۱۹۹۱/۱۴۱۲.
تهذیب‌الکمال فی اسماء‌الرجال: جمال‌الدین یوسف‌المزی، حققة بشار عواد، مؤسسةالرسالة، بیروت ۱۹۹۲/۱۴۱۳.
الثاقب فی‌المناقب: عمادالدین محمدبن علی‌الطوسی المعروف بابن حمزه، من اعلام‌القرن‌السادس، تحقیق نبیل رضا علوان، قم، موسسة انصاریان، ۱۴۱۱.
ثمارالقلوب: ابومنصور عبدالملک ثعالبی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۶۵.
جامع‌البیان فی‌تفسیر القرآن: ابوجعفر محمدبن جریرالطبری، دارالمعرفة للطباعة والنشر، بیروت ۱۹۷۸/۱۳۹۸.
الجامع الصغیر: جلال‌الدین سیوطی، قاهره، مصطفی البابی الحلبی و اولاده، ۱۹۵۴/۱۳۷۳.
الجرحُ والتعدیل: عبدالرحمن‌بن ابی‌حاتم الرازی، دایرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن ۱۹۵۲/۱۳۷۱.
جغرافیای تاریخی: تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران، بارتُلد، ترجمهٔ حمزهٔ سردادور، تهران، توس، ۱۳۵۸.
جغرافیای تاریخیِ ولایتِ زاوه: محمدرضا خسروی، مشهد، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستانقدس رضوی، ۱۳۵۸.
الجواهر المُضیئة: ابن ابی‌الوفاء القرشی، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۲ هـ. ق. و چاپ تحقیقیِ عبدالفتاح محمدالحلو، ریاض، داراحیاء الکتب‌العربیة ۱۹۹۳/۱۴۱۳.

جهانگشای جوینی: عطاملک‌بن محمد جوینی، تحقیق علامه محمدبن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، بریل ۵۵ـ ۱۹۱۱ـ۳۷/۱۳۲۹.

«چشمهٔ سبز»: مقالهٔ عبدالحمید مولوی، در دومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، ۲ (۱۳۵۲) ۶۲۲ـ۶۴۸.

چهار مقالهٔ عروضی: احمدبن عمر نظامی عروضی سمرقندی، تحقیق علامه محمدبن عبدالوهاب قزوینی، بریل، لیدن، ۱۹۰۹/۱۳۲۷.

حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر: جمال‌الدین ابوروح لطف‌الله‌بن ابی‌سعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.

حدود العالم: از مؤلفی نامعلوم، تحقیق و مقدمه از مینورسکی، و بارتلد، ترجمهٔ میرحسین شاه، کابل، پوهنتونِ کابل، ۱۳۴۲ و چاپ تهران، به‌کوشش منوچهر ستوده، انتشاراتِ دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

حلیة الاولیاء: ابونعیم اصبهانی، بیروت، الطبعة الثالثة، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۰/۱۹۸۰.

حماسة الظُرفاء: عبدالله‌بن محمد العبد لکانی، تحقیق محمد عبدالجبّار المعیبد، الجزء الاول، بغداد، منشورات وزارة الاعلام، ۱۹۷۳.

دُمْیَةُ القصر: ابوالحسن علی الباخرزی، تحقیق محمد التونجی (تاریخ مقدمه ۱۳۹۱/ ۱۹۷۱) و چاپ محمد راغب الطبّاخ، حَلَب ۱۹۳۰.

دیوان خاقانی: افضل‌الدین بدیل‌بن علی شروانی، به‌کوشش ضیاءالدین سجّادی، تهران، زوّار، تاریخ مقدمه ۱۳۳۸.

دیوان منوچهری دامغانی: به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، نشریهٔ اسپند، ۱۳۲۶.

ذکر اخبار اصبهان: ابونُعَیْم احمدبن عبدالله الاصبهانی، تحقیق Seven Dedering، بریل، لیدن ۱۹۳۱.

راحة الصدور: محمدبن علی راوندی، تحقیق محمد اقبال، افست تهران، ۱۳۳۳ [علی‌اکبر علمی].

رسالة التصوف: (به عربی) کتابی است که نام اصلی آن معلوم نیست، احتمالاً از آثار قرن پنجم هجری، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک، تهران، به شمارهٔ ۴۲۵۱.

الرسالةالمستطرفه: محمدبن جعفر الکتّانی، بیروت ۱۳۳۲ هـ. ق.

روح‌الارواح: ابوالقاسم احمدبن منصور سمعانی، به‌کوشش نجیب‌مایل هروی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۸.

روضةالریاحین: درویش علی‌بوزجانی، به اهتمام حشمتِ مؤید، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

روضةالواعظین: محمدبن‌الحسن‌الفتّال‌النیسابوری، وضع‌المقدمة سید محمد مهدی الخرسان، نجف المکتبة الحیدریه، ۱۳۸۶.

ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء: میرزا عبدالله افندیِ اصبهانی تحقیق‌السید احمدالحسینی، باهتمام السید محمودالمرعشی، قم، کتابخانهٔ آیةالله مرعشی، ۱۴۰۱.

سرزمین‌های خلافت شرقی: لسترنج، ترجمهٔ محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.

سفرنامهٔ خراسان وکرمان: غلامحسین افضل‌الملک، باهتمام قدرت‌اللهِ روشنی، انتشاراتِ توس (چاپ مشهد بدون تاریخ).

سفینة البحار: عبّاس‌بن محمدرضا القمی، نجف، المطبعة العلمیّة ۱۳۵۵ هـ. ق.

سئوالات الحاکم‌النیسابوری للدار قطنی: دراسة و تحقیق موفق‌بن عبدالله بن عبدالقادر، الریاض، مکتبة المعارف، ۱۴۰۴/۱۹۸۴.

سئوالات مسعودبن علی السجزی: ابوعبدالله الحاکم النیسابوری، دراسة و تحقیق موفّق‌بن عبدالله بن عبدالقادر، بیروت، دارالغرب‌الاسلامی ۱۴۰۸/۱۹۸۸.

سه سفرنامه: هرات، مرو، مشهد باهتمام قدرت اللهِ روشنی، تهران انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۷.

السیاق: یا کتاب السیاق لتاریخ نیسابور، عبدالغافربن اسماعیل الفارسی همراه تلخیصِ صریفینی، چاپ عکسی در سریِ شرقیّاتِ هاروارد مراجعه شود به The Histories of Nishapur و نیز السیاق (الحلقة الاولی من تاریخ نیسابور المنتخب من السیاق) انتخاب ابراهیم‌بن محمد صریفینی، اعداد محمدکاظم المحمودی، قم ۱۳۶۲.

سِیَرُ اَعلامِ النُبلاء: شمس‌الدین محمد الذهبی، اشرف علی تحقیق الکتاب شعیب الارنؤط، موسسة الرسالة، بیروت،

۱۹۸۵/۱۴۰۵.

شاهنامه: متن انتقادی، به اهتمام ا. برتلس و دیگران، زیرِ نظر ع. نوشین، مسکو، انستیتو خاورشناسی ۷۱ـ۱۹۶۳.

شرح تاریخ الیمینی: ← الیمینی.

شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار: استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، کتابفروشی دهخدا، ۱۳۵۳.

شهر فیروزه: نیشابور شهرِ فیروزه.

الشواهد و الامثال: ابونصر عبدالرحیم [ابن عبدالکریم القشیری] نسخهٔ خطی، ضمن مجموعهٔ ۱۲۸ ایا صوفیا، فیلم شمارهٔ ۴۲۰ (عکسی ۲ـ ۷۸۱) کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

صفةُ الصفوَة: ابوالفرج عبدالرحمن‌بن الجوزی، حقّقه محمود فاخوری، دارالمعرفة، بیروت، ۱۹۷۹/۱۳۹۹.

طبقاتُ الأسماء المفردة ـ کتابُ فیه: ابوبکر احمدبن بردیجی، حقّقته و قدمّت له سکینة شهابی، دار طلاس للدراسات و الترجمة و النشر، الطبعة الاولی، ۱۹۸۷.

طبقاتُ الصوفیة: ابوعبدالرحمن السلمی، تحقیق نورالدین شریبة، الناشر جماعة الازهر للنشر و التألیف، مطابع دارالکتاب العربی، مصر، ۱۹۵۳/۱۳۷۲.

طبقاتُ الشافعیّة: ابن قاضی شهبه، تقی‌الدین، اعتنیٰ بتصحیحه و علّق علیه عبدالعلیم‌خان، بیروت، عالم‌الکتب ۱۹۸۷/۱۴۰۷.

طبقاتُ الشافعیّة الکُبریٰ: تاج‌الدین عبدالوهاب‌السُبکی، تحقیق محمود محمدالطناحی و عبدالفتاح محمّدالحلو، قاهرة، عیسیٰ‌البابی‌الحلبی، ۱۹۶۴/۷۶.

طبقاتِ ناصری: منهاج سراج جوزجانی، به اهتمام عبدالحَیِ حبیبی، کابل ۴۲ـ۱۳۲۵.

العِبَر فی خبر مَنْ غَبَر: شمس‌الدین‌الذهبی، بتحقیق فؤاد سیّد، الکویت ۱۹۶۱.

عُقلاءُ المجانین: ابوالقاسم حسن‌بن محمد نیشابوری، تحقیق عمرالاسعد، دارالنفائس، بیروت، ۱۹۸۷/۱۴۰۷.

عُیُونُ اَخبارِ الرضا: ابوجعفر محمدبن علی، معروف به ابن‌بابویه و صدوق، چاپ نجف با مقدمهٔ سیدمحمد مهدی الخرسان ۱۹۷۰/۱۳۹۰، و نیز چاپ تهران به عنوانِ متن و ترجمهٔ عیون اخبارالرضا، از علی‌اکبر غفّاری و حمیدرضا مستفید، نشر صدوق ۱۳۷۳ در دو جلد.

الفتحُ الوهبی علی تاریخ ابی‌نصر العُتْبی: احمدبن علی المنینی، المطبعة الوهبیّه ۱۲۸۶ هـ.ق.

الفتوح، ترجمهٔ ـ: محمدبن علی‌بن اعثم کوفی، ترجمهٔ محمدبن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، انتشارات انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۲.

فتوحُ البلدان: ابوالحسن البلاذری، چاپ رضوان‌محمد رضوان، بیروت دارالکتب العلمیّه ۱۹۷۸/۱۳۹۸.

فرائدالسِمطین: فی فضائل‌المرتضی والبتول و السبطین و الائمة من ذُرّیتهم. تألیف ابراهیم‌بن محمدبن المؤیدالجوینی‌الخراسانی (۶۴۴-۷۳۰) حقّقه و عَلَّقَ علیه الشیخ محمدباقرالمحمودی، بیروت، موسسةالمحمودی، ۱۹۸۰/۱۴۰۰.

فرهنگ جغرافیائی ایران: سازمان جغرافیائی کشور [ناشر]، تهران ۱۳۵۵.

فضایل بلخ: عبدالله‌بن عمر واعظِ بلخی، ترجمهٔ عبدالله‌بن محمد حسینی بلخی، به کوشش عبد الحَیِ حبیبی، تهران، انتشاراتِ بنیادِ فرهنگِ ایران ۱۳۵۰.

فهرست اسماء علماء الشیعه و مصنفیهم: منتجب‌الدین ابوالحسن علی‌بن عبیداللّه‌ابن بابویه الرازی، تحقیق محدثِ اُرموی، بکوشش محمد سمامی حائری قم، ۱۳۶۶، کتابخانهٔ آیةالله مرعشی و نیز تحقیق عبدالعزیز طباطبائی، قم، ۱۴۰۴.

فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار: ابن یوسف شیرازی، (جلد دوم) تهران، چاپخانهٔ مجلس ۱۸-۱۳۱۶.

فهرست میکرو فیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران: محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

فیض القدیر: محمد عبدالرؤف المناوی، قاهره، مکتبة مصطفی محمد، ۱۹۳۸/۱۳۵۶.

القند فی ذکر علماء سمرقند: نجم‌الدین عمربن محمدالنَسَفی، قدَم له واعتنیٰ به نظر محمّد الفاریابی، مکتبة الکوثر، المملکة العربیة السعودیة، ۱۹۹۱/۱۴۱۲.

کاشف الاسرار: عبدالرحمن اسفراینی، به اهتمام هرمان لندلت، تهران، مؤسسهٔ مک‌گیل ۱۳۵۸.
الکامل فی‌التاریخ: عزّالدین ابوالحسن‌بن الاثیر، بیروت، دار صادر ـ داربیروت ۱۹۶۵/۱۳۸۵.
الکامل فی ضُعفاء الرجال: ابواحمد عبداللّه‌بن عدی الجرجانی، تحقیق و ضبط و مراجعة لجنة من المختصین، الطبعة الثانیة، دارالفکر، بیروت ۱۹۸۵/۱۴۰۵.
کتابُ الخراج و صناعة الکتابة: قدامةبن جعفر، چاپ عکسی، یصدرها فؤاد سزگین، معهد تاریخ العلوم العربیّة و الاسلامیة فی اطار جامعة فرانکفورت ۱۹۸۶/۱۴۰۷.
کتابخانهٔ سیدابن‌طاووس واحوال وآثاراو: اِتان‌کِلبرگ، ترجمهٔسیدعلی‌قرائی ورسولِ‌جعفریان،کتابخانهٔآیةاللّـه‌مرعشی، قم، ۱۳۷۱.
کتاب الزهد: احمدبن الحسین البیهقی، حقّقه و خرّج احادیثه الشیخ احمد عامر حیدر، دارالجنان، ۱۹۷۸/۱۴۰۸.
کتیبه‌های سفالِ نیشابور: به کوشش عبداللّهِ قوچانی، انتشاراتِ موزهٔ رضا عباسی، تهران، ۱۳۶۴.
کشف الاسرار: رشیدالدین ابوالفضل میبدی، به کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران، ابن‌سینا ۱۳۴۴.
کشف الخفا و مزیل الالباس عمّا اشتهر من الاحادیث علی السن الناس: اسماعیل‌بن محمد عجلونی الجراحی، قاهره ۱۳۵۱.
کشف‌الظنون: مصطفی‌بن عبدالله معروف به کاتب چلبی (حاج خلیفه) عنی بتصحیحه محمد شرف‌الدین یالتقا و المعلم رفعت بیلگه الکلیسی، استانبول ۱۹۴۱/۱۳۶۰.
کشف المحجوب: علی‌بن عثمان هجویری، به تصحیح والنتین ژوکوفسکی، لنینگراد ۱۹۲۶ [افست کتابفروشی امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶].
کنز العُمّال: علاءالدین بُرهان فوری، حیدرآباد دکن ۱۳۶۴.
کنوز الحقایق: محمد عبدالرؤف المناوی، قاهره، مصطفی البابی الحلبی و اولاده، ۱۹۵۴/۱۳۷۳.
لُبابُ الالباب: سدیدالدین محمد عوفی، به کوشش سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۵.
لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب: ابوالحسن علی‌بن زید البیهقی، تحقیق السید مهدی الرجائی، منشورات مکتبة آیةاللّـه المرعشی، قم ۱۴۱۰.
اللُباب فی تهذیب الانساب: عزّالدین ابوالحسن‌بن الاثیر، قاهره، ۱۳۵۶.
لسانُ التنزیل: به تصحیح مهدی محقّق، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
«**لسان التنزیل**» مقالهٔ محمدرضا شفیعی‌کدکنی دربارهٔ چاپ استاد محقق ازین کتاب، در مجلهٔ راهنمای کتاب، سال نهم شهریور ۱۳۴۵، صفحات ۳۰۰ـ۲۹۲.
لغت‌نامه: علاّمه علی‌اکبر دهخدا (و همکاران) تهران، سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۲۵ ـ ۱۳۵۲.
«**متونی دربارهٔ کرامیّه**» : یوسف فان اِس، ترجمهٔ احمد شفیعیها، در مجلهٔ معارف، دورهٔ نهم، شمارهٔ اول، (فروردین ـ تیر ۱۳۷۱) صفحات ۳۴ـ۱۱۸.
مجالس النفایس: نظام‌الدین علیشیر نوایی، به اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران، منوچهری ۱۳۶۳.
مجمل فصیحی: احمدبن محمد فصیح خوافی، به اهتمام محمود فرّخ، مشهد، باستان، ۴۱ـ۱۳۳۹.
المحمدونَ من‌الشعراء و اشعارهم: ابوالحسن علی‌بن یوسف شیبانی قفطی، تحقیق ریاض عبدالحمید مراد، دار ابن کثیر، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی: سعید نفیسی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.
مختارنامه: فریدالدین محمد عطار نیشابوری، به اهتمام محمدرضا شفیعی‌کدکنی، تهران، توس ۱۳۵۹.
المدخل الی الصحیح: ابوعبدالله الحاکم النیسابوری، دراسة و تحقیق ربیع‌بن هادی عمیر المدخلی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۹۸۴/۱۴۰۴.
مراصد الاطلاع: صفی‌الدین عبدالمؤمن بغدادی، تحقیق علی محمد البجاوی، مصر ۱۹۵۴/۱۳۷۲.
مرصاد العباد: نجم‌الدین رازی معروف به دایه، به تصحیح محمدامین ریاحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشرِ کتاب ۱۳۵۲.

المسالک و الممالک: ابوالقاسم عُبیداللّه‌بن عبداللّه، معروف به ابن‌خرداذ به، بـه اهـتمام دِخـویه، لیـدن ۱۸۸۹ (افست مکـتبة المثنی، بغداد).

مسالکُ الممالک: ابواسحاق ابراهیم اصطخری، طبع دخویه، بریل ۱۹۲۷.

مسالک و ممالک، ترجمهٔ ـ: به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشرِ کتاب، ۱۳۴۷.

المشترکُ وَضعاً و المُفْتَرِقُ صقعاً: یاقوت حموی، چاپِ ووستنفلد، گوتینگن ۱۸۴۶ [افست کتابخانهٔ المثنی، بغداد].

مَشیخه: نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۱۴۳ تاریخ کـتابت در فـاصلهٔ ۹۸۸ ـ ۸۵۷ بـیشتر در بـاب خاندان حمویه است.

مَعالم العلماء: محمدبن‌علی‌بن شهرآشوب مازندرانی، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰/ ۱۹۶۱.

مُعجمُ الأُدباء: یا ارشادالاریب الی معرفة الادیب، یاقوت الحموی، تحقیق احسان عباس، دارالغرب الاسلامی، بیروت، ۱۹۹۳.

مُعجمُ البُلدان: یاقوت حموی، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۹/۱۳۹۹.

مُعجَمُ السَفَر: لابی‌طاهر احمدبن محمد السِلَفی، تحقیق شیرمحمد زمان، اسلام‌آباد پاکستان، مـجمع البـحوث الاسـلامیّه ۱۹۸۸/۱۴۰۸.

معجم شیوخِ ابن‌عساکر: نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، دارای سماع به تاریخ ۵۸۷ (عکس شماره ۶۵۰۷).

المعین فی طبقات المحدثین: شمس‌الدین محمّد الذهبی، تحقیق همّام‌عبدالرحیم سعید، اردن، دارالفرقان ۱۹۸۴/۱۴۰۴.

المُغنی فی‌الضعفاء: شمس‌الدین محمدالذهبی، حقّقه و علّق علیه نورالدین عتر، دارالمعارف، حلب.

مفاتیح‌العلوم: محمدبن احمد خوارزمی، طبع فان فلوتن [افست تهران، بدون تاریخ نشر].

مقامات حاتمی: نام اصلیِ آن مناقبِ ضیاءالدین حاتمی است، به خطّ محمد بخاری پنچهیری، در ۷۵۲ هـ. ق کـتابت شـده. نسخهٔ اونیورسیته به شمارهٔ ۸۰۰ فیلم شمارهٔ ۲۴۸ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

مقامات ژنده‌پیل: سدیدالدین محمد غزنوی، به کوشش حشمت مؤید سنندجی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵ چاپ دوم.

ممالک و مسالک: ترجمهٔ محمدبن اسعدبن عبداللّه تستری از اصلِ عربیِ ابواسحاق اصطخری، به کوشش ایرج افشار، نشـرِ موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۳.

منتقلةالطالبیّین: ابراهیم‌بن ناصرابن طباطبا، حققّه و قدّم له محمد مهدی الخرسان، نجف، المطبعةالحیدریة ۱۹۶۸/۱۳۸۸.

المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم: ابوالفرج عبدالرحمن‌بن الجوزی، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۹ هـ. ق.

منهج‌النقد فی علوم الحدیث: نورالدین عتر، دارالفکر، تاریخ مقدّمه ۱۹۷۲/۱۳۹۲.

المؤتلف والمختلف: عـلی‌بن عـمرالدار قـطنی‌البـغدادی، دراسـة و تـحقیق مـوفق‌بن عـبداللـه، بـیروت، دارالغـرب‌الاسـلامی ۱۹۸۶/۱۴۰۶.

المؤتلف والمختلف فی‌اسماء نَقَلةِالحدیث: عبدالغنی‌بن سعید ازدی، اعتنیٰ بتصحیحه محمد محیی‌الدین الجعفری‌الزینبی، هند ۱۳۲۷ هـ. ق.

میزان الاعتدال: شمس‌الدین محمد الذهبی، تحقیق علی‌محمد البجاوی، بیروت، دارالمعرفة ۱۹۶۳/۱۳۸۲.

النجوم الزاهره: ابن تغری بردی، مصر، دارالکتب المصریّة، ۱۹۳۲.

نُزهة القلوب: حمداللّهِ مستوفیِ قزوینی، به اهتمام گای لسترنج، کمبریج ۱۹۱۵.

نُزهةُ المشتاق فی اختراق الآفاق: ابو عبداللّه محمّدبن محمّد حمّودی معروف به شریف ادریسی، مکتبةالثقافة الدینیّة، قاهره، بدون تاریخ.

نفحات‌الانس: عبدالرحمٰن جامی، به تصحیح محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۰.

النقض: معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض بعضِ فضایح الروافض تحقیق جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملّی، ۱۳۵۸.

نیشابور، شهر فیروزه: فریدون گرایلی، چاپ دوم، انتشارات خاوران، ۱۳۷۳.

الوافی بالوفیات: صلاح‌الدین خلیل‌بن ایبک صفوی، باعتناء هلموت ریتر، ویسبادن ۱۹۶۲/۱۳۸۱.

وفیات الاعیان: شمس‌الدین احمدبن محمدبن خلکان، چاپ سنگیِ ایران، دارالطباعهٔ آقامیرزا علی‌اکبر ۱۲۸۴ هـ.ق و چاپ بیروت، حققه احسان عباس، دارصادر ۱۹۷۸/۱۳۹۸.

یادداشت‌های قزوینی: علاّمه محمدبن عبدالوهاب قزوینی، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشاراتِ دانشگاه تهران، افست انتشارات علمی.

یتیمة الدهر: ابومنصور عبدالملکِ ثعالبی، به اهتمام مفید محمّد قمیحة، بیروت، دارالکتب العلمیّة ۱۹۸۳/۱۴۰۳.

الیمینی: محمدبن عبدالجبّار عتبی، نسخهٔ عزّت بک قویون، شمارهٔ یک، عکسی شمارهٔ ۶ـ۵۴۴ مرکزی دانشگاه تهران (فیلم ۳۴۰) تاریخ کتابت فی‌الیوم العاشر من جمادی الاولی سنة اربع و ستین و ستمائه و جمیع الحواشی من شرح الامام ابی عبدالله محمودبن عمرالنجاتی ادام‌اللّه بقاه و تمام حواشی به خط محمدبن حسن‌بن احمد المعروف بالخلیفه النیسابوری، مکتوب در تبریز.

به زبانهای فرنگی

Encyclopeadia of Islam, New Edition E. J. Brill, Leiden 1960-

The Histories of Nishapur, Edited by R. N. Frye, Harvard Oriental Series vol. 45 Mouton and Co. 1965.

The Lands of Eastern Caliphate, by Guy Le strange, Cambridge University Press 1966..

"Earthquakes in the History of Nishapur" by Charles Melville, in *Journal of Persian Studies* (IRAN) Vol. XVIII 1980, pp. 103-120.

"Medieval Nishapur" A Topographie and Demographic Reconstruction, in *Studia Iranica*, E. J. Brill, Leiden 1976.

The Patricians of Nishapur, A study in Medieval Islamic Social History, Harvard University Press, 1972.

The History of Nishabūr

Edited, Introduced and Annotated by
Dr. M. R. Shafi'i Kadkani

1468, Enghelab Av., Tehran 13146
Printed in Iran by Nil Press

ISBN 964-416-020-7

Al Hākim Al Nishabūrī
(321/933 - 405/1014)

The History of Nishabūr

Edited, Introduced and Annotated by
Dr. M. R. Shafi'i Kadkani



Āgah Publishers
Tehran